



وَمَا إِلَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ مَا نَسْكُم عَنْهُ فَأْتُوا

یہ کتاب مذہب شیعہ کی ہے

جامع حنبلی

سنت یابی

اہل سنت و جماعت اسکو ملاحظہ کریں

مطبع میثقی نوکشتور طبع منقبو لکھنؤ  
مطبع میثقی نوکشتور طبع منقبو لکھنؤ

SLIM UNY

BR



اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار خدمت کے لیے موجود ہے جسکی ہر مکتوب ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے شائقانہ اصلاحی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پینج کے تین حصے جو سادہ ہیں انہیں بعض کتب علم فقہ وغیرہ فارسی و اردو مذہب امامیہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتب ہیں اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کا رخانہ سے قدر و انون کو آگاہی کا مزید ذریعہ حاصل ہو

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
	کتب فقہ فارسی		زاد المعاد۔ بابر مجتہد فارسی و ادعیہ زیارت وغیرہ از ملا محمد باقر مجلسی۔
عرب	شرعہ المصائب۔ خلاصہ در المصائب و نہر المصائب وغیرہ مجالس مصائب لائق اسکے کہ ذاکرین منبروں پر بچکر عزاداروں کو سنائیں مصنفہ جناب اخوند مرزا قاسم علی رضا لکھنوی۔	عرب	رسالہ فقہ۔ از علامہ مجلسی اثنا عشری۔
عرب	زین المتقین۔ مولفہ مولوی سید محمد تقی صفی	عرب	ترجمہ شریع الاسلام۔ موسوم بجامع الفوائد از مولانا عبد الغنی۔
عرب	اس کتاب میں اور دو وظائف و اعمال و اذکار و احکام مذہب اثنا عشری کا بیان ہے اور ادعیہ مجتہدہ و فضائل تلاوت قرآن و احکام وضو و غسل و تیمم و فضائل اذان و اقامت و احکام و آداب نماز پنجگانہ و احکام سجدہ و فضائل فضائل ماہ رمضان و اعمال نوروز و دیگر ادعیہ و تقویٰ و فضائل سورہ پاسب سے کلام مجیدہ و فضائل نماز جمعہ و دیگر نماز با فضائل حج وغیرہ و فضائل زیارت ائمہ معصومین و دیگر احکام و مسائل میں وغیرہ کا بیان ہے کاغذ سفید۔	۵	بنیاد الاسلام فی احکام الصیام۔ از مفتی محمد عباس صاحب۔
عرب	غزوات حیدری۔ ترجمہ اردو شریعہ حیدری۔		کتب فقہ اردو
عرب	بدر محمد حیدری۔ فقہ اثنا عشری۔		نہر المصائب۔ بہرہ جلد یکمائی۔ یہ کتاب مصائب خامس آل عباس علیہ التیجہ و الثنایا میں نہایت عمدہ لکھی ہے مصنفہ اخوند مرزا قاسم علی رضا یہ پہلے ہی چھپ چکی ہے مگر بسبب کثرت خریداری نوبت طبع کر رکھی ہوئی ہے۔ اب پھر بعد نظر ثانی مصنف بہ اضافہ بعض مجالس کے طبع ہوئی ابکی مرتبہ قلم بہت واضح کر دیا گیا ہے اور تقطیع کاغذ کی بڑھاد گئی تاکہ شب کے وقت اکثر ذاکرین کو پڑھنے میں آسانی ہو۔ کاغذ سفید۔

وَمَا تَكُنَّ الرَّسُولُ فَخَذْوَهُ وَنَهَيْكُمْ عَنْهُ

فَمَا تَكُنَّ الرَّسُولُ فَخَذْوَهُ وَنَهَيْكُمْ عَنْهُ

# جامع عجمانی

یہ کتاب مذہب بیخ بانی درشن سیدہ کی ہے

از مصنفات خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین آیت اللہ العظمیٰ الامام الخلیفہ العاشر بہار الدیج الحائلی

اہل سنت و جماعت و بر حاشیہ اسکو ملا خطہ نہ کرین

# ترجمہ الصلوٰۃ

مع لفات عمدہ المجتہدین اہل اقدوۃ المجتہدین الخیار اخوند ماہی باور اہل سنتی مرجع تصدیق و تصحیح

در مطبع نامی مشرقی نوک شوق کچھنویز طبع کرد

[illegible]





در زدی و زنا و لواط و غیر آن باب مستم در بیان خونهای قتل آدمی و  
خونهای قطع اعضای او و خونهای زخمی که بر آدمی زنده و خونهای سنگ کاری  
و سنگ گله و سنگی که محاطت باغ یا زراعت کند

باب اول

در بیان سائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در  
بیان طهارتی که احتیاج به نیست دارد و این طهارت یا آب است یا خاک طهارت  
بابی وضو و غسل است و طهارت بنا بر آنست که در نماز گزاردن گاهی وضو کافیست  
و احتیاج به غسل نیست و گاهی غسل کافیست و احتیاج به وضو نیست و گاهی وضو تنها  
و غسل تنها کافی نیست بلکه غسل و وضو هر دو میباشد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و  
هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گزاردن  
بیمچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آنجا باینکه در نماز گزاردن وضو کافیست  
و احتیاج به غسل نیست آن وقت نیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیوشی او را  
رو داده باشد یا بول یا غائط یا بادی از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن  
استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد و آنجا باینکه غسل کافیست و احتیاج به وضو  
نیست آن وقت نیست که آدمی جنب باشد چون غسل جنب است بجا آوردن نمازی تواند  
گزارد و احتیاج به وضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن غسل جنب است  
حرام است و آنجا باینکه در نماز گزاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل آن وقت نیست  
که زن از حیض پاک شود یا از نفاس یا از استخاضه کثیره یا متوسطه که داشته باشد یا عصبه  
از اعضای آدمی زنده بعضوی از اعضا نیست آدمی برسد به پنج شرط یکی آنکه میت  
سرد شده باشد دوم آنکه آنرا غسل نداده باشند سوم آنکه شهید نباشد که شهید  
را غسل دادن جائز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آنکس غسل

باید

قادر است و غسل را است  
بقدرت کامل خود عهد است  
از عدم بود و آورده است  
است بهر است و در آن است  
در وقت مجتبی از آن علم  
آفریده است و در آن آمده  
کنند که مود شود و در آن  
سه شود و چون آدمی فک کند

در هر قوه از ذرات کائنات  
برو ظاهر می شود که خداوند  
دارد که او را ایجاب کرده است  
و آدمی بخود راه نموده است  
و او را بکیند قیاس که بخود  
عبث را بکند و او که قدرش برکمال  
که خداوند او را نیال است  
است و عیشش را بکند  
که رسیده است یا می کند  
همه عین







و باز و امثال آنرا به چشم مهارت کردن در شایع و در جائیکه مردم از آنجا آب از جوی  
بر میبندند و در جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند چشم طهارت کردن در زیر درختی که  
میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد و چشم طهارت کردن در آنجا که در آنجا میوه  
استاده چشم حرت کردن در وقت طهارت گرفتن گریبی از چهار چیز اول از کوفت ایستادن  
کردن و دوم آیه الکرسی خواندن سوم حکایت اذان یعنی هر چه مؤذن گوید این کس  
بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرت نبرد آن امر فوت شود بدانکه طهارت  
یا موقوف است بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن  
صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است نوع دوم از آیه نکات  
است احکام نوع اول در سه مقصد بیان میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه  
پنجگاه چیز است که تعلق به وضو ساختن دارد از آنجا که نیت و یک امر واجب است و نیت امر  
سنت و نه امر کره اما نیت و یک امر مکروه واجب است اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه  
در دست وضو ساختن بر روی قرار گیرد شخصی نباشد پس اگر در زمین شخصی وضو بسازد  
وضو باطل است همچنین بر فرش شخصی وضو ساختن باطلست اگر چه زمین شخصی نباشد  
اما در جاش شخصی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش شخصی وضو جائز  
نیست اگر بر آن قرار گرفته باشد و وضو از آنجا بگذرد یا طلا درست است اگر در  
دست باشد یعنی آنکه شل نمیکنند آب از آن احتیاج به نیت نیست و وضو  
در آنجا که آب وضو ظاهر باشد و شسته آب نجس نباشد پس اگر  
در کاسه آب بوده باشد یکی از آنها نجس باشد و مانده ایم که نجس کدام است از آنجا که  
وضو ساختن چهار نیست و تیمم لازم است و اگر آب یک کاسه از برج و کاسه  
وضو سازد و آب کاسه دیگر اولاً احتیاج خود را طهارت دهد و بعد از آن  
بیتمان آب وضو سازد یعنی گمان برده اند که از این دو وضو یکی درست خواهد بود

[illegible]







لَسَانِي يَذْكُرُكَ وَشَكَرَكَ چنانچه چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اللَّهُمَّ  
 ارْحَمْنِي طِبَابَاتِ الْحَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْكُرُ دُعَاءَهَا وَرُوحَهَا وَرَحْمَتَهَا  
 پانزدهم آنکه نزد شستن و این دعا بخواند اللَّهُمَّ بَيِّنْ لِي فِي يَوْمِ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ  
 وَلَا تَسْوَدُّ وَبَيِّنْ يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ شَأْنِي دَعَاءُ آنکه وقت شستن است  
 این دعا بخواند اللَّهُمَّ اعْطِنِي لِقَاءَ بَيْتِي وَارْحَمْنِي بِسَادَتِي وَحَاسِبِي  
 حَسَابِي سیزدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللَّهُمَّ  
 لَا تَقْطِعْ لِقَاءِي بِشَاوِي وَلَا مِنْ شَأْنِ ظَهْرِي لَا تَجْعَلْ مَعْلُومَةَ آلِ عَنِّي وَاعْزُذْكَ  
 مِنْ مَقْطَعَاتِ الْإِيوَانِ چهاردهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللَّهُمَّ غَشِّقْ بِرُوحِكَ  
 وَبِرُوحَاتِكَ تَوَدِّعْ دَعَاءُ آنکه در وقت مسح پای این دعا بخواند اللَّهُمَّ تَنَزَّلْ قَدْسِي عَلَى  
 الْقَهْلِ طَيِّفَةً تَزِيلُ فِيهِ الْكَفَاةَ وَأَجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُضِيئُكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ الْكَامِلِ  
 پنجم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي اسْتَأْذِنَكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ  
 وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ دُعَاؤِكَ وَالْحَنَّةِ نیست آن نسبت چیز که در وضو است  
 است و بدانکه بعضی از مجتهدین را ذهب آنست که رو دستها را در وضو و نوبت  
 بایست نوبت اول اجب نوبت دوم منت تا شیخ ابو جعفر محمد بن یحیی کلینی  
 و شیخ محمد بن بابویه را ذهب آنست که نوبت دوم منت نیست و این ذهب بسیار قوت  
 دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب جبل المتین بیان این شده بنا برین باید که  
 رو دستها را زیاده از یک نوبت نشویند و اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب  
 وضو خواهد بود پس مسح رو یا آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود و اما آنکه  
 چیز که فعل آوردن آن در وضو کرده است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب  
 در کف دست اینکس بریزد که اینکس می خورد یا دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را  
 بر روی او بر دستهای اینکس بریزد بر وضو است آن وضو صحیح نیست دوم آنکه وضو سازد

و مخالفان را بدین حق در خواست آورد  
 و چون حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله از حج و دایه رجوع نمود و در راه رسید  
 به مسجد نبوی و ایستاد و بای طایب را  
 که آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 و می و جب نشستن رسول صلی الله علیه  
 و آله از آن حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله بازده معصوم و بیکرا فرمودند  
 که خلیفه و جانشین من خواهم بود  
 و از آن پس یکدیگر را  
 از آن ظاهر خواهد شد و عالم را  
 از آنکه بگوید و در آنکه بگوید  
 و بگوید باید که استعانت نمودن  
 حضرت امام هادی علیه السلام است  
 حضرت امام مهدی علیه السلام است



جامع قبا سی

بانتی طهارت فصل در بیان دعوت و نصو

بآبی که بافتاب گرم شده باشد شوم وضو ساختن از ظرفیکه بر آن صورت حیوانی نقش  
 شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفیکه نقره کوب یا طلا کوب بوده باشد پنجم وضو  
 ساختن در سجده از حدیثی که غیر یاد و خواب باشد اما از حدیث یاد و یا از خواب در سجده وضو  
 ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگا بوی طهارت آید تغییر یافته باشد  
 سابع است شستن آن وضو از تنگ کردن بر دال یا بافتاب غیر از شستن بر تنگ بآبی که در  
 حیوانی باشد که خوردن گوشت آن بر تمام است هرگاه آن حیوان بطاهر باشد مثل باز  
 و گریه و میمون و غیره وضو ساختن بآبی که در حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است  
 خواهد که اگر است شد پیش از ستر و خواهد که اگر است قبلین مثل سبب فصل وضو نیست ستر و خواهد  
 است و بخت نیست و دو چیز است اما آن ستر چیز که وضو بخت آنها واجب است اول آن  
 که بی وضو درست نیست مگر نماز است که آنرا بی وضو نمیتوان گذارد و این که گذشت بلکه  
 جنین جن حقیق از نیز نماز نیست میتوان گذارد و هر چند که رت غسل داشته باشد دوم طوایف  
 خانه کعبه هرگاه طوایف اجب باشد اما طوایف نیست بآبی وضوی توان کرد و وضو حیوانی  
 اعضاء از خط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن از خطی که مقام حرمت است مثل شهادت و  
 همه شرط آنکه آن عضو غسل شده باشد پس ناخن موی خود را بی وضو خط قرآن میتوان رسانید  
 و اما آن نسبت و دو چیز که وضو ساختن جهت آنهاست است اول قرآن خواندن و دوم  
 مصحف برداشتن شوم در آمدن مسجد چهارم نماز میت گذاردن ششم سعی در حاجت خود  
 و یا در حاجت مؤمنی نمودن ششم زیارت قبر مؤمن کردن ششم آنکه اگر شخصی خواهد که خواب  
 کند سنت است که اول وضو بسازد و تحقیق اگر آن شخص جنب باشد ششم اگر شخصی غلظ  
 شده باشد و خواهد که جماعت کند سنت است که اول وضو بسازد و تا این شود از خواب  
 بودن فرزندى که ازین جماع بهم رسد هم آنکه اگر خواهد که زن آبستن را جماعت کند  
 وضو سازد تا این شود از آنکه فرزندیکه ازین جماع بهم میرسد بی غم و خصل نباشد و هم اگر

[illegible]

شخصی میت را غسل داده باشد و خوابد که باز خود بجا نهد کند اول وضو بکند یا روم اگر  
 زن میخیزد داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسیار دو بقصد ناسغول  
 بکند و خدا باشد دو از روم اگر شخصی از روی میل نی را بپوشد نیز روم اگر از شخصی ندی برود  
 آید و آن آبیست چسبیده که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهار روم اگر از شخصی دی  
 بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید یا نیز روم اگر در دست نعل  
 زن ساند تا نیز روم اگر شخصی را عات به سر سیده باشد نه روم اگر شخصی می کند و او را از آن  
 تنه که استی به سر سیده باشد نه روم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال نبردن  
 بیرون آید و از آن که استی به سر سید نیز روم اگر شخصی وضوی ناقص یا اسطه ضرورت  
 کرده باشد مثل وضو جویره یا تقیه یا بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد بجهت  
 تعبیل قافله بر موزه یا با قشور مسج پاکر ده باشد و بی از وضو ساختن بخدر بر طاعت شود  
 سنت است که نوبت دیگر وضو بسیار از روم اگر شخصی زیاده از چهار بیت از شعر باطل بخواند  
 سنت است که وضو بسیار دو شعر باطل است که مشتعل باشد بر روی شخصی بیفقه چند که  
 در آن شخص نباشد یا مشتعل باشد بر سحر مؤمنی یا بر تخریب مردم در امر حرام و ابطال آن  
 است و یکم تجرید وضو یعنی اگر شخصی وضو داشته باشد سنت است که یکبار دیگر وضو کند  
 است و دوم سنت است که دائم با وضو باشد فصل اگر شخصی میدانند که وضو دارند  
 لیکن شک دارند که بعد از آن وضو حدیث کرده یا نه بر وضو لازم نیست و بجا از جنون ناز  
 میتوان کرد و اگر اندک حدیث کرده اما شک دارند که بعد از آن وضو ساختن یا نه در وضو لازم  
 است که وضو بسیار دو اگر شخصی اندک از روم وضو واقع شده است و هم حدیث ثانی اندک  
 که ام یک پیشتر است برین شخص نیز لازم است که وضو بسیار دو مقصد دوم در بیان احکام  
 غسل آنکه غسلهای شهور چهل و شش است شش غسل واجب و چهل و یک غسل مستحب آن  
 شش غسل که واجب است اول غسل جنابت است دوم غسل حیض و نفوس غسل تخریص

می کند و جنب نیست می کند غسل  
 جنابت می کند از جنابت بجا بودن  
 این نماز و باقی نمازها و باقی جنب  
 که سبب آن مباح می شود واجب  
 که سبب آن اگر قصد در نماز است  
 تقرب بخدا و است یعنی قصد می کند  
 حرامی کند کافی است بجا نهد وضو  
 که چون حق سبب آن وضو می کند و اگر  
 است اطاعت امر او می کند و اگر  
 پیش از دخول وقت باشد قصد  
 ۱۳  
 واجب و سنت می کند و پس وضو  
 مباح بودن نماز سبب می کند اگر قصد  
 بر نمازی که خواهد خواند می کند که هرگاه  
 و همچنین اگر وضو نکرده باشد بهتر است  
 وضو بسیار دو اگر وقت داشته باشد  
 باشد بقصد و نوبت و اگر غل شده  
 و چنانکه اگر است بقصد فرست  
 و چنانکه اگر است فاعل یا فاعله





در آن وقت که زائیده شود تنی لم غسل نمودن هرگاه خواهند که بنماز باران روند  
 حتی یکم غسل نمودن شخصی که عذر ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص  
 آفتاب یا ماه گرفته باشد تنی دوم اگر شخصی را از طلق کشیده باشد و شخصی بعد از آنکه بقصد  
 دین و رود و بیند زنت است که غسل کند تنی سوم اگر شخصی مست کند بعد از آنکه او را غسل  
 داده باشد سنت است که غسل کند تنی چهارم اگر کسی وزنه یعنی چلپا سوار باشد بعد از کشتن  
 او سنت است که غسل کند تنی پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورت مثل خیره  
 یا تقییه یا دیگری او را غسل داده باشد بواسطه ضعف سنت است که چون ضرورت  
 بر طرف شود نوبت دیگر غسل کند تنی ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شستن کند  
 که بعد از آن مرگ بر وجه غسل باشد از وضو صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند  
 تنی هفتم غسل دمی جز آن که بعد از آن مذکور خواهد شد تنی هشتم اگر شخصی دیوانه بوده  
 باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند تنی نهم غسل جهت کفن کردن میت چهارم اگر شخصی  
 جنب ببرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت یا بعد از آن  
 فصل سبی و چیز است که در غسل معتبر است هفتده احرار جبه پانزده امرت ماه آن هفتده  
 چیز که واجبست اول آنکه مکان غسل خصی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سوم آنکه  
 مضات نباشد مثل کلاب غیره چهارم آنکه آب خصی نباشد اما اگر نداند که آب خصی است  
 و آن آب غسل کند بعد از آن ظاهر شود که خصی بود آن غسل صحیح است احتیاطی غسل دیگر  
 نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل آن برسد ششم  
 نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب می کنم از برای مباح بودن نماز برای  
 آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است  
 اما بشرطیکه زن استیاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز  
 اکتفا نماید و رفع حدث گوید پنجم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت از مقدار شستن جزمی

احوط آنست که آب بسوختن  
 بسیارند و مجرب است که سوان  
 بهر تنی آید بر چند تن است  
 باشد و آنست که شستن مجرب  
 و شستنی را شستنی است  
 است و اگر شستنی را شستنی  
 و بهتر آنست زانرا که حیض  
 بافته کثیف نماید خصوصاً در غسل  
 و نفاس و چون از شستن سرد  
 کردن فایده شود بدن را بشوید  
 و احوط آنست که اول غسل را  
 و در غسل جنابت اول آنست که  
 و بعد از آن غسل جنابت را  
 نیز در آنکه غسل حیض و نفاس و مس میت  
 اگر وضو احتیاطی است و آنست که  
 بهتر است بقصد قربت و آنست که  
 ترتیبی گویند یا یک عضو در آب

از سر پا جزوی از گردن سازد و اگر غسل از تناسی کند بپوشیدن رانها و شستن هر جزوی از اجزاء بدن که خواهد بسیار و در بیضا صله باقی بدن تا نعلین آن کند ششم شستن سر و گردن و شستن بر و گردن مقدم داشتن جانته است ششم شستن جانب است ششم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشود بر و است یا از دم آنکه در غسل تشریف اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یک از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آن غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است اما اگر بر آنند که باطل است و از دم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد و اگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد تشریف آنکه آب بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل تشریف دست را از سر سازد و بر اعضا مالید غسل باطل نخواهد بود و همچنین اگر در غسل از تناسی در زیر آب نیت کند و مقدار نیت اصل حرکت نکند در صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهارم تکریم نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشت و زنگیر و غیر آن پانزدهم آنکه در غسل از تناسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلعه بیند که مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پایها بگذرد پس اگر در پاها را از زمین قلعه بیند بر نهد یا یکی را بر دارد و یک پا پیچیده باشد و آب بر آن نه گذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امریکه چنانی غسل باشد نیت مثل قصد امریکه یا قصد نیت ساختن بدن یا چو یک بر طرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در آنست آن اما اگر قصد حدث اصغر کند یا غسل نیت از بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عقرب تفریق فیل مذکور خواهد شد هفتم آنکه غسل از تناسی نکند هرگاه احرام باروزه واجب داشته باشد چه هرگاه باروزه یا احرام داشته باشد سر را آب فرو بردن حرام است و آن غسل باطل است اما اگر روزه سفعت داشته باشد غسل از تناسی کند صحیح است و همچنین اگر

مقدم دارد و در نیت بیضا صله باقی بدن تا نعلین آن کند ششم شستن سر و گردن و شستن بر و گردن مقدم داشتن جانته است ششم شستن جانب است ششم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشود بر و است یا از دم آنکه در غسل تشریف اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یک از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آن غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است اما اگر بر آنند که باطل است و از دم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد و اگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد تشریف آنکه آب بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل تشریف دست را از سر سازد و بر اعضا مالید غسل باطل نخواهد بود و همچنین اگر در غسل از تناسی در زیر آب نیت کند و مقدار نیت اصل حرکت نکند در صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهارم تکریم نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشت و زنگیر و غیر آن پانزدهم آنکه در غسل از تناسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلعه بیند که مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پایها بگذرد پس اگر در پاها را از زمین قلعه بیند بر نهد یا یکی را بر دارد و یک پا پیچیده باشد و آب بر آن نه گذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امریکه چنانی غسل باشد نیت مثل قصد امریکه یا قصد نیت ساختن بدن یا چو یک بر طرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در آنست آن اما اگر قصد حدث اصغر کند یا غسل نیت از بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عقرب تفریق فیل مذکور خواهد شد هفتم آنکه غسل از تناسی نکند هرگاه احرام باروزه واجب داشته باشد چه هرگاه باروزه یا احرام داشته باشد سر را آب فرو بردن حرام است و آن غسل باطل است اما اگر روزه سفعت داشته باشد غسل از تناسی کند صحیح است و همچنین اگر

جانب عباسی

و تخت را بر آب کشد و بال استخت  
رود و میست کند و میخورد و در آن  
آب شود و میست است و در آن  
از شیطان است و در آن  
طهارت و میست است و در آن  
همه کس در آن چون و میست است  
و میست کند و در آن  
و از جانب بال است و در آن  
و میست است و در آن

[illegible]





بَابُ طَرِيقِ فَضْلِ رِیَاضِ احْکَامِ طُغْیٰ

جامعہ عربیہ اسلامیہ

چپ می آید و از آن نه ساله شود و نیک می بیند خون حیض نیست و اگر زن از پنجاه سال  
بگذرد و حیض وی بیاید و آن زن از طائفه قریش یا طائفه نبط باشد خون و بیخون حیض  
نخواهد بود اما اگر کسی از آن و طائفه باشد تا شصت سال مکمل است که خون حیض باشد و هرگاه  
دشتر بزرگ از آن بگزارست شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بگزارست یا غیر آن بخورد  
بردارد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی بیرون آید شصت کرده باشد  
خون بگزارست نخواهد بود و اگر سرخی آن بدو و بنید بطریق طوق باشد خون بگزارست است  
و میان مجتهدین خلافت در آنکه زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که  
نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم می شود قسمی بدیستانها میرود و شیر  
می شود قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک می شود پس چیزی زیاده نمی ماند که  
بیرون آید و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه در جنین گرم باشد و غذا نیکه و از خون باشد  
بسیار تناول نماید می تواند بود که آنچه از شیر و غذا طفل زیاده باشد به حیض بیرون آید فصل  
مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی  
در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و جماعت و نیز در قبل حرام است با جماع اما وقتی که  
از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز جماعت و طاعت است بعضی  
از مجتهدین حرام میدانند و بعضی کرده و احتیاط آن است که قبل از غسل جماعت  
نگذارد اما اگر شخصه در وقت حیض جماعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر جماعت  
در اول حیض واقع شود واجب است که یک مثقال شرعی طلا کفاره بدو دهد و اگر در  
وسط حیض واقع شده باشد نیم مثقال اگر در آخر حیض واقع شده چهار یک مثقال  
و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است واجب نیست فصل میض از سه شبانه  
روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی باشد و مدت میانه دو حیض کمتر از ده شبانه  
روز نمی باشد پس هر غنی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر غنی

۱۹  
 کند انداخته که از وضو  
 و اطاعت آب نماز ۲۰ نداد  
 یا با او حج کند و اول است  
 است اما حج کند و اول است  
 و است اما حج کند و اول است  
 در تمام اینها است که اول  
 در تمام اینها است که اول  
 یا اول است و اول است

جامع عباسی

۱۔ پانچویں طہارت فیصلہ پر بیان مبیض

که از ده شبانه روز زیادت باشد آن یاقوتی خون حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرر  
دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند یا نه پس اگر خون  
از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت و حیض است در باقی  
روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقیکه بعد از این مذکور خواهد شد و اگر  
نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون و در بعضی اوقات  
بعضی شبیه است و در بعضی اوقات شبیه حیض نیست پس بر و لازم است که در اوقات  
که خون او شبیه حیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه شبیه حیض نیست عمل  
مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه حیض است اگر از سه شبانه روز کمتر و از ده  
شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه یکسان باشد درین صورت ایام  
حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود دانند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر  
باشد خواه اقوام پدری و خواه مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان باقی  
ایام را مستحاضه دانند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بحد اکثر ایشان  
اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بحدت همسالان خود بشرط  
آنکه هم شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند عمل کند بحد اکثر ایشان  
و اگر اکثر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض اند و در ماهی ده روز یا در ماهی هفت  
روز و اند و در باقی ایام عمل مستحاضه کند فصل را اگر زن عادت مقرر داشته  
آیا فراموش کرد که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را دانند  
آنکه دانند که اول همراه اول ایام عادت او بود و دقیق خواهد دانست که روز اول همراه  
دوم و سوم از ایام عادت او حیض است پس بر و واجبست که درین سه روز  
نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را دانند مثل آنکه دانند که هر اقل ماه وسط عادت  
او بود پس یک روز قبل از اقل ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد بود و دقیق تر از آنکه روز و

[illegible]







[illegible][illegible]



و درین وضو مضغه است شاق سست نیست ششم آنکه غسل در وقت غسل دادن  
 جانب راست میت باشد ششم آنکه غسل قبل از هر یک از سه غسل و دست خود را تا  
 زرق بشوید و ششم آنکه آب سرد را بر سر میت نهد تا کف کند و بکفت آن سرش را  
 بشوید یا از دم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشان بشوید  
 دو از دم آنکه هر غسل از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ  
 را سه نوبت بشوید سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشد  
 چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد و را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت  
 دهند چنانکه قبل ازین گذشت و میت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را  
 سست تقریب بخوابانم از دم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند  
 فصل و اما آن شش امر که کرده است اول بآب گرم میت را غسل دادن و دوم  
 باخن میت را چیدن و سوم محاسن او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن  
 پنجم موی زمار او را تراشیدن ششم چیزیست از آب غسل میت در طهارت خانه سر  
 دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام نچ یا احرام عمره داشته  
 باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند تا پیشین حرام است که او را بکافور جنوط  
 کنند فصل سست و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن و فارغ شوند  
 تا وقتیکه بر و نماز گذارند چیز واجب است و از زده چیز سست و هشت چیز مکروه اما  
 آن نه چیز که واجب است اول جنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن میت  
 محسوس که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانی است و دو کف دست و زانو و  
 دو گشت بزرگ پاها و دم آنکه کفن سه بار چیده باشد و نگذرد بر اسن و چادر یک میت  
 را سه بار فرا گیرد و اگر از آن نافه گویند سوم آنکه هیچ یک ازین سه بار چیده نباشد خواه  
 میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلا بابت و طلا در زنا باشد پنجم آنکه طاهر باشد

و در وقت غسل دادن  
 جانب راست میت باشد  
 ششم آنکه غسل قبل از هر یک از سه غسل و دست خود را تا زرق بشوید و ششم آنکه آب سرد را بر سر میت نهد تا کف کند و بکفت آن سرش را بشوید یا از دم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشان بشوید دو از دم آنکه هر غسل از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشد چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد و را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت و میت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سست تقریب بخوابانم از دم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند فصل و اما آن شش امر که کرده است اول بآب گرم میت را غسل دادن و دوم باخن میت را چیدن و سوم محاسن او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم موی زمار او را تراشیدن ششم چیزیست از آب غسل میت در طهارت خانه سر دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام نچ یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند تا پیشین حرام است که او را بکافور جنوط کنند فصل سست و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن و فارغ شوند تا وقتیکه بر و نماز گذارند چیز واجب است و از زده چیز سست و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول جنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن میت محسوس که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانی است و دو کف دست و زانو و دو گشت بزرگ پاها و دم آنکه کفن سه بار چیده باشد و نگذرد بر اسن و چادر یک میت را سه بار فرا گیرد و اگر از آن نافه گویند سوم آنکه هیچ یک ازین سه بار چیده نباشد خواه میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلا بابت و طلا در زنا باشد پنجم آنکه طاهر باشد











جامع عباسی

[illegible]









از برای مسح دستها و بعضی بر آنند که در تہنکی که بدل وضو باشند و نوبت دست بر خاک  
 باید زد و بطریق تہنکی که بدل غسل است و این مذہب صحت است فصل در آنا آن وقت  
 امر که در تہنک است اول آنکه خاک تہنم خالص باشد یعنی مخرج بغیر خاک نباشد هر چند  
 اطلاق خاک بر آن توان کرد دوم آنکه خاک تہنم از زمین مرتفع باشد مثل تلمای صحرا  
 سوم آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازند و نباید  
 آنکه بعد از دست بردن زدن بر دو دست و از خاک اینجا نیز تہنم آنکه اگر کف دست  
 را قطع کرده باشند جای قطع را خاک مسح کنند ششم آنکه تہنم را با نخ و وقت از دست برد  
 معلوم باشد که آخر وقت آب یافت نخواهد شد تہنم تہنم است بر خاک تہنم علی کف  
 هر چند تہنم سابق نقض نشده باشد و آنا آن دو امر که در تہنم مذکور است اول بر آب  
 تہنم کردن دوم بر زمین شورو تہنم کردن مطلب است آدم در بیان بیان اما تہنیک  
 احتیاج نیست کردن ندارد و این طهارت را از آله نجاست گویند و از آله نجاست  
 دو آله چیز می شود که آنها را در شرح طهارت گویند اول آب دوم زمین و تہنم  
 آفتاب چهارم آتش پنجم استخوان ششم انتقال ششم انقلاب ششم نقض ششم سلام  
 و تہنم زوال عین یا زدن مسح بطاهر و از تہنم تعینت و احکام از برای طهارت دو آله گانه  
 بتفصیل مذکور می شود اما احکام آب که اول پاک کننده یا مستطاب است که آب یا طلق  
 است یا مضاعف و آب طلق آنست که آنرا در عرف و مہار و تہنم آب گویند  
 بی آنکه قیدی با او باشد و آب مضاعف آنست که با قید آب دیگر باشد مثل آب گل  
 و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری بر چار قسم است  
 آب مساوی گرو آب کم از گرو آب زیاد از گرو آب چاه پس آب مطلق بر پنج قسم  
 منقسم شد اما آب جاری در شرح آبی است که از زمین بچاشد غیر آب چاه و آن  
 بملاقات نجاست نجس نمی شود اگر چه کمتر از گرو باشد و آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست

و از زدن گسیل و از تہنک است از  
 بعد از مردن من خالص است از  
 برای خداوندی که پدید و در کار  
 جانیان است و نیست او را شریک  
 و آنا آنکه در خلق عالم و در  
 معبودیت و استحقاق عبادات  
 یعنی در نیاد است کسی را با او شریک  
 یعنی در نیاد است کسی را با او شریک  
 چنانکه او را با کسی دیگر  
 این طهارت و در بیان و در آله نجاست  
 است و در بیان و در آله نجاست  
 منقسم است و در بیان و در آله نجاست  
 با کبریا و در بیان و در آله نجاست  
 رب العالمین و در بیان و در آله نجاست  
 یسار و در بیان و در آله نجاست  
 و در بیان و در آله نجاست



تغییر باید و آب باران مادام که می بارد و کم آب جاری دارد و آب تمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بجاده باشد که آن ماده گریز یافته برگردد باشد فصل و اما آب گرو آبی است که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و هشت و دو و در جهت شرق و غرب باشد چوبیست و این خلقت و این بوزن گینارود و دو و سبب رطل عراق عرب است و هر رطل یکصد و سی در هم شریعت و هر در هم چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دو و صد و چهل جو متوسط است پس گریخت هزار و چهار صد و ششاد هزار جو متوسط است و این آب نجس نمی شود و بلا فائدت نجاست مگر اگر زنگ یا بوی یا طعم آن نجاست تغییر شود پس بایرین اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو بردد که یکس گریز باشد بی زیاده و کم آب آن حوض با تمام نجس میشود و بجهت آنکه معلوم است که اینک از رنگ آن آب نجس تغییر یافته و متمم آن کم از گریست پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخصی بمول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن حوض که مساوی گریست فرو برد آب آن حوض نجس نشود و دست آن شخص طاهر شود بجهت آنکه چیزی از آن نجاست تغییر نیافته اما اگر آب حوض زیاده اندک باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب بر رنگ خون تغییر یابد و منقور تجمین باید کرد اگر آب آن حوض که تغییر نیافته مقدار گریست آن آب طاهر است اگر گریست بر آن است اگر آب که یک گریست بی زیاده و کم موی مثلاً از سنگ افتد و شخصی بکاسه مثلاً آن مول از روی آب بیکد فصد بردارد و اندرون کاسه بآب که در و در آمده نجس نخواهد بود و بیرون کاسه بآبی که مانده طاهر است و اگر آن مول کاسه زیاده باشد بکاسه نجس باشد و بیرون کاسه بآبی که در و در آمد طاهر است و بیرون آن کاسه بآبی که مانده نجس است و اما آب گریز که نجس میشود بلا فائدت نجاست هر چند که یک زنگ و بوی و طعم آن تغییر نیابد فصل بمانکه در آب چاه میان مجتهدین خلافت بعضی بر آنند که آدم

کلی و خدایند و در طهارت که ششوا  
استند هیچ گشتاس طلاق داد و داد  
استند هیچ مسلمات را مخصوصا  
اعمال و بیانات بندگان را از شر و مومنا  
و غیر مومنه و مومنین یاد و مانده  
کرده است و در آن است یعنی بندگان  
را ندانند و از آنکه چون از آن است  
و خلق مومنین است پس سوره طه  
چهارم  
بجز از آنکه قصد و عیب و کینه و  
تلاطم بخواند بقصد قربت و چون قرائت  
سوره حمد در نماز و در آنکه سوره  
و بهترین سوره یاد را که سوره  
بعد از آن از آن است و سوره  
و سوره انا انزلناه است  
این سوره را بر سبیل اجمال  
است که الله الرحمن الرحیم  
پس استقامت بخواند و بیاورد  
که سوره طه















و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن که بپوشد یا نه خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانه  
 ناز کند خالی ناز گذارد و عورت خود را بپوشد ناز او باطل است و بر مرد بیعت نشدن  
 قبل و در بر و خصیبه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن گل بدن غیر زو  
 و کف دستها و قدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موها و واجب نیست  
 و بد آنکه برخی که در ناز گذاردند نیست و هفت مرتبه استنجاء و واجبست هفت  
 مرتبه و پانزده مرتبه اما شستن واجبست و غسل نباشد و دوم آنکه جوهری نباشد که  
 مرد را ناز در حیرت محض جائز نیست و شستن واجبست با بوی بر آنست که زن را نیز در حیرت محض ناز  
 صحیح نیست اما این قول ضعیف است و جائز است مرد را بر پوشیدن در ناز و اسطوخودوس  
 ضرورت مثل شدت سرما یا دفع سبب در روز جنگ نیز پوشیدن حریر در جائز است  
 و سوم آنکه طاهر باشد که ناز در طلا باطل است چهارم آنکه طاهر باشد اگر در شستن باطل  
 آنکه اگر حیض یا دغلی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس آن خون ناز صحیح است  
 تا وقتی که آن دغلی و جراحت بشود و دوم اگر بول کسی متواتر آید و جامه او بآن نجس شود  
 در احوال بآن جامه نجس بول ناز و صحیح است بشرط آنکه هر روز یک نوبت آن جامه را  
 طهارت دهد و دوم آنکه اگر طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل سر باشد خواه دختر و غیر از یک جامه  
 نداشته باشد هر چند آن جامه به بول غائط آن طفل نجس شده باشد ناز او در آن جامه صحیح  
 است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد و فضل آنست که  
 ناز نظر و محض و بعد از طهارت دادن آن جامه به فاصله در آخر وقت گذارد و شستن  
 و ختنه و ادراقل وقت گذارد تا چهار ناز در جامه طاهر دریافت باشد چهارم آنکه نجس با  
 کمتر از مقدار در هم نجس و آن بقدر بند بالای انگشت انگشت است پس اگر در جامه یا در بدن  
 آن مقدار خون باشد ناز صحیح است و بر طرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مسکن  
 خود یا جامه یا بدن مسکن سرایت کند یا خون حیض یا اقضای نفاس یا خون رگ یا خون

الجلست علیهم السلام فرموده است  
 که هر که اطاعت خدا و رسول او کند  
 در ولایت علی بن ابی طالب  
 و امامان از ذریت او پس ایشان  
 در بهشت با او و بی اندک آنست  
 کرده است خدا بر ایشان و  
 پیغمبران و صاحبان و نبی و  
 رفیقان ایشان و در احادیث  
 و آمده است که هر که از ذریت  
 حضرت رسول خدا را ببیند که در  
 است و از صدیقان حضرت  
 شهیدان حضرت علیهم السلام و از  
 حضرت امام حسین و از اصحابان  
 آنکه بعد از علیهم السلام پس مراد  
 از این آیه آنست که راه رسول خدا و  
 ابلیست ۱۰۱ و این بنام مراد

فحک یا خون کافیا شش درین هفت جابو طرف کردن آن از بدن بامه اجبست  
 اگر چه کمتر از مقدار درسم یعنی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد که سرخو زنت  
 بان توان کرد مثل گلاوه و بند چاقو و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلفا باشد یعنی یک  
 ازان هفت خون باشد که قبل ازین مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر آن  
 آن نباشد مثل آنکه جامه نخیی اجبست شدت سرما نتواند کند پس در آن جامه نجاست  
 هفتم از واجبات سائر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد آخور در گوشه آن سرام  
 مثل سمور و روباه و تخمین مو و ششم آن آلوده حیوان است که گوشه آن حرام است و  
 با وجود این نماز در پوست و ششم آن صحیح است یکی ازان دو حیوان خزا است و آن  
 حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمی ماند دیگری سنجاب است و بعضی از محدثین منع نماز  
 کرده اند در پوست و ششم سنجاب و آن هفت امر سنت است که تعلق بر خست مصلحت دارد اول  
 آنکه پوشش نماز سفید باشد دوم آنکه بهترین پاکترین پوششهای اینکس باشد سوم آنکه  
 همزج با بر شیم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نداشته باشد رنگ بنفشه باشد پنجم آنکه  
 مصلحت دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاری که در آن نماز گذار دخت الحرامی داشته  
 باشد ششم در لیلین عربی نماز کردی اما آن پانزده امر که مکروه است اول در جامه سفید نماز  
 گذاردن دوم بر جای نماز آبرشی نماز کردن و سوم در لباس سبای مگردانیدن و ششم  
 گذاردن درین سرد و اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم درختی که با فراوانی یاد و خسته  
 باشد نماز گذاردن پنجم در رنگی که بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در خسته  
 شخصی که از نجاست ملاحظه کنند هفتم نماز کردن در خست شخصی که از نجاست ملاحظه کنند  
 هفتم ملاحظه ندارد ششم نماز کردن اگر در دستی انگشتری آهن باشد نیم بدون ردان نماز  
 کردن و ششم آنکه زن بدون گردن بندی قلاوه نماز گذارد یا زدهم آنکه خلخال در پا  
 داشته باشد که صدا کند و از دهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر

[illegible]









و اخل شد آنکه چون اخل شود در کس نماز نیت مسجدی کند در آنکه اکثر اوقات مسجد  
 تردد نمودن و مسجد را خوش بگوید و آنیدن در مسجد و قبله نشستن و هر خداست تقاسم  
 بجا آوردن و صلوة فرستادن حاجت از خدا طلبیدن یا از هر چه چرخ را در مسجد روشن  
 کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس مسجدی چراغی روشن کند چنانچه  
 ملائکه و حاملان عرش از رحمت او استغفار میکنند و ادام که چرخ روشن باشد و از او هم  
 مسجد را جوار و بگردن مخصوص او در روز عید و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس روز عید و شب جمعه  
 مسجد را جوار و بگردن مقدار سمر کند در شوم میکشد فاکر و با آن مسجد بیرون کند و این معنی  
 گنایان و راجی مرد و اما آن پیغمبر ام که کرده است و مسجدی بخلق در اول آنکه دیوار مسجد بگرد  
 داشته باشد و دوم آنکه از مسجد بیرون کردن شوم شمشیر از غلاف بیرون کردن چنانچه شوم بخواندن  
 چشم خواب کردن شوم خرید و فروخت کردن شوم حکایت امور دنیا کردن شوم اطفال دیوانه را  
 گذاشتن که داخل مسجد شوند شوم وضو کردن در مسجد از حدت بول یا از حدت غائط و شوم  
 برهنه کردن و خوردن یا انان یا از آن یا از او یا از شوم شخصی را حد زدن و از شوم بر دیوار  
 مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیر آن شوم آب درین  
 یا بغم در مسجد اکلیدن چهارم دخول شدن شخصی در مسجد که از درین بوی سیر یا پس از یا  
 امثال آن آید یا نزد شوم مسجد را کتب خانه کردن شانزدهم فعل آوردن یا فیه خود را  
 در مسجد تخصیص سر تراشی هفدهم در مسجد بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بویان دیگر غیر زبان  
 عربی و اما آن یا زده ام که حرام است اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم سنگ نریزه که فرش  
 مسجد باشد از مسجد بیرون کردن شوم در مسجد چیزی بخورن اخل کردن هر چند سربایت مسجد  
 کند چهارم درنگ نمودن چنانچه حالفن و فساد در مسجد شوم فرش که وقت مسجد باشد  
 در مسجد انداختن شوم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کبریا آب جاری باشد

بیش باعث سلامتی است این مسجد  
 از برای سعاد و سلامت و فدا تا ظهور  
 صبح یا ملائکه و روح تا صبح کند است  
 امام می آیند و سلام می کنند یا آنکه  
 در زمین می آیند و سلام می کنند یا آنکه  
 خدا بر هر مسلمانی کند از جانب  
 یا خود یاد دعا باشد تا طاعت او در هر  
 احادیث درین باب بسیار است  
 و این رساله کجانی ذکر آنست  
 ۴۶  
 و آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 کرده اند از حضرت صادق علیه السلام  
 که بود آن حضرت حضرت صادق  
 پیاده می نشستند و اگر کسی از او  
 بپرسید که ای رسول خدا چه می گوید  
 بر آنکه می فرمود که ای رسول خدا  
 شده و آن خداست که از او سوال  
 کردید خداوندیست که مستحق  
 عبادت است



باب بیست و نهم در بیان ملائکه نمودن قنطاریه و احکام اذان

[illegible]



که ستم مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث  
همین باب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت ائمه معصومین علیهم السلام  
بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید  
بهشت از برای او واجب شود و بدانکه لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل نیز  
اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان از برای مردانی که محرم باشند جایز است  
بشرط آنکه نا محرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حفظ  
نماید جایز است که آواز او را مردان محرم بشنوند و آنچه به اذان غفلت می کنند  
نورده امر است و نه امر کرده و در امر حرام آواز نکرده امر است و اذان در وقت  
اول گوید دوم آنکه مؤذن در وقت اذان گفتن بر و قبله باشد سوم آنکه اذان را بلند  
گوید چهارم آنکه ایستاده اذان بگوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم  
آنکه بر جای بلند ایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتانی  
گوید نهم آنکه در آخر هر فعلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذنی کند که عدالت  
داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن در وقت شناس باشد و دهم آنکه خوش آواز باشد  
سیزدهم آنکه حرف نرزد در وقت اذان شنیدن چهاردهم آنکه مؤذن سائل اذان  
را بطریقیکه مذکور شد پانزدهم صلوات فرستادن مؤذن کسیکه اذان می شنود در وقت  
نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا  
واجب میدانند بر هر کس که نام آنحضرت را برد یا بشنود در اذان غیره و این قول کمال  
فوت دارد زیرا که مؤذن اظهار نمودن حرف مادر لفظ الله و آله اشهد و صلوة هتاهم  
اظهار کردن حرف مادر لفظ حق تعالی علی الفلاح هتاهم آنکه هر چه مؤذن از فعل اذان  
گوید شنونده آنرا نیز بگوید و نیز در دهم اعاده نمودن اذان صحیح اگر قبل از طلوع غفلت آورده  
باشد اما آن نه امر کرده در اذان کرده است اول حرف نرزدن مؤذن اثنای اذان

و نیز در این باب در حدیث و تفسیر و کتب دیگر آمده است و این را در وقت اذان  
مانند آنکه در حدیث آمده است و این را در وقت اذان  
بجای زن از برای زنان از برای مردانی که محرم باشند جایز است  
بشرط آنکه نا محرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حفظ  
نماید جایز است که آواز او را مردان محرم بشنوند و آنچه به اذان غفلت می کنند  
نورده امر است و نه امر کرده و در امر حرام آواز نکرده امر است و اذان در وقت  
اول گوید دوم آنکه مؤذن در وقت اذان گفتن بر و قبله باشد سوم آنکه اذان را بلند  
گوید چهارم آنکه ایستاده اذان بگوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم  
آنکه بر جای بلند ایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتانی  
گوید نهم آنکه در آخر هر فعلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذنی کند که عدالت  
داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن در وقت شناس باشد و دهم آنکه خوش آواز باشد  
سیزدهم آنکه حرف نرزد در وقت اذان شنیدن چهاردهم آنکه مؤذن سائل اذان  
را بطریقیکه مذکور شد پانزدهم صلوات فرستادن مؤذن کسیکه اذان می شنود در وقت  
نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا  
واجب میدانند بر هر کس که نام آنحضرت را برد یا بشنود در اذان غیره و این قول کمال  
فوت دارد زیرا که مؤذن اظهار نمودن حرف مادر لفظ الله و آله اشهد و صلوة هتاهم  
اظهار کردن حرف مادر لفظ حق تعالی علی الفلاح هتاهم آنکه هر چه مؤذن از فعل اذان  
گوید شنونده آنرا نیز بگوید و نیز در دهم اعاده نمودن اذان صحیح اگر قبل از طلوع غفلت آورده  
باشد اما آن نه امر کرده در اذان کرده است اول حرف نرزدن مؤذن اثنای اذان





خانه کعبه است یا بر نام خانه کعبه است یا بخانه کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواست خانه کعبه  
 تواند دید یا از شهر که آنقدر دور است که دیدن خانه کعبه را به سیر نیست پس اگر در اندک  
 خانه کعبه است بطول که نماز کند از نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که  
 در هر رکعتی رو به دیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر  
 خانه کعبه باشد نیز بهین حکم دارد اما واجب است که آنچنان بایستد که در وقت سجده  
 کردن از نام خانه کعبه قدمی در قبله او باشد همچنین اگر در اندرون خانه کعبه و بجانب  
 در کعبه نماز کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک  
 خانه کعبه باشد چنانچه کعبه را تواند دید مثل مردی که در گنجه اندر و لازم نیست که در وقت  
 نماز کعبه را به عین یا بر ایشان واجبست که بطریق نماز گذارد که اگر از بیانی و قدم  
 از میان پیشانی او در وقت سجده خطی راست بکشد آن خط راست بخانه کعبه بخورد و بایستد  
 که از خانه کعبه تا آسمان نماز بر زمین تمام حکم خانه کعبه در پیش شخصی که بر گنجه ای قیام کند و در هر  
 است یا در جای عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگر خطی در میان او قدم او بطریق  
 مذکور بکشد بر عین خانه کعبه بخورد اما هرگاه یا خطی در حکم خانه کعبه است میرسد کافیت  
 و نماز درست است فصل در آن آن شخصی که از شهر که دور است چنانچه که دیدن خانه کعبه او را  
 ممکن نیست مثل آنکه در شهری که باشد قبله او عین کعبه است بلکه جهت کعبه است یعنی چنانکه  
 خانه کعبه در صورت و نه همه آن جانب بلکه آنقدر از آن جانب که هست در هر جزوی از اجزای آن  
 آن خوبتر کند که خانه کعبه در او بوده باشد و حرم کند که از آن مقدار بیرون نیست و  
 آنرا قبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و معلوم است که در میان قیام و شهر  
 است نیز معلوم میتوان کرد مثلاً علامات قبله یعنی از عراق عرب مثل بغداد است  
 که جدی را بر پیش و شمال است بگیرند و علامات بعضی دیگر از آن بلاد است مثل  
 شهر موصل که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامات قبله بعضی

و اگر در او کعبه اند  
 خواهد بود و الا اول  
 بود در قیام این سوره که  
 نوشته شود و قیامش است  
 آن غنی تواند کرد و کثرت  
 ازین سوره فاس شود خواه  
 خواه در عین نماز سوره  
 کند و الا اول سوره که  
 خداوند است که بر او در  
 ۵۲  
 و در این سوره که در نماز خوانده  
 شود این دو سوره است و در هر  
 وار شده که عیب دارد و خوانده  
 این دو سوره را در نماز خوانده  
 نماز او مقبول می شود و در هر  
 از روایات و اول سوره آنرا آنست  
 که در کتب اول حضرت رسول است  
 بخانه کعبه است و ایشان را  
 علیه السلام است و ایشان را  
 شفیع

باب فصل در بیان علامات قبله

جامع عباسی

از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامت آنست که  
 سهیل را در وقتیکه بغایت بلند می رسد بر ما بر چشمها گیرند و علامت قبله بلادین  
 آنست که سهیل را در وقتیکه در پس سر ما بر دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم  
 همینست معلوم شده و در آنست که قبله اعتماد برین علم باشد تا اگر شخصی در سفر  
 باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافته نشود که از قول او قائل باشد  
 بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بجا آورد و بگوید که اگر وقت صبح باشد تا  
 وقت تنگ باشد هر قدر که وقت بگذرد نماز را دو اگر چه یک نوبت باشد هر زمانه که  
 خواهد فصل اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او  
 نبوده بلکه پشت او قبله بوده نماز را اعاده نماید و اگر وقت آن باشد که آنکه اگر  
 وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او  
 بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز را کرده  
 کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پشت او نبوده و در  
 یکی از دو جانب او نبوده درین صورت از پیکر حال بیرون نیست یا قبله را برین پیشانی  
 و جانب راست بوده یا در ما بین پیشانی و دو جانب چپ یا در ما بین پیشانی و جانب  
 راست بوده یا در ما بین پیشانی و دو جانب چپ یا در ما بین پیشانی و جانب  
 باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد و اگر وقت گذشته باشد نماز را کرده  
 از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه نباشد بدانکه گاهی در نماز بی اختیار بگوید یا قدوس  
 مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص  
 واجبست که در آشنای گریختن پشت قبله نماز گذارد و همچنین اگر آنکه از شخصی را در کنه  
 از خانه بیرون رود و در خانه در جهت قبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز او وقت  
 گرفته بگذرد اما اگر وقت تنگ باشد نماز او در وقت گریختن بیرون رفتن بگذرد و بجا هر نماز

خدا  
 و اینست که در وقتیکه سهیل را بر دوش چپ بگیرند و علامت آنست که  
 سهیل را در وقتیکه بغایت بلند می رسد بر ما بر چشمها گیرند و علامت قبله بلادین  
 آنست که سهیل را در وقتیکه در پس سر ما بر دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم  
 همینست معلوم شده و در آنست که قبله اعتماد برین علم باشد تا اگر شخصی در سفر  
 باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافته نشود که از قول او قائل باشد  
 بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بجا آورد و بگوید که اگر وقت صبح باشد تا  
 وقت تنگ باشد هر قدر که وقت بگذرد نماز را دو اگر چه یک نوبت باشد هر زمانه که  
 خواهد فصل اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او  
 نبوده بلکه پشت او قبله بوده نماز را اعاده نماید و اگر وقت آن باشد که آنکه اگر  
 وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او  
 بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز را کرده  
 کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پشت او نبوده و در  
 یکی از دو جانب او نبوده درین صورت از پیکر حال بیرون نیست یا قبله را برین پیشانی  
 و جانب راست بوده یا در ما بین پیشانی و دو جانب چپ یا در ما بین پیشانی و جانب  
 راست بوده یا در ما بین پیشانی و دو جانب چپ یا در ما بین پیشانی و جانب  
 باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد و اگر وقت گذشته باشد نماز را کرده  
 از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه نباشد بدانکه گاهی در نماز بی اختیار بگوید یا قدوس  
 مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص  
 واجبست که در آشنای گریختن پشت قبله نماز گذارد و همچنین اگر آنکه از شخصی را در کنه  
 از خانه بیرون رود و در خانه در جهت قبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز او وقت  
 گرفته بگذرد اما اگر وقت تنگ باشد نماز او در وقت گریختن بیرون رفتن بگذرد و بجا هر نماز









باب فضل در بیان نیست و تکبیر احترام

که منته و مقدس میدانم و روزگار  
خود را که از همه چیز بلندتر است  
منته از هر چه بلند می و زمت او را  
نسزد و نشاید حال آنکه مشغول بهشت  
و تناسل او بود که توفیق بخشد  
است مرا که تن من در در دست  
آزمیست پس سر بردار و راست  
باشند و دست پاست گنار  
پس بر شکر پاست  
۵۶  
دست بردار و الله اکبر  
از هر دو گاه خود را میگردم بسوی  
اول و چون در دست بشیند الله اکبر  
بردار و بعد از دستها را در وقت





بر و بالیدان و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافت است صح است که جائز نیست و ذکر کن جمل البتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهاست پنجگانه آن در رکعت ششم و چهارم متصل مجزاست اگر خواه فاتحه بخواند و اگر خواه تسبیحات اربعه را چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد و در امر است یا زده امر واجبست و زده امر مست و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یا زده امر مکروه واجبست اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند باز باطلست دوم حرفها را از خارج مقرر بیرون آوردن سوم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن لازم نیست که از اول تا آخر یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را شنیده باشد بقرائت عام و بعضی را بقرائت مخزنه و بعضی را بقرائت باقی قرائت بخواند جائز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند شیخ مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سوره را بر فاتحه مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عجز سوره را مقدم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاتحه فاصله واقع نشود خواه سبک و خواه بزرگ و خواه یک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد یا فاصله بر یک از قرائت دعا جائز است بشرط آنکه انتظام قرآن قنوت نشود مثلاً آنکه اگر سبک باشد نماز صحیح و در رکعت اول شام و هفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته ششم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذرب بعضی شیخان سنت ششم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند یا آنکه از بر نتواند بخواند نماز باطلست دهم آنکه در وقت اذان و اقامه خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین کند نماز باطلست یا زده امر مست چون سوره اتم تر کیف بخواند سوره اایات و غیبان

[illegible]



جامع عثمانی

[illegible]







و بعضی مجتهدین بر آنند که سبب آنست که رسانیدن مقدار یک رکعت و حبیب است نه آنکه بر خاک  
سجده کنند بر سنگ و چوب و اشغال آن و افضل آنست که خاک یکی از چهار ده مضموم صلوات  
الله علیهم جمعین باشد خصوصاً خاک کربلا علی ساکنینا الخیر الشانیم آنکه قبل از ذکر سجود  
این دعا بخواند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَعْلَمُ  
وَأَنْتَ دَعَايَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ لِيَدْفَعَنَّ عَنْهُمْ كُلَّ شَيْءٍ سَمْعًا وَبَصَرًا وَاعْلَمْ أَنَّكَ دَعَا  
الْعَالَمِينَ سُبَّانَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بآزدهم آنکه ذکر را کمتر یا بچندین بار در رکوع مذکور  
شده و آزدهم آنکه میان هر یک رکعت هفت و هشت و نهم حالتی باشد بلکه آنکه هر یک رکعت  
عضو بر بند بر زمین برست اگر مصیبتی مرد باشد نیز در هر یک رکعتی را بیشتر اعضا بر زمین  
چهاردهم آنکه بر خاک گذاشتن پا نزدیم زانوهارا از یکدیگر دور داشتن اگر مصیبتی مرد باشد  
نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردار الله اکبر بگوید بیست و یک بار آنکه در وقت نشستن  
گفتن دستار بالا بردار در بطریق قبل از این گفته شد بیستم گفتن استغفر الله دقایق و آنوقت  
ایستاده بعد از گفتن نشستن اگر نوزدهم درنگ نمودن بقدر آنکه اگر گفتن دستغفار کردن بیستم آنکه  
در مابین نوحه و سجده تورک کن یعنی بران چپ نشینند و پشت پا بر است و ایستاد قدم  
به چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفیل خود نشینند و زانوهارا بالا بردار دو رکعت پایا بر زمین  
نهم بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد  
بر زمین گذارد بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول یا سوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده  
دوم بردارد و در سجده نشیند و این را جلوسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آنرا  
واجب میداند بیست و سوم آنکه در جلوسه استراحت تورک کند بیست و چهارم آنکه زن  
وقت سجده گذارد که از روی او چیزی فاصله شود میان پیشانی او و سجده گاه هر چند از  
پیشانی او آنچه واجب است که سجده گاه رسیده باشد نسبت و تخم آنکه موضع هفت و هشت  
برابر باشد یعنی بعضی بلند بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی مجزله

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

چهار انگشت جان است زیاده از ان جان نیست و اما آن چیز که در سجده فعل آوردن  
آن کرده است اول پنهان کردن روضه سجود بشرط آنکه از آن وحشت حاصل نشود که اگر  
دو صورت حاصل شود حرام است و نماز باطل است و اول آن افکاردن باینکه سجده یعنی بر خضی  
پشتن سرهای انگشتان پایدار بر زمین گذاشتن نیست جمیع آنچه متعلق بر کفست اول داده  
نیمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اول در سجده  
اعراف دوم در سجده دعاء سوم در سجده نخل چهارم در سجده بخاسر پنجم در سجده  
مکین ششم در سجده سجده که در اینجا دو سجده است ششم در سجده فرقان هفتم در سجده  
غی در سجده آل عمران نهم در سجده صافات دوازدهم در سجده حشر و ثمان  
سیزدهم در سجده النجم چهاردهم در سجده الانشعاق پانزدهم در سجده اقران و این  
پانزده سجده چهار واجب است آن در سجده آل عمران نهم در سجده صافات و النجم اول و  
یازدهم باقی سنت است و سجده و نیست که آیت تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن  
از حرث و غیبت و در وقتیکه در سجده سر خوردن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر  
عضو مقرر سجده کند گفتا پیشانی بر زمین گذاشتن کند و چیزیکه سجده نماز بران جان نیست سجده  
کنند و در چهار سجده واجب نیست است که این که گویند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله  
ایمانا و شهدنا لا اله الا الله عبودیا و کبریا و لا نعبد الا الله حقا حقا لا اله الا الله  
و در قائل که گفتند لا اله الا الله است که اهل ان عباد الله لیس خادعین سجده نماز که بر خوانند  
سجده غرام سجده واجب بر شیعه نیز واجب است تا خیر از وقت خوان یا شنیدن جان نیست که  
تا خیر شود بجهت قضایا و در وقت زخم بدین بر آنکه همیشه او است پس از آن واقع شود بجهت قضایا  
نیست فصل ششم در بیان آنچه متعلق دارد و آن پنج سجده است نه امر واجب نیست امر  
و یکبار کرده اما امر واجب اول شستن بقیه نشسته خواندن و دوم درنگ نمودن و سوم نشند  
خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا

و در وقتیکه در سجده سر خوردن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر عضو مقرر سجده کند گفتا پیشانی بر زمین گذاشتن کند و چیزیکه سجده نماز بران جان نیست سجده کنند و در چهار سجده واجب نیست است که این که گویند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایماناً و شهدنا لا اله الا الله عبودیا و کبریا و لا نعبد الا الله حقا حقا لا اله الا الله و در قائل که گفتند لا اله الا الله است که اهل ان عباد الله لیس خادعین سجده نماز که بر خوانند سجده غرام سجده واجب بر شیعه نیز واجب است تا خیر از وقت خوان یا شنیدن جان نیست که تا خیر شود بجهت قضایا و در وقت زخم بدین بر آنکه همیشه او است پس از آن واقع شود بجهت قضایا نیست فصل ششم در بیان آنچه متعلق دارد و آن پنج سجده است نه امر واجب نیست امر و یکبار کرده اما امر واجب اول شستن بقیه نشسته خواندن و دوم درنگ نمودن و سوم نشند خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا













باب - مقصد دوم در بیان نماز جماعت

جامعہ عجاسی

هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج از حاضران یا زیاده بشنوند هشتم آنکه در مابین دو خطبه  
لمحه بنشینند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو نماز جمعه گزارند و اجابت که میان  
ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشند پس اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ  
باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطلست و الا نماز سابق  
صحیح است و نماز لاحق باطلست و اما آن بیست و یکم آنست که تعلق بنماز جمعه در  
اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم ستر کشیدن و پس از غسل  
سوم محاسن را نشانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سیل گرفتن ششم بنشین  
و یا کترین ریخت پوشیدن هفتم خود را به بوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال  
پیاپیاده مسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعت را که در زمان مجبوس انداخته دهد که به  
نماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر محبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان  
را نیز ندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یا نادم آنکه فصیح و بلیغ باشد  
دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن شورش یا بر کمان یا بر عصای تکیه کند سیزدهم  
آنکه چون بر منبر بر آید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد سلام آنقدر بر منبر  
بنشیند که مؤذن اذان را گوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم  
آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن  
صوت نزنند هجدهم آنکه متوجه نشیندن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این  
دو امر را واجب می دانند نهم آنکه پیش از در رکعت اول سوره جمعه بخواند  
و در رکعت دوم سوره منافقون نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت  
بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه بر نایب  
در قرات قنوت و ذکر رکوع و سجود تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گزاردن  
قبل از نماز جمعه و آن بیست و یکم است هر وقت از روز جمعه که خواست خواند آنرا در فضل

[illegible]



عبید قربان باشد و ادب قربان کردن را بیان نماید چهارم آنکه خطیب استاده خطبه بخواند  
پانزدهم آنکه این نماز در محراب واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از حجه  
از راه دیگر برگردد و اما آن پنج امر که مکرر است اول حجت زدن در شانهای خطبه و دوم  
سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عبید گذاردن و سوم سلیح بستن و فصلی رفتن چهارم نافرمان  
گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حجتی نیست مسجد مگر نجیعت مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله  
علیه و آله و سلم منبر مسجد را بمحله بردن و سنت است که اگر عبید رمضان باشد قبل  
از رفتن بمحله چیزی نخورد و اگر عبید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم  
در نماز طواعت خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهارم است دوام و تپه و دوام  
سنت است آنکه دوام واجب است اول آنکه اگر طواعت واجب باشد این نماز را در هر مقام ابراهیم  
گذاردند یا در یکی از دو جانب آن اگر طواعت سنت باشد در هر یک از چهار محراب بگذارد  
دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواعت قبل از شروع در می بگذارد و اما در سنت  
اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید را در رکعت دوم  
دوم آنکه فاصله بعد از طواعت گذاردن مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف  
و زلزله و هراهم آمانی که در مسجد نوبت باشد مثل باد یا کی میاه و صرخ و مانند آن و این  
نماز در رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجبست باین طریق که چون بعد از تکبیر اول  
فاخته و سوره را بخواند بر رکوع رود چون هر رکوع بر دارد نوبت دیگر فاصله و سوره را بخواند  
و باز بر رکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سه رکعت از رکوع پنجم سجده رود و سجده بجا  
آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد این نماز را باین صورت  
بجا آوردن افضلست و باینکه در هر رکعت بعد از فاصله یک یا سه سوره بخواند و بر رکوع رود  
چون هر رکوع بر دارد از موضع قطع یک یا سه دیگر یا زیاده بی فاصله بخواند و بر رکوع رود و همچنین  
کنند در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن

آنکه خطیب استاده خطبه بخواند  
پانزدهم آنکه این نماز در محراب واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از حجه  
از راه دیگر برگردد و اما آن پنج امر که مکرر است اول حجت زدن در شانهای خطبه و دوم  
سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عبید گذاردن و سوم سلیح بستن و فصلی رفتن چهارم نافرمان  
گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حجتی نیست مسجد مگر نجیعت مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله  
علیه و آله و سلم منبر مسجد را بمحله بردن و سنت است که اگر عبید رمضان باشد قبل  
از رفتن بمحله چیزی نخورد و اگر عبید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم  
در نماز طواعت خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهارم است دوام و تپه و دوام  
سنت است آنکه دوام واجب است اول آنکه اگر طواعت واجب باشد این نماز را در هر مقام ابراهیم  
گذاردند یا در یکی از دو جانب آن اگر طواعت سنت باشد در هر یک از چهار محراب بگذارد  
دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواعت قبل از شروع در می بگذارد و اما در سنت  
اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید را در رکعت دوم  
دوم آنکه فاصله بعد از طواعت گذاردن مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف  
و زلزله و هراهم آمانی که در مسجد نوبت باشد مثل باد یا کی میاه و صرخ و مانند آن و این  
نماز در رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجبست باین طریق که چون بعد از تکبیر اول  
فاخته و سوره را بخواند بر رکوع رود چون هر رکوع بر دارد نوبت دیگر فاصله و سوره را بخواند  
و باز بر رکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سه رکعت از رکوع پنجم سجده رود و سجده بجا  
آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد این نماز را باین صورت  
بجا آوردن افضلست و باینکه در هر رکعت بعد از فاصله یک یا سه سوره بخواند و بر رکوع رود  
چون هر رکوع بر دارد از موضع قطع یک یا سه دیگر یا زیاده بی فاصله بخواند و بر رکوع رود و همچنین  
کنند در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن











نافه سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد مثلاً یک و دو رکعت اگر ترک کند باز او بر نذرش مشروط است و لازم نیست که دیگر بگذارد اما اگر نذر کند که هر روز سه رکعت نماز بگذارد اگر شخصی نذر کند که سوره بجا می آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که کوی یا بکسیر احرامی بجا آورد آن نذر باطلست مقصد ششم در نماز یک یا چهاره واجب شود هرگاه در ذمه شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند که شخصی اجاره کنند که نماز یک در ذمه اوست بگذارد و این روشنی است که آن شخص سپرد داشته باشد که اگر سپرد دارد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پدر بدان مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای نماز میت اجاره گیرند وجه جاریه را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه جاریه را بطریق وجه جاریه از اصل ترک نماید و خواه میت وصیت کرده باشد خواه نکرده باشد شخصی را که با جاره بگیرد که نماز میت بگذارد میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل نیت غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور آن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد و ششینی که بحسب عرف گویند که بآن اشتغال دارد و کمالی نمی کند و جائز است که در بعضی اوقات بگذارد بجهت نماز یک شخص اجاره بگیرد اما وقت نماز هر یک را از اجتماعت میباید که معین باشند تا دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال نماید تا نماز او بترتیب قضاشود و چون مرد خود را بجهت قضای نماز زن با جاره بداد غیر است میانه جبر و انقضاست و همچنین اگر زن خود را بجهت قضای نماز زن با جاره بداد بشرط آنکه تا محرم او از او نشود تفصیلاً که قبل از این مذکور شد مقصد نهم در نماز یک از پدر شخصی فوت شده باشد بر پدر واجبست که آنرا بجا آورد اما اگر بر پدر واجبست که بعد از فوت پدر نمازی که از او فوت شده باشد قضاکند و بر نظر اول















و همچنین کرده است حرف زدن میان چهار رکعت نافله مغرب هرگاه فوت شود وقت  
نافله مغرب قضا کند آنرا همچو سایر نوافل چون شروع در نافله مغرب کند پشت تکیه افتد یا  
با ادعیه ثلاثه بجا آورد در رکعت اول بعد از حمد و سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در هر  
رکعت دوم سوره انا انزلناه فی لیل القدر یکبار بخواند و اگر خواهد در رکعت اول  
قل یا ایها الکافر و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در هر  
رکعت گفتا بخواند جائز است همچنانکه در سایر نوافل باید که قرأت را در نافله مغرب و در جمع  
نوافل شب بلند بخواند و پس از فارغ شدن از دو رکعت اول بنی عابد بخواند اللهم انک  
تولی و لا تؤتی انت یلنا نظر الیه و ان الیک المودع و انت تعفی عن الذنوب انک الممکن  
والعظیم و انت الکریم و الاولی اللهم انک تعوذیک ان ینزل فی حقنی تالی عن  
ما سئلی اللهم ان یتسکب ان یصل علی محمد و آل محمد و ان یتسکب ان یتسکب  
و استعبد یدک من التمر یفقد یدک و استسکب من التمر یفقد یدک و استسکب  
اوسع برقی عندک یسر و استسکب علی عندک یسر ما یحلی و اطل فی طاعتک و ما تنیر  
منک و یحلی عندک و یزلف لک عرق الحرس فی جمیع لیل و اموی من  
ولا یحلی الما من خلقک و تطول علی یقصر جمیع دعا و استسکب لایا و لا یحلی  
و ابد ابد الدانی و الدانی و جمیع الخوف المؤمنین فی جمیع ما سئلتک لنفسی  
بخدمتک یا ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب هر  
اول ازین دو رکعت بعد از حمد این چنان آیه را از سوره حمد بخواند انیسست آیه  
یسو الله الرحمن الرحیم سب الله سب الله سب الله و الا کر من هو العزیز الحکیم  
ذلک السموات و الا کر من یحیی یمیت و هو علی کل شیء قادیق و الا اول  
والآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و الا الذی خلق السموات  
و الا کر من فی سبته آیات تم استوی علی العرش یعلم ما بینه و الا کر من





جامع عباسی

[illegible][illegible]











باب فیصل در بیان ادعیه نماز شب

وظائف

بفرستد که بحسب تشریح ما در مقدمه  
 است بنشد و علی بن ابی طالب و علی و حسن  
 و حسین و زین العابدین و فضل اول  
 ابن طاووس ایام ماه است علی  
 امام علی تا قیام جعفر ابن محمد است  
 الصادق مسلم است از شیعه  
 در این روز آدم بنی سلق گردید و  
 طالب از برای سخن بنزد  
 پادشاه و طالب علم و خوش  
 سخن در و خرید و پادشاه و  
 سخن در و گوشت پادشاه و  
 گوشت روز چوای پادشاه و  
 درین روز چوای پادشاه و  
 روز پست گردید و پادشاه و  
 شد و شفا می یابد و پادشاه و  
 درین روز شفا شد و پادشاه و  
 و پادشاه

[illegible]



















باب فی فضل اقول و بیان سجدہ سوره

[illegible]







جامع عباسی

بایک بحث دوم در بیان شکایات نماز

بواسطه قیام شک کند که سجده کرده است یا نه و اگر محل آن نگذشته باشد و شروع در واجب دیگر کرده باشد بجا آوردن آن لازم نیست و شک که لازمه عرض اعتبار ساقط است شل آنکه در آشنای قرات شک کند که یکبار احرام بجا آورده یا نه یا در آشنای سجده شک کند که یکبار سجده کرده یا نه یا در آشنای تشهد شک کند که سجده کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجده کرده یا نه آثار برین و صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجده بجا باید آورد و بدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیما در محل تلائی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل کن است نماز باطل میشود و اگر کن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلائی کند نماز باطلست خواه آن فعل کن باشد و خواه غیر کن بحث دوم در شک رعد در رکعات بدانکه شک رعد در رکعات نماز صحیح و نماز مغرب و عشاء واجب بطلان نماز است و همچنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت و سه رکعت در نماز چهار رکعتی شک رعد در رکعات واقع شود مشهور از آن و آورده صورت است اول شک میانه دو رکعت بعد از اتمام سجده تین اتمام آن بظاهر شدن از ذکر سجده آخر است اگر چه بر سر آن سجده نه نداشته باشد پس حسبیت که بنا بر سه رکعت و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز را احتیاطاً ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانه سه و چهار رکعت و چهار رکعت با تمام رسانیده باشد و خواه نه رسانیده باشد پس بنا بر چهار رکعت احتیاطاً را بطریق سابق بجا آوردن ششم شک کردن میانه دو و چهار رکعت بعد از اتمام سجده تین بنا بر چهار رکعت و دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میان دو و چهار رکعت را بطل نماز میدانند چهارم شک میانه دو و سه و چهار رکعت بعد از اتمام سجده تین بنا بر چهار رکعت و دو رکعت نماز احتیاطاً ایستاده بجا آوردن دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج رکعت بعد از اتمام سجده تین ششم شک کردن میانه سه و چهار رکعت بعد از اتمام آن قبل از رکوع این شک واقع شود اگر رکعت را منهدم سازد یا شک میانه دو و چهار رکعت و دو رکعت را منهدم سازد

بعد از دو روز از آنش ظاهر شود  
از آن مقدار اسم او میماند است  
که در وقت سحر و اذان تلاوت  
نموده پس هر که قرآن و دعا را  
بخواند و متوجه شود و عاقل  
او نگردد و این است طلب حاجت  
مکن و در راه است و اگر وارد شده

11

107

آنرا سه سجده و دو رکعت است بواسطه زیاد کردن قیام ششم شک کردن میان دو سجده و دو رکعت  
 بعد از اتمام رکعت ششم شک کردن میان دو و چهار رکعت بعد از اتمام رکعت ششم درین چهار صورت  
 مجتهدین ادو وجه است یکی آنکه بنا بر کفر گذارد و نماز را تمام کند و وجه دیگر نماز را طلعت و درین  
 صورت آخر وجه دیگر گفته اند آن بنا بر چهار نماز نیست و دو رکعت احتیاطا ایستاده بگذارد  
 و دو سجده سهو کردن ششم شک کردن میان دو و دو سجده و چهار رکعت بعد از اتمام رکعت ششم این  
 حکم صورت ششم دارد باز یادنی دو رکعت احتیاطا نشسته و اگر خواهد یک رکعت بکای آن نشاند  
 بگذارد ششم شک کردن میان چهار رکعت پس اگر بعد از سجده سلام دهد و دو سجده سهو بگذارد  
 و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را سجد هم سازد تا شک میان سه و چهار سجده باشد پس اگر نشسته  
 در گذاردن یک رکعت احتیاطا ایستاده یاد و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بگذارد و اگر  
 بعد از رکوع است قبل از سجده تیسیم بعضی از مجتهدین در صورت نشسته باطل میدانند و بعضی شک  
 قبل از رکوع میدانند یا در ششم شک کردن میان سه و چهار رکعت و درین دو صورت بعضی از مجتهدین  
 بر آنند که بنا بر سه نماز را تمام کند و نماز احتیاطا نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نماز و  
 یک رکعت احتیاطا ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بگذارد و از ششم آنکه شک تعلق کعبه است  
 ششم گیر در نهی و در بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطلست و بعضی بر آنند که بنا بر کفر گذارد  
 و حکم آن مثل حکم تعلق شک رکعت ششم است و هرگاه در عدد رکعت نماز سنتی شک واقع شود  
 مسئله مجتهدینست در بنا بر اقل بنا بر اکثر و بنا بر اقل فصل است در بیان نماز احتیاط  
 بدانکه آنچه در نماز واجبست در اصل نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث  
 و استقبال قبله و منبر عورت و نیت قربت و کبر اهرام و تشنه و تسلیم چهار اهرام و نیت  
 آن واجبست که در نماز اصل از نیت است اقل قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه  
 یک رکعت است یا دو رکعت یا سه رکعت تعیین آنکه ایستاده گذارد می شود یا نشسته چهارم  
 تعیین نمازی که احتیاط واجبست اوست و درین نماز بعد از فاتحه و سوره نوحی باید خواند

شود و چنانچه شک باشد  
 روز نوزدهم حضرت است  
 است در آن روز حضرت است  
 متولد شده است شایسته است  
 متولد شده است و طلب ساری و سی  
 سفید کردن و موفقی علی و بیست  
 در کارها و چهار رکعت این خوبین  
 بر اسب بنده و چهار رکعت  
 و شکر شده و هر یک بعد از آن نوزده  
 روز بگذرد و فرستاده شود

شود درین روز توفیق خیرات یابد  
 در وقت قیامت است و نیکو است  
 بنام او و بر آوردن حاجت او است  
 چنانچه او را و کعبه کردن در خان و اگر  
 مشک است و یک کعبه در دست یافت  
 مالکست و دست و یک کعبه در دست یافت  
 بصیرت گذارد و فرستاده که بود و این  
 بیست زندگانی گذارد و نیت و











بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشا تمام بعد از آن عشاء قصر  
و همچنین اگر نماز پنجگانه شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفوفت شده یا در قصر  
پیش شست نماز بهین طریق بگذارد بدانکه سه نماز سه روزهای و چوبی که قضا ندارد  
اول نماز جمعه نماز عید قربان نماز عید ماه رمضان و اما نماز آیات غیر از آن پس اگر بعضی  
قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد  
و اگر قبل از خروج وقت بران مطلع شده عجا بجا نیامده یا فراموش کرده بعضی از آنها  
قضا است آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی واجب است و اگر  
همه قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج  
وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عجا بجا نیامده باشد و خواه  
فراموش شده باشد و اما نماز زلزله در تمام عماد است فصل دوم در بیان احکام نماز  
سفر و اجابت بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت بگذارد بهر شش شرط  
شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بقصد او  
بازگشتن در همان شب یا در همان روز و فرسخی تسهیل است و میلی چهار هزار گز است  
اگر دست و گز نسبت و چهار انگشت است که بعضی در پهلوی هم باشند و انگشت بیست  
چون متوسط است که بعضی در پهلوی هم باشند و هر چو برای سفت مواز موهاست  
یا لیا که بعضی در پهلوی هم باشند پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و  
با انگشت دو بیت و ششاد و هشت هزار انگشت است و چو دوی هزار و شانزده هزار  
چو است و بیوی یا لیا چهار ده هزار و یکصد و دوازده هزار است و این شش فرسخ  
را در شرع برابر میدانند بیک و نه را بی که شتر بار بردار آنرا بر بشرط آنکه آن روز معتدل  
باشد در درازی و کوتاهی و آن اه معتدل باشد در آسانی و دشواری اگر موضعی باشد  
که در راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در صورت جائز است از راه و شتر

فصل دوم در احکام نماز  
است بر آنکه اگر کسی در یک شب است  
علاقات پادشاهان و دیوان  
برادران و دوستان و برادران  
سلمان و ثواب که درین روز دیده  
شود در این روز و آن شش ظاهر  
شود و در این روز و آن شش ظاهر  
خبر و در وقت آن وقت که در آن  
فرزند که درین روز بود آید  
رسالة اختارات  
۱۱۰  
بجز در بار و مبارک باشد و هر که  
بست آید و هر که بستن کند  
باید و هر که بستن کند  
بازده و از حضرت امام حسین  
علیه السلام نقل است که هر که  
حجاست در سفر و در هر  
کمی در چهار روز و هر که  
در اختیار است ایام و هر که  
مبارکترین روزهاست و هر که  
عید است

رفتن بقصد نماز قصر کردن لازم نیست از راه نزدیک خلق و نماز را تمام کردن واجب آنکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام که نخیله خود از شهر بیرون و بقصد آنکه هر جا که غلام را یابد برگردد و در نتیجه ورت این شخص قصد قصر کردن نماز را نیز نیست هر چند که از شهر است فرسخ بیشتر رود و اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میان او و شهر شصت فرسخ باشد یا بیش تر شرط دوم آنکه اگر از موضع اقامت انقدر برود که اذان را نشنود و دیوارها را نتواند دیدن و این مقدار را حد ترخص گویند شرط سوم آنکه سفر محصیت نباشد پس غلام که نخیله و زن ناشزه و سکار کنند که محض اموال و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر کردن امر حرام باشد هیچیک از اینها را قصر نماز را نیز نیست شرط چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر سفر رود و بعد از آنکه از اول وقت مسقط الطهارت و نماز تمام کند بشهر باشد در صورت این نماز را تمام کند و در قصر نیز نیست و همچنین هرگاه از سفر بطول ببرد و از وقت نماز مسقط الطهارت و یکساعت بگذرد باشد نماز را تمام کند و شرط پنجم آنکه اگر سفر نباشد یعنی در عرف او اکثر سفر گویند مثل کفاری و طاج و بعضی از مجتهدین بر آنست که وقت اکثر سفر میشود که سه سفر کنند که در میان این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکنند و ده روز در غیر وطن خود نیز بقصد توقف نایست پس با دام که اکثر سفر باشد او را قصر کردن نماز را نیز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز نماید شرط هفتم آنکه در اثنای سفر بموضع نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد یا ششاه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن دشت شاه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی برسد و اجابت که نماز را تمام کند اگر چه قصد مثلین باشد که زیاده بیکروز یا کمتر در آنجا نماز شرط ششم آنکه در اثنای سفر به یکی از چهار مواضع که آن مسجد کعبه و مسجد نبویه و مسجد کوفه و حائر کربلا است نرسد و مراد از حائر آن زمینی است که متوکل آب و فوات را در آن

شده است که قصودند از مطلقاً  
این جعفر منقول است که هرگاه در شب  
پایه از رویان و جی امست بگرد  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و سلم چون بموا سر دستند

باب فیصل دوم در بیان احکام نماز سفر

[illegible]

باب فیصل دوم و سوم در بیان نماز سفر و نماز خون

جامع قباي

و دیگری رسد و همچنین هر مسافری که در آشنای سفر بموضع رسد و در برون ۱۵ روز در آن موضع  
متوقف باشد پس بامام که تردد او باقی باشد تا نسی روز نماز را قصر کند و بعد از نسی روز نماز را  
تمام کند اگر چه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضع قصد توقف ۱۵ روز کند  
و در آشنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود بموضع ای که در آن شخص است برسد و از  
موضع اول تا این موضع کمتر از هشتاد فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع  
اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز در آنجا توقف نماید درین صورت در وقت  
رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و  
اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفتن باشد نه بعزم آنکه  
بعد از عود ده روز در آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در نتیجه نماز را  
در وقت رفتن تأخیر ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه  
مسافر در عزم اقامت ده روز نماید بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بخواهد  
عزم یک نماز را تمام گذارد و باشد باقی نمازها را که در آن موضع میگذارد تمام گذارد  
و الا قصر کند و جائز است مسافر را که در آشنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده  
روز نماید پس درین حال لازم نیست که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد  
و مست است که مسافر بعد از هر نماز قصری نوبت بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ**  
**اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ**  
خواهد در سفر باشد و خواهد در حضر و حضرت رسالت پناه گیر نماز خوف را با جماعت  
گذارد و اندیشه هرگاه خوف حاصل شود و اعداد غیر جهت قبله باشد و اهل اسلام  
اراده نمایند که نماز را با جماعت گذارند و ترسند که در آشنای نماز اعدای ایشان حمله آورند  
و فرقه شوند اگر احوال زیاد از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را با جماعت گذارند و دیگر  
فرقه جز است ایشان نمایند و پیش از با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون بر رکعت

است و در تندیث و او را ششده است  
گرفتند و شارب بخوردن به آب  
جایستند و خوردن به آب  
دو گرد و البته از حق تعالی  
سفر کردند که اگر سنگی از جانب  
چپ کار سازد به آب میشتند و وارو  
گردانیده بر اسبانشان

(۱۰)

114

一、

که هر که تاغ و دشت را سپهر و نشینه  
و چشم بگردان و دزدان و سر  
دارد شد ۱۵ است که بجایست کردن  
۱۶ و در پیشینه موجب صفت است  
از کلاه و موافق حدیث و زیارت  
کردن در طواف عمر و در پیشینه  
تاغ است و در ۱۷ حدیث و زیارت





بگویند پس عرض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عرض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نوبت  
 و یکبار اهرام تو شهادت تسلیم بیاورد و فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام منقول است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد و هر یک از چهار  
 درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه واجب است با چهار یا ده و اگر ده و در نماز جمعه و عید  
 و اوقات گزیده شده شود و خواهد واجب و در نماز عید قربان عید ماه رمضان و عید فطر  
 باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن واجب است و اما در نمازهای جماعت  
 حرام است اگر پیش از اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سوم نماز عید  
 رمضان است چهارم نماز عید غدیر است پنجم نماز بزمی که شش سال نرسیده باشد  
 ششم نمازی که یکبار پیش نماز گذارده باشد و هفتم نماز عید فطر و عید قربان که در آن نماز با  
 اقتدا کنند پس جائز است که پیش از آن نماز را نوبت دیگر نیت کنند بجز آنکه اگر  
 با و آن نماز کرده بود نیز جائز است که آن نماز را نوبت دیگر یا او نیز نیت کند بجز آنکه  
 او بداند که مشغول بودن نماز جماعت مشروط است بچهار شرط اول آنکه پیش از آنکه  
 باشد و بعضی از محدثین جائز داشته اند که طفل نزدیک مبلغ پیش از نیت کند و این در هر باب  
 ضعیف است دوم آنکه شیعه اثنا عشری باشد سوم آنکه عادل باشد اگر چه بنده باشد  
 و بعضی از محدثین بگویند که اگر بنده پیش از نیت غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت نماز  
 شود که پیش از عادل نبوده بر ما موافق لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه در نماز  
 باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود ذمیت افراد کنند و آنچه به نیت  
 اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر بجهت بیماری نشسته  
 نماز گذارد جائز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با و اقتدا کند اما کسی را که  
 قدرت بر ایستادن نباشد جائز است بچهارم آنکه از اخراج بعضی حر و مملوک و در و او کار  
 و چیزی از اخراج منقره عاجز نباشد پس اگر عاجز نباشد و اگر عاجز نیست که پیش از نیت

و در هر یک از اینها اگر چه در هر یک از اینها  
 صلوات است اما در هر یک از اینها  
 که هر یک از اینها در هر یک از اینها  
 خدا او را نگاه دارد و در هر یک از اینها  
 نماز صحیح دو غنیمت است و در هر یک از اینها  
 سخته انسان بخواند و در هر یک از اینها  
 میباید است بر است و در هر یک از اینها  
 کار با و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
 است که سخته کردن در هر یک از اینها

سه شبانه نویست که در هر روز  
 خدا و از جانب آن که در هر روز  
 حضرت و او در هر روز که در هر روز  
 و در هر روز که در هر روز که در هر روز  
 صلوات است اما در هر یک از اینها  
 که هر یک از اینها در هر یک از اینها  
 خدا او را نگاه دارد و در هر یک از اینها  
 نماز صحیح دو غنیمت است و در هر یک از اینها  
 سخته انسان بخواند و در هر یک از اینها  
 میباید است بر است و در هر یک از اینها  
 کار با و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها  
 است که سخته کردن در هر یک از اینها

شخصی که بکیران قادر باشد و جائز است که پیشانی از شل خود کند و شل خود را در پیشانی بگذارد و پیشانی از سر  
 مردان که در پیشانی مردان را پیشانی نامند و در آن کردن جائز نیست اما پیشانی از شل مردان کردن جائز است  
 هر دو را درین را وضوئی را جائز است که پیشانی از شل زنان کند اما پیشانی از شل مردان و شل خود جائز  
 نیست و هر کس که پیشانی از شل خود کند یا ماسوم تقدیم بر پیشانی از شل کند یعنی جای ایستادن او نزدیک تر قبیله نباشد اما در  
 چلو ی پیشانی از ایستادن جائز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جائز نمیدانند و اگر سجده گاه  
 ماسوم بواسطه درازی قنار و قبیله نزدیک تر باشد از سجده گاه پیشانی از جای ایستادن  
 او نزدیک تر نباشد یعنی از مجتهدین نماز ماسوم را جائز نمی دانند و همچنین هر گاه ماسومان  
 بر در کعبه نماز گذارند جائز نیست که احدی از ایشان کعبه نزدیک تر باشد از پیشانی او اگر  
 در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جائز است که یک صفت در پس سر پیشانی از ایستادن و یک  
 صفت در پیش ایستند و برودی پیشانی از جائز است که برودی پیشانی از ایستد و او در میان اثر  
 ایستد و اگر کشتی که در آن ماسومین نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشانی شود و ایستد  
 که ماسومین نیت انفراد کنند و اگر نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است و شل خود را که ماسوم  
 از پیشانی بسیار دور نباشد یعنی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از ماسومین بواسطه  
 تعداد صفا بسیار دور باشد قصور ندارد و تمام آنکه مکان پیشانی از مکان ماسومین اقتدا  
 بلند نباشد که بتوان آنرا گام زد و جائز است که مکان ماسوم بلند تر باشد  
 از مکان پیشانی از زیادت از یک گام اما هر گاه زمین سورا یا لایا سرب شیب باشد  
 نماز جماعت در آن جائز است خواه ماسوم بلند تر باشد خواه پیشانی از شل نیت اقتدا  
 کردن بعد از آنکه پیشانی از کعبه اهرام بگوید و اگر نیت اقتدا متابعت کند و امریکه  
 بر منفرد و اجابت مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاید و نماز او باطل است اما بر پیشانی از  
 نیت پیشانی از واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل نماز  
 جمعه که در آن بر پیشانی از نیت جماعت واجبست یا از هم آنکه پیشانی از نزد ماسوم معین

و بی

شده است که در روز سه شنبه  
 ساعت است که اگر جماعت در آن  
 ساعت اتفاق افتد خون غی ایستد  
 و اگر در آن ساعت که در حدیث معتبر  
 شود بزرگ که آنرا طلب نماید و در آن  
 ساعت که روز بزرگ است و خون نباید گرفت  
 و روز چهارشنبه است و روز شنبه  
 رساله اختصار است  
 ۱۱۴  
 است و بواسطه اشک کار  
 شل است نیست و نمی واقع شده  
 است از جماعت کردن و در بعضی  
 شستن و سفر کردن و سقر کردن  
 و یا شستن و سقر کردن و سقر کردن  
 واقع شده است و در این است  
 که در آخر روز واقع شود و در بعضی  
 در بعضی احادیث واقع شده است  
 و در بعضی و در شده است  
 از جماعت

باشد پس اگر دو پیشانی گزارند و ماموم یکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است و از دیگر  
 آنکه پیشانی از زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز باطل است اما اگر  
 پیشانی را برایشی یا حدیثی واقع شود درین صورت بواسطه این عذر ماموم را جایز است  
 که در باقی نماز اقتدا پیشانی از دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که سبب عذر جائز است  
 در اثنای اقتدا پیشانی از دیگر عدول کردن خصوصا اگر پیشانی از دوم افضل و اقلی  
 باشد نیز در آنکه ماموم پیشانی را بر ایندی یا شخصی از مامومین را که او پیشانی را بر ایندی بواسطه  
 بینند یا بواسطه یا بواسطه اگر بریده یا دیواری باشد پیشانی که ماموم پیشانی را  
 بینند و کسی را که بواسطه یا بواسطه پیشانی را بر ایندی نماز باطل است و اگر حال کوتاه باشد  
 چنانچه پیشانی از در وقت نشسته دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود درین صورت نماز  
 جماعت صحیح است اما اگر زن مجرد اقتدا کند و حامل در میان باشد نماز آن صحیح است  
 چهارم آنکه صورت نماز پیشانی مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس در وقتی که مثلا  
 پیشانی نماز کسوت میگذارد جائز نیست که شخصی در نماز صحیح یا ظهر یا وقت اقتدا کند و جائز  
 است در نماز واجب اقتدا کردن شخصی که نماز سنت میگذارد در پیش صورت کسوت  
 نه کوشد و همچنین جائز است اقتدا کردن در نماز ظهر نماز عصر و عکس آن در نماز اذان  
 اقتدا و عکس آن در نماز و رکعتی نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس آن و چون نماز ماموم  
 کمتر باشد مخیر است اگر خواهان انتظار پیشانی از کند تا وقتی که سلام دهد و نیز سلام دهد و  
 اگر خواهان بسلام دهد جائز است اما انتظار افضل است و اگر نماز ماموم طولانی  
 باشد مخیر است اگر خواهان قبل از آنکه پیشانی از سلام دهد بنزد و قنیه نماز خود را بجا آورد و اگر  
 خواهان انتظار سلام دادن و بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار فضیلت  
 بر ماموم واجبست که متابعت پیشانی از کند یعنی هیچیک از اقوال افعال نماز قبل از  
 پیشانی از بفعل نیاورد و اما با هم بجا آوردن جائز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجبست

از نماز جماعت و عذر چهارشنبه  
 چهارشنبه ماه در محرم باشد  
 و اینست مستحب و اگر در روز  
 که در روز چهارشنبه و زیارت  
 روز چهارشنبه کار خوب است  
 و بر آنست که در روز چهارشنبه  
 خصوصاً نماز جماعت کردن و با  
 گرفتن مواظق حدیث و بهتر  
 است که یک ناخن را بر آنست

در بیان نماز

فضیلت جمعه گزاردن و در روزیست  
 وارد شده است که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله چون بواجب  
 شد به یکسره در روزیست  
 و نیز در حدیث دیگر وارد شده  
 است که هر که در جماعت نماز  
 اقل روز جماعت کند دو  
 از به نفسی کشد و در ادب





از ذکر رکوع رسیده باشد اگر نرسد که نصف مامومین بپیشین از رکوع میسر بر آید و در شیء صورت مختصرا اگر خواهد هرگاه که رسیده نیستند اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و بر رکوع رود و رکوع کرده خود را نصف برساند و اگر خواهد دو سجده را نیز انجام بدهد و بعد از آن خود را نصف برساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صحن یا خود را بروی زمین بکشد و گام بردارد و اگر وقتی رسد که پیشین از رکوع بر پشت سجده گرفته یاد رفتی که در سجده اول باشد درین دو صورت سنت است که نیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشین از سجده کند و چون پیشین از رکعت دوم برخیزد با او برخیزد و گفته کرده نماز از سر گیرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت اول کافیست و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشین از سر از سجده دوم برداشته باشد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او پیشین رود و ذکر خدا بجا آورد پس اگر نشسته باشد یا ایستاده آن قدر صبر نماید که پیشین از سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را همان نیت اقتدا سابق تمام کند و اگر نشسته اول باشد یا پیشین نماز برخیزد و نماز را همان نیت با تمام برساند و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشین از رویافتن باشد مختصرا در رکعت باقی که سجدات میگردد و میماند سجده و تسبیح اگر پیشین از رکوع در رکعت آخر فاتحه بخوانده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه پیشین نماز در رکعت آخر فاتحه بخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که ذکر یکی از آن دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند و اگر پیشین بوسیله تقییم پیشین از تسبیح اظهار اقتدا نماید و بعضی است که آهسته قرائت نماید اگر حال سوره خواندن نماید فاتحه کافیست و اگر مطلقا آهسته نکند نماز او باطلست و اگر در آشنای قرائت کردن با پیشین از رکوع رود و از نیت رکوع رود از قرائت فاتحه قرائت نماید و آوردن در وقت خم شدن و حال رکوع قبل از ذکر یا آورده باشد سنت است که نماز را جماعت را در استیفاء از حد و حد اول آن حد در حال نماز میگوید که از آن رکوع پیشین از رکوع

نوشته است که پیشگاه  
اول محرم روز شنبه  
باشد در آن سال زیارت  
بسیار است و طاعت و عمل  
بسیار است بسیار شود و نیت  
مورد کان بسیار رسد و عمل  
بسیار است بسیار باشد و زیارت  
و عمل بسیار است بسیار باشد

بعضی از دوستان میگویند دار  
و انگار آفت است و سده از آن  
باشد و اگر سبب کار فرار جنگ  
ایشان بدست و غنیمت بسیار از  
پادشاه است و در جنگ بسیار از  
غلبه پادشاه بدست و غنیمت بسیار از  
و هر سال که اول تقیاس  
روز شنبه است



وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ احكام زكوة طلائع نقره

[illegible]

17

از دستتان بسیار نام و با شد  
 و بر دست و پا بسیار نام و با شد  
 بلا و جمل و در نام بسیار نام و با شد  
 گوشت و عسل بسیار نام و با شد  
 از درختان میوه و انگور و آفت آمد  
 و در نام بسیار نام و با شد  
 آسمانی ظاهر مغرب و شام طالع شد  
 بسیار عین بد و بی پای د خلق  
 صاحب فوج قوی غروب کند

مبلغ زکوة غله در هر گزشتگی مالک و بیست درم باشد و بیست درم بازاده فرض کرده  
 باشد زکوة دادن هر چه است هر چند مالک چیزی دیگر نباشد فصل سوم  
 در زکوة گندم و جو و غله و نمونیز و زکوة درین اجناس درجه واجب میشود و بشرط  
 شرط اول آنکه خوراک این اجناس باشد یا قبلاً از آنکه جو گندم و انگور دانه به بند و غله  
 در دسترس شود و در آنکه گندم و جو و انگور بعد از دانه بستان و غله بعد از آنکه سرخ  
 یا زرد شود و در آنکه گندم و جو و انگور بعد از دانه بستان و غله بعد از آنکه سرخ  
 سه صد صاع شرعیست و صاع شرعی بکبر و صد و هشتاد درم شرعیست و در هر صاع شرعی  
 یوزان چوبی و شش سو میانه است پس صاع یوزن پجاه و شش هزار و یکصد و شش سو  
 میانه است و در هر صاع شرعی و صد و هشتاد درم شرعیست و در هر صاع شرعی  
 صاع یا کمتر یا زکوة دادن آن واجب است و زکوة این اجناس هر یک است اگر آب  
 به آن یا آب بر آن یا باقی اختیار آب دادن حاصل شده باشد و نصف ده یک  
 است اگر آب یا کاه یا کاه یا مال آن حاصل شده باشد و اگر هر دو حاصل شده باشد  
 حکم بر غلب است و اگر بر کاه باشد چهار دانگ نیم از ده یک آن باید داد پس اگر گشت  
 غله نندم بر دو آب یا نمونیز یا صاع یوزن پجاه و شش هزار و یکصد و شش سو  
 نصف صاع این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه بزرگ و نقصان گاو و مصالح الا لاک  
 است و اگر آب یا زراعت قبل از دانه بستان خرید یا بستان قیمت آنرا نیز بیرون کنند  
 و بعد از بیرون کردن آنرا اگر مقدار نصف یا نه زکوة واجب است و اگر کمتر باشد  
 ساقط است و انگوری که با دانه بستان که آنرا نمونیز کنند و طبعی که عادت نیست که آنرا خرد  
 کنند تخمین باید کرد که اگر نمونیز و خرد شود نصف صاع میرسد یا نه اگر نصف صاع رسد زکوة واجب  
 است و الا ساقط است و اگر دانه بستان داد و آنکه هر چه صاحب ال ازین اجناس تصرف نماید از  
 انگور و زراعت غیره واجب نیست که مقدار زکوة آنرا معلوم نمود سازد و در وقت دادن

و بادشاه بر و غلبه و زمین  
 و زکوة در آن شود و در هر سال  
 چهار شصت و یک درم و در  
 وسط باشد و در تابستان باران  
 در بلاد جبل آستانه و در بلاد  
 ایشان از آن باشد و بادشاه

و در هر سال غلبه و زمین  
 و زکوة در آن شود و در هر سال  
 چهار شصت و یک درم و در  
 وسط باشد و در تابستان باران  
 در بلاد جبل آستانه و در بلاد  
 ایشان از آن باشد و بادشاه







جہان مع عقیاسی

ماه چهارم و پنجم سال که در ماه  
اول و دوم سال که در ماه  
چهارم و پنجم سال که در ماه  
اول و دوم سال که در ماه  
چهارم و پنجم سال که در ماه  
اول و دوم سال که در ماه

五

140

۱۷  
بسیار دیگر مردم بسیار در  
مغرب و بیکتاب مغرب میزند  
بلادمم جنگ با سلاطین و  
بسیار واقعه شود و بلاد مغرب  
در آخر سال گزنی جمع و در هر سال  
که ده ماه به حبس افتد و در هر سال  
زمین آباد شود و در هر سال  
تا جبهه مشرق بهار و در هر سال  
و در ناحیه فارس و در هر سال

بابیہ مطلب سوم در بیان احکام خمس

والصالحين

فرو دایه اما ضرب ایشان نرساند  
 و ایام سال که در ماه شعبان  
 پادشاه دیگر در جنگ و دم از  
 پادشاه این با شمشیر و  
 و در بلاد جبل در آن سال  
 آید و در آن سال که در ماه رمضان  
 آفتاب یک در میان یک پادشاه  
 خدای دادا طاعت کنند و دم

۱۲۴

اسامی اختیارات  
 بر حسب غلبه و غیره  
 ایشان بر نام و اسم ایشان  
 نیست و اسم ایشان  
 که در ماه شعبان  
 در بلاد هند و  
 شود و گیاه زمین در سال  
 شش بسیار باشد و آفتاب  
 در ماه شعبان



در بیان تحرکات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که لغفل آوردن آن روز و روزه و نجس  
 حرام است و اگر فعل آوردن روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند  
 خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که خوردن آنچه  
 خوردن آن خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ زیت و مانند آن و روزه را باطل  
 نمیکند و این مذمت ضعیف است و هرگاه بگویم از داغ یا از سینه بدین فرمودن آن و روزه را  
 باطل نیست و اگر تشنگی یا اگر سنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد  
 و آنرا زیاده بر آنچه دفع ضررت کند خورد و بر او واجب است که لغف را بزرگ کند و همچنین چه عجب آب  
 نامت خوردن و آشامیدن در آن گشت و دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است بعد از  
 هر طریق که باشد و اما اگر روزه در او محتمل شود و روزه او باطل نشود و لازم نیست که همان  
 وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز نگردد و اگر دانند که چون در روز خواب کنند محتمل خواهد شد  
 خواب کردن و از روی عجز و اختیار حرام است و سوم آنچه روزه را باطل می سازد  
 داخل کردن چغنه است و عمدتاً در قبل یا در زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل  
 میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن  
 مرد است و اگر زن مرد را بزور جماع آورد کفاره زن مرد بر زن است چنانچه اگر آنچه  
 روزه را باطل میسازد عمدتاً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود  
 و همچنین اگر زن تا غیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی که صبح داخل شود و اگر  
 جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است  
 و نه کفاره و اگر قضا آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کرد  
 و نه کردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر آن خواب اول  
 بیدار شود و نوبت دوم خواب و در میان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد  
 و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر درین صورت بیدار شدن

و در این کتاب بیان شده است که اگر کسی در روز روزه بخورد یا آشامد یا جماع کند یا انزال منی کند یا غسل نکند یا در روزه بخوابد و بیدار نشود یا در روزه بخورد و در آن وقت بخورد و آنرا زیاده بر آنچه دفع ضررت کند خورد و بر او واجب است که لغف را بزرگ کند و همچنین چه عجب آب نامت خوردن و آشامیدن در آن گشت و دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است بعد از هر طریق که باشد و اما اگر روزه در او محتمل شود و روزه او باطل نشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز نگردد و اگر دانند که چون در روز خواب کنند محتمل خواهد شد خواب کردن و از روی عجز و اختیار حرام است و سوم آنچه روزه را باطل می سازد داخل کردن چغنه است و عمدتاً در قبل یا در زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور جماع آورد کفاره زن مرد بر زن است چنانچه اگر آنچه روزه را باطل میسازد عمدتاً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تا غیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قضا آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کرد و نه کردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر آن خواب اول بیدار شود و نوبت دوم خواب و در میان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر درین صورت بیدار شدن



جہاں سے غائب ہو

۶۰۰ سال پیش از آنکه  
 یوپیسا بسیار باشد و فراوان  
 بهر سال و آن سال مبارک  
 باشد و باد شاه در منفی خفایه  
 و در سال الا که بسیار  
 چنانکه در دهن بسیار  
 یوپیسا شد و یوپیسا  
 بادیه و یوپیسا  
 الیایا که عظیم است و یوپیسا

1149

۱۰۰

یاد شاه فرج کند و یاد شود  
ظفر بید و سر سال که در  
ماه جمادی سال که در  
ماه جمادی سال که در  
در نینوا که در و اسلمه است  
یا مصل در آن علی جز است  
که اسنادش شود و هر سال  
یک در ماه و در نایب مغرب







بک فصل چهارم و طلب سوم و فصل اول در بیان روزه کرده و بیان نیت روزه جامع برای

در مجامعت کردن و زانی مجامعت تا شب عظیم دارد در مجامعت مجامعت در روز  
 رمضان واجب است و پس اگر زن یا کنیز که انکس و زنا واجب است باشد و عورت  
 و کنیز اگر روزی در واجب باشد یا نیت نشود زن یا کنیز خود را بر عورت عورت کند  
 و بر ایشان مانع است آنقدر که نوانند لازم است و چون بیکی از ایشان مجامعت کند  
 و اجابت که گفته اند ایشان را بدست از روزه های حرام روزی مسافر است نه بیهوش  
 و جوهر هرگاه مسافر واجب باشد اگر روزه واجب و در صبح در آن سه جا  
 جائز است و حرام نیست اول روزه نهدی که مسافر و عقیقه شده باشد دوم روزی که روزه  
 حج برگاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور شد و انشاء الله تعالی سوم روزه عید  
 روز شصت و یک روز قبل از عید و آنست که از عرفات بیرون رود چنانچه در باب حج مذکور شد  
 انشاء الله تعالی چهارم از روزه های حرام روزه ای که شریعتی و آن است که در روز اول و دوم و  
 سیزدهم ماه ذیحجه است و آنست که اگر در غیر نیت باشد روزه آن حرام نیست  
 بلکه واجب دارد و فصل چهارم در بیان روزه کرده و آنست که در روزه ای که حرام نیست  
 سفر دوم روزه است شخصی که مؤمنی و رادعت کردن باشد یا نامستقیم است که اطفال  
 کند و اظهار کند که روزه دارد و مقوم روزه بودم و عید هرگاه شک را و اهل داشته باشد  
 یا روزه که موجب عفت شود و بروحی که بغایت اشتغال باشد میتواند دو چارم روزه  
 همان نیز نیت نیت در خصیت و عیب خانه و بعضی از مجامعت بر آنند که روزه را حرام باشد  
 نیز نیت همان کرده است طلب سوم در بیان با و احکام روزه و در آن فصل است  
 فصل اول در بیان نیت روزه بدانکه نیت روزه معتبر است و آنست که  
 نیت را قبل از طلوع فجر یا آوردن دو مقصد قریب مقصد تعیین آنکه روزه واجب  
 یا نیت است چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نیت یا القاره چهارم تعیین آنکه از است  
 یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت و لازم نیست ششم است و یکم است

پایه اول است که نیت  
 کند چه نیت واجب و آنست که  
 حکم الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که است نیت بر کسی که مر از نیت  
 کند در حیات و حیات با نیت  
 در ایام حیات و نیت را بر آنست  
 در ایام حیات و نیت را بر آنست  
 از نیت و نیت و نیت را بر آنست

فصل اول در بیان نیت روزه  
 حکم الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که است نیت بر کسی که مر از نیت  
 کند در حیات و حیات با نیت  
 در ایام حیات و نیت را بر آنست  
 در ایام حیات و نیت را بر آنست  
 از نیت و نیت و نیت را بر آنست

۱۳۴







باب سبب و سبب چهارم در بیان این است

ازاد کن و در این دنیا می شود  
و هر چه که در این راه می بیند  
که او را به دست خود می دهد  
و هر چه که در این راه می بیند  
که او را به دست خود می دهد  
و هر چه که در این راه می بیند  
که او را به دست خود می دهد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الطاهر الطيب الذي لا يخالطه  
ظن ولا شبهة ولا ريب ولا شك  
ولا كراهة ولا عوج ولا ميل ولا تحيز  
ولا تعصب ولا عنصرية ولا طائفية  
ولا فئوية ولا عشائرية ولا قبیله ای  
ولا مذهبية ولا فرقه ای  
ولا وابستگی به گروهی یا جماعتی  
ولا وابستگی به مذهب یا فرقه  
ولا وابستگی به نژاد یا قومیت  
ولا وابستگی به ملیت یا ملت  
ولا وابستگی به دین یا مذهب  
ولا وابستگی به رنگ یا نژاد  
ولا وابستگی به زبان یا گویش  
ولا وابستگی به لباس یا پوشاک  
ولا وابستگی به خوراک یا غذا  
ولا وابستگی به مسکن یا خانه  
ولا وابستگی به وسیله نقلیه یا ماشین  
ولا وابستگی به پول یا ثروت  
ولا وابستگی به مقام یا جایگاه  
ولا وابستگی به قدرت یا نفوذ  
ولا وابستگی به شهرت یا آوازه  
ولا وابستگی به زیبایی یا جذابیت  
ولا وابستگی به جوانی یا پیری  
ولا وابستگی به غنی یا فقیر  
ولا وابستگی به سالم یا بیمار  
ولا وابستگی به زنده یا مرده  
ولا وابستگی به آزاد یا بنده  
ولا وابستگی به مؤمن یا کافر  
ولا وابستگی به صالح یا فاجر  
ولا وابستگی به پاک یا نجس  
ولا وابستگی به مقدس یا نامقدس  
ولا وابستگی به عزیز یا ذلیل  
ولا وابستگی به بزرگوار یا حقارت  
ولا وابستگی به شریف یا بی ادب  
ولا وابستگی به باطنی یا ظاهری  
ولا وابستگی به حقیقی یا مجازی  
ولا وابستگی به واقعی یا خیالی  
ولا وابستگی به ابدی یا موقت  
ولا وابستگی به جاودانه یا فناپذیر  
ولا وابستگی به نامتناهی یا متناهی  
ولا وابستگی به بی پایان یا محدود  
ولا وابستگی به نامحدود یا محدود  
ولا وابستگی به نامتناهی یا متناهی  
ولا وابستگی به بی پایان یا محدود  
ولا وابستگی به نامحدود یا محدود







جامع عباسی

[illegible]

1129

١٥٠

حضرت امام رضا علیه السلام منقول  
است که با چوبوسه زده نوشته که بر همان  
بسته شده است که زیارت من و پیش  
قدم مقبول و با منقلب است  
است و فرمود که هر که از این مقبوله  
نزد خدا دارد کسی موعظه یادی کند  
آنجا که نام دارد در جیب و در است  
پیران شود و نظام کند است

بائے۔ درجہ مطلب ہم یہ بیان انواع حج و عمرہ کی ہے۔

[illegible]

170

三

کودن پیش از دخول و دوم  
آنکه با طهارت باشند پس اگر  
حائضه در اثنا غسل با بیدار  
واقع شود اما غسل و نیت  
سوم آنکه جامه پاک نپوشد  
و بعد در مشهد بایستد دخول  
منقول بخاندان حال  
طلبه پس اگر در آن شود  
بر از جهت بجمه سد داخل شود  
چهارم



باب فیصل دوم در بیان باقی امور متعلق با حرام

[illegible]

三





یا شخصی شکار را فرمودن یا گفتن که در فلان جا شکاری هست یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ شخصی دادن که شکار کند و این محرام است بدو شرط اول آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوان نیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قار و اردک باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت آن جانوران حلال باشد مثل آهو و کلاغ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل خوک پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلال است و اما از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور مذکور که شکار کردن آنها در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارشپ و شوشمار و ببر و بوسج و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار کلب او نمی شود و دو وجه است که او را بکند و خوردن گوشت آن شکار محرم بر احرام است اگر چه دیگری آنرا شکار کرده باشد و شکاری را که محرم بکشد آن نیست خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است و دو وجه است که او را بکند اما که در حال احرام حرام است شکار کردن است و مقتضات آن مثل بوسه و تنبازی کردن با طلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و خریدن کنیز بقصد آنکه بعد از احرام با او مباشرت کند جائز است و قوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بود کردن مشک و عطر و خود و صندوق ماندن در بود کردن گل و گیس و نقشه میان مجتهدین خلافت و اجماع آنست که بود کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و عطر ماندن که بر خانه کعبه میماند جائز است و همچنین جائز است شنیدن بویهای خوش که در مابین صفا و مروه میباشد بجز بوی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد ششم پوشیدن مردی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته باشد چنانچه قبل ازین مذکور شد ششم پوشیدن چیزی که پشت پارچه پوشیده ششم انگشت زدن

و گفت جان آنجا چه تو اسب  
تقدیر در آن مقام متعارف  
ی شود در آن مقام متعارف  
ایستادن شوقم متعارف  
پسندیدم صاحب قریب  
بر گرد و باز بیدار  
زخم است بیدار  
بدن است او نزدیک آید و در آن  
بدن است متعارف کند و در آن

۱۳۴

آنکه سوال کند از خدای تعالی  
که باین مقام متعارف  
بشتم آنکه در وقت بیرون  
آمدن از آن مقام متعارف  
کند پس بیرون رود و شوقم  
آنکه زود بیرون رود و شوقم  
مقام بیرون است و اشتیاق  
در آن مقام متعارف

کردن یک مرتبه زینت نه بخت آنکه سنت است و هم پوشیدن سر و گوش خود را اگر چه  
 با زخم یا باشد یا نه که مردم در وقت راه رفتن در سایه پیروی رود که آن چیز به بالای  
 سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیو آنگاه در سایه کجاوه و مان آن راه رفتن مرد را  
 جائز است هر چند سایه به بالای سر او باشد همچنین جائز است در وقت فرود آمدن  
 در سایه پیروی برای او و پوشیدن هر چند آن چیز به بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن  
 و اگر از هم می روی از سر باز بدن جدا کردن نیز در هر چه بدن اگر چه به بدن با خن انگشت  
 نزدیک باشد چنانکه شستن پیش از جامه یا از بدن خود انداختن یا نزد هم سر به سر  
 کشیدن شستن در خم بستن برای زینت هر چند در آئینه نگاه کردن هر چند در آن  
 کردن نوزدهم سراج پوشیدن شستن خون ز بدن بیرون آوردن اگر چه بسواک کردن  
 باشد اما اگر از آمدن بیرون آید قصه و نذر دست و یکم جلال است یعنی لا والله و لا  
 والله گفتن مگر بخت اثبات حق یا نفی باطل است و دوم پوشیدن نعلن طلا آلاسته  
 یا نقره آلائی که عادت آن نباشد که شستن بیرون پوشیدن و سوم اظهار کردن نعلین زبور  
 خود بر شوهر یا جمعی که حرم او نبند است و چهارم روی خود را پیروی پوشیدن که بر او  
 او بر سر پند باید که پوشش روی زن نوعی باشد که مطلقا بی روی و خور و مقصود دوم  
 در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بنا که اول افعال عمره تمتع بعد از اتمام طواف  
 خانه کعبه است و چهل امر آن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل میباشد **فصل اول**  
 در بیان آنچه پیش از طواف جای آورده میشود و آن شانزده امر است و دوازده امر است  
 و چهار امر واجب تا چهار امر واجب اول طهارت از حدث کبر و صغر هرگاه طواف واجب  
 باشد تا در طواف بختی طهارت از حدث اصغر است است دوم از آن نجاسات از خست  
 و بدن کردن شوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی را ختنه کرده باشند  
 طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است

در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بنا که اول افعال عمره تمتع بعد از اتمام طواف خانه کعبه است و چهل امر آن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل میباشد فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف جای آورده میشود و آن شانزده امر است و دوازده امر است و چهار امر واجب تا چهار امر واجب اول طهارت از حدث کبر و صغر هرگاه طواف واجب باشد تا در طواف بختی طهارت از حدث اصغر است است دوم از آن نجاسات از خست و بدن کردن شوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی را ختنه کرده باشند طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است





جامع عباسی

باب فی شرح دوم در بیان احکام

اینکه در طریق دوم آنکه در مقابل مجرای خود نایبند بلکه آنرا بر بنای سیم چوب خود گیر و بعضی از  
 اجزای بدن خود را پیش از ورودی در دل جگر نماید و شروع در طوایف کند تا کل بدن او  
 بر خاوات کل جگر کند و طریق اول فیه است دوم است است کلی ای در انشای او  
 و این بیانی است که سانی طوائف باشد مثل حدت و قصد آنکه طوائف را تمام برساند شوم  
 آنکه در حال طوائف بیاید که فانه که بعد بر دست چوب باشد چنانکه آنکه دوری طوائف کند  
 از خانه که در کل جرات کند دوری مقام برایم باشد از خانه که پیشم آنکه شش بر گردان که  
 بر سر از پشت نویت و زیاده بر پشت نویت باشد و بر سر باشد و شش بر سر باشد و هر وقت  
 شود یک طوائف است و اگر بعد از آن شک است که که پشت شود که دید یا کمتر یا  
 بیشتر است طوائف نماید طوائف است تا اگر شک قبل از فارغ شدن باشد در ضرورت  
 از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میان بهشت شود و زیاده دوم آنکه شک  
 کند میان بهشت شود و کمتر شود آنکه بقیه آن که بهشت شود نه کرده و شک در میان  
 بهشت شود باشد شک کند میان چهار و پنج یا میان پنج و شش پس در صورت  
 اول اگر بر کنی که جگر سود در دست رسیده باشد طوائف و صحیح است و اگر آن که رسیده  
 باشد طوائف باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سوم طوائف باطل است و  
 باطل است خواه بر کج رسیده باشد خواه رسیده باشد طوائف را از سر باید گرفت ششم  
 آنکه چرا بر شود اول آنکه اگر باشد یعنی فاصله بریانه واقع نشود پس اگر فاصله بریانه  
 واقع شود طوائف را از سر گیر و خواه فاصله بحسب ضرورت واقع شده باشد مثل غار  
 و جب که وقت آن تنگ شده و خواه بجز ضرورت واقع شده باشد تا در میان شود  
 چهارم و پنجم در میان سه شود آخر جائز است که فاصله واقع شود مثل غار مستقی که وقت  
 آن تنگ شده یا قضای حاجت مومنی را داخل شدن بجانه که بعد از چوبین جائز است در  
 شود آخر قطع شود کردن بحسب اشغال را مورا تا و احبست که در وقت قطع طوائف

اینکه در طریق دوم آنکه در مقابل مجرای خود نایبند بلکه آنرا بر بنای سیم چوب خود گیر و بعضی از  
 اجزای بدن خود را پیش از ورودی در دل جگر نماید و شروع در طوایف کند تا کل بدن او  
 بر خاوات کل جگر کند و طریق اول فیه است دوم است است کلی ای در انشای او  
 و این بیانی است که سانی طوائف باشد مثل حدت و قصد آنکه طوائف را تمام برساند شوم  
 آنکه در حال طوائف بیاید که فانه که بعد بر دست چوب باشد چنانکه آنکه دوری طوائف کند  
 از خانه که در کل جرات کند دوری مقام برایم باشد از خانه که پیشم آنکه شش بر گردان که  
 بر سر از پشت نویت و زیاده بر پشت نویت باشد و بر سر باشد و شش بر سر باشد و هر وقت  
 شود یک طوائف است و اگر بعد از آن شک است که که پشت شود که دید یا کمتر یا  
 بیشتر است طوائف نماید طوائف است تا اگر شک قبل از فارغ شدن باشد در ضرورت  
 از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میان بهشت شود و زیاده دوم آنکه شک  
 کند میان بهشت شود و کمتر شود آنکه بقیه آن که بهشت شود نه کرده و شک در میان  
 بهشت شود باشد شک کند میان چهار و پنج یا میان پنج و شش پس در صورت  
 اول اگر بر کنی که جگر سود در دست رسیده باشد طوائف و صحیح است و اگر آن که رسیده  
 باشد طوائف باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سوم طوائف باطل است و  
 باطل است خواه بر کج رسیده باشد خواه رسیده باشد طوائف را از سر باید گرفت ششم  
 آنکه چرا بر شود اول آنکه اگر باشد یعنی فاصله بریانه واقع نشود پس اگر فاصله بریانه  
 واقع شود طوائف را از سر گیر و خواه فاصله بحسب ضرورت واقع شده باشد مثل غار  
 و جب که وقت آن تنگ شده و خواه بجز ضرورت واقع شده باشد تا در میان شود  
 چهارم و پنجم در میان سه شود آخر جائز است که فاصله واقع شود مثل غار مستقی که وقت  
 آن تنگ شده یا قضای حاجت مومنی را داخل شدن بجانه که بعد از چوبین جائز است در  
 شود آخر قطع شود کردن بحسب اشغال را مورا تا و احبست که در وقت قطع طوائف



[illegible]







در بیان سنار و کوه عطاران که آنجاست در قرن اولی است خواه پیاده باشد خواه سوار و این تند رفتن مردان راست است و زنان راست نیستند و آنکه در شایعی این دعا خواند  
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ مَنِّي وَارْحَمْ عَمَلِي إِنَّكَ أَنْتَ الْكَافِرُ الْأَجَلُ الْأَكْمَرُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 وَالْكَرَمِ وَالنِّعَمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ مَقْصِدِ حَجَّام  
 در بیان احکام تقصیر و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی  
 چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست خواه ناخن پایا از موی بدن چیزی را از آن کند  
 اگر چه سبزه باشد خواه بمقاصد کند و خواه نبوده گذشتن و تراشیدن همه سبزه آنرا  
 نیست اما تراشیدن بعضی جائز نیست و بریت چنین کند که تقصیر کنیم در عمره تمتع از برای  
 آنکه واجبست تقرب بجا و مقارن بیت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بجا آید  
 آنچه با حرام حرام شده بود ملال می شود و تقصیر آخر افعال عمره است و مستحبست است  
 که تقصیر بر مروه واقع شود و مروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر  
 و واجبست که بعد از تقصیر یا حرام حج متمتع نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد  
 از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبرست و میقات این احرام شهر مکه است  
 و متمتع چنین کند که احرام حج تمتع بجای آورد از برای آنکه واجبست تقرب بجا و  
 بیت را مقارن تبلیات سازد و سبزه درین احرام مستحبست اول آنکه در روز نهم  
 در کعبه واقع شود دوم آنکه در مسجد احرام باشد و افضل آنست که در زیر ناف و آن خانه کعبه  
 واقع شود سوم آنکه بلند گفتن تبلیه در مکانی که آنجا احرام بسته اند پیاده باشد و اگر  
 سوار باشد در وقتی که شتری که بران سوار است از جا برخیزد و واجبست که بعد از احرام  
 بستن برفات رود و از وقت ششم تا وقت شام در رفات توقف نماید و چون شام شد  
 بمشعر احرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف کند بعد از آن بجای رود و آنجا در عید  
 میل که آنرا حجره عقبه گویند هفت سنگ نیزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن

روایت میکند که در این احکام  
 از امام حسن عسکری علیه السلام  
 نقل است که در این احکام  
 که فرموده است و در این احکام  
 بسیار تحقیق که در این احکام  
 ۱۵۳  
 فراتاک خوانند سبزه و نخل  
 موقوف است بر آنکه در روز  
 انقضای عمره و آنکه در روز  
 نفوس ایشان و آنکه در روز  
 بنام و تو یا علی در آن  
 کشتن و آنکه در روز  
 نزدشان برای شهادت و در آن







باب فی فضل دوم در بیان احکام و قیود بشیر الحرام

25

[illegible]

باب فیصل دوم در بیان احکام و قووت بشعر اکرام

[illegible]

三

چون آفتاب برآمد بجانب منی رود و جائز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از شهر حرام بجانب منی رود فصل سوم در فتن بجانب منی از شهر حرام بیان افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجبست که عمل آن در چون از شهر حرام متوجه منی شود و در راه موضعی رسد که آنرا اودی محشر گویند مستحبست که در آن موضع موازی صد گام نهد و در این عاجز اند **اللهم صلي على محمد وآله** و **اقبل توبتي واجب ذنوبي واخلفني** همین بگوئد بعد از آن و چون بجای رسد واجبست که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید ترتیب بجا آورد و فعل اول از افعال ثلثه مناسک منی رتی حجره عقبه است یعنی زدن میل که آنرا عقبه حجره گویند به وقت سنگریزه و در رومی حجره عقبه ششست و واجبست و دوازده امر سنت است و واجبست که اول نیت کردن باین طریق که این میل باین حجره بهفت سنگریزه درج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقریب بنی مادوم نیت را متقارن شروع در رومی کردن سوّم است و نیت کلی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رومی چهارم هفت سنگریزه را یک یک بانداختن پس اگر هفت سنگریزه یک دفعه باندازد یک از آنها سبست و باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه بآن میل رسانیدن ششم مجموع هشت سنگریزه را از زمین حرم برچیدن هفتم آنکه همه آن سنگریزه ها بیکر باشند یعنی هیچ یک از آنها منی حرم نشده باشند ششم آنکه رومی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و آنرا آن دوازده امر که سنت است در رومی حجره عقبه و معتبر است اول در وقت رومی وضو و شستن دوم پیاده بودن نه سواره سوّم در وقتی که هفت سنگریزه را در کت داشته و خواهد که میل زند این **ما بخواند اللهم هو لا عظم باقی فاعظم هو** و اگر در وقت فتن در چارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها **اللهم اكبر** بگوید و این دعا بخواند **اللهم احذر عني الشيطان اللهم تعهد بيقا ليك ياها**

تا فرمائی نزد او رسول است  
نه کیست او را حق بجانب منی است  
نیت و توبه ای بودی او را طلب کردی  
و باقیست فخر و پریشانی بودی  
که سگای آن کوپاران در دست  
و وقت است و دست پر است  
و وقت است و دست پر است

احادیث مختلفه

مسند کرسه  
که در حدیث خدا بیا آنکه در حدیث  
او از فرزند من است که در حدیث  
عذابهاست آن خدا چون  
پرو خداست او را حق و در حدیث  
ما در حدیث است پس نیک است حق بین او  
و اگر کسی که در حدیث  
در حدیث

















جہانگیر شاہی

اور حضرت امام جعفر صادق  
علیہ السلام سے مشہور ہے کہ  
شخص کا دل اگر کسی شخص  
جو حق و انصاف میں ہے  
میں قتل ہو جائے تو خدا  
خداوند کی نظر سے بچا جائے  
گناہ اور جہنم سے  
نظر رحمت فرماتا ہے کہ  
کتاب سال الصالحین

145

۱۴۵  
میان قطع یاس

[illegible]

حج تمتع است پس چون احرام بندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه  
 مشعر احرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و در می بهرات و قربان و تقصیر بجا آورد  
 و بگله باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آنرا و سعی میان صفا و مروه و طواف و طواف  
 رکعت نماز آنرا بطریقیکه قبل ازین مذکور شد بعمل آورد و چون ازین افعال فارغ شود عمره  
 مفرده بجا آورد باین طریق که یکی از مسیقاتها یا از نزدیک ترین موضعی بحرم احرام عمره مفرده  
 بندد و طواف عمره و دو رکعت نماز آن و سعی باین صفا و مروه و تقصیر و طواف  
 نسا و دو رکعت نماز آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتر یا  
 که محبت قربانی میبرد که در می قربانی کند زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده  
 بکند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی کمی بر د نعلین بیاید بزد که در آن  
 نعلین نماز کرده باشد مطابق سیم و چهارم در بیان احکام حج نیابت و در آن فصل است  
 فصل اول در بیان نائب گرفتن از محبت میستثنی بدانکه چون شخصی فوت شود و  
 ترکه وانی ندارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گردد  
 و اوست که در آن سال شخصی را با جاره بگیرند که نیابت او حج بجا آورد و اگر وقت  
 حج باقی باشد و الا سال دیگر خواه میت و حیثت کرده باشد که حج کند  
 و خواه میت و حیثت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمه او مستقر گردد فوت  
 شود نائب گرفتن واجب نیست و حج در ذمه او قتی مستقر میشود که شخصی با وجود  
 استطاعت رفتن حج را ناخیر کند یا آن قدرت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن  
 داشت باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج  
 ساقط است و نائب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم  
 سایر قروض در دین هرگاه میت مشغول الذمه باشد بیحج و قرض نیز داشته باشد  
 و اوست که اقل اجرت مثل حج و قرض را از منروکات و اقیه آن بیرون کنند

یہ صحت کو رکھو مہارت کا  
 اور جس شخص نے روز دو شنبہ  
 اپنا لباس قطع کیا تو وہ لباس  
 اس شخص کے واسطے مبارک ہوگا  
 و مَنی قطع الثوب یومَ قریٰ لکھن  
 خذ قباؤس قباؤس قباؤس  
 یعنی جو شخص کہ تنگی کے روز  
 لباس کو اپنے قطع کرے تو  
 وہ لباس اس کی جائیگا یا اس

بہارِ فطریہ

144

لباس کو چھوڑ کر  
 جا بیگا و منی  
 اراکھنے پر تیار  
 اور جو  
 اپنا حق کو چاہے  
 اس نفع پر  
 عطا کرے  
 یعنی

جامع عباسی

[illegible]

۱۰۰

باب فصل دوم در بیان شرعی چند که در بنیاد حج منتهیست

جامع عباسی

و آن شش امر است اول آنکه نائب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز دانسته اند بشرطیکه تمیز داشته باشد و بر خن او اعتماد باشد و دوم آنکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را نائب حج سازند اما اگر غیر عادل را نائب کرده باشند و دانستند که حج را بفعل آورده در صورت حج او کافیهست و احتیاج بنیابت عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه نایب باشد که نائب فعال حج را بجا آورد نائب گردانید را و جائز نیست سوم آنکه ذمت نائب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال حج را با تمام داند یا شخصی عالم باو باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی از او تعلیم گردد پنجم آنکه در نیت قصد کند که این فعل را بنیابت فلانی بجای آرم ششم آنکه شخصی که نائب بنیابت او حج میکند شیعۀ اثنا عشری باشد پس نائب مخالف مذہب شدن جائز نیست مگر آنکه پدر نائب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت نیابت کند و آنرا درست با وجود آنکه مخالف مذہب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جائز ندانسته اند و جائز است که زن نائب مرد شود و بر عکس و همچنین جائز است که غلام یا کنیز که عادل باشد بخصت آقامی خود نائب شود و اگر نائب در اشخاصی راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نائب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانه حج گردد و ورنه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس تتمه پورته صاحب مال میرسد و اگر فوت او پس از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل آورده باشد کافیهست و احتیاج نائب گرفتن دیگر نیست اما بمانده مجتهدین خلافت بعضی بر آنند که در وقت مکمل مبلغ وجه اجاره پورته او میرسد

تمام شد جامع عباسی پنج بابی

بیان اختاره ذات الوقف  
پس ما نیاپایستیم که استقاره کرنا  
فصل عرام که واسطه جائز نیست  
پس کتاب کافی بنیاب  
اما حج بنیاب کافی علیه السلام  
منقول است که حج بنیاب  
کسی که کافر است و استقاره  
چهار دفعه در وقت استقاره  
پس اس طرح پرست

۱۶۸

بیان اختاره ذات الوقف  
پس ما نیاپایستیم که استقاره کرنا  
فصل عرام که واسطه جائز نیست  
پس کتاب کافی بنیاب  
اما حج بنیاب کافی علیه السلام  
منقول است که حج بنیاب  
کسی که کافر است و استقاره  
چهار دفعه در وقت استقاره  
پس اس طرح پرست



جامع عباسی

نقل از کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء بصفتهم فاضل اعمی  
تخریر او ذمی جناب مولوی مرزا محمد علی صاحب

نسب شریفش بجاویش بن عبد الله اعوانه الله انے کہ ان صاحب کرامت مختصراً

بنیاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از او این حدیث بنیاب المرسلیین و انکب و علی  
 بن ابی نعیم و فقهای عالمین و در حدیث بنیاب شریف از راه سماع بقدره جمیع شیوخ مفتوحه

و با موصوفه و عین محله که از قریبای جبل عامل است (بعین محله مشتمل است)

نسبت دارد و صاحب ساقه العصر آورد که ولادت شیخ در بلد بعلبک کلمه و

چهارشنبه که در آن ایام در سال ۱۰۹۰ هجری بود در شهر کاشان  
ماجد خود در سفر بسوی دیار عجم آمد و در آنجا نشو و نما یافت و بخدمت والی

خود و دیگر علای غصه خلیل علوم نمود تا آنکه مرتب تکمال علم و غایت فضل و کبریا رسید

سپج الاسلامی ممتاز نشانتا بعد از آن کیسوس در ویسی و سیاسه در ویسی  
نمود و ترک اموال و مناصب کرد و مسافرت را با قاصد اختتام فرمود

پس حج بیت الله الحرام و زیارت سید الانام و دیگر ائمه و اولاد ایشان

که دیدیم بعد از مدت شش سال در سیاحت و مسافرت بسیر کرد پس از آن به بلاد عراق  
مراجعت نمود و در آنجا حاکمان را که از احوال او آگاه شدند و با او ملاقات کردند

باید و مشورتی نیست و تصنیف شد علی ایاصهار فی نقش و شعری نمودند و اسامی

و ابناء نشان برافغان فضل و کمالش متحقق شدند از جمله تصانیف ایشان

اَن جَنَابِ كِتَابِ جَبَلِ الْمُتِّينِ فِي احْكَامِ الدِّينِ بِمَحْشُورِ طَلَبِ اَسْتِزْجَارِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ  
 خَیْرٍ بَعْدَ اِسْمِکَ اَوْ رِسْمٍ  
 اَوْ اَمْرٍ اَوْ اَمَلٍ اَوْ اَمَلٍ  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ  
 خَیْرٍ بَعْدَ اِسْمِکَ اَوْ رِسْمٍ  
 اَوْ اَمْرٍ اَوْ اَمَلٍ اَوْ اَمَلٍ

۱۴۹







وَمَا تَكْلُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ مَا يَكْلُمُ عَنْهُ فَأَنْتُمْ حَرِصُونَ

هون خالق کائنات را در سبع سوره است کتاب مستطاب حاوی مسائل دینی  
جامع مقاصد فیه است از ابواب مختصه و التیارات و احکام و وودیات معروفه

(به کتابت شیخ محمد علی)

جامع عجایب

بایزده بابی

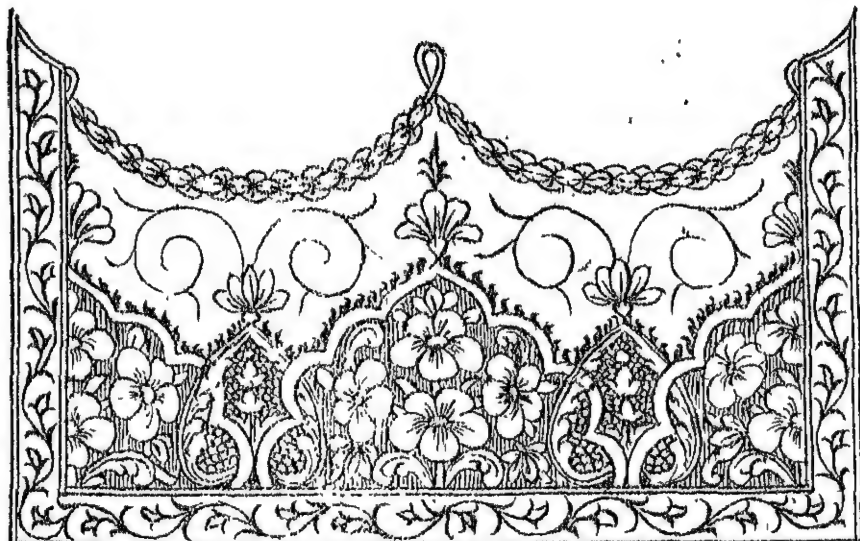
(اهل سنت اسکو و احقرین)

از صفات زنده افضل از ائمه الاجلار البارعین فی المجد العالی و الشرف العالی  
نظام الدین القرشی السامی افاض الله شایب رحمته علی ترجمه سید برتیه و الخیرة من ترجمه

در مطبعه میمنه کشتورک لکهنو طبع کرد







آغاز جامع عباسی پانزده بابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتمة النبيين محمد بن الحافظ وصلى  
الوصيين ائمة المؤمنين عجل الله فرجهم والهمم انما الله الجبار على عرشه كواكب الله العزى  
اما بعد چون بکى هست والا هست بندگان بجاى ارفع اقدس على كلب آستان خير البشر مرقع ندهب حق  
ائمه اثنا عشر شاه عباسى محمدي المومنى القافى بهادر خان غلام الله ملكه وملكته واقاض على العالمين  
بزره وعادله واحسانه بها حياست معالم شريعت سيد المرسلين اعلاى اعلام ندهب حق ائمه  
معصومين صلوات الله عليهم جميعين بقا وروى محصور است و اراده خاطر ملكوت ناظرش معطوف است  
بر ائمة شيعيان وعبان امير المؤمنين عالم ندهب حق آنحضرت باشند و ايندا استاد بنده اعنى حضرت  
خاتم المجتهدين وخلاصة المتقدين وزبدة المتأخرين بهاء الملة والشرعية والحقيقة والدين  
محمد الا على رحمه الله را با مهر ساختن بود تصنيف كردن كتابى كه مشتمل باشد بر مسائل وضوء  
وغسل وتيمم و نماز و زكوة و زوجه و حج و جهاد و زيارت حضرت رسالت پناهى صلى الله عليه وآله  
و حضرت ائمة معصومين صلوات الله عليهم جميعين ايام مولودايشان و مسائل ضرورى كه بشتر اوقات  
بان احتياج مى افتد چون بيع و توالى آن و نكاح و طلاق و غير آن و حضرت خاتم المجتهدين

انشاء الاماره الاشراف شرع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسی  
 ساختن و تالیف آن را به این جهت چون بعد از اتمام پنج باب آن در وادهم باشد حال که هر یک از  
 بجز این است ایندی پیش از این در ثانی الحال امر اشراف و اعلیٰ غرض در یافتن که پانزده باب  
 منتظر آن کتاب سمیت اتمام و صورت آن ختم پذیرد و داعی دولت قاهره نظم نام بن  
 حسین ساوچی انشاء الاماره الاشراف المطاع لازال ناقد فی الاقطار والادباع شرع در اتمام  
 آن نموده و اشد الحوق للاثام و المیسر للاختتام میبد که منظور نظر کیمیا اثر نواب کماله  
 ارفع اقدس گردد

باب ششم

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و دران  
 چهار مطلب است مطلب اول در بیان وقف کردن و تالیف آن در وادهم فصل اول  
 در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول ابلیت و اقلیت پس وقت غیر بالغ و دیوانه که تمام  
 وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی و قشش  
 صحیح است و در وقت نمودن طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافت است اصح محبت  
 است و گویا آنجا حتی که گفته اند که وقت از صحیح است میانه شده اند بخیرش که واقع شده و در انقضای  
 او محل کرده اند تصدق و وقف را چه وقت نیز مثل صدقه جاریه است و چه وقت نیست و  
 بیوش و قرض داری که نام شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و قرض داری که  
 نیست و قرض نیست و وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مستی یا سب و یا در وقت  
 و اگر بعد از وقت کردن و بقیع ادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده آن در وقت نیست  
 و خلافت میانه مجتهدین که آیا قریب در وقت شرط است یا نه افریبا است که شرط است بقیع  
 کافر صحیح نیست و قرض نیست و اقلیت پس اگر مالک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگر چه مالک پیش  
 اجازت دهد بعد از وقت چهارم ایجاب چون وقف و آنچه با قریب دلالست هر وقت کند  
 قبول و عارن ایجاب از طریق اول در وقت اولادی و در بطون اگر قبول شود است هرگاه وقف  
 بر کسی باشد که نکل باشد و قبول و اگر بر وقت طفلی باشد قبول ولی اصرار و غلبه کافی است

این بی نیت است  
 را وقت کند و بعد وقت  
 کردن مالک اجازت  
 وقف دهد و وقت تمام  
 صحیح خواهد گشت بلکه اکنون  
 اجازت مالک و وقف  
 مستلف است که صحیح باشد  
 «میشاء» مراد از بطن  
 اول طبع اول است  
 افلا و اولش بود و غیره

در وقت

مؤید المصلحین  
غلام محمد علی  
بطلان وقت  
معدوم وقت  
مؤید المصلحین  
مؤید المصلحین





صرفه باید کرد و جائز نیست فروختن و وقف و اگر ترس که ضایع شود یا آنکه میان دو موقوف علیهم وقف اولاد  
نزاعی واقع شود که منجر بخواب شدن و وقف شود میان آن مجتهدین خلافت قریب آنست که جائز است  
فروختن آنچه وقف شده در نه صورت و قیمت آن چیزی مثل آن بخرد فصل دوم در بیان تصدق نمودن  
بدانکه در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بان واقع شده  
اگر آنکه تو هم کند که تصدق نمیکند چه در نه صورت آشکارا یا پدیدار و در صدقه چنانچه شرط است و واجب  
چون تصدق است و آنچه بدان ماند دوم قول چون قیل است سوم اقباض باذن مالک چه در اول ذن  
مالک صحیح نیست چنانکه قربت و محرم است تصدقات و اجبی چون زکوة و اجبی از غیر بی هاشم بر  
بنی هاشم چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جائز است و علاوه بر آنکه از کرده باشند جائز است که  
از تصدقات و اجبی بگیرند و جائز است بنی هاشم را که تصدقات سنی بگیرند و اجبی نیز جائز است هرگاه شرف فامدش  
ایشان نماند بمقدار ما شرف بان است تصدق بر وجود اگر چه بیگانه باشد و هرگاه تصدقات و اجبی اده شود  
جائز نیست رجوع در آن تصدقات سنی نیز همین صورت دارد خواه قایل فی رحم باشد و خواه اجنبی  
و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اول است فصل سوم  
در بیان سکنی و عمری یعنی بدیگری گوید که درین خانه ساکن باشی یا زنده باشی و در آن سیم شرط است  
اولا ایجاب چون استکانتك و اعلمتک و انما قمتک و آنچه بدین ماند دوم قیل است سوم قیل است هرگاه ساکن  
گردانید و قیل است چنانچه در عامر ساکن باشد یعنی باشد لازم میشود و قیل است بعد از موت هر کس که شرط کرده باشد  
بمالک منتقل میشود پس اگر گوید عمر تر است که درین خانه ساکن باشی یا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد  
بمالک منتقل میشود و اگر در نه صورت مالک بمیرد و ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند اگر گوید که  
درینجا ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون میرود و اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد  
مالک مانعی رسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کنند اگر مقتضای وفات نه کرده باشد هرگاه که  
خواهد ساکن را بیرون میتواند کرد و هر چیز بر آنکه وقف کردن آن جائز بود سکنی و عمری آن جائز است  
و باطل نمیشود و سکنی و عمری بغیر وقتن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن در هر زمان اهل و  
ساکن میشود و اگر شرط کرده باشد چنانچه دیگر را سواد اینها جائز است و هرگاه غلام خود را یا اسیر خود  
را در راه خدای تعالی اجس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانه کعبه یا مسجدی یا محراب کند لازم است

اینکه در وقت  
و قائل و حقش  
ایشان از وجوب  
نیست و اگر  
نمودار است  
در صورت چنانچه  
کسان فی قوت  
گفتند ۱۱

تا آنکه غلام واسپانده باشد خدمت آنجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بگوید  
خودش رایج میشود مطلب و هم در بیان قرض اذن و در آن دو موقفست موقوف اولی بر ثواب  
قرض دادن بدانکه در قرض اذن ثواب بسیار است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که آن حضرت  
فرموده که در ثری که مرا بمیراج بردند در بشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ثوابی بزرگتر از ثواب  
قرض اذن بخند شل آن چیز ثواب دارد و در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن و شل ثواب  
قرض اذن است مراد از آن صدقه بر خویشان و علماست چه این افضل از قرض اذن است و در قرض  
دادن سه چیز لازم است اول بیاب چون اَقْرَضْتَكَ يَاقْتَرِفُ فِيهِ يَاسْتَفْعِيكَ وَعَلَيْكَ دَعْوَى ضَمِيرِهِ  
و آنچه بدینا مانده دوم قبول چون قَبِلْتَ وَانْجَبَ دَلَالَتُ بَرِّضًا بِكَ يَكُونُ كَمَا تَقَعُ وَدَرْ كَيْفَ يَكُونُ الْإِجَابُ  
جائز الله عزوجل از دیوانه و مست و مفلس که عالم شرع او را منع کرده باشد از مالش طفلی که پانزده سال نداشته  
باشد اگر مرد باشد و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض اذن بنده جائز است و در قرض بیست و نه  
ذکر و انشی و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جائز است تا آنچه مثل نداشته باشد و قولست و در قرض  
دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض میده میخواند مال خود را با تمام طلبید و اگر چه بفرقی داده باشد و قرض  
و هم در اموری که بقرض اذن متعلق است بدانکه بقرض اذن نسبت امر متعلق بر سبب امر واجب نیست و حرام  
چنانکه نسبت و چهارم کرده آمانج امر واجب اولی ذکر در شل آنچه گرفته دوم آنکه برگاه قرض گیرنده همان آنچه گرفته  
باشد یا مثل آنرا رد کند قبول کردن بقرض میده واجبست و اگر چه بفرقی تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر شل  
ستند باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر شل نداشته باشد قیمت همان روزی که بقرض گرفته بدهد  
شوم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدین برگاه قدرت بهم رساند چنانکه اگر قرض گیرنده نگذارد که مال  
بر آن گیرد و طلا و نقره سکه دار باشد و بعباس رسیده باشد و کوفه بر او واجبست چنانکه سوزی کند و  
دادن آن مال بقرض میده و آمان نیست امر حرام است اول شرط داده کردن در مقدار و وصفتن خواه  
جنسی باشد که یادست و نقصان در و حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه یکیل و وزن در آب یا آنچه  
نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را با و با جاره بکند از اجرت واقعی بدهد یا از اجرت است و واقعی  
یا آنکه بدهد یا در جنت او کاری کند جائز نیست اما اگر زیادتى بدهد بی شرط جائز است و بعضی از  
احادیثی آمده شده که جائز است عوض را هم غله در آنم صلح بدهد بدل در آنم گفته در آنم بدهد اگر

شرط کند که قرض در هر مدت شکسته بدو یا ناقص قیمت شرط لغو است و اگر شرط گوی یا ضامنی کند قیمت  
این قرض یا آنکه در شهری دیگر رد کند یا نرسد و اگر شرط گوی و ضامنی جهت قرض دیگر کند یا نرسد قیمت  
قرض در آن چنانچه گوی و وزن در آنجا بکشد و تمام سرانست کردن قرض گیرنده در نفقه ملک یا دیگر اکتفا فیلیه  
کنند چنانچه طلب قرض کردن قرض بشود مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد طلب می باید که ملاک کند  
بجای طلب کردن مست مال خود را از کسی که بخواهد بپردازد بکشد و اگر در قرض داده باشد و بعضی  
از محتاجین مدینه طلبیده باشد پیشتر نه را نیز بکشد و باقی ساخته اند که قرض کردن کسی که قادر بر دادن نباشد  
بجای طلب کردن قرض را در مال خود بکشد و اگر در قرض اول قرض دادن و دوم طلب کردن قرض  
گیرنده مال دیگری مقرر شود و بعد قرض بکشد بگوید که در قرض اول قرض داده باشد چنانچه تمام آن را در قرض  
گیرنده بیاورد یا مال خود را بکشد و اگر در قرض اول قرض داده باشد و در قرض دوم قرض بکشد  
باید و در قرض دوم بکشد و در قرض اول قرض داده باشد و در قرض دوم قرض بکشد  
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این قضاوت تفریق داشتند که قرض گرفتن و قرض دادن یکی است یا نه  
قرض گرفتن و بکار بردن و در طلب گرفتن یکی است یا نه و در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
نیز آمده است در مورد قرض از آنکه در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه و در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
آزاد کردن و در آن تو اسب بسیار است و در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه و در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
هر کس بکشد آزاد کند حق سبحان و تعالی بدو بخشاید و هر کس در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
گردد آزاد گردد و اگر مرد باشد اگر زن باشد بدو بخشاید و هر کس در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
رایا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شتر بکشد و او بکشد و قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
که از خویشان او باشد که بخیرین بر او آزاد شود و چون بر او و مال و همچنین بکشد و بکار بردن یکی است یا نه  
آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و معتقد است از خیر است و او بکشد و قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
کردن بنده که از اسب عاجز باشد یا طفل باشد و عاقل باشد از ایشانرا تعیین نمیکند چنانچه در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
آزاد کردن بنده که قاضی بکشد چنانچه آزاد کردن و بکار بردن یکی است یا نه و در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه  
می شود اول بسیار است و دوم سرانست و سوم مال بکشد چنانچه در قرض گرفتن و بکار بردن یکی است یا نه

موقف اول در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت شرط  
است اول صیغه چون است یعنی تو آزادی و اگر گوید یا غنمک یعنی آزاد کردیم ترا و قصد انشاء است و مجتهدین  
در این مسئله دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزاد شود و باین قول نیز لفظ آزادی بهم غیر سازگار است  
و اشارت نماید اگر چه بآن قصد آزادی کن مگر آنکه قادر بر گرفتن نباشد یا اگر نباشد چه در هر صورت اشاره  
و نوشتن با قریب بر قصد قائم مقام گرفتن این دو لفظ میشود و دوم آنکه صیغه از بلغ عاقل مختار قصد کنند  
چنانچه تصریح واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگر چه ده سال داشته باشد و دیوانه و دیوانه  
و را با گواه بدین دارند و مست و غافل و مفلوس و حاکم شرع از مالش و در کرده باشد که مال و در آن وقت  
و در بیماری که در بیماری زاده از سه یک شش آزاد کنند واقع شود باطل است و سوم آنکه مجبور سازد آزاد  
از شرط و صفت اما جائز است که شرط کند آزادی چیزی را پس اگر آقا شرط خدمت غلام کند جهت خود یا  
غیر خود زمانی معین جائز است و اگر در آن زمان غلام بگیرد آزادی او باطل نمی شود و بر غلام ابرمت  
آن زمان لازم است و اگر موی بمیرد بعد از آن غلام پیدایشد آیا ورنه او را می رسد که در آن وقت  
و او را خدمت فرمایند مجتهدین را درین دو قول است اصح آنست که نمیرد و اگر شرط کند که اگر آنچه شرط  
کرده با غلام فعل نیاید در همان بنده باشد همچنین مجتهدین را درین دو قول است اصح آنست که شرط  
باطل است چهارم آنکه قصد قرینه الی الله کنند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را می زنند  
و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کافر را بسبب کار نبوت یا غیره بفرمان  
است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا یا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام  
کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی دانند و بعضی دیگر می گویند که اگر نذر  
کنند آزاد کردن غلام کافر را جائز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست  
و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است اصح آنست که  
جائز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در بنده و چه در آزاد کردن او صحیح نیست  
و بعضی مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یک از دو غلام مرا آزاد است صحیح نیست و بعضی  
این را شرط نکرده اند و می گویند که صحیح است و معین ساختن یکی از دو غلام تمهید هفتم امر که  
تعیین باز آزاد کردن در دو امر است و مستلزم کرده اما چهارم مستحب اول آزاد کردن غلام

مومن دوم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سوم هرگاه غلام خود را چندین وقت  
است که او را آزاد کند چنانچه باری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد یا مسته امر کرده  
اول آزاد کردن غلام مؤمنی دوم جدا کردن طفل مادرش و بعضی از متبیین این را حرام میدانند سوم آزاد کردن  
غلامی که عاجز باشد از کسب قسم دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی یا غلام خویش گوید که سلف  
معین در مدتی بده و آزاد باشم این برد قسم است و اول مطلق است که اقتضای بر صیغه و عوض و غیرت  
و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزادی شود قسم دوم مشروط آنست که  
آقا یا غلام گوید که مکاتب ساختم ترا یا آنکه ادا کنی بمن تا مدت یکسال مثلاً مبلغ معین را پس هرگاه ادا کنی  
دوین مدت مبلغ معین را آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی پس هرگاه از بعضی عوض عاجز شود  
همان بنده باشد و شرط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که **كَاتَبْتُكَ**  
**عَلَى أَنْ تُؤَدِّيَ لِي كَذَا فِي وَاقْتٍ كَذَا فَإِذَا أَذَيْتَ فَإِنَّتَ حَتَّى يَكُنِيَ مَكَاتِبُ سَاخِمٍ تَرَا بَيْنَكَ أَدَا**  
کنی بمن در هر ماهی مبلغ معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید **كَاتَبْتُكَ عَلَى**  
**أَنْ تُؤَدِّيَ لِي كُلَّ شَهْرٍ كَذَا فَإِذَا أَذَيْتَ فَإِنَّتَ حَتَّى وَإِنْ عَجَزْتَ فَإِنَّتَ دَقِي** یعنی مکاتب ساختم ترا  
باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغ معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دوم  
قبول غلام این معنی را سوم آنکه هر یک از غلام و آقا بالغ باشند پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ده  
ساله باشد و اگر چه ولی اذن دهد چنانچه هر یک ازین هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه  
دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی  
گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقا بر غلام دعوی نماید که کتابت  
در حال طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قبول آقا مقدم است هرگاه حال جنون  
نظاره باشد و اگر عکس باشد قبول غلام مقدم است چنانچه قصد کند پس اگر در غایتی یا سستی صیغه گوید صحیح  
نیست شش شرط از تصرف است پس از سفید و فلسی که حاکم شرع او را از مالش جهت قرض قرض نخواهد  
دو کرده باشد صحیح نیست و چهارمی که کتابت مالش فا آزادی غلام کند در زیاده آن ثلث صحیح  
نیست مگر با جازت و ارث و از قدرت ولی صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از متبیین گفته اند  
مرامات اسلام را بیکر و قهرمتی است پس آن کسی که او را با کلاه برین از حد صحیح نیست و آنکه غلام مسلمان

این کتابت صحیح نیست  
و حدیثی است که  
بر کسی است که  
دینش را بفروشد  
مبنی علی ان  
بر هیچ حال صحیح  
و بی ثمر است  
فصل الاول فی  
الانسان المستعبد  
بعضی از متبیین گفته  
اند مرامات اسلام را  
بیکر و قهرمتی است  
پس آن کسی که او را  
با کلاه برین از حد  
صحیح نیست و آنکه  
غلام مسلمان



باشد چه کتابت غلام غیر مسلمانی نیست زیرا که درین روزگار و اندیشه که تمام غلام را میبایست برساند  
پس اگر نصف غلام را مکاتبه سازد و بقیه را در غلام میباید بماند و باید که درین باشد پس اگر عینی باشد  
صحیح نیست تا آنکه آنکه عین چیزی باشد که در مال او شود پس اگر کسی را باشد که با او شده یا آنچه نیست  
و اگر آنکه مال غلام را بدهد باید که در مال او شود و در مال او باشد و هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد  
واجب است بر او که از سهمی رقابت چیزی از غلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بقیه از سهمت بر این را  
مخصوص مکاتبه مطلق دانسته اند و هرگاه آقا چیزی با او بدهد واجب نیست که قبول کند و وقت است  
که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد چیزی از غلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید چیزی تا آنکه چیزی بدهد رساند  
مگر و است که است غلام غیر این و هرگاه غلام قادر بر چیزی نباشد مگر و است مکاتبه پس ساقی و مگر و  
است که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دهد و خواص کتابت سیزده امر است اول و قریح که است  
میان غلام و آقا و آنکه عوض و بیع و مالک بگوید است و غلام بگوید کتابت میان من و در  
استقلال و هر دو استقلال چهارم آنکه از میان غلامان مکاتبه مالک می شود و غیره و است  
چون آزاد کردن و بیع نمودن غیر آنکه ثابت میشود و است و او را شریعتی که آقا بر وجهیست کرده باشد  
و اگر بر آقا جنایتی از غلام واقع شود میگوید ششم آنکه مضارب به مال خود نمی تواند کرد اگر چه آقا اذن دهد  
و اگر از غیر مضارب بپرسد و اگر گرفت ششم آنکه قرض نمی تواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض می تواند گرفت  
هشتم آنکه غلام خود را مکاتبه نمیتواند ساخت مگر با حفظ و معرفت آنکه نزد بیع نمیتواند کرد و خاصه  
بهم نمیتواند رساند و آنکه وصیت و بیع قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود یا زده آنکه کسی را  
شود نمیتواند کرد و آقا آنکه قماره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن را باذن آقا سیزدهم آنکه کتابت  
می تواند غلام خود را تصرف بکند و بگوید بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب  
ده باشد و خود نیز میتواند در قسم سوم تدبیر است یعنی آقا غلام خود پیش گوید که تو آزادی بعد از  
هر روز من و آیت تدبیر نیست پس آقا واقع می شود مثل آنکه آقا بگوید خود گوید که تو بعد از هر روز خود  
آزادی میباید مجتهدین درین مسئله خلافت است آنچه در احادیث آمده و درین علیهم السلام دارد  
شده است که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بیع کند گوید  
بَلَاءُ تَحْتَ عَقْدٍ عَبْدًا فَحَاقَ بِعَيْنٍ خَدَّاءُ است بر من آزاد کردن بنده بعد از وفات من

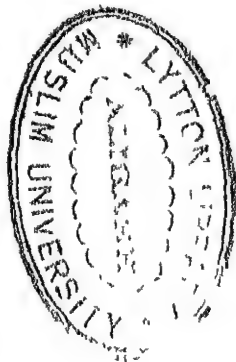
و اگر







پس بر وی اندواجب نیست چنانکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گرفته  
باشد که بعد از وفات او آزاد باشد و بر بنده واجب نیست و همچنین بر کسی که از بنده است یعنی بر بنده که مولای او با او قرار  
دادن باشد که بگوید بانی بدین آزاد شود و اگر چه پس بدادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر اقامت بنده پای  
جامعی را بدادن یا اینان بکنجنگ بر دبا ناسن نیست آنکه از ایشان قنق می توان گشت بخیم آنکه پیر باشد  
چون پیران عاجزان و قوت جنگ کردن ندارند و آنکه دانا باشد با داب جنگ چه اگر دانا باشد واجب  
نیست بر قنق آنکه او را و جنگ نباشد بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد و آنکه بیچاره نباشد  
و اگر در زندان باشد که عاجز است از رفتن بکنجنگ را قدر نیست داشته باشد که با جنت گیرد کسی را با او نیست  
درین شرط چهارم آنکه آزاد شود و قنق آنکه قادر باشد بر پیاده رفتن و سوار شدن و جنت بدادن و در هر دو آنکه  
قادر باشد بر چاره وانی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود و واجب نیست که مسافر شود و بر او باشد  
و خواه نزدیک و بعضی از قنق بدین گفته اند که اگر مسافر است ترشت فرستد و قدرت بر چاره و اضطرار است  
و اگر کسی نفقه و راجله کسی دهد تا آنکه جنگ کند در زندان و واجب نیست بکنجنگ رفتن اگر با جنت گیرد و واجب  
نیست قبول کردن یا از دهم آنکه قرض داری باشد و وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرت  
بر دادن آن داشته باشد چه در حضور است بکنجنگ رفتن یا در غیبت بکنجنگ قرض را بدین یا ناسنی و یا نهی  
بقرضخواه دهد و او را رضی گرداند و اگر اقامت او را با ستم طلبیده باشد واجب است که بکنجنگ رود اگر چه قرضخواه  
اذن ندهد اما استیست که معترض میانهای که گمان گشته شدن داشته باشد نشود و پیش صفت  
نایسته و مبارزه طلبیده و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن آن  
نباشد علیاراد برین و قنق است اصح آنست که در حضور است قرضخواه را ستم نگیرد و از دهم رضای الدین  
پیرا اگر قرضخواه را ستم نگیرد یا طلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بکنجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این و از دهم  
شروط سهیم و واجب است که در حالت حضور اقامت خود بکنجنگ رود با کسی با جنت گیرد که عرض او جنگ رود  
و اگر اقامت او را با ستم طلبیده باشد که در زندان است نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا گذر شد و هرگاه  
عاجز شود و شتر آنکه بیچاره شود و غیر است در بگر و بدین خواه هر دو لشکر بگر بگر رسیده باشند و خواه بهم نرسیده  
باشد تا آنکه غرض چاره ای باشد مثل آنکه اقامت لازم از خصم دادن ایشان نشود و سنده را طلب نماید  
در پیش و در زندان باشد و لشکر بگر بگر رسیده باشند و واجب است که بگر بگر دهد و اگر دهم رسیده باشند





جائز نیست و در مال سنی نیست نام نیز واجبست جهاد هرگاه دشمنان بر سر مسلمانان آیند و از ایشان  
بر اسلام آید پس هر فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست  
بدانکه شرط ائمه اند که قتال کردن بایشان واجبست طائفه اول هر یکی و ایشان دو گروه اند اول مردان  
بالغ جوانان مذکر غیر خردسال پسر شش ساله چون آن کتاب پرست و ستاره پرست و بنی پیوست و دوم باغی اند  
بسی چیز را پستش نمی نمایند چون کوردان و دهر یاز و با پسر و جماعت جهاد کردن در حال خود برایم لازم  
است تا آنکه مسلمانی شوند و اگر بی و از هر یکی و طائفه بنویسند قبول ننهند و کرد طائفه دوم هم اهل کتاب اند و ایشان  
نیز دو قوم اند قوم اول باغی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون بودان که توریته  
کتاب ایشان است و موسی کلیم را پیغمبر ایشان نهادی که انجیل کتاب ایشان است و عیسی روح الله  
پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند و پیغمبری ندارند و پیغمبری قائل اند چون مجوسان  
که میگویند کتابی داشته اند زنده پیغمبری نداشتند نام و دوازده بیت وارد شده که کتابی داشتند آنها  
سوخته اند پیغمبری داشته اند آنها گشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بایشان آورده بود و پیوسته داده اند  
همراهِ کافر نوشته بودند و جهاد باین دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمانی شوند یا جزیه قبول کنند یا شتر طلا  
و شتران بخیر دهد و از ده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقدمه است پس بعد از آنکه امام یا نائب  
امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ و عاقل این دو طائفه اگر چه پیر و لنگ و ناتوان گیر  
باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میان آن مجتهدین خلافت کند که آیا بنده جزیه میدهد یا نه  
و قرب است که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میان بنده و جود که ملک سلمان باشد و  
بنای بنده بودی ملک بود و پیش بر اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافت میان  
مجتهدین که آیا جزیه را مقدر می میکنند چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
فرمود که فقیر ایشان هر سال از ده درهم بهر ده و متوسط ایشان سبتم و چهاردهم و مالدار ایشان  
صد و چهل درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است تعیین آن بر رای امام منوط است آن قول دوم است  
چهارم و سبب است بجزات و ثواب ایشان و آنچه در این بین مذکور از تعیین آن وارد شده است  
برای آنکه ایامی در نزد امیر المؤمنین در آن وقت بحکم معتقد بر آن قرار گرفته بود و اگر دانشای  
سال تبعه اندین دو طائفه مسلمان شوند جزیه ایشان ساقط است شرط دوم التزام

نمودن احکام مسلمانان مستشرط است که آنچه منافات با آنان دارد نکند مثل عزم کردن بر حرم مسلمانان  
و معاشرت و مدد و مشرکان و باین شرط اگر غفلت رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه یا نام نکرده  
اینها را شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عزم کرده و خواه نه و شرط چهارم آنکه با زنان  
مسلمانان نکند و کلاخ از زنان مسلمانان نکند شرط پنجم آنکه ترک نکنند کردن گفتند یا آنکه مسلمانان اند راه  
نبرد شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان نکند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه و ده بنده و  
کفار را با همسر مسلمانان عالم سازند و بکفار چیزی نویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان  
و زنان مسلمانان را نکند و این پنج شرط اگر در عقد جزیه یا نام شرط کرده باشند یا نه عمل نکند حربه  
بیشتر شرط نهم آنکه سب حق بجانده و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و استغفار کند باین کتاب مسلمانان نکند  
چهارم اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب اهل عقل میشوند و ترک استغفار است و این اگر شرط  
کرده باشند بخلاف آن حربه میشود شرط دهم آنکه اظهار مسکرات در شهر اسلام نکند چنانچه شراب  
و گوشت و ک خورده و کلاخ کردن مادر و خود هر غیر اینها شرط یازدهم آنکه اعدای ایشان را نکند  
نکند در دیار اسلام و او از خود در خواندن کتابهای خود بکند و نماند و نماند و نماند و نماند  
خود را بکند و از خانه های مسلمانان یا بر اینها از بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند  
و در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریق دیگر دند که از  
مسلمانان تمیز شوند باین که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و پاره ای سوار ای ایشان سوار  
چهارم سوار ای مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک پای و بر دو  
اسپ سوار نشوند و برین سوار نشوند و شمشیر مسلح بر خود نه بکنند و نه ارق نه نام بسیار نه بکنند  
زنان ایشان نیز بیوی بگیرند که از زنان مسلمانان تمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده شرف شوند  
و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور  
نیست و جائز نیست از قبیله که در جای تو طعن کند و مرد را از جای آنکه مدینه و طائف و عراقی آنهاست  
و اگر بگذرد و تو طعن نکند جائز نیست و جائز نیست ایشان را معصیت فرمایند و اگر بخزند مالک آن  
نمیباشد و بعضی از مجتهدین حدیث را بآن مطلق کرده و بعضی از مجتهدین آنرا اگر چه میدانند که آنکه  
قتال کردن با ایشان واجبست با غیاب و خراج اند و ایشان را طائفه آنکه از نامانند و از

گردانیده و باغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با ما برگردند یا کشته شوند و هرگاه متفرق  
 شوند قتالی از آن نیست که روی دیگری و ای نهانی که بجنگ آمده باشند و هرگاه یانه بر تقییر اول واجبست  
 که ایشان را بکشند و اگر خیمه های ایشان را از عقب پرورند و بگیرند و بکشند و بر تقدیر انی احتیاج با نباشد  
 نیست بلکه در وقتیکه کشتن خود زنده و گرفتار کافیهست و با جماع مجتهدین نیست این طائفه افزون  
 ایشان را مالک میشوند و همچنین مالک نمی شوند چیزی را مالهای این طائفه را که در لشکرگاه نباشند خواه  
 قابل نقل و تحویل باشند خواه نباشند و در مالهای ایشان که در لشکرگاه نیست میانه مجتهدین خطا  
 که یا لشکری مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فیصل چهارم در کیفیت جهاد  
 کردن با کفار بعد از آنکه جهاد با کفار کردن بستم و وقت اتمعلق است امر واجب ده احرام و شش  
 سنت و هشت امر مکروه و اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردن سینه زیر که با شمشیر است  
 بقتال کردن با کفار و اگر بعد از آنکه امام یا نائب امام ایشان را بشناید بقرنی اقرار بوحده ایت خدایتعالی  
 و عدل و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و اولادش علیهم السلام و جمیع شرع و احکام آن دعوت کند  
 و اگر مسلمانی بی آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد و اما قصاص دینند  
 بر او نیست و این دعوت لازمست جماعتی را که دعوت با ایشان نرسیده باشد و عالم بعثت بودند  
 صلح نموده باشد اما جماعتی را که دعوت با ایشان رسیده باشد و عالم بعثت رسول خدا باشند لازم  
 نیست لیکن سنت است دوّم مبارزت نمودن هرگاه امام التزام نماید بر آن امر متوّم ابتدا بقتال  
 دشمن نزدیک کردن مگر آنکه دشمنان دورترین بشیر باشد یا دشمنان نزدیک امام جهت صلح  
 کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند و اما آن ده امری که حرام است اول در چهار ماه حرام قتال  
 کردن آنها حرج و ذیقعه و ذی حجه و محرم است و بدین بهسب این چهار ماه را ماه های حرام گویند و  
 جهاد کردن درین ماهها با جماعتی حرامست که حرمت این ماهها را بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این  
 ماهها را بدانند با مسلمانان حرب کنند با ایشان جنگ کردن درین ماهها حرام نیست دوّم مبارزت  
 نمودن با منع امام متوّم گرفتن از جنگ دشمنان که زیاده بردوشل مسلمانان نباشد اگر چه کائنات باشد که  
 کشته می شود بعد از آنکه صفها را ست شده باشد مگر آنکه قصد داشته باشد که دشمنان حمله کنند و آنکه  
 پشت بافتاب کند یا بر بلندی برآید یا خود را بریزد یا کانهایی که آب درو باشد یا دریا پشت بکوه

یا در گرفتن غرضش آن باشد که کما عینی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بردوش باشد باجماع فقها  
ایستادن واجب نیست تا اگر گمان فتح داشته باشند درین صورت جهاد سنت است چهارم کشتن  
زنان کفار را اگر چه موافق کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانه ها  
ایشان و کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تیر کردن ایشان باز دارند باشند کشتن بندگان  
ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی بریدن ایشان را و قطع غذا کردن ایشان  
یعنی بریدن آنکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن ششم غلول کردن یعنی پیرس از غنیمت  
پنهان کردن هم جنگ کردن با کفار بعد از صلح و هم زهر و آب و درختین هرگاه بغیر آن دفع ممکن  
باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی گفته اند که اگر گمانش هست که در آن بایرمانی  
هست حرام است و اما آن شش امری که سنت است اول آنکه در وقت یوم رسیدن و صفت  
جست قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلعم بخواند **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**  
**وَعَلَى الْبَشَرِ الْأَمْوَالِ الْأَمْوَالِ الْأَمْوَالِ الْمَكْرُوفِ بِمِثْلِهَا مِثْلًا مِثْلًا مِثْلًا**  
**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى الْبَشَرِ الْأَمْوَالِ الْأَمْوَالِ الْمَكْرُوفِ بِمِثْلِهَا**  
**مِثْلًا مِثْلًا مِثْلًا** و اما آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت  
اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح  
و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک شب است و کشتن واقع میشود و اگر کسی از جنگ بگریزد  
از مسلمانان خلاص میشود و سوم آنکه امام در راه رفتن لشکر یا تعبیل نه هر یک جدا جدا بر چهارم آنکه  
با صاحب بندیران لشکری مشورت نماید و پنجم آنکه اختیار منزلگاهی نماید که آب و علف در و بسیار  
باشد ششم آنکه اگر چهاروازی از لشکر مانده شود بارهای ایشان را بار کند اگر چاره انداخته باشد  
و چنانکه قتال کردن بر هر نوع که ممکن باشد و در فتح چون خراب کردن منزلهاست کفتار  
و قلعه ایشان و سنگ انداختن و پیچیدن بر ایشان و منع کردن از تردد و قافله بسوس ایشان  
و کشتن ایشان اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمان کشته  
شوند و ایشان را با تیش سوزانیدن و بریدن درختهاست ایشان و منع کردن آب را  
از ایشان با قنایح و از دست و در دایمی از امیر المؤمنین وارد شده که منع کردن آب طلال

نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب ایشان ریختن یا تیغ  
 آتا آن مرتضی امری که کرده است اول بدست خویش پدر کافر خود را کشتن و دم شمعون بر سر او بردن  
 بغیر حاجت نمودن پیش از زوال آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاره‌های نو در پی کردن پس مصلحت  
 اگر چه از رفتن باز مانده باشد و یا مصلحت کشتن بهتر است آتاپی کردن چاره‌های کافران هائز است  
 چه آن سبب مفسد ایشان میشود و پنجم مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را اطمینان  
 ششم کشتن یا سیرت کشتن و چیزی با و ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت  
 رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ کس را با این طریق نکشته الا عقیده بر این مصلحت است هرگاه فتح بغیر آب  
 کردن قلعه یا و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سدادن ایشان را با آتش  
 سوختن و بریدن درختهای ایشان را بی احتیاج خصم و درخت خراب نیز کرده است هشتم  
 کشتن چاره‌های ایشان را بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد تا آنکه در حال جنگ جائز است چنانچه گذشت  
 فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه احاد و مسلمانان را جائز است که احاد کافران را امان دهند  
 و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جائز است که کافران را امان دهند تا امان دادن دیوانه  
 و نابالغ و مسلمانانی که با کراه کافران را امان دهند و کسی که فعل او بخوردن شراب یا خواب یا  
 خوردن در وی بهیوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانان که در دست کفار باشند بی کراه  
 بعضی از کفار را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن نایحان مسلمانان که پدر یا برادر خودی نمایند  
 و مسلمانانی که کفار ایشان را باجیرت گرفته باشند هر کفار را صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار  
 کفر واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعای تاید بیکه از کفار را امان داد و ممکن باشد سبب  
 پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش قبیح است و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعای تاید  
 قولش درست نیست و امان را در اول وقت است اول آنجا که سیئه امان دادم تمام شد و دم  
 آمدن سیئه امان دادم تمام شد و آنچه صریحا دلالت بر آن حکم کند این دو لفظ دارد مثل  
 آنکه گوید اذ هذک سیئه امان دادم تمام شد یا آنکه گوید اذ هذک سیئه امان دادم تمام شد یعنی تو در امان  
 اسلامی و اگر چیزی نبویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقدر امان واقع شده صحیح است خواه  
 نوشته شده یا بلفظ عربی باشد خواه بلفظی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر اشارت کند



بطریق کلمات و غنیمت گردد و هرگاه که مانده شود و حبست و فاکردن آن بر طرفینیکه شرط شده باشد  
 بشرطیکه متفقین یا مشرعی نباشد و آنچه کفار را بکشان مانده از دولتی بسیار آن اصل بلاد اسلام شوند و حبست  
 که ایشان را نکشند و بگذرانند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است  
 پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن  
 از کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائز نیست فصل ششم در صلح کردن با کفار تا آنکه هرگاه امام  
 مصلحت در صلح کردن بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جائز است که با ایشان صلح کند و بسیار  
 که صلح زیاده از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جائز داشته اند و اصح  
 آنست که آن وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جائز است و اگر در صلح محتاج بدان چیز  
 باشد یا دادن آن چیز و حبست یا نه میان بندهین خلافت و قول قریب آنست که واجب نیست  
 و منقولی عقد صلح غیر از امام و نائب کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنان که هر یک از مسلمانان اجازت بود که  
 هر یک از کفار را امان دهد و صلح همچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند و حبست بر او که کفار را امان دهد  
 و اما انسانی ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشرعی که صلح واقع شود و فاکردن باید بود و اگر امام بعد از آنکه  
 با کفار صلح کند ببرد یا مای که بعد از دست لازم است که وفای بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کار  
 کنند که منافعی باشد صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافعی صلح باشد نسبت  
 با ایشان صلح باطل است و هرگاه با امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم خواهند زد یا از ایشان خجاستی  
 خواهند شد جائز است که صلح را بر طرف کند بشرطیکه مجزومان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه  
 میان کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود با امام رفع نمایند و امام بطریق اسلام  
 میان ایشان حکم نماید و اگر وجود آن و نصاری رفع دعوی خود را با امام نمایند امام مجرب است که میان  
 ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان در فصل نهم در بیان  
 غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میان محارکندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد  
 کنندگان بر سبیل فخر و غلبه گرفته باشند و آن سه قسم است اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون  
 اثاث البیت و آنچه بدان ماند اما نه خشت پوشیدی و حمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و آبی  
 که بر و سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشند یکسانی تعلق دارد که ایشان را گشته باشند

اما انکسری و میان بنده و میان کفار تعلق بکشد و های ایشان دارد و بانه میانه مجتهدین تعلق بکشد  
 اقربا است که تعلق بکشد و دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرع کرده باشد که اینها از کشته  
 باشد از دست و الا دخل غنیمت است و غنیمت را جدا از آنکه جمع کرده باشد اولی باید که ماهی جز  
 جاعنی را که بکشد مصلحت گرفته باشد بنده و اجرت نگاه دارند و چارپایان و غنیمت ایشان را در دست  
 اختیار بیرون کنند نگاه نفس آنرا بستمقان رسانند نگاه ترانچ اطفال و غلامان و کافران که در  
 مسلمانان آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه صلاح دادند به بشرط آنکه کمتر از نصف جهاد کنند تا  
 باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آقا غلام خود را اذن دهد که بکشد و رود و نیز داخل جهاد کنند نگاه  
 و موافق ایشان حقه می برد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسیر داشته باشد یک سهم  
 جهاد است اسیر با قای او میدهند و کمتر از یک سهم بلام دهند و غلامی که او را در بر کرده باشد یعنی قای  
 او گرفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و غنیمت  
 مال آقا بر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و تیر حقه از غنیمت مساوی جهاد  
 کنندگان می برد آنگاه امام غنیمت را میان جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ حاضر باشند اگر چه  
 جنگ نکرده باشند پیش از تقسیم غنیمت لایق شوند و قسمت نماید بدین طریق که کسی را که صاحب  
 یک اسیر است اگر چه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ دریافته باشد و سهم دهند و اگر زیاده  
 از یک اسیر داشته باشد سهم دهند و زیاده را یک سهم دهند و اگر با حق یک اسیر داشته  
 باشند و غنیمت بروی سواری کنند و جنگ هر یک را سهم دهند آنگاه یک سهم اسیر یا ایشان  
 قسمت نمایند و اگر اسیر شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بکشد و غنیمت را  
 و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بکشد و غنیمت را ببرد و در دست داشته باشد  
 در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بکند و غنیمت را ببرد و در دست داشته باشد  
 نزدیک حضرت رسالت چنانکه مسلم باشند و اگر در نزد یک مسافر باشد یا در نزد کسی که با ایشان  
 باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از ان اعصاب را و بعد از ان عجم را و امام  
 را میرسد که چنانچه خود آنچه خواهد بود آنچون که نیز از خوب ساعی انفسیر که تعلق بیادشان داشته  
 باشد سهم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهر را و رگزار را و ده که با و درین خانه و آنچه درینا

طایفه یک حصه از  
 خود و دو حصه از  
 بیرون مال جهاد  
 مگر از غنیمت بزرگ  
 که مالک آن

مانده و غلبه گرفته باشد و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها آنچه  
مانده تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجای دکنندگان نیست و متولی آن امام یا نائب او است که محل  
آنرا مرصع و مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحد و استن باها و معاونت بها و دکنندگان و یا بخرج عیال  
شهرها و قاضیان و ولایتها و مودنان و آنچه بدینا ماند فروختن و وقت نمودن همه کردن اینها با کس  
نیست و آنچه ازینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوصا امام است  
و لشکری را در آن دخل نیست و آنچه بدست لشکریان افتد که بی اذن امام جنگ رفته باشد آن نیز تعلق  
بامام دارد و قسم سوم اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بجز اگر کشتن  
کسی میشود که ایشان را گرفته باشد و کشتن ایشان جایز نیست و اما مردان بالغ ایشان  
اگر در وقت جنگ بدست افتند امام خبرست میانه کشتن ایشان و بریدار دست و پای ایشان  
و انداختن تا فرسایشان برود تا بمیزند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان  
جایز نیست و امام خبرست میانه کشتن نهادن و سر دادن و فدیہ گرفتن و آزاد کردن خاتمه  
در بیان امر دومی مگر تا آنکه امر بفعل نیک واجب چون نماز و احببت و فعل نیک  
ست چون نماز است و استیت است و نمی کردن از فعل متکبر یعنی قبیح چون زنا و ایهست و نمی  
کردن از فعل کرده است و درین هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن معروف  
و نمی و متکرا احببت است و یک از قبیحین برادر و جویبارین برادر و خلافی نیست اما میانه مجتهدین خلافت  
که آیا واجب کفائی است یا بحسب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافت  
که آیا واجب کفائی است چون جمعی بآن قیام کنند از دیگران ساقط است یا بر همه واجب است تا آنکه  
قبول کند اقوی قول دوم است و تلافی شرط هم نرسد و احببت شود اول کسیکه امر بفعل نیک و نمی از فعل میکند  
می باید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بدان فعل نیک نیک است و فعل بد بدست تا آنکه همین باشد  
از نظر کردن سوم آنکه بدانند که اگر امر کنند یا نمی کنند در آن شخص اثر میکند پس اگر دانند که اثر نمیکند واجب  
نیست چنانچه اگر آن شخص که اراده دارد بفعل نیک و راغب سازد یا نمی و کند از فعل بد عاقل  
باشد که فعل نیک را کند فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نمی واجب نیست چنانچه اگر امر  
نیک و نمی از فعل بد تکرار ضریب مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده باشد

واجب نیست و بعد از آنکه این شریعت تحقق شود هرگاه شخصی داند که بجز او اظهار از روی ترک میکند واجب نیست  
و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت بر طرف نمیکند بلکه بدوی کردن از طرف نمیکند واجب نیست که بدوی  
کنند و اگر بداند که یا باظهار بر طرف نمیشود یا آنکه باین اظهار کند واجب نیست که باین اظهار کند و عطف گوید  
و بصیحت کند و اگر بر طرف بر طرف نکند سخنان در شریعت گویند آنکه ترک کند و اگر داند که باین طرف  
نکند الا باین واجب نیست که او را بزند و اگر داند که بزدن بر طرف نمیکند و محتاج بآنست که مخصوص  
را از وجوب بسانند یا او را بکشند یا جانزست یا نه سید فاضل رضی الله عنه برین مسأله که جانزست  
حتی باین اذن امام واضح آنست که محتاج باین اذن امام نیست و همچنین خلافت میان مجتهدین که  
اقامت حدود باین اذن امام جائز است یا نه آن در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین رفته اند که  
آقای غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشابه کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند  
که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین  
بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد پدر خود میتواند حد دهد و خود میتواند حد دهد و خود میتواند حد دهد  
از ادا باشد و خواهد بنده یا یک بنده باشد و فرقی نیست میان رحم و جلد و بعضی از مجتهدین رحم را  
تجویر کرده اند و شرط نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشد و آیهی باید که زن محکوم دائم باشد  
یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میان مجتهدین درین باب خلاف است اقرب آنست که در متعه نیز  
این حکم جائز است و میان مجتهدین خلافت است که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرائط  
باشند می توانند حد یا مطلقا جانزست ایشانرا صح آنست که مطلقا جانزست چه این  
تخصیص معینی ندارد و چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد می تواند مطلقا که حد بزند  
خلافت میان مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد می تواند اقامت حدود کرد و اقوی  
آنست که می تواند بشرطیکه مستلزم قتل و جرح نباشد

باب هفتم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام  
علیهم السلام و آیام مولود و وفات ایشان و در این باب فصلی است که در جواب زیارت  
هر یک از ایشان بدانکه سنت موهوم است و در بیان این باب از اشیاء و از اشیاء و از اشیاء و از اشیاء





منقولست که خطاب با حمر بن اسیدی کرده که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خداوند عالم می بخشد  
در آن روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمة گناهان شصت سال ایشان را و از آدمی سازد ایشان را از  
آتش و نزع و بر این پنج راه رمضان آزادی سازد و در شب قدر و در شب فطر و یک در صد تصدق  
در آن روز برابر هزار در صد است در غیر آن روز نسیس درین روز صدقه بکن بر برادران مؤمن خود و  
حضرت امام حق تاطق حضرت امام جعفر صادق فرموده در ثواب زیارت حضرت امام حسین که  
آنکس که در شهرها آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و در رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج  
مبروری حجت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هرگاه هر  
امامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کند و زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است در بعضی  
روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک و تارک خدا و رسول است و  
باعث حقوق پیغمبر و نقض ایمان است و واجب است بر هر سال یکبار و آنکس که یکسال بر او  
بگذرد زیارت او کند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب میشود  
و هرگاه می جی میرود ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند است و هر درمی که در آن ماه صوم  
کند ثواب دو هزار در صد دارد و هر کسی که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا تعالی  
گناهان پیش آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل سبب حج و سبب عمره و برکت  
بایغیر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه باعث بودن بحق او مقابل  
حج مقبول است و هزار هزار عباد است در راه خدایتعالی بایغیر و امام و زیارت او در اول ماه صوم  
مغفرت گناهانست و در نصف شعبان صافیه میکنند با او صد و سبب و چهار بار از غیر و در شب قدر  
سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و در شب نصف شعبان  
مبادل هزار حج و هزار عمره میرود است و قنای هزار حاجت تیا و آخرت و زیارت عاشورا  
با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد ازین کلام کتابه از ثواب بسیار و  
بزرگی بیش از ستمثال کسی که خدا را بعبادتش بر دو زیارت از بعضی بعضی روز ششم ماه صفر است  
علامات اینانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهداست بدو و هر  
بر بلند می رود و سر بسوی آسمان کند نگاه الله اکبر علیک یا ابا عبد الله اکبر علیک

و سَخَّاهُ اللَّهُ وَبَدَّكَ نَكَاةً كَوَيْدٍ ثَوَابِ سَجْدَةٍ وَ عَمْرٍو دُرِّ لَوَانٍ اَعْمَالٍ وَ نَبُولِ سِنْدٍ وَ دُرِّ رَوَايَتٍ وَ اَرْدَشَه  
 كه نماز کردن دوشهده آنحضرت هر گز هفتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار نیت که از او کنند و هزار  
 جنگ در راه خدا بتعالی با پیغمبر صل و یک نماز واجب گزاردن معادل حج است و نماز سنت معادل  
 عمره و آنحضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که میگفتند هر کس که امام جعفر صادق را زیارت  
 کند هرگز در چشم نبیند و بیمار نشود و هیچ بلا بتلا نمیرد و حضرت صادق خود فرموده که هر کس را زیارت  
 کند خدا تعالی گناهان او را بپایام زد و فقیر و محتاج نمیدارد و آنحضرت امام رضا علیه السلام منقول است  
 که پرسیدند که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین است آنحضرت فرمود که اگر کسی فرمود هر که  
 پدرم را زیارت کند بپایم حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد  
 و آنحضرت امام موسی کاظم منقول است که فرموده زیارت فرزندم علی پیشین خدا تعالی بر او بیفتد حج  
 مبرور است یا هفتاد هزار حج و آنحضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدرت فضیلت یا زیارت  
 حضرت امام حسین فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت میکنند گویان شیعه را و بخاندان  
 شیعه جماعتی اند که با ما است و از زده امام قائل اند چه جماعت ناؤسیه که تا حضرت امام جعفر صادق  
 امام می دانند و واقفیه که تا امام موسی کاظم امام می دانند و کیهانی که با ما است محمد بن حنفیه قائل  
 اند و غیر آنها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین میکنند و زیارت حضرت امام رضا میکنند  
 و بهتر است که امام رضا را در رجب زیارت کنند و آنحضرت امام رضا منقول است که با جعفر بن ابی ثمره  
 که برسان شیعه من که زیارت من پیش خدا بتعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد  
 بن محمد گوید که آنحضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود مقابل  
 هزار هزار حج است و آنحضرت امام رضا منقول است که هر که در این راه دور زیارت کند او را در سه  
 موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ و راست پیران شود و هنگام گذشتن او از صراط و هنگام کشیدن  
 اعمال فصل دوم در آداب زیارت بدانکه نسبت و یک تعلق زیارت دارد اول غسل پیش از  
 دخول شهید کردن دوم آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس میانه حلقی اگر از واقع شود اعاده  
 غسل باید کرد سوم آنکه جامه پاک و نو پوشد و بر دوشهده بایستد و دعای منقول بخواند و از آن  
 دخول بطایفه پس اگر در آن حال او را وقت بزم رسد داخل شود و الا انتظار می کشد که هرگاه وقت

بهر سه چهارم داخل شدن مخصوص و خروج و در همین خول پای راست را مقدم دارد و در وقت  
بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بفرج بچسباند و بعضی آنرا گم کرده اند که در ایستادن بهتر  
ست چه ادب در و بیشتر است و این غلط است چه در حدیث وارد شده که بفرج تکیه نباید کرد و  
بوسیدن فرج جائز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند  
که جائز است ششم بفرج و پیش از آن قبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول  
کردن بفرج و در آنجا که مذکور شد و قول آنکه علیک کافیت و بعضی از مجتهدین حاضر  
شدن آنجا را کافی می دانند و پنجم جانب راست را روی خود را بفرج نهادن در وقت فارغ  
شدن از زیارت و دعا کردن ششم با تسبیح چپ روی خود را بفرج نهادن و سوال نمودن از  
اندر تعالی بخت او و بختی که صاحب قبر کرده اند و از اهل شفاعت صاحب قبر هم مبالغه در دعا  
کردن الحاح نمودن در هم ببالین سر آمدن و در قبله کردن و دعا کردن یا زده و رکعت نماز  
زیارت گزاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم باشد سفت است که نماز  
زیارت را در میان منبر آنحضرت و قیام کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین باشد در بالین  
باید کرد و درین نماز رخصت ائمه معصومین وارد شده که در قبله توان کرد و اگر چه مستحکم پشت  
بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که در بفرج کنند و پشت بقبله نکنند بهتر است و در آنجا  
از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و  
دعا را بجهت جمیع خلایق کردن بخیر است چنان با جا بجا نزدیک تر است نیز در تلاوت قرآن  
نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن لصاحب فرج چه لغع آن باز با وی رسد و بسبب  
تعظیم صاحب قبر است چهارم احضار قلب در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن  
از جمیع گناهان یا نزد هم تصدق نمودن بر خدنگاران و نگاهداری آن مقام و محتاجان  
آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مصداقت میشود و شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقت تعظیم  
ایشان تعظیم صاحب قبر است هفتم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز زیارت رود و از آن شکرست  
هشدهم آنکه هرگاه رفتن و نزدیک آید و دعا بدعای منقول کند و نزد هم آنکه سوال کند از خدا تعالی  
خود بدان مقام نهم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بفرج کرده پس بیرون آید

بست و کمر آنکه زود بیرون و از آن مقام چه حیرت و تعظیم در آن شست و استیاق زود تر بهم رسید  
فصل سوم در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین  
صلوات الله علیهم بدانکه زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین  
علیهم الصلوٰة والسلام بطریق معتد ۱۹۰۵ شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت  
امداد این رساله اقتضای رفتن بر زیارات مختصه است هر یک از حضرت که از کتب احادیث  
معتبره چون کتاب من لایحضره الفقیه ابن بابویه و کمال الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث  
شیخ طوسی و مصباح کبیر و غیره آنها از کتب ادعیه و منازر و غیر آن انتخاب شده زیارت  
حضرت رسالت پناهی بدان و تفکک شد تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن بدین  
کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلعم کنی و بآداب که در فصل سابق مذکور  
شد از باب بیرون داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را قبله کرده  
پهلوی چپ خود را بجانب فرج مقدس آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و  
دعای که ابن عماد بطریق صحیح از حضرت امام حق ناظم جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوان  
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُوْلُ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ مُوَكَّلٌ  
بِرَبِّكَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ وَفَّقْتَ لِمَا لَمْ يُوَفِّقْ لِهَؤُلَاءِ وَ تَعَمَّدْتَ لِمَا تَعَمَّدَتْ لِهَؤُلَاءِ وَ جَاهَدْتَ  
فِي سَبِيلِ اللهِ وَ عَمِلْتَ لِمَا خَلَصَ لَكَ مِنَ الْيَقِيْنِ وَ دَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ  
بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ اَدَيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَ اَنْتَ قَدْ رُوِّفْتَ  
بِالْمُؤْمِنِيْنَ وَ عَمَلْتَ عَلَى الْكَافِرِيْنَ فَلْيَغْنِ اللهُ بِكَ اَفْضَلَ وَ اَشْرَفَ مِنْ الْمَلِكِيْنَ  
الْمُحْمَدِ الَّذِي اسْتَقْدَمَ نَبَاكَ مِنَ الشُّرَكَاءِ وَ الصَّلَاةِ اَللهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتَكَ  
وَ صَلَوَاتَكَ مَلَاكًا لَكَ مِنَ الْمَقَرَّبِيْنَ وَ اَنْبِيَاءَكَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ عَمَلَكَ اَمْرًا لِحَيِّينَ وَ اَهْلِ  
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِيْنَ وَ مَنْ سَمِعَكَ يَدْعُو الْعَالَمِيْنَ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ عَلَى مُحَمَّدٍ  
عَبْدِكَ وَ رَسُوْلِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ اَمِيْنِكَ وَ حَبِيْبِكَ وَ مَحَبِّبِكَ وَ تَقَاتَمْتَكَ وَ صَفَوْتَ  
مِنْ نَبِيِّكَ وَ عَمَلْتَكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللهُمَّ اعْظِمْ لَكَ رَجَاةَ الرَّوْبِيَّةِ وَ اَنْتَ الْوَسِيْلَةُ  
بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مَقَامُ الْحَمْدِ دَائِبًا بَرًّا اَوْ كُفْرًا اَوْ اِيْمَانًا اَللهُمَّ اَنْتَ









فَمَا أَقْبَىٰ عَلَىٰ  
بَنَاتٍ وَجَهْلُوا  
لَا فَكَا نَتِ  
لَا مَنَلَتْ  
لَا وَلَا تَهْنِئُ

مَنْ أَسْرَوْتَ وَأَخْطَأَ أَشْكَانَ وَأَقْرَبَ مَا بَنَىٰ رَجَائِمَ قَاوِيَةِ الْخَلَاصِ وَأَنْ يَسْتَنْفِذَ لَكُمْ  
مُسْتَنْفِذَ الْقَلْبِ مِنَ النَّارِ فَلَكَ تَوَلَّى شَفَعَاءَ فَقَدْ وَهَدَتْ لَكَ كُنُوزَ دَرِيْعٍ عَنْكُمْ  
أَهْلَ الدُّنْيَا وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزْوًَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا الْحَاسِرُ وَدَسَائِمُ خُودِهَا  
بِسُورِ آسْمَانِ كُنْ وَابْنَ دَعَا نَحْوَانِ يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسْهُوُ وَكَائِمٌ لَا يَدُودُ وَوَحْدٌ لَا  
يُكَلِّ شَيْءٌ لَكَ أَلَمْنٌ يَمَافُوقُ قَلْبِي وَنَعَزَ قَلْبِي أَمْنِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذْ خَلَّ عَنْهُمْ  
عِبَادُكَ وَتَجَدَّدُوا مَعْرَفَهُمْ وَاسْتَوْفَوْا بِحَقِّهِمْ وَمَا لَوْ إِلَى سِوَاهِهِ وَكَانَتْ لَكَ تِلْكَ  
وَمَنْكَ عَلَى مَمَاقِفِهِمْ خَصَّصْتَهُمْ بِمَا خَصَّصْتَ بِي يَا فَالِكَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتَ  
عِنْدَ لَوْ فِي مَقَامِي بِهَذَا أَمْدًا كَوْنًا وَبِأَفْلاَحِي مَنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا تَهْنِئُ فِيهَا دَعْوَتُ  
يُحْمَدُ مَعَهُ إِلَى الطَّاهِرِ صَلَّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَكْثَرُ دَعَايَ كَيْتُ خَوَائِي كَيْتُ  
مُسْتَهَابِ رَسْمِ أَكْثَرُ دَعْوَتِ نَازِ زِيَارَتِ هِرَامِي كَزَارِ زِيَارَتِ قَبْرِ عَمْرِو سُولِ خَدَا حَمْدُهُ  
كَيْتُ مَسْجِدِ أَكْثَرُ شَهِيدِ شَدِيدِ وَدُرُ أَحْمَدِ رَفْعِ رَسْمِ زَكِيَّةِ سُبْحَاتِ رَسْمِ جَوْنِ بَدَا نَجَارِي كَيْتُ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمْرُؤَ سُؤْلِ اللَّهِ فَخَيْرُ الشُّهَدَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ  
أَسَدَ رُسُولِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتَحَمَّلْتَ لِرُسُولِ اللَّهِ  
وَجَدَدْتَ نَفْسَكَ وَطَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَرَغِبْتَ فِي مَا وَعَدَ اللَّهُ وَجَوْنِ تَغْيِيرِ شَرَارِي  
أَكُونُ سَلَامًا عَلَيْكَ كَيْتُ مَا صَدَّرْتُ قَوْمًا مَقْبُولِ الدَّارِ نَتَمُّ لَنَا فَرَطًا يَا كَيْتُ لَوْ لَاحِقُونَ  
وَجَوْنِ خَوَائِي كَيْتُ وَدَاعِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ بِنَاهِي كَيْتُ بَابِ كَيْتُ زِيَارَتِ كَيْتُ تَحْفِظُ رَافِعِي  
مَكُورِ شَدِيدِ كَيْتُ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ إِخْوَانِي الْعَقِيدِينَ زِيَارَةِ قَوْمِي بَيْنِي وَإِنْ تَوَقَّيْتِي قَبْلَ  
ذَلِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَقَامِي عَلَى مَا أَشْهَدُ فِي خَلْقِي أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ  
وَأَنَّكَ اخْتَرْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيُّمَةَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ  
أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا فَطَهَّرْنَا مَعَهُمْ وَفِي دَمِ تَوْحِيدِ وَتَحَمَّلْتَ  
لَوْ أَنَّهُمْ وَلَا تَقْرَفُ بَنِي وَبَنِيهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَجَوْنِ خَوَائِي  
كَيْتُ وَدَاعِ أُمَّةِ نَفِيعِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَيْتُ بِطَرِيقِيكَ مَكُورِ شَدِيدِ زِيَارَتِ كُنْ أَيْشَانِ أَكْثَرُ كَيْتُ اللَّهُمَّ  
عَلَيْكَ كَمَا أَيْتَمَّةَ الْهُدَايَ وَرَحْمَةً اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اسْتَوْدِعْكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَبُ

عَلَيْكُمْ السَّلَامُ اَمَّا بَايَا اللَّهِ وَبِالْوَسْوَی وَبِمَا جُعِلَ بِهِ وَدَلَّ عَلَیهِ اللَّهُ فَالْتَبْنَا مَعَ  
الشَّاهِدِیْنَ اَللَّهُمَّ لَا تُخْلِفْهُ اَخْبَارُهُمْ مِنْ دِیَارِ قَدِ اَيَّاهُمْ وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ  
ثُمَّ الْعَوْدَ زِيَارَت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بدان وفقتك الله تعالى  
وایا نا که گاه اراده زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کنی در خفت شرف میباید که غسل کنی و بادهای  
که در فصل سابق مذکور شد متوجه قبر مطهر آنحضرت شو با دستکی و کینه و قناری که غیر قناری مطهر آنحضرت  
روی روی خود را با آنحضرت کرده پشت بپسند کن و بریت چنین کن که زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی  
بن ابیطالب علیه السلام میگویم سُبْحَتِ تَقَرُّبِ خِدَائِكَ يَا كَاهِلُكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَفِي اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ  
مَخْلُوقٍ أَوَّلُ مَنْ خَلَقَ حَقًّا وَتَحَسَّبَتْ حَقًّا تَأْتِكَ الْيَقِينُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَقِينُ  
اللَّهِ وَأَنْتَ شَهِيدٌ عَلَى اللَّهِ قَاتِلُكَ يَا نَوَاحِ الْعَدَا اَيُّ جَدِّكَ عَلِيٍّ الْعَدَا اَبِ جَدِّكَ  
عَارِفًا بِحَقِّكَ مُسْتَصِيرًا بِشَانِكَ مُعَاذِيًّا لِعَدَا اَيُّكَ وَمِنْ ذَلِكَ عَلَى ذَلِكَ سَابِقًا  
إِنْ شَاءَ اللَّهُ اَيُّكَ دُنُوًّا بِكَ كَثِيرًا فَاسْتَفْعِلْ عِنْدَ رَبِّكَ فَإِنَّكَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
جَاهًا وَشَفَاعَةً وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِذْنُهُ أَكْبَاهُ بُوَ الْحَمْدُ  
لِلَّهِ اَلَّذِي اَلْتَمَسْنِي بِعَمْرِ فِتْنَةٍ وَمَعْرِفَةِ رَسُولٍ وَمِنْ فَرْصِ طَاعَتِكَ رَحْمَةً وَتَقْوَى اَلْمَنَاءِ وَ  
مُنَى عَلَى اَلْإِيمَانِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي سَكَّرَنِي فِي بِلَادِهِ وَحَمَلَنِي عَلَى دَوَائِهِ وَطَوَّلَ اَلْيَمِينِ  
وَدَفَعَ لِي اَلْمُرُوءَةَ عَنِّي حَتَّى دَخَلْتُ فِي مَحَامِي نَبِيِّهِ وَأَمْلَيْتُ فِي عَافِيَةِ اَلْحَمْدِ لِلَّهِ اَلَّذِي جَعَلَنِي  
مِنْ ذَوَاتِ رُؤُوسِ رُسُلِهِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي هَدَانَا لِهَذَا أَوْ كَلَّا لَنَفْسِي اَلْوَلَا اِنَّ هَذَا اَللَّهُ  
أَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ حَيًّا  
يَا اَبِي مَرْيَمَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا عَبْدُ اللَّهِ وَخَوْرَسُولُهُ اَللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَرَأْسُ اَلْمَقَرَّبِينَ  
اَلْبَاقِي بِنِيَادِهِ قَبِيْلَتِي دَسُوْلِكَ وَعَلَى كُلِّ مَلَكٍ حَقٌّ اَنْ اَتَا اَوْ ذَا رَأَى وَأَنْتَ خَيْرُ مَلَكٍ  
اَلْمُرُوءَةِ فَاسْأَلُكَ يَا اَللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اَدْعِيكَ اَحَدًا يَأْتِيكَ بِأَصْحَابِ  
مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ  
تَجْعَلَ خَفَّتِكَ اَيُّ مَنِي زِيَارَتِي مُوقِفِي هَذَا اَحْكَامَكَ رَاقِبِي مِنَ الْخَلْبِ وَاجْعَلْنِي  
مِنْ اَسْرَارِكَ فِي الْخَيْرَاتِ وَبِدَعُوْكَ دَعَاؤُكَ رَهْبًا وَاجْعَلْنِي مِنَ الْخَاشِعِينَ

اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُكَ عَلَى لِسَانِ ضَلَالٍ مُضِلٍّ فَقُلْتَ فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ  
الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنًا وَقُلْتَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَكَ  
رَبُّهُمْ اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ مُؤْمِنٌ وَبِجَمِيعِ أَنْبِيَائِكَ لَا تَقْفِي بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَقَافًا  
تَقْفِي بِأَعْلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ بَلْ قَفْنِي مَعَهُمْ وَتَوَفَّنِي عَلَى التَّصَدِّيقِ لَهُمْ  
فِي أَلْهَمِ عَيْنِيكَ وَأَنْتَ خَصَّصْتَ لَهُمْ بَكَرَامَتِكَ وَأَمَرْتَنِي بِاتِّبَاعِهِمْ أَكْثَرُ مِنْ  
مُقَاسِ خُضْرَتِ رَفِيقِهِ كَوْنِ السَّلَامِ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَعْلَانِ الْوَحْيِ وَالْتَّزْيِيلِ لِنِائِمِ مَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ  
وَالْمُهَيِّمِ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالشَّاهِدِ عَلَى خَلْقِهِ وَالسَّارِحِ الْمُنِيرِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ  
اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ بَيْنَ الْمَظْلُومِينَ أَفْضَلَ وَأَمَلًا وَأَرْحَمَ  
مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَمْرِي بِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ  
عَلَيْكَ وَخَيْرِ خَلْقِكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ وَآخِي رُسُلِكَ وَوَحْيِي رُسُلِكَ الَّذِي تَجَبَّهْتَ مِنْ  
خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَكَذَّبَ الَّذِينَ بَعْدَكَ وَفَضَّلْتَ فَمَنْ ذَاكَ  
بَيْنَ خَلْقِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْقَوَامِينَ  
يَا أَمْرُكَ مِنْهُمْ لَا يَطْمَئِنُّ الدِّينُ إِلَّا بِتَضَمُّنِهِمْ لِنَهَارِ الدِّينِ وَخَلْقُكَ شَرِيفٌ وَشَهَادَةُ  
عَلَى خَلْقِكَ وَأَعْلَامُ بَعْدَكَ مَا اسْتَطَعْتَ السَّلَامَ عَلَيْهِمْ لِهَيْبَةِ الْمُسْتَوْدِعِينَ السَّلَامُ  
عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمِينَ السَّلَامُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ  
قَامُوا بِأَمْرِهِ وَأَذَرُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَخَافُوا حُجُوفَهُمْ السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ أَكْثَرُ  
أَكْبَرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ يَا عُمُودَ الدِّينِ وَوَارِثَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ  
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَاتَّبَعْتَ الرُّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَةٍ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادٍ وَوَحَّيْتَ لِلَّهِ  
وَرُسُولَهُ وَوَجَدْتَ بِنَفْسِكَ صَائِلًا مُحْتَسِبًا وَجَاهِدًا أَعَزَّ دِينَ اللَّهِ مُوَفِّيَ الرُّسُولِ اللَّهُ

السلام

السلام

السلام



طایباً ما عین الله داعیاً فی ما وعد الله ومضیت الذی کنت علیک شهوداً  
 فمشهوداً فجز الله عن رسولہ وعن اسلافہ اھل افضل الجہراء لعن الله من قتلک  
 ولعن الله من خالفک ولعن الله من افری علیک وظلمک ولعن الله من غصبک و  
 بلغه ذلک فوضی به انما الله منہم مری لعن الله امۃ خالفک وامۃ جحدتک ولا  
 وامۃ نظاہرت علیک وامۃ فتنک وامۃ حادت عنک وفندتک الحمد لله الذی  
 جعل لنا منہم ولہم ویس الیہ ورد المورود ویس ورد الیہ وردین ویس الیہ ورد  
 اللہم العن قتلہ انبیاءک وقتلہ اوصیاءک انبیاءک جمیع لعنک وامۃ منہم من  
 اللہم النجوات الطوائف والفرایض واللات والعزی والنجبت وکل ندیة  
 من دون الله وکل من علی الله اللہم العنہم واشیاءہم واتباعہم واولیاءہم و  
 اتعواکھم وعلیہم لعنک کثیراً انکما سمرتمہم اللہم العن قتلہ امیرالمؤمنین کما  
 سمرتمہم اللہم العن قتلہ الحسن والحسین انکما سمرتمہم اللہم العن قتلہ الامام  
 انکما سمرتمہم اللہم عذابہم عذاباً لا تعدیہ احداً من العالمین فمنا عذابہم عذاباً  
 لما شاقوا ولا یؤامروا ولا یؤامرون ولا یؤامرون ولا یؤامرون ولا یؤامرون  
 علی قتلہ انصارک وقتلہ انصار امیرالمؤمنین وعلی قتلہ انصار الحسن وق  
 قتلہ انصار الحسین وقتلہ من قتل فی ولایہ الی محمد جمیع عذابہم عذاباً  
 اسفل درجۃ من الجحیم ولا تخف عنہم من عذابہم وہم فی سبیلک ملعونون  
 نالسوار سیرہم قد عابوا النہامۃ والجزی الطویل لقتلہم عذاباً انبیاءک  
 ورسولک واتباعہم من عبادک الصالحین اللہم العنہم فی مستمر السیر وظاہر الادب  
 سمانک وادعیک اللہم اجعل لی لیسان صدق ود اولیائک واحبب الیہم مستقرہم  
 ومساہدہم حق حقیہم وجعلی لہم دعا فی الدنیا والاخرۃ کما اردتہم الراحین  
 انکما دربالای سرخضر نشین بوسلہم اللہم وسلام لک لک المقریین والمسلمین  
 لک یقلوہم والناطقین بفضلک والشاہدین علی انک مہادق امین  
 عید بقی علیک یا مولا لا یأسلک من الله علی روحی ویدانک واشہد

اَنَّكَ طَهَّرَ طَاهِرًا مِنْ طَاهِرٍ طَاهِرًا شَهِدَ لَكَ يَا وَفَى اللَّهُ وَوَفَى سَمِئِيلُ  
 يَا بَالِغُ وَالْاَدَاوَةُ اَشْهَدُ اَنَّكَ حَبِيبُ اللَّهِ فَإِنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَأَنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ  
 الَّذِي يُوقِي مِنْهُ وَأَنَّكَ خَلِيلُ اللَّهِ وَأَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَنَّهُ دَسُّوْلُهُ أَمَّا أَنْتَ فَافِي طَهْرٍ  
 بِحَالِكَ وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّا أَنْتَ فَمَنْزِلُكَ مَنَزَلُ اللَّهِ  
 تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ بِرَبِّكَ فِي خَلَامٍ نَفْسِي تَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَسْأَلَهَا مِنْ يَمَانِيَّةٍ  
 عَنِ النَّفْسِ أَنْ تَبْنِيكَ أَنْطَاعًا إِلَيْكَ وَإِلَى وَلَدِكَ الْخَلِيفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى تَرْكِتِي لِمَنْ فَعَلَى الْوَلَدِ  
 سَيِّدُهُ وَأَمْرِي لَكَ مُتَمِّمٌ وَنَصْرِي لَكَ مُعَدَّةٌ وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَا لِقِي طَاعَتِكَ  
 الْوَفَى إِلَيْكَ النَّفْسُ بِذَلِكَ كَمَا أَلْ لَمْزَلْتِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ مَنْ أَمْرِي اللَّهُ  
 بِصَلَاتِي وَحَلَّتْ عَلَيَّ وَدَارَتْ عَلَيَّ فَصَلِّ وَهَذَا إِذْ جِئْتُ وَرَغِبْتُ فِي الْوَقَادَةِ إِلَيْكَ  
 وَإِلَى طَلِبِ الْوَصِيِّ عِنْدَكَ وَأَنَا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ مَنْ تَوَلَّاهُمْ وَلَا يُغَيِّبُ مَنْ أَنَا كَمَا  
 يُطْرَقُ مِنْ يَهُوَا كَرُّ وَلَا يَسْعُدُ مَنْ عَادَ أَحَدًا أَحَدًا أَخْرَجَ الْبَيْتَ خَيْرًا مِنْكُمْ وَأَنَا  
 أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَتَعَالَى الدَّيْرُ وَأَنْ كَانَ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ الطَّيِّبَةُ اللَّهُمَّ لَا  
 تُخَلِّبْ تَوَجُّهِي بِرَسُولِكَ وَإِلَى رَسُولِكَ وَاسْتَغْفِرْ لِي بِهِمْ اللَّهُمَّ أَنْتَ مَنْتَ عَلَى  
 نَبِيَّكَ رَأَى مَوْلَايَ وَالْأَمِيرَ وَمَعْرِفَتِي فَأَجْعَلْ لِي مِنْ يَنْتَهَرِيهِ وَيَصْرُكُهُ وَمَنْ عَلَى  
 يَنْتَهَرِيهِ لِي بِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْيَى عَلَى مَا حَيَّيْتَهُ عَلَى ابْنِ  
 أَبِي طَالِبٍ وَأَمُوتَ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ صَوَامَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ الْكَوَا  
 وَرَكْتَ نَارُ زُورٍ بِالْإِي سَرِّكَ رُوْدَعَا كَنْ حَبِيبِ طَالِبِ نَبِيِّي وَآخِرِي كَمْ عَمَلٍ جَانِبَتْ دَعَا  
 اسْتَ بَعْدَ أَنْ بَوَّالَهُ مَوْصَلِيَّتَ هَاتَيْنِ الرَّغْمَتَيْنِ هِدَايَةً مَوْفَى إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ  
 وَوَلِيِّي وَآخِرِي رَسُولِيكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ فَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَحِيَّاتُهُمْ مَعِي وَأَجْرِي فِي عِلَالَةِ الْعَجْزِ وَأَنَا كَمَا سَيِّدِي  
 اللَّهُمَّ لَا تَنْفَكْ عَنْهُمْ وَلَا تَفْرُقْ بَيْنَهُمْ وَلَا تَفْشِكْ عَنْهُمْ وَلَا تَفْشِكْ عَنْهُمْ وَلَا تَفْشِكْ عَنْهُمْ  
 فَالْوَأْدُ وَالسُّجُودُ وَالْإِلَاقَةُ إِلَيْكَ أَنْتَ اللَّهُ إِلَهُ الْأَبْنَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ  
 مِنْ بَيْتِي وَآخِرِي وَآخِرِي وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَحِيَّاتُهُمْ مَعِي وَأَجْرِي فِي عِلَالَةِ الْعَجْزِ وَأَنَا كَمَا سَيِّدِي

عليها السلام ما چنين باويد كه كتاب من را بخيزه نفقه نقل نموده استخوان آدم صفي الله  
جسود نبی در آن مكان شريف دفونست پس هر گاه خواهی كه زیارت کنی آدم زبیت  
زیارت کرده بگو یا سلام عليك یا صوفی الله السلام عليك یا حیدب الله السلام  
عليك یا نبی الله السلام عليك یا امین الله السلام عليك یا خلیفه الله فی الارضها السلام  
عليك یا ابا البشر صلوات الله وسلامه عليك وعلى روحك وبناتك وعلى الطاهرین من  
اولادك وذریبتك صلوات الله وسلامه عليك ورحمة الله وبركاته ودر زیارت نوح علیه السلام  
بدر زبیت زیارت بگو یا سلام عليك یا نبی الله السلام عليك یا صوفی الله السلام عليك  
یا ولی الله السلام عليك یا حیدب الله السلام عليك یا شیخ المرسلین السلام عليك  
یا امین الله فی أرضها صلوات الله وسلامه عليك وعلى روحك وعلى بناتك وعلى  
الطاهرین من اولادك ورحمة الله وبركاته آنگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز گزار دو  
وعاء نموده و در پیش بخواند و هر گاه اراده کنی که بولن خود روی حضرت امیر المؤمنین را و ادع کنی بطریق  
مذکور شد زیارت کنی بعد از آن بگو یا سلام عليك یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبركاته  
استودعک الله واستریک وافر عليك السلام امانا بالله وبالنسب وکما عهدت به  
قلت علی الله وقلت بتمام الشاهدین اللهم لا تجعل اخر العهد من زیارتي ایاک فان  
توفیتی قبل ذلک فانی انشده فی محاتی علی ما شهدت علی فی حیوتی ان الامام علی  
بن ابیطالب الحسن والحسین وعلی وحمزة وجعفر وموسی وعلی وحمزة وعلی والحسن وعلی  
بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم جمیعین واشهد ان من قتلهم و  
حارهم مشرکون ومن رد علیهم حرقی أسفل درج البجیر واشهد ان من هادنهم  
لنا اعداء وخص منهم برأ وانهز حزیب الشیطان وعلی من قتلهم وکذبهم  
الله والملکة والناس جمیعین اللهم انی اسئلك بعد الصلوة والتسليم ان  
تصلی علی محمد و آل محمد ولا تجعله اخر العهد من زیارته فان جعلت  
فاخش فی مئة هو لا یلاک لیمه المسمین اللهم وذل قلوبنا لله بالطاعة والنا  
والحبة وحسن العواذیة والتسليم زیارت حضرت امام حسین بدان قنک شد نماز

واینانکه هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی بیاید که در سفر است غسل کنی  
و جامه های پاک پوشی و پای برهنه بروی چرخ حدیث وارد شده که چنانچه در محرم خدا و رسول را قهر کنی  
و راه کبیر و تمیل و تسبیح بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی تا آنکه بدر جائی آن حضرت رسی و مراد بجائی  
دیواریست که الحال بدو رکنند آنحضرت کشیده اند بواسطه آن حائش میگویند که منقول عباسی است که کسی  
بزیارت قبر آنحضرت نرود آب فرات را سدا و قافرا آنحضرت اغراب کند آب چون بجوای قبر رسید بالای یک کبریا  
شده پیش زلفت و گویا جریان واریت داده شد پس چون بدر جائی آنحضرت رسی بگو **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی**  
**يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنِ حُجَّتِهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا مَلَكَةَ اللَّهِ وَرَافِقَ الْهَيْبَةِ ابْنِ نَبِيِّ الْمَنَاصِيحِ**  
**لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ أَلْبَابُ الْعُورِ فِي نَهْرَةِ أَوْلِيَاءِهِ الذُّبُونِ مِنْ أَجْدَائِهِ فَجَزَّاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ**  
**الْحَرَامِ وَأَوْفَرَ جَزَائِهِ مِنْ دَفْنِ بَيْعَتِهِ وَاسْتِجَابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَأَطَاعَ أَمْرَهُ وَخَلَّ شَوْبَهُ إِنَّكَ**  
**دَوَّامٌ بِرَدَّ شَيْءٍ تَوْفِيقُكَ مَنْ مَنَى بِمَنْبَأِ اللَّهِ أَكْبَرُ بِكَ نَوْجَةٌ أَنْحَرَتْ شَوْرُ وَرَجَعَتْ كَرْدُ قَلْبِهِ**  
**دَرْمِيَانِ دَوَّكُفِّ بَكْرِ وَكَوَالِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا قَبِيلَ اللَّهِ وَابْنَ**  
**قَبِيلِهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا نَادِي اللَّهِ وَابْنَ نَادِيهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا وَثَرِ اللَّهِ لَوُورِ فِي السَّمَوَاتِ**  
**وَأَلَا رَحْمَتُهُ أَتَا حَمْدَكَ سَكَنَ فِي الْجَنَّةِ وَأَقْشَعَتْ لَهُ ظِلُّ الْعَرْشِ وَبَسْكَ لَهَا**  
**بِجَمِيعِ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ مَوْنٌ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَنَافِلَتِ**  
**بِقُدْرَتِكَ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقٍ تَبَيَّنَا مَا بَرَى أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَ**  
**أَشْهَدُ أَنَّكَ قَبِيلُ اللَّهِ وَابْنُ قَبِيلِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ نَادِي اللَّهِ وَابْنُ نَادِيهِ وَأَشْهَدُ**  
**أَنَّكَ وَثَرُ اللَّهِ لَوُورِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ عَمْرًا**  
**وَجَلَّ وَأَنَّكَ وَفَيْتَ وَوَأَفَيْتَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَمَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ**  
**عَلَيْهِ شَهِيدًا أَوْ مُشْتَشِهَدًا أَوْ شَاهِدًا أَوْ مُشْهُودًا أَمَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاكَ وَفِي طَاعَتِكَ**  
**وَأَوْفَاكَ إِلَيْكَ الْقَمْسُ بِذَلِكَ كَمَالِ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَثَبَاتِ الْقَدَمِ فِي**  
**الْجَهَنَّمَ إِلَيْكَ وَالسَّبِيلِ الَّذِي لَا يَخْتَلِمُ دُونَكَ مِنَ الدُّخُولِ فِي كِفَايَتِكَ**  
**الَّتِي أَمَرْتَ بِهَا مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَدَاةِ اللَّهِ بِكَ أَنْ يَكُونَ مِنْ**  
**اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَدَاةِ اللَّهِ بِكَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَدَاةِ اللَّهِ بِكَ أَنْ يَكُونَ مِنْ**

انوار  
العباسی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنِيبِ وَالْكَافِرِ الْعَالِمِ وَالْعَاقِبِ  
الْمُسْتَعِزِّ وَالْمُطَلِّعِ الْمُسْتَطِيرِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَسْوَلُهُ وَعَنْ أَوْلِيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ  
وَعَنْ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ أَفْضَلُ الْجَزَاءِ بِمَا سَبَّحْتَ وَأَخْتَسَبْتَ وَأَعْلَنْتَ فَتَعَدَّ  
عَقْلُكَ لِلدُّعَاءِ وَاللَّهُ مِنْ فَتَاكَ وَلَعَنَ الْأَعْمَى مِنْ جَهَنَّمَ حَقَّكَ وَاسْتَعَفَّ بِكَ مَسْكُوفٍ  
لَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَالَ بِذَلِكَ وَبَيْنَ سَائِرِ الْفُرَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَ مَطْلُوعًا وَأَنَّ اللَّهَ  
مُخَيَّرٌ لَكُمْ مَاءٌ عَذْبٌ لَكُمْ حَيْثُ شِئْتُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَافِلَ الْيَتَامَى فَمَعَكُمْ مَسْكُوفٌ لَا سَمْعَ  
عَدُوِّكُمْ فِي بَيْتِكُمْ وَبِأَيِّكُمْ فِي بَيْتِكُمْ وَالْمُسْلِمِينَ وَبَيْنَ خَلْقِكُمْ وَتَسْأَلُكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتْلَ  
اللَّهِ أَمَّا قَتْلُكُمْ بِأَيِّكُمْ فِي بَيْتِكُمْ وَالْمُسْلِمِينَ وَبَيْنَ خَلْقِكُمْ وَتَسْأَلُكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتْلَ  
اللَّهُمَّ كَرِّمُوا لَكَ أَوْلِيَاءَ الْأَمْرِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ  
الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ  
وَعَنْ رُفُوفِكَ وَبَيْنَ الْأَمْرِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ  
وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ  
أَوْلِيَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ  
جَزَاءُ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ  
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي الْبَيْتِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ  
اللَّهُ فِي الشَّهَادَةِ وَجَعَلَ مِنْ فَتَاكَ وَأَوَّاحِ السُّعْدَةِ وَأَعْلَاكَ مِنْ جَنَانِ  
أَهْلِ بَيْتِكَ وَأَوَّاحِ السُّعْدَةِ وَأَعْلَاكَ مِنْ جَنَانِ  
النَّبِيِّينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ  
أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهْجُ وَلَمْ تَسْجُلْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى تَحْيِيهِ مِنْ أَمْرِكَ  
مُقْتَدِيًا بِالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ  
رَسُولِيهِ قَا أَوْلِيَاءِ فِي مَنَازِلِ الْحُسَيْنِينَ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ  
وَهَرَّكَ كَذَلِكَ عِبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ رَأَوْا كُنَى كَمَا اسْتَوْدَعَكَ اللَّهُ وَأَسْتَغْنِيكَ  
وَأَقْبَلَ عَلَيْكَ السَّلَامُ أَمَّا يَا اللَّهُ وَيُسَلِّمُ وَيَسْأَلُكَ وَيَسْأَلُكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

۴۴۱

اللَّهُمَّ اكْتُبْ لَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ أَخِي الْعَهْدِي زِيَادَتِي دُنْيَايَ أَسْخَى  
 دُيُونِي الْأَعْظَمَ وَأَرْزُقْنِي زِيَادَتَهُ أَبَدًا أَمَا الْبَقِيَّةُ فَيَا خَيْرَ مَقَامٍ وَمَعَ آبَائِهِ فِي  
 الْجَنَّةِ وَفِي بَيْتِي وَبَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِكَ وَأَوْلِيَايَكَ اللَّهُمَّ خَلِّ عَنَّا اللَّهُمَّ خَلِّ عَنَّا  
 وَتَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالْقَصْدِ بِرَسُولِكَ وَأَوْلِيَايَكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْأَمِيرِ  
 مِنْ وَلَدِهِ وَالْجَنَّةِ مِنْ عَذَابِهِ فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُ بِمَا رَضِيَ بِكَ وَبِمَا رَزَا  
 وَكَانَ حَبِيبِي خُودِي وَوَدَّ وَوَدَّ بَرَادِرِ مُؤْمِنٍ خُودِي وَوَدَّ سِرَّكَ خُودِي حَفِيزِي  
 حَسْبِي بِالْبَطْنِيكِ فَكُورِ شَهَادَتِي أَخْفِزْ كَرَمَهُ كُورِ السَّلَامِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةً اللَّهِ وَكَوْنُكَ  
 تَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَتَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ الْمُنَابِلُ وَاللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَبِعَلَامَةِ بِهِ وَكَانَ عَلَيْكَ  
 وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ يَا دُبِّي فَالْكَتَبْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ أَخِي الْعَهْدِي  
 مِنَّا وَسِينَهُ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَنْفَعَنَا بِحَبِيبِكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِمَقَامِ الْحُسَيْنِ  
 تَنْصُرُ بِهِ دِينَكَ وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ وَتَنْشُرُ بِهِ مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ  
 وَعَدَتَكَ ذَلِكَ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ  
 بَيْنَ كَاتِبَاتِهِ أَنْكَاهُ وَجَانِبِ شَهَادَتِهِ كَرَمَهُ كُورِ السَّلَامِ الْمُنَابِلُ وَاللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَبِعَلَامَةِ بِهِ وَكَانَ عَلَيْكَ  
 سَبِيلُ اللَّهِ وَقَتْلُكَ عَلَيْهِمَا رَسُوْلُ اللَّهِ وَابْنُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 تَسْلِيمًا أَلَا تَأْتِي السَّائِقُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَشْهَادًا أَنْكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ  
 أَنْصَارُ رَسُولِهِ وَسَلَامٌ وَسَلَامٌ اللَّهُمَّ لَا تَشْفِلْ فِي لَدُنِّيَا عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا تَنْسَ  
 مِنْهَا تَلْهِيقِي عَجَائِبَ بَحْتِهَا وَتَقْتُلِي بِزَهْرَتِهَا زَهْرَةَ لَا يَفْقَهُ الْبَصَرُ عَلَى كَيْفِهَا  
 وَتَمْلَأُ صَدْرِي هَمًّا وَأَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ عَنَاءَ عَنِ أَشْرَادِ خَلْقِكَ وَتَبْلَغْنَا  
 أَنْتَ إِلَيْهِ دُخَانًا يَا دُخَانُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَلَكَةَ اللَّهِ وَرُؤَسَاءَ قُرْبَى  
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنْكَاهُ طَرَفَ رَأْسِ رُؤْيِ خُودِي وَبِضْرَتِكَ مَقْدَرُكَ الْبُكَاهُ طَرَفَ رُؤْيِ خُودِي رَأْسُ  
 وَجْهِكَ بِيْرُونِ رُؤْيِ خُودِي وَبِضْرَتِكَ مَقْدَرُكَ الْبُكَاهُ طَرَفَ رَأْسِ رُؤْيِ خُودِي رَأْسُ  
 مَوْسَى كَاطِمٍ وَامَامِ مُحَمَّدٍ تَقِي عَلَيْهِمَا السَّلَامَ بَدَانِ وَفَقَاتِ شَيْءَ تَعَالَى وَابْنِ نَاهِ كَاهِ بَغِيَادِ  
 رُؤْيِ خُودِي وَبِضْرَتِكَ مَقْدَرُكَ الْبُكَاهُ طَرَفَ رَأْسِ رُؤْيِ خُودِي رَأْسُ

نورانی

نورانی

و تو نیز باریست که بپوشیده ای من نزد یک قبر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتن زیارت کن و  
 بگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله السلام  
 في ظلمات الارض من آتيتك ترا اعداءك فاحقق معاديا لا عدما آتيتك معا اليك  
 لا وليا لك فاشفع لي عندك انكاه حاجتي که داری خواه که محل حاجت است و بعد  
 از آن نزد یک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفتن زیارت آنحضرت کن بگو اللهم صل  
 على محمد بن علي الهمام الذي اخرجنا من الضيق والمرق وحميتك على من فوق الارضين و  
 من تحت الارض وحملة كل خير وناشئة ذاكية مباركة متواصلة متزايدة كالفجر  
 ما صليت على ابي من اولياك السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا  
 نور الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا امام المؤمنين ووارث  
 علي النبين ورسالة المؤمنين السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض من  
 آتيتك ترا اعداءك فاحقق معاديا لا عدما آتيتك معا اليك لا وليا لك فاشفع لي  
 عندك و سألني انكاه حاجتي که داری خواه که حاجت مقرون خواهد گردید انگاه در این  
 امام محمد تقی علیه السلام جنت هر یک ز دو امام دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعائیک بخوان  
 بخوان هرگاه و در این ایستاد زیارت کن ایستاد بطریق مذکور انگاه بگو السلام عليك  
 يا ولي الله استودعك الله وافرغ عليك السلام امتيا بالله ويا رسول الله اكتم ما  
 كلمت عليه الله فالتبتا مع الشاهدين اللهم لا تجعل الجوع في مريدي ويا تقي  
 اياهم ما اشد دقي مرارة فتمساوا احشوني معهم اجمعين و السلام عليكم ورحمة  
 الله وبركاته انكاه زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدان فتك الله تعالى و اياها  
 هرگاه بپوشیده ای من نزد حضرت امام رضا علیه السلام کنی زیارت کن  
 و وقت غسل کردی بخوان اللهم طهرني قلبی و اشحنني صدري و اجعلني من  
 مدحتك قال الله تعالى فانك رخصت الا بك اللهم اجعلني طهورا و شفاء و رحمة  
 و نور انگاه بپوشیده ای پاک بپوشیده های برهنه بکن و وقار بپوشید و تسبیح گویند افضل شود و درین  
 و قول بگو لبسوا لله و بالله و على من لا اله الا الله و هذا لا

نماز

و

شَهِيدَ لَكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ الْمُقَدَّسَةَ  
 أَخْفَضْتَ رُؤُوسَ بَقَرٍ أَخْفَضْتَ كُرُوحَ قَلْبِهِ اذْهَبْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكُنْتَ خَدِيرًا وَكَبِيرًا وَأَشْهَدُ أَنَّ كَلَامَهُ  
 إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ الْمُقَدَّسَةَ  
 اللَّهُ وَآلِهِ وَالْأَخْيَرِينَ وَأَنَّكَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
 وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلِّ عَلَى  
 الْأَيُّوْمِ عَلَى أَحْصَانِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِّي بِرَأْسِ الْخَلْقِ  
 عَبْدُكَ وَأَخِي رَسُولُكَ الَّذِي أَتَجَبَّنَا لِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ  
 مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ لَكَ  
 وَقَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وَوَعْدُكَ  
 اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَتِهِ وَوَلَدَيْكَ وَ  
 أَوْلَادِ السَّبْطَيْنِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي فِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالطَّاهِرَةِ وَالطَّاهِرَةِ  
 الْمُطَهَّرَةِ النَّفْسَةِ الرَّابَّةِ الرَّضْوِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلِّ عَلَى  
 يَحْيَى عَلَى أَحْصَانِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ سَبْطِي نَبِيِّكَ  
 وَسَيِّدِي فِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَانِعِينَ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِينَ عَلَى مَنْ  
 بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ لَكَ وَقَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَانِعِينَ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِينَ عَلَى مَنْ  
 بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ لَكَ وَقَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ  
 سَيِّدِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي  
 أَرْضِكَ بَاقِي عُلُوِّ السَّيِّئِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ  
 وَوَلِيِّ دِينِكَ وَخَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَاقِي اللَّهُمَّ  
 صَلِّ عَلَى الْمُؤَسَّسِ بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّادِقِ وَرَسُولِكَ فِي خَلْقِكَ وَالنَّافِلِ  
 حُجَّتِكَ وَالْجَمَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا  
 الْمُرْتَضَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَانِعِينَ بِكَ وَالذَّلِيلِينَ بِكَ بَابُ

سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ

سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ

الطاهر الصالح الوهاب لا یقوی علی انحصارها غیر ان شاء الله صلی علی محمد بن علی  
 عبید الله وولیک القادر بامر الله الداعی الی سبیلک اللهم صلی علی بن محمد  
 محمد وولیک القادر بامر الله الداعی الی سبیلک اللهم صلی علی  
 الحسن بن علی العالم بامرک القادر فی خلقک وخلقک الموقد فی من  
 نبیک و شاهده علی خلقک الموقد بکرامتک الداعی الی طاعتک و  
 طاعة رسولک صلیک علیهم وعلیهم اجمعین اللهم صلی علی محمد بن الحسن  
 محمد وولیک القادر فی خلقک صلیک نامة نامة باقية تعجز بها قربة  
 و تنصهر لا یها و تعجز لنا معافی الدنیا و الاخرة اللهم انی اتقرب الیک بحسبهم  
 و اوالی و ولهم و اعادی علیهم فامر ذقنی بهم خیر الدنیا و الاخرة و امیر ف  
 عقی بهم شر الدنیا و الاخرة و احوال یوم القیة انما در بالین هر آنحضرت نشین و یوم  
 السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی  
 ظلمات الارضین السلام علیک یا مدینه الدین السلام علیک یا وارث  
 ادم خفوة الله السلام علیک یا وارث نوح نقی الله السلام علیک یا وارث  
 ابراهیم ذلیل الله السلام علیک یا وارث اسمعیل ذریع الله السلام  
 علیک یا وارث موسی کلید الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله السلام  
 علیک یا وارث محمد رسول الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین علی  
 ولی الله و وصی رسول رب العالمین السلام علیک یا وارث فاطمة الزهراء  
 سیدة نساء العالمین السلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیدین  
 شباب اهل الجنة السلام علیک یا وارث علی بن الحسین سید العابدین  
 السلام علیک یا وارث محمد بن علی باقر علوم الاولین و الاخرین  
 السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد بن الصادق الباکر النقی السلام  
 علیک یا وارث موسی بن جعفر السلام علیک ایها الصمد فی الشفیع  
 السلام علیک ایها الوصی الباکر النقی أشهد انک قد اقمت الصلوة

السلام



وَأَتَيْتَ الزُّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا  
 حَتَّى تَأْتَاكَ الْيَقِينُ أَسَلَّمَ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنْكَاهُ رَوَى خُودِرَا  
 بِرَضْرَجٍ مَقْدِسِ أَنْخَرْتِ نَاهُ كَوَالَهُمْ عَلَيْكَ مَعْدَتِ مِنْ أَرْضِي وَقَطَعْتَ الْأَيْلَاقَ  
 جَاءَ دَحْمَتِكَ فَلَا تَحْبِثْنِي وَلَا تُؤْخِرْنِي بِغَيْرِ قَمَرٍ حَاجَتِي وَأُحْمَدُ تَقْلِي عَلَى قَرَابَتِي  
 أَخِي دَسْوَكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيَّ وَالْإِلَهِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا مَوْلَايَ أَسْأَلُكَ ذَا الْوَأَفْدَا  
 تَمَازِجَ الْجَنَّةِ عَلَى نَفْسِي وَأَخْلِيكَ عَلَى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعًا إِلَى اللَّهِ يَوْمَ قُورِي  
 وَفَاقَتِي ذَاكَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ وَأَنْتَ عِنْدَ الْأَوْحِيَّةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْكَاهُ  
 دَسْتِ رَسْتِ خُودِرَا سَوِي آسَمَانِ بَرْدَارِ وَدَسْتِ بَسْبِ خُودِرَا بَرْدَارِ كُنْ كَوَالَهُمْ فِي الْقَمَرِ  
 إِلَيْكَ يُحْيِيهِمْ وَيُؤَلِّهِمْ وَمَا أَلَيْهِمْ وَأَتَوَلَّاهُمْ يَا نُورَ كَيْتِ يَا أَوَّلَهُمْ وَأَبْرَارِ  
 كُلِّ وَبِجِيَّةٍ دُونَكَ اللَّهُمَّ الْعَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا نَفْسَكَ وَأَهْلَهُمْ وَأَنْبِيَاءَكَ وَجَعَلُوا أَيْلَكَ  
 وَسَيَّرُوا بِأَمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى الْكُفْرِ الْإِلَهِي اللَّهُمَّ فِي الْقَرَبِ إِلَيْكَ  
 يَا لَلْعَنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا حَبِيبُ يَا حَبِيبُ يَا حَبِيبُ  
 يَا أَزْهَرَ الْأَحْمَرِ مِنْ أَنْكَاهِ بِأَمِينِ يَا أَنْخَرْتِ رَفْتِ كَوَالَهُمْ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ  
 اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ الصَّامِتِ وَاحْتِسَبْتَ وَأَنْتَ الْمَسَادِقُ الْمَصْدُوقُ  
 قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسِنِ اللَّهُمَّ الْعَيْنِ قَتَلَهُ أُمِّيَّةُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَلَ الْكُفْرَ  
 وَقَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْكَاهِ بِأَمِينِ سِرْفَتِ دُورِ كَيْتِ نَارِ  
 زِيَارَتِ بَرْدَارِ كَمَتْ قَوْلِ فَاتِحَةِ وَسُورَةِ كَيْسِ خَوَانِ وَدُرُكَمَتْ دُورِ بَعْدَازِ فَاتِحَةِ وَسُورَةِ كَيْسِ  
 وَكَرْخَاطِزِ شَهْدَةِ بَاشِي أَرَوِي قُرْآنِ نِيْوَانِ خَوَانِ وَكَرْخَاطِزِ شَهْدَةِ دُورِ كَيْسِ خَوَانِ بَعْدَازِ فَرَاغِ  
 نَازِ زِيَارَتِ دَعَائِكُمْ كَوَالَهُمْ عَلَيْكَ يَا أَنْخَرْتِ رَفْتِ كَوَالَهُمْ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ  
 يَا مَوْلَايَ وَابْنُ مَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنْتَ لَنَا جُنَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَهَذَا  
 أَوْ أَنْ لِنَصْرٍ فِي عَنَّاكَ عَيْنِ دَائِبٍ عَنْكَ وَلَا مُسْتَبِيلَ لَكَ وَلَا مُسْقَاتٍ شَيْ  
 عَلَيْكَ وَلَا ذَا هَيْدٍ فِي قَبْرِكَ وَقَدْ جَدْتُ بِنَفْسِي لِلْجَنَّةِ ثَانِ وَأَنْتَ كَمْتَ الْأَهْلُ وَالْأَهْلُ  
 الْأَوْطَانِ فَكُنْ لِي شَافِعًا يَوْمَ حَاجَتِي وَفَاقَتِي يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي شَيْءٌ

نَا

وَلَا حَيْثُ وَلَا قَرْبَى يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي وَالِدِي أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ رَجْعِي إِلَيْكَ  
 أَنْ يَنْفَسَ بِكَ كَرِيمِي وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيَّ خِرَافَ مَكَانِكَ أَنْ لَا يَجْعَلَ خِرَافَ الْعَهْدِ  
 مِنْ رَجْعِي إِلَيْكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي بَدَّلَ عَلَيْكَ عَيْنِي أَنْ يَجْعَلَ لِي سَبَبًا وَذُرًّا وَأَسْأَلُ  
 اللَّهَ الَّذِي دَرَأَ مَكَانَكَ وَهَدَانِي لِلتَّسْلِيمِ عَلَيْكَ وَزِيَادِي رِأْيَا لَكَ أَنْ يُورِدَنِي دُورَ مَكَانِكَ  
 وَبُورَ رُفْقِي مَرَّافَقَتِكَ فِي لَحْنَانِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدَ الْفِرَاقِ الْحَبِيبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ الْحَسَنُ  
 وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ  
 جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَحَسَنَ  
 بْنَ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَاحِي الْأَمَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ الْحَقَّائِنَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ الْمُتَّقِينَ وَالْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ هُمْ  
 بِأَمْرِهِ يَتَمَلَّوْنَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ خِرَافَ الْعَهْدِ  
 مِنْ زِيَادَةِ رِأْيَا لَكَ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْشُرْ فِي مَعْبَةِ وَفَاءِ الْبَائِلَةِ لِلدَّائِمِينَ وَإِنْ أَبْقَيْتُ بَابِي  
 فَادْرُفْنِي زِيَارَتَهُ أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتُ لَكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَسْتَوْجِدُكَ اللَّهُ  
 وَأَسْتَغِيثُكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ فَاحْكُمْنَا بِمَا  
 الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ قَادِرُ قُوَّةِ حَبِيبِهِ وَمُودِعُهُ أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ  
 اللَّهِ وَرِثَاةَ قُرُونٍ نَبِيَّ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتُ وَكَأَيِّمَا أَفْنَيْتَ السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَهَرَكَةِ بِيروُنِ أَيْ بَيْتِ بَصْرَةِ مَقْدِسِ كُنَى تَأْتِيهِ قَبْرِ زَيْنِ شَوْوِ  
 زِيَارَتِ حَضْرَتِ إِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ وَإِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا بَدَانُ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 وَأَيُّهَا بَنُو بَصْرَةَ رَسِي خَوَايَا كَمْ زِيَارَتِ قَبْرِ حَضْرَتِ إِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ وَإِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُنَى  
 بَابِي كَمْ غَسَلَ زِيَارَتِ إِيَّانِ كَرْدَهُ جَانِبِهَايَ بَاكِ خُوشِ رَاهِشِي وَبُحَانِي رَسِي كَمْ قَبْرِ حَضْرَتِ إِمَامِ  
 مُشَاهِدِ كُنَى كَبُورِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّتِي اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
 نَبِيَّ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ خِلَافَتِكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ  
 مُؤْتَمِرًا بِأَمْرِكَ كَارِيًا لِقَوْلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِحَقِّكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ كَرِهِي

توضیح در این باب

اینکه اگر از راه زیارت امامان علی و حسن و حسین و ائمه اطهار و اولاد آنها و عبادت آنها و دعا و توسل به آنها و غیره...



عَلَى السَّيِّفِ الشَّاهِدِ الْقَمَرِ الزَّاهِرِ النُّورِ الْبَاهِرِ السَّكْمِ عَنَّا شَيْئُ الْظُلْمِ قَبْدُ الدِّمَاءِ السَّكْمِ  
عَلَى مَرْجِعِ الْيَاكُوفِ فَطَرْنَا الْإِنَامَ السَّكْمِ عَنَّا صَاحِبِ الْعَمَمِ صَامٍ وَفَلَاقِ الْهَامِ السَّكْمِ عَنَّا  
صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْتُورِ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ السَّكْمِ عَنَّا تَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَنْفِهِ وَحُجَّتِهِ  
عَلَى عِبَادِهِ وَالْمُنْتَهَى إِلَيْهِ مَوَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ وَلَدَ يَوْمَ جُودِ ثَارِ الْأَصْفِيَاءِ  
السَّكْمِ عَنَّا الْمُؤْتَمِنِ عَلَى السِّرِّ وَالْعَلَنِ فِي الْأَمْرِ السَّكْمِ عَنَّا الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ  
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَمَمَ أَنْ يَجْمَعَهُ الْحُكْمُ وَيُخَوِّدَهُ الشَّعْبُ وَيَمْلِكُ بِهِ الْأَرْضَ قَسْطًا  
وَعَدَ لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَيُخْرِجُهُ وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهُدَا يَوْمَ لَا هَآءَ أَنتَ وَالْأَيُّمُ  
مِنْ أَبَائِكَ أَلْحَقِي وَمَعِيَ إِلَى فِي حَيَاةِ اللَّهِ نِيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْإِسْهَادُ أَسْأَلُكَ  
يَا مَهْدِي أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي حَسْرَةٍ سَأَلَنِي  
وَقَمَّاهُ وَحَقَّ أَحْيَى وَغَفَرَ لِي دُنُوقِي وَالْأَخْذَ بِيَدِي فِي دُنُوقِي وَدُنُوقِي وَغَفَرَ  
وَلِكَا فَا أَهْلِي فِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ أَتَى غَفُورٌ رَحِيمٌ فَكَلَّمَ اللَّهُ  
عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ تَسْوِيلَ اللَّهِ وَالْمُحَمَّدِ الطَّاهِرِينَ أَنْكَاهُ دُونَكَ نَارِ بَوَانِ  
وَإِنْ دَعَا بَوَانِ اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَحَّ الْخُفَاءُ وَأَنْكَشَفَ الْوُطَاءُ وَمُنَاقَتْ  
الْأَرْضِ وَمُنْعَتِ السَّمَاءِ وَالْيَكِيَّ يَارَبِّ الْمَشْتَكِيِّ عَمَلِيكَ الْمَعْمُولِ  
فِي الشَّدَاةِ وَالْوَحَاةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ قَرَضَتْ عَلَيْهِمُ طَائِفَةٌ  
فَقَعَتْ قَتَايَا لَيْسَ مَزَلَتْهُمْ قَفَرٌ بَرٌّ عَنَّا بِحَقِّهِمْ وَفَرَجًا عَمَّا جَاءَ كُلُّهُ النَّصِيرُ أَوْ هُوَ  
أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ النَّصِيرَانِ فَإِنَّمَا أَنَا صَرَاهُ وَكَيْفَانِي فَإِنَّمَا كَأَفْيَا  
يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثُ الْغَوْثُ الْغَوْثُ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي  
فصل بن عمر و بیان ایام مولد حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و فاطمه و حضرت امیر  
موصوین و حکومت ایشان علیهم اجمعین ایام وفات ایشان محمد بن عبد الشدین عبد الملک  
بن هاشم بن عبد مناف کنیت ابوالقاسم مولد او در کمره واقع شده روز جمع  
نزد طلوع فجر هفتم رجب الاول عام الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیح وارد  
شده که مولد آن حضرت در روز دهم رجب الاول است موافق قول سنیان است

تاریخ

تاریخ

و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول  
 ستیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند و قاله او آئینه نبوت و سب بن عبدمنان حامله  
 شدند از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبدمنان در ایام تشریف که آن یازدهم  
 و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است در خانه ایشان بمنی نزدیک حجره وسطی و درین مقام منی هست  
 و جواب این نیز در کتب مسطور است و روز سبعتا و بر سالست بست و هفتم حبیب است از سبایش  
 چهل سال گذشته بود و در شب بست و هفتم و روز آن دو آرد که رحمت نماز و زیارت آنحضرت  
 سنت است و در بست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شده و در سال سیزدهم از سبعتا  
 در شب پشینه از که هجرت کرده و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و نفس  
 خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بواسطه مع آنحضرت واقع شده و در دهم ماه ربیع الاول  
 حضرت خدیجه مادر فاطمه زهرا علیها السلام را در حال نکاح خویش در آورد و حضرت در آن وقت  
 بست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جدا آنحضرت و فاته یافت و در آن وقت  
 حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال هم بست خدیجه بنت خویله و فاته یافت  
 و فاته او در روز دوشنبه بست و هفتم ماه صفر سال یازدهم هجرت او از که مدینه واقع شده و بعضی  
 از محدثین گفته اند که فاته او در پنجم ربیع الاول بوده سن شریفش شصت و سه  
 سال بوده حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اسم مبارکش علیه السلام  
 ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله علیه مادر او فاطمه بنت اسد  
 بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرش اقول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و مادرش  
 در اندون خانه کعبه سیزدهم ربیع در عینی روایات بهفتم شعبان ارد شده بعد از تولد حضرت  
 بسی سال روز نصب آنحضرت با ما است هجری پنجم ذیحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال  
 سی و چهارم از سبعتا عثمان بن عفان کشته شد و خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز  
 موسی بر ساسان غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی  
 وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سائر اولیا و انبیاء درین روز تعیین شده اند  
 و در روز بست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین

منجبت

جواب

و احب عندنا ان ذکر من

خدا الله و فی تفسیر

طیبه بر آنکه مکتوب است

عربی است لیکن شانه

در نسخ ساعات و شمار

بقوله فی حبیبی و فاته

سبب باللیل و فتنه العذراء

مکان مملکت ساعات

طیبه روز و فاته حضرت

فاته حضرت امیر المؤمنین

وزاد علامه زکریا کفعمی

سوم جمادی الاخری

لایا و طبعی با فاته

اگر که در ساعات

این سوم ماه ذیحجه از آنکه

کرده و در این ماه از آنکه

در چهارم آورده و در

مادر المعاد اول و سوم

مکرده و احتیاط از آنکه

و یازدهم جمادی الاخری

مکرده و احتیاط از آنکه



مهاله با جود ان کرده اند و درین روز حضرت امیر المومنین تصدق بالکسری نمود و آیه انما اولئک  
 الله دران باب نازل شد و بیست و پنجم این ماه امیر المومنین و فاطمه میکین بنیم و اسیر تصدق نمودند  
 قرضهای خویش را با وجود گرنگی و امتیاز خویش دران باب سوره بن آتی آمد و در بیست و ششم ماه کوفه  
 عمر از خیم زدند و در بیست و هفتم سال بیست و سوم هجری فوت شد و وفات آنحضرت در کوفه  
 شب بیست و یکم شهر رمضان سال پنجم از هجرت و در همین شب عیسی را با آسمان بردند و درین شب  
 موسی بن عمران بجزا رحمت اینزدی میوکت و وصی او بر شیخ بن نون وفات یافت مدفن او نجف  
 کوفه من شریفش شدت و بیست و نهم سال حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بمقت رسول شد مولد  
 او در کوفه واقع شده بعد از بیست و پنج سال ایام وفات او بهینیه بعد از وفات حضرت رسول  
 بعد از روز مدفن او خلافت شد صاحب آنست که در خانه خود بوده چنانچه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه  
 مسیحی میگردیدند و آنرا که ساختند آنرا داخل شد و در میان ستر و قبر حضرت رسالت پناه و در بعضی  
 نزدیک چهار امام اقصای طایزات او باید کرد و در نصف رجب ترویج فاطمه و حضرت امیر المومنین  
 واقع شد در ماه پنجم هجرت و من فاطمه یازده سال بود و در همین روز سال دوم هجرت قبله تغییر  
 شد یکبار حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه کثرت او ابو محمد سید شباب  
 اهل الجنة مولد او در مدینه روز شنبه نهم ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از محدثین  
 سال ششم از هجرت گفته اند فلش بقیه ایام وفات او روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سال اول و دوم  
 از هجرت و بعضی بخانه و نه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال  
 گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمه زهرا  
 کثرت او اباعبدالله مولدش در مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سوم از هجرت و بعضی از محدثین  
 روز پنجشنبه سیزده ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند  
 مدفنش کربلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند  
 سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال بود حضرت علی بن حسین  
 امام زین العابدین علیه الصلوٰه والسلام کثرت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه  
 بن کسری بن پرویز و بعضی گفته اند دختر نبرد و در شهر یار کسری مولدش مدینه و در کثرت پنجم شعبان

بی و سه سال از هجرت و بعضی می گویند هشت گفته اند فاش بقیع پیش عم خویش امام حسن روز وفاتش  
شنبه دوازدهم محرم سال بود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر  
کنیتش ابو جعفر و والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی پس او اول علویت که از دو علوی  
وجود آمده مولدش در مدینه روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت انچه مذکور شد  
علامه شیخ و شهید در تحریک و دروس نقل کرده اند چون وفات حضرت امام حسین سال شصت و  
یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر چهار سال داشته چنانچه صدوق  
در کتاب بن لایحه الفقیه نقل کرده فاش بقیع در یملوی پدر خویش روز وفاتش روز دوشنبه  
هفتم و پنجم سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال  
حضرت امام جعفر صادق کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند هم مادرش  
فاطمه است و لقبها و ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه پنجم رجب الاول سال هشتاد و سه از  
هجرت فاش بقیع در یملوی پدر خویش امام وفاتش نسیف رجب و بعضی شوال گفته اند سال  
صد و پنجاه و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
کنیتش ابو الحسن ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بکریمه مولدش ابو انیسر بستان ناهین که  
مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و شصت و هشت از هجرت و بعضی صد و شصت و نه گفته اند فاش  
مقابر قریش بغداد در روز بیست و چهارم رجب سال صد و شصت و دو سه هجری و بعضی در مدینه  
بیست و پنجم رجب سال صد و شصت و دو یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال حضرت امام  
علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد و مولدش مدینه  
روز یکشنبه یازدهم ذیقعد و بعضی بیست و سوم گفته اند سال صد و پنجاه و هشت هجری  
فاش طوس خراسان وفاتش بیست و یکم ماه رمضان سال و بیست و سه هجری سن شریفش پنجاه و  
پنج سال حضرت امام محمد تقی الحو ا علیه السلام کنیتش ابو جعفر پدرش امام رضا علیه السلام  
مادرش خیران و بروایتی غزان ام ولد از اطمینت مادر فاطمه مولدش مدینه در نصف ماه  
رمضان سال صد و نود و پنج هجری فاش مقابر قریش بقر جدش بغداد ایام وفاتش آخر  
ذیقعد و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعد سال و بیست و بیست و سه هجرت گفته اند سن شریفش

بست و پنج سال حضرت امام علی نقی الهادی صلوات الله علیه کنیتش ابو الحسن پدرش  
محمد نقی الجواد ادا بخش سهانه ام ولد مولدش در مدینه منصف ذیحجه و بعضی بست و ششم گفته اند  
سال و بیست و دو و از ده هجری نه فتنش خانه خود بسرن رای روز دوشنبه سوم رجب سال  
دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و نه حضرت  
امام حسن عسکری صلوات الله علیه کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی مادرش حدیث ام ولد مولدش  
مدینه در دهم رجب الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و بیست و دو  
هجری فتنش خانه پدرش در سمن رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه ششم ربيع الاول  
سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بست و هشت سال و شش مفید علیه الرحمه  
فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بے اذن داخل خانه غیر نمی توان شد  
و اصح آنست که جائز است دخول چه ائمه کمال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث  
وارد شده حضرت امام محمد مهدی کنیتش ابو القاسم مادرش ام صبیقل و لقبش نجس  
و بعضی مریم بنت مزید گفته اند مولدش در سمن رای در شب شعبان و بعضی چاشت  
روز پانزدهم شعبان گفته اند سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی دویست و پنجاه و چهار  
گفته اند و این آن امام است که ظهورش متیقن است و هر کس او را نبیند گدازد زمین را  
از عدل چنانچه از جو رنجیده باشد

### باب هشتم

در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است مطلب اول  
در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست  
که شخصی جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا بجز نفس چیزی بر خود لازم سازد و هشت شرط نذر  
متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بلفظ گوید پیش آنکه **لله علیّ ان ذکره ففی الله و لا کذا**  
**اَوْ شَفَاعَتی مِنْ مَرَدِهِ اَوْ اِنْ تَوَكَّلْتُ الْمَلَائِکَةُ اَوْ تَرَدَّتْ عَشْرَةَ مِثَاقِیلَ ذَهَبٍ**  
یعنی خدا را است بر من که اگر مرا فرزند یا مالی از آنست که دارد یا از مرض شفا ده  
یا اگر نماز نکند یا زنا نکند ده شقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدای را است بر

ده شقال طلائی آنکه جرت شکوئی یا رفع بلائی یا زجر نفس باشد میانه مجتهدین خلافت صحاح است  
 که صحیح نیست پس اگر تلفظ نکود و فاکردن او سنت است دوم آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس طفل و  
 دیوانه صحیح نیست سوم آنکه نذر بر باشد پس نذر کسی که او را با کراه بران دارد صحیح نیست چهارم آنکه قصد نذر  
 نذر است و خفته و بیوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود  
 بعد از نذر و فاکردن بآن سنت است ششم آنکه بادن پدر و شوهر و آقا و و پس نذر سپردن غلام  
 بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که مقدر و نذر کننده باشد پس اگر  
 متمنع باشد خواه متمنع عقلی چون جمع میانند و تعقیض یا متمنع عادی چون رفیق بر آسمان صحیح نیست  
 هشتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از  
 عبادات یا فعل او را حج باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین  
 خلافت اقرب متابعت نذر است در بی صورت کسب فی سبیل دنیا و مساوی بودن اولی امر است نذر است  
 و فعل و ترک چنانچه در حدیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بلا اطلاق و وجه  
 و آزادی بنده پیش شد صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند یا وجود آب تیمم جائز نیست و اگر نذر نماز  
 کند کمتر از دو رکعت جائز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر حج  
 پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه نکرده و بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که  
 از پنج محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حجت احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب  
 حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا آنکه و اگر در بی صورت راه برد یا واقع شود بیابان که کوشی بایستد  
 و اگر با قدرت باران راه و از شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده باز گردد و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بستن اشعار است که در بی صورت با جبهه شود و اگر  
 نذر بستن اشعار کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر  
 نذر روزه چند روز معین کند مجزی است در آنکه آن روزه ها با پای دینی بداد و یا متفرق اگر آنکه در حدیث  
 نذر قصد کرده باشد پس در پی راه و اگر نذر روزه نماید مجزی است صحیح نیست  
 نذر کسی که در می باشد روزه ایام تشریق که آن با اذیم و دو اذیم و سیزدهم و بیست و پنجمین  
 صحیح نیست اگر نذر کند که در ایام حرام نذر دارد و بیست و نهمین نذر رسا قمر و روزه رمضان را

و سوگند خوردن نیست و اگر نذر روزنه کند در مکانی شرفی لازم است تا فاکردن بآن نذر و اگر مکانی شرفی  
 نداشته باشد میباید بجهتین خلافت است اصح آنست که در بنجد و رست نیز متابعت نذر لازم است و اگر  
 نذر کند روزنه دشمنی مانع از ادعای حاکمیت واقع شده و میباید که بخواهد روزنه بگیرد و اگر قصدش  
 کمتر از بخواهد باشد و اگر نذر آزاد کردن غلامی می شود و کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده آزاد  
 کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد این از آن چند کسری است که یک دفعه مالک  
 شود و همه آزادی شوند و اگر نذر کند آنچه که بخواهد اول دفعه بخواهد آزاد باشد پس یک دفعه او  
 مطلق بخواهد و آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده که کوچک بزرگ انشائی و مطلق و در نذر خیر است  
 و اگر نذر کند تصدق ببال شیرینی بسیاری آنچه در حدیث آمده است است آنست که شش ماه و در حدیث  
 یا بیشتر می باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمع مالش کند و از آن ضرر را و برسد می باید که همه  
 اسوایش را قیمت کند و بحدی تصدق نماید و اگر نذر کند از نذر عاجز شود و نذر ساقط میشود  
 و اگر بعد از بقرقه رست پیدا کند همان واجب می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در قسمی که باین  
 می شود می باید که کفار و بدو در بعضی احادیث از طایفه است رسول و او شده که هرگاه کسی نذر  
 روزه کند یعنی از آن عاجز شود و من هر روز سهیم من بوزن تبر نمی کند تصدق نماید و مجتهدین  
 این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن بر جمیع شروط و احکام حکم  
 نذر کردن دارد و اگر در ضمیمه که عرض شد علی عاده است آنست که در عهد باید گفت مطلب دوم  
 در بیان سوگند خوردن و قسم خوردن و شرایط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است قسم اول  
 سوگند خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفار و نادر و آنچه قسم دروغ خوردن و این قسم را  
 نفوس میگویند و داخل گناه کبیره شمرده اند و قسم دوم سوگند خوردن بر چیزهای مستقبل قسم سوم  
 سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم قسم بر فعل مکروه قسم ششم  
 قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب قسم نهم قسم بر ترک  
 سنت قسم دهم قسم بر ترک معصیت قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم قسم بر  
 ترک جمل قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات قسم چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات  
 و باز منقسم می شود سوگند خوردن بر پنج قسم اول و این چون سوگند خوردن بر جهت



خلاص کردن سلماتی یا مال و یا عرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از او اگر در نیویست تو بدین کند  
که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است قسم دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن  
بغیر ازهای خدایتعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن سوگند خوردن فرزند زن غلام  
بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون سوگند خوردن جهت  
چیزی که در مصلحت باشد چون اصلاح میان دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغير اسم  
خدای تعالی و یا صنام چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند  
و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن را استغیر به احتیاج مکروه است  
قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه نام  
خدایتعالی باشد چون وَاللّٰهِ نَفْسِيْ بِيَدِهِ وَالَّذِيْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ وَبَرَقَ النَّوْمُ وَمَقْلَبِ  
النُّفُوسِ الْاَوَّلٰى وَثَابِتِ الْاَسْمَاءِ وَثَابِتِ الْاَسْمَاءِ وَثَابِتِ الْاَسْمَاءِ وَثَابِتِ الْاَسْمَاءِ  
و مانند اینها با اسمهای مخصوصی و چون وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ  
و نیز از اینها چون موجود و غیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست اگر سوگند بقدرت الله و  
الله خورد و قصد کند باینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است  
صحیح است و اگر گوید بجلال الله و عظمی الله و کبریاء الله و کرم الله و اقصی الله و افاض الله  
یا الله او آفته نیست یا الله و اخلفت یا الله او آشفه گن یا الله سوگند منقذ میشود اگر این مذکورات  
بی لفظ الله واقع شود منقذ نیست و اگر گوید حق الله منقذ میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منقذ  
نمیدانند و اگر سوگند خورد و بمرآت از خدا و رسول الله علیهم السلام باینکه گوید یا زین خدا و محمد و ائمه بری  
باشم یا سوگند منقذ میشود یا نه میان مجتهدین درین مسئله دو قول است یکی آنست که منقذ میشود و بعضی از  
مجتهدین سوگند بخلافات عظیم الهی یا نه میدانند چون سوگند بهشت رسالت پناه و ائمه معصومین  
و بقرآن و کعبه که منقذ نمیشود بطلاق از وجه یا ظاهر و آنرا درین بنده دوم آن کیسکه سوگند  
بغیر از می باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی حرام  
کند تصد نقیش باید کردن و محتاج بقسم دادن نیست چه بانمارج بقسم و در لازم می آید قسم آنکه  
غنا را باشد پس سوگند کسی که او را با کراه بکاران دارد صحیح نیست چه اگر آنکه قصد کند پس سوگند

مسئله دهم و بیوش صحیح نیست چنانکه متعلق سوگندی باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک برام و در خروج بحسب دین و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند خوردن بر یا صی صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفاره نیست اگر چه عمدادر و غ باشد چنانچه کور شد هم آنکه متعلق بعین مقدر و بر باشد پس اگر مقدر و زیاده صحیح نیست و اگر مقدر و بر باشد سوگند خوردن از آن عاجز شود ساقط می شود و مطلب سوم در کفاره دادن و در آن فصل است

**فصل اول در اقسام کفاره** بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد برست و چهار قسم است اول کفاره ظهار است یعنی کسی با زن خویش گوید که پشت تو بچو پشت مادر است و بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع او را تا سه ماه محبت میدهد و آنگاه تبرئ میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر آزاد و عاجز باشد دو ماه بی در پی روزه دارد و اگر آزاد و عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد هر یک یک انگیم من گندم بوزن نیریزد و دوم کفاره کسیکه مؤمنی را از زوجه خطا بکشد کفاره او نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفاره ظهار واجبست بر کسیکه بذات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره همین بر و لازمست و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند و سوم کفاره افطار قضای ماه رمضان نماز بعد از وصال چه بر و واجب است که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر آزاد و عاجز شود دست روزه پس در سپیده روزه در چهارم کفاره افطار کردن یک روزه ماه رمضان افطار روزه فتنه معین و کفاره آن همان ستم چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از آنها خیر است و بعضی آنرا مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره خیر گفته اند و پنجم کفاره خلاف نذر کردن و در آن میان مجتهدین خلافت است اصح آنست که مثل کفاره افطار ماه رمضان خیر است ششم کفاره خلاف سوگند کردن چه کفاره او آزاد کردن بنده است یا طعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین بر و عاجز آید سه روز روزه داشتن و ششم کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند کردن است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضان است و اگر غیره سوم مست مثل کفاره سوگند

خوردن دست ششم کفاره کشیدن زن گیسوی خود را و خراشیدن وی خود را و حبس شدن مثل کفاره سوگند  
 خوردن دست ششم کفاره کشیدن جامه خود را از برای فرزند خود یا زن خود یا راه کن چون کفاره سوگند  
 خوردن دست و اگر چه زن منوطه باشد یا اگر از برای کنیز یا حجت غیر حبس شدن یا راه کن کفاره ندارد و بعضی از یاران  
 نیز حرام میدانند ششم کفاره کشتن مسلمان یا با حق عداوت کفاره آن کفاره جمعی است که هر شخص کفاره  
 در دو واجب است یا در ششم کفاره افطار روز و نه از رمضان بر چیزی حرام نرزد اگر چه چندین چه در آن نرزد  
 هر سه خصال کفاره واجب است و در ششم کفاره کسی که زن شود و در راه باز نماند که در عده باشد  
 نکاح کند آنست که از مفارقت کند و هیچ کس بر نرزد گندم یا جو تصدق نماید و بعضی از مجتهدین از این  
 سنت میدانند نیز ششم کفاره جماع کردن با زن خود در حال حیض آن در اقل حیض یک دینار است  
 یک شقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را  
 نیز سنت میدانند و اگر با کنیز حیض نکرده و هیچ حال کفاره ندارد چهار ششم کفاره کسی که بر او است  
 از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلافت آن سوگند نماید ده سکین را طعام دهد و  
 استغفار کند یا در ششم کفاره کسی که نذر روزها معین کند و عاجز آید از آن آنست که در روز طعام  
 بکشد تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند هر چه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین  
 کفاره را در زینبورت ساقط میدانند شایسته ششم کفاره کسی که شش روز از نذر نماند و خفتن خواهش  
 ببرد و بعد از نصف شب بیدار شود بی بای که آن روز و نه روز دارد و اگر چه بخوابد یا نماند غیر  
 نطق باشد این حکم نظیر چه روایت و این صورت دارد شده هفتم کفاره کسی که غلام  
 خود را از یاده از حد زندانست که او را آزاد کند هفتم کفاره غیبت کردن استغفار اگر دست  
 جنت کسی که غیبت او کرده اند نوزدهم کفاره نذرین گفتن **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** یعنی شهن  
 شاه خداوند نام را ششم کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران  
 مؤمن مسلمان ابر آورده بستاند و یکم کفاره مجلس گفتن **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ** عتقا  
**يَهْدِيكَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** بستاند و دوم کفاره کسی که  
 بعد از سه روز بیدار گشت و روزی که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند بستاند و سوم کفاره  
 کسی که غار کسوف را در قریه تمام قرص گرفته باشد عذر ترک کند آنست که غسل کند و عتقا کند

آن نماز را بست و چهارم دست بر روی خود زد کفار و آن توبه و استغفار است فصل دوم  
در شر و کفار و آن یازده است اول آنکه نیت کفار کند و دوم آنکه قصد قریح علی الله کند و سوم  
آنکه کفار را از عرض مجرب سازد پس اگر غلامی را آزاد کند و شرط کند که چیزی بدیند صحیح نیست  
چهارم آنکه سبب آزاد کردن صلح حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و  
بینی قصد آزاد کردن در کفار کند صحیح نیست پنجم قیدین کفار باقیه اقسام آن اما با بقای قیدین  
لازم نیست ششم آنکه بنده که او را در کفار آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او  
مسلمان باشد یا از مسلمانان موجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست ششم آنکه بنده که می باشد  
که بر او نیت شده است اگر پدر خود را بخرد و قصد کفار کند صحیح نیست ششم آنکه بنده سالم  
باشد یا مجنون که موجب آزادی او پیشه یعنی کور و نابینا و زمین گیر و جنون و غیر آن نباشد اما اگر  
بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی خیانت کرده  
باشد یا مدبر باشد یا مکاتب طلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند  
پس اگر نفیسه آزاد کفار آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یا زوجه آنکه آزاد کردن را  
معلق بر شرطی نماند پس مدبر و مکاتب کفار مجزئ نیست و فرقی نیست در کفار و کفار و کفار غلام  
و کینه و حاضر و غایب و کینه هرگاه داشته که زنده است و کفار بنده در جمیع آنچه مذکور شد ضابطه کفار  
آن است چه کفار بنده و زنده است آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی  
بدهد که در آن وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در طعام لازم است که هدی را که شایع  
مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عید یافت نشود آنچه یافت شود بدینند تا آن حد تمام  
شود و اگر یافت نشود مگر اطفال و طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سر شدن  
عده لازم است و قوت غالب در طعام کافی است و فضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس  
دو جامه است پیراهنی و ردایی و قیمت طعام و لباس مجزئ نیست

## باب

در بیان صحیح کردن و زمین نمودن و شفعه گرفتن و تابع آن و در آن چهار باب است مطلب  
اول در صحیح کردن و تجارعت نمودن و کسب کردن در آن چند فصل است فصل اول در بیان جناس

در بیان جناس

تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجب است که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موجود باشد و بدان مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است دوم تجارت و کسب نهی و آن تجارتیست که قصد سود است و نه برآوردن عیال و نفع رسانیدن به مسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن برآوردن شدن مال باشد یا تنقلا چهارم تجارت و کسب حرام و آن تجارتیست که کسی بکمال میل باشد بر چیزی بخرید و آن برچین یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهای که نجس باشد خواه نجاست او اصلی باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در محراب افتاده باشد و حال آنکه معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون چنده داشته باشد سوای خونی که در خریدن و فروختن آن جائز است و چون نجاست خوک و سگ و هر چیزی که در فروختن آن نهی باشد از جهت آلودگی سگ شکاری و سگ که گله را محافظت میکند و سگ که در اعانت را محافظت میکند و سگ که محافظت باغ میکند جائز است و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهایی که در آن باشد و قابل پاک کردن نباشند چون دو شاپ و وائی که در و موش مرده باشد سوای فروختن نجس که مجتهدین خریدن و فروختن آنرا جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جاییکه قفقت نداشته و خلافت میان مجتهدین که آب نجس را خرید و فروختن میتوان کرد یا نه اقوی آنست که جایز است و همچنین جائز است خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس و گوشت خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افنی به گوشت خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن بول حیوانی که گوشت او خورد میان مجتهدین خلافت اقوی آنست که حرام است سوای شتر جهت شتر چهارم خریدن و فروختن آلهای قمار و هوچون نزد شطرنج و دفت و فی و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما که شراب کنند ششم خریدن و فروختن چوب که بیت تراشند هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیرو نیزه و شمشیر و کمان و دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرام است نه در حالت صلح و در فروختن سلاح یکسانی که راهبهای مسلمانان را میزنند خلافت میان مجتهدین صحیح آنست







اجرت تمام را یا نیدن زمان باشد اجرت ششم معامله یا ظالم کردن ششم معامله کردن با نا کار و کاذبان  
و منافقان و دوزنان و صاحب عیب چون کسیکه جهل و برهنه باشد و ششم معامله کردن با ابله و جاهل  
چون بزرگ و نصاری و نجوس یا از هم صرافی کردن و از دکانم زرگری کردن و نیز از هم فضل را  
بفضل پیدا کرده تجارت کردن و همچنین مال کسیکه از حرام بهر نیکن تجارت کردن که بده است چه بدارد  
تجارت کند و از بزرگ و کوچک و بیستین غلام و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند یا از هم سر بسته  
اگر تاجر بخواهد قرآن باشد و عشرهای قرآن را بطلا و نشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام  
میدانند و از آن غیر و فتن چیزی زیاده از آنچه خرید و فروخته است بقیه هم فروخته است اما کسی  
که از آن بقیه چیزی را که بزرگتر از آن بزرگتر بقیه هم فروخته است که معامله خرید و بفروخته است و بهر چهار ماه  
او را دخول کرده باشد نو از هم خریداری نمودن خویشانی که بر و خریدن از او نشود و بدین برادر  
و عم و خال و ششم فروختن زره و خود و کفش با عدای دین در حال صلح بخت و یکم فروختن ناگوار و بیجا  
بشراب فروش و بیت تراش نه بقیه شراب بخت و بیت تراشیدن است و دوم نوحه کردن  
بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بخت جائز است زیرا که حضرت امام حسن عساق علیه  
السلام وصیت کرده بود که در هر چه بخرم و بدهم که در دو هفته در دینی فضا ایشان بخواند  
بست و سوم از خریدن جهت قوت خویش و کبر است سخت تر است در نان خریدن و ششم  
فروختن هر یک از آن که فروزان را ندارد مدت دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی  
از مجتهدین این را حرام میدانند و این حکم دارد و تفرقه میان طفل و بزرگ و برادر و خواهر و نایاب  
بودن مادر و ششم و ششم فروختن هر یک از آن که در دو هفته بگرسه و اگر چه در وقت رساوی باشد  
هرگاه قابل وزن و کیل باشد بست و ششم فروختن آب نه ملوک آبی که با و احتیاج نداشته  
باشد و ششم فروختن فروخته بکیزی را که از نا طالع شده باشد و بهر چهار ماه بآن دخول  
کرده باشد بست و ششم فروختن شیر و گوشت و احتمال دارد که در وقتیکه مشتری خواهد خرید و ششم  
فصل دوم در آداب تجارت بدانکه شخص و بهشت و تعلق به تجارت دارد و او را واجب و  
و یک است و بست و ششم فروختن امر مکره و نه امر حرام اما در امر واجب اول آنکه اگر شش  
باشد یعنی شش آنرا بیشتر از ظاهر کند و دوم آنکه دو جنب که بداران برود و زیاده فروخته باشد



چهارم سوگند خوردن در حال فروختن و خریدن و فروختن میان طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم  
 فروختن زیاده از آنچه خریده باشد بر کسی که او را وعده احسان کرده باشد ششم ظاهر ساختن متاع  
 خوب پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حق زیاده واجب است اظهار نکند  
 گدشته ششم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه  
 بعد از آن فروختن در موضعی که تار یک باشد و عیب ظاهر نشود و ششم زیاده کردن در قیمت متاع در  
 وقت فروز کردن دلال بلکه بگزیند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کند یا در ششم شماری کردن  
 بهت کسی که از بیرون شهر باشد و عالم به بیعت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام  
 میدانند و از آن کم کلیل و وزن کردن کسی که عالم آن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروتنی امن باشد  
 سیزدهم خریدن و کلیل بهت موکل چیز است که خود داشته باشد و همچنین چیز را که موکل  
 در فروختن او کسی را و کلیل کرده باشد بهت خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین  
 این را حرام میدانند چهارم کم کاری کردن در خرید و فروختن یا نزد هم کاری که مستلزم دناست باشد  
 بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون پاک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن و شتر اندک  
 به اندک در بازار گردیدن و تقاضای متوجه کار باشد چنانچه در حاکمان و مجتهدین این ساختن متاع  
 نوزدهم برداشتن متاع باستین چه آن محل ضائع شدن متاع است ششم نسبت دادن فایده  
 و نقصان بسرمایه چنانچه گوید اصل مال بیس صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار نفع بخوانم  
 بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن غالب بسلامت باشد یعنی در غیر بلاد اطمینان  
 دریا است و دوم آنکه تابع اگر میان مشتریان تفاوت نهادن که تفاوت جهت و واقع  
 شده قبول تفاوت کند بیست و سوم بسیار میگردد دیدن نسبت و چهارم تجارت مالی که احتمال  
 حلال و حرام داشته باشد همچون مال کسی که با خوار باشد با جهالت حال آن مال نسبت و پنجم آنکه  
 غلام و کنیزی را که می فروخت قیمت خود را ببیند نسبت و ششم آنکه متاع خود را از بیعت دهد بقصد آنکه  
 جاهل از بیعت کند در آن آنگاه آن عادت او شده نه بقصد مذکور جائز است و اما آن نه امر که  
 حرام است اولی زیاده دیدن کم فروختن یا کم کلیل و وزن در آید و دوم مفشوش ساختن یا چیزی که ظاهر  
 نباشد و سوم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی را از آن خریده آن کرده باشد و عارض شده

ساز  
 مسار دلال  
 مالی گویند



بر صیغه گفتن تا آنکه بایع بپشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیال مشتری گوید که مثل این متاع  
کمتر از آنچه تو خریدی میدهم تا آنکه مشتری بپشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را کرده میدانند چهارم تفاوت  
میان نقد و نسبه نهادن در فروختن چیزی تخم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن  
در قیمت متاع هر کسی را که داده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری بپشیمان شود در خریدن در خصوص است  
بیع صحیح است اما مقبول اختیار فسخ دارد و تخفیف پیش فتن بقا فله جهت خرید و فروخت چهارم فسخ  
که با جاست که عالم به فسخ شهر نباشد معاکله کند اما اگر اتفاق باشد یا چهارم فسخ بیشتر باشد از قیمت  
بعضی از مجتهدین این را کرده میدانند و میان مجتهدین خلافت است که آیا بیع در صورت صحیح است یا نه  
و هرگاه در صورت فسخ باشد بایع را دعوی فسخ میسر شد ششم نگاه داشتن گندم و جو و خرد و موز و روغن  
جهت گران شدن بشیر طبع که غیر از کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین و فقهان  
و حکما الحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را کرده میدانند و در احادیث ایشا علیه السلام  
وارد شده که هرگاه در شستن در گرانی سه روز است و در روزی نخل و زود بعد از آن حاکم شرع او را  
بجریان بفرود فتن میان مجتهدین خلافت است که آیا بیع را حاکم تعیین کند یا صاحب آنست که بیع به جهت  
صاحب است ششم سفرد یا جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تاظم امور آن فصل سوم  
در اقسام بیع کردن بد آنکه بیع کردن برده قسم قسم اول آنکه متاع قیمت آن هر دو حال باشد  
و این قسم رابع نقد گویند و در جاهایی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت و متاع کنند ششم  
بایع قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون یقتلک هذا ایضا یعنی فروخته شود  
این کتاب را بعد دینار دوم قبول چون قبالت یعنی قبول کردم این بیع را شوم آنکه بلفظ گویند  
ایجاب و قبول اول قدرت اشارت و کنایه است و کتابت کافی نیست و خلافت میان مجتهدین  
که اگر بلفظ نگویند و گفتا بدان قیمت و اگر فتن متاع کنند یا باجا نیست و آنرا بیع میگویند  
اثر مجتهدین بر آنست که این قسم را بیع میگویند و بیع کدام مالک نیست و اگر بعد از تلف شدن یک از متاع  
یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه خاصی داد کنند یا بیع نگویند که رشید پس اگر  
بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست ششم آنکه هر یک از فروخته و خریده بالغ و عاقل و جاهل و اقل  
و مختار باشد چه خرید و فروخت طفلی اگر چه ده ساله باشد و دیوانه اگر چه ولی اذن بدو است

فوق در بیان بیع  
مسئله سنه بیانی  
و نیست که بیع  
در آنجا فسخ  
نیاست آوردن  
بایع است چه  
بیکان قیمت که  
کدام را بیع شمس  
و در آنجا فسخ  
ساقط مشتری  
است و الفرق  
ظلم است

و خفته و بیوش و اگر چه بعد از آنکه بیوش آید اذن دهند و فلسی که مالک شرع او را از مالش اسلحه فروخته باشد منع کرده باشد کسی که او را با کراه بران دارند صحیح نیست اما اگر بعد از آنکه اذن اگر اذن بآن بیع در بیع صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان از او داشته چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع معصفت یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر خریده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی دانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و مالک او را جبر میکند فروختن آن را به مسلمانان چنانچه گذشت ششم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل و یا وصی و مالک شرع یا این پس بیع کردن کسی که مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوفه است به مناسبت مالک تمام آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و شراب و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میان مجتهدین خلافت در جواز فروختن شیر آدمی اقرب است که جائز است ششم آنکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یا در حکم آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست و او در حکم آنکه فروشنده قاهر باشد تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ دریا و ماهی در دریا و بنده گرنجسته صحیح نیست سیزدهم آنکه متاع عیله می فروشد می باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط آنکه میان موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف گردد که در آن مورد بعضی از مجتهدین گفته اند که می توان فروخت و قیمت آن مالکی دیگر خریدن چنانچه گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که می فروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست اگر چه مشاهده کند اما مشاهده در جامه و زمین ذکر ذراع و عدد در آنها کافیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید بیا که بخرم و فروشنده این متاع را بیتی که بدیگر فروخته و بیستم چنین قیمت متاع می باید که معلوم باشد قسم دوم هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیم باشد و این قسم رابع دین بدین گویند که حرام است چه حضرت پیغمبر این بیع نمی کرده قسم سوم هم آن متاع حال باشد قیمت آن نسیم و این قسم رابع نسیم گویند و شرطی این قسم یاد است از چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اول مشخص بودن و عده قیمت آنست پس اگر عده مشخص

نماید چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم آنکه متاع آسیب باشد و  
 قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلف گویند و شرطهای این قسم زیاد و بر چهارده شرط مذکور در  
 قسم اول قبض کردن قیمت است و در قبض و فروخته درین عقد لازم است و بسیار است که در موعده و جود آن جنس  
 ممکن باشد قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر نماید کند و این قسم را مساده گویند و شرطهای او  
 چهارده شرط است که در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه متاع را بیباید از آنچه خرید و بفروشد و  
 این قسم را هم گویند و شرطهای این قسم زیاد و بر چهارده شرط مذکور در قبض است باز یادتی بماند در  
 عقوبت و اگر بویع خرید باشد بسیار است که بگوید مشتری که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده  
 نسبت دادن فائده باصل می باشد مثل آنکه گوید که این متاع را خریدم و بگوید او که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده  
 و بگوید او که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده  
 قسم زیاد و بر چهارده شرط مذکور باصل مایه است و آنکه بگوید که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده  
 و نقصان قسم ششم آنکه متاع را بکتر از آنچه خرید و بفروشد و این قسم را هم گویند و شرطهای  
 این قسم زیاد و بر چهارده شرط مذکور باصل مایه است و آنکه بگوید که من بویعده خریدم و بگوید او که من بویعده  
 و برین قسم نیز باصل مایه بیچنانچه در مراجع مذکور شد قسم هفتم آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل وزن  
 باشد یک یک دیگر فروختن و آنرا بگویند و شرطهای این قسم زیاد و بر چهارده شرط مذکور و عدم  
 زیاد و نقصان است در قدر نقد و در شصت و شصت چه اگر زیاد و نقصان بفروشد و بجزد جاست  
 نیست و اگر چه آن زیادتی مکی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت باج مثلا و آنچه  
 در بعضی احادیث آمده معصومین علیهم السلام وارد شده که جائز است فروختن در هم تازه بدستم  
 کهنه و شرط زنگری کردن و مراد بدستم کهنه معشوش است پس زنگری آن دو و بر این شرط دیگری  
 نخواهد بود و زیاد و نخواهد بود و همچنین طلا و نقره معشوش بخمس فالصل و غیره آن فروخت هرگاه  
 مقدارش معلوم نباشد و اگر معلوم باشد زیاد و میتوان فروخت و اگر بالغ و مشتری پدر و پسر  
 وزن و شوهر و غلام و آقا باشند ایشان اگر زیاد و کم متاع متاع را که قابل کیل وزن باشد  
 بفروشد صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر عربی باشد در بیع و رت زیاد و از جنسش  
 بکافری توان فروخت آنرا زیاد و ایشان نمیتوانند داد و آید در میان مسلمان و یهود با است

درین مسئله میان نه مجتهدین خلافت است اقربا نیست که بیا هست در فروختن طلا و نقره که او را می  
گویند زیاده بر شروطنه کوره قبض و مجلس شرط است پس اگر پیش از آنکه خریده و فروخته قبض کنند  
و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعضی صحیح است و اگر در دو جنس تنفیذی ادقی  
واقع شود با علم و اجابت بگیرنده آن که آن زیاده را صاحب باز دهد اگر نشناسد او را و بعد  
از فوت او بوزنه او رساند و اگر نشناسد او را جنت او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند  
و صاحب را بشناسد یا او مصاحبه کند و اگر صاحبش نیز بشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی  
حلال است و اگر حایل باشد مجرم بودن را با استغفار کند و گناه ندارد و آیا در خصوص زیاده  
را صاحب باید داد یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقوی آنست که بر او واجبست و  
میتوان خلاص شد از زیاده آنکه بگرداند با ناقص بنحوی غیر خمس و یا آنکه ناقص بکشد و بگوید  
بجز این چیزی از آنکه زیاده نباشد قسم دوم آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا زیاده و کم نقیصه و آن  
و اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسبت به فروختن کم و ده است اگر چه بی زیاده و نقصان بفروشد  
فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی در آن آنست که هر چه در بیع  
او را داخل است در بیع کردن داخل است و الفاظ آن شش است اول بیع بیع بقره و عرصه و  
ساخت پس هر گاه عقد باینها واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخل است درختها  
که در آنجا باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست و اگر چه بالغ در وقت بیع گفته باشند که فروخته  
بتوان این را بکلی حقوق آن تا اگر گفته باشند که فروخته ام این خانه را با آنچه در آن در بر بسته شود یا  
این زمین را با آنچه در دست و زراعت و درخت و زراعت داخل است اما سنگهای که در زمین  
در خون باشند داخل نیست و بالغ را درین وقت لازمست که سنگها را از آن زمین بیرون کند یا بترک  
نکند تا سنگها بر بالغ لازم نیست و اگر چه زمان آن بسیار باشد تا بالغ لازمست که  
بعد از بیرون بردن سنگها آنچه از زمین با هموار شده باشد بجا آورد و دوم بالغ و بستان  
پس هر گاه عقد بیع برین هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخل است و آیا عمارتی که در  
باغ واقع است و خانه ای که چوب بر آن می اندازند و بر آن بالامی و نه چوب بر آنند  
و حیوانات و غیره و اگر در داخل است یا نه میان نه مجتهدین خلافت است اقربا نیست که داخل نیست

مستوفی خانه و داخل است در او زمین عمارت و بالا خانه و پایین خانه گر آنکه هر یک از اینها باشد  
و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف درهای نشانی  
و حلقه ها و آنچه در آن بنده و خواه از اجزای آن خانه نباشد و لیکن بواسطه آسانی ثابت ساخته  
باشد چون نردبانیکه در جای نشانی باشد بر روی که نتوان آنرا از جای بجای دیگر نقل نمود  
و رقمای تخته با چوب که ثابت ساخته باشند و پنجهای که در کوفته باشند تا دست آید آنها  
و نقاره ها و چوبهای که گازی نشانی باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه  
و چار و او و رقمای که بر پنجهای که کوفته گذاشته باشند و رسیان و دلو و خرد و قفل داخل نیست  
چنانچه رقم قریه و دیکه پس اگر هیچ یارین هر دو واقع شود عمارت و ساختهای که احاطه بآن خانه یا  
کرده و راهها داخل است در آن و آید زخمتی که در میان آنها باشند داخل است میانه قیمتین  
خلافت است اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه داخل نیست مگر با قریه که دلالت بر  
داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخل است در درختان و برگهای ترو یا شاخ و برگ خشک و  
برگ درخت نوت داخل است میانه قیمتین خلافت است اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت  
را مشتری بکند حق بائع ساقط میشود و میوه درخت خرم که نر از اجزای آن باشد نشانی باشد داخل نیست  
مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری در نه صورت لازم است که بگوید که میوه برسد اگر درخت  
نرسد و اجرت آن زمان را بخی رسد که از بائع طلب کند و اگر درخت نرسد تا رسیدن میوه  
بد درخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ارش خلافت است ششم غلام و داخل نیست  
در خریدن غلام مالی که مولی تکلیف او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیز  
نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ردان شود و جامه ای که پوشیده باشد یا داخل نیست یا نه میانه  
قیمتین خلافت است اقرب آنست که آنچه عرف حکم آن کند داخل است پنجم در بیان اقسام  
خیارات آنکه اصل در بیع کردن لزوم است و در ثانی نوده موضع رد کردن بائن است اول خیارات مجلس  
و آن مخصوص بیع کردن است و هر یک از بائع و مشتری را اختیار فسخ می رسد و در بیع شرط اول  
آنکه در عقد بیع شرط شرط بخیر مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط غلام کرد که بکند اختیار فسخ ندارد  
و دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد پیش از عقد بیع خیارات مجلس نیست و سوم آنکه هر یک از فروشنده و خرید





میشود و همچنین کیفیت ان نسبت قبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون  
 ایمان بخدا و رسول و امام طایفه اسلام و بواجبات قطعییه به تحریم محرمات قطعییه دوم آنکه قابل شرط  
 و تعلیق بر شرط است پس چون آنرا در کردن غلام و شرط کردن که سلفی بدهد و نذر کردن که تدبیر کردن غلام  
 و چون آنرا در نکاح و در جد کردن چنان قابل تعلیق است پس بنذر و شب آن قابل شرط است که  
 در جد کردن در آن هر وقت که نخواهد نمود آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن را  
 در بیع و در دادن و ابراء و در هر چه در این چهار اتصال بعد از رضای ایشان است و رضایه است که  
 با خود و در صورت تعلیق جزو نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون فایده  
 در روزی بپایانند و در هر چه در این چهارم خیارات تأخیر است و آن چنانست که در بیع چیزی را بفروشد و  
 متاع را یا بعضی آنرا تسلیم مشتری کند و مشتری قیمت آنرا یا بعضی آنرا بپایانند بپای آنکه شرط عده  
 نکرده باشد تا سه روز یا بیع هر یک که بعد از سه روز یا بیع غیر است در فسخ و در هر چه در این چهارم  
 چیزهای که در آن روز تا شب منافع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی بپایانند چیز است  
 را بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا یا و در مالک میشود و اگر نیاید و در بیع غیر است  
 در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد بعضی را انسی نقد بپایانند و در بیع غیر است  
 در فسخ یا نه چنانکه در این مسئله و قول است که در بیع است که اختیار دارد و در بیع غیر است  
 که اگر آنچه عده کرده و در عده قرار داده ندید موضوع شش چهار روز است و آن چنانست  
 که شخصی متاعی را بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند  
 فسخ و نگه داشتن آن و اگر بعضی را داده باشد و بعضی بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند  
 صفت واقع شده باشد تمام را رد میتواند کرد و آنکه بعضی را نگه دارد و بعضی را رد کند موضوع  
 بیع غیر است که آن چنانست که شخصی متاعی را بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند  
 عقد بیع نکرده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکس که بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند بپایانند  
 شرط اول فسخ که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروشنده مشتری و تلفات  
 شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که در بیع صورت بیع فسخ می رسد یا بیع را  
 و التزام مشتری می نماید بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند

که بائع را در ضرورت می رسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگوید و در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار منع نیست تا مردم زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر آنکه زیادتی و نقصان باشد که او را در عرف زیاده و نقصان نگویند اختیار منع نیست مخرج هشتم خیای عیب و آن ثابت است در هر چیزی که اخلاقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بست و تشنگ قسم است اول دیوانه بودن غلام و کینه دهم برص داشتن تا دهم چنانچه داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کینه یا که بخرد در وقت خرید چیزی باشد که مالیه دهنی کردن یا بشود بماند پشت یا سینه غلام و کینه دهم اگر بختن ایشان بعبادت نه آنکه از روی ترس جای پنهان شوند چه آن که بختن را نمی توان کرد و هفتم هفتی بودن تا دهم سنعتی بودن اگر چه قیمت بدان زیاده میشود دهم انگ بودن دهم کور بودن و اصول بودن و مرض سبل و چشم داشتن یا زخم کور بودن و دوازدهم کافر بودن غلام و کینه نهم مشتری شرط اسلام نکرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در پشت نه یا غلام چهاردهم تنگی بودن حدی یا تعزیری که سبب مالک شود یا سختی قتل یا بریدن عضو یا بشود نهم موی بلند شدن شانزدهم خون چیدن ندیدن کینه و آن بر قول بعضی از مجتهدین هجدهم بودن ثقل و در زیاده بر عادت که در غلام و کینه باشد بیستم آستینی در کینه نوزدهم بیار بودن اگر چه تنگ کینه و بیست یک دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن کینه و غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سوم دزدی و خیانت کردن کینه و غلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهر بیست و پنجم آنکه شراب خور باشد بیست و ششم آنکه متاعی که خریده باشد نجس باشد و اگر چه قابل پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که آنرا ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست راست غلام با وجود قوت داشتن دست چپا و پس مشتری هرگاه غلام شود باین عیوب اختیار فرسخ دارد چهار شرط اول آنکه فقری در آن متاع نکرده باشد و یا فقری در دهنی توان کرد اما از آنکه تفاوت میان بقیمت بی کینه یا عیب و بیست و دهم آنکه عیب

پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب باقی آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع تا یکسال بمرسد  
 مشتری فسخ آن می تواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد و تمام آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم  
 نباشد که اگر عالم باشد رد نمی تواند کرد و ارزش نیز نیگیرد و چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب  
 را ساقط نکرده باشد خواه تفصیل خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمی تواند کرد و گوشت  
 ارزش در چهار موضع ثابت می شود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک  
 چنانکه گذشت دوم آنکه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود در نیم صورت نیز رد نمی تواند کرد  
 و ارزش میگیرد و سوم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد فسخ نکند و ارزش میگیرد  
 چهارم آنکه متاع در دست مشتری عیب بمرسانیده باشد و بلع شرط کرده باشد که هرگاه عیبناک  
 شود ارزش بدهد و وضع تمام خیارات پس آن چنانست که شخصی که بخرد مثلاً فروخته باشد بشرط  
 آنکه شمع روی و جعد موی باشد و روزه او را شرح کرده باشد بشرط آب و وصل  
 کرده باشد موی دیگر را بموی او چه درین صورت مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد  
 از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه که سفند است و چند روز  
 شیر او را ندوشیده باشد و بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر  
 شود که شیر او کمتر از آن بوده در نیم صورت نیز مشتری اختیار فسخ ندارد و اگر کمتر از سه روز شیر کم شود  
 چه اگر بیشتر از سه روز شیر کم شود اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن کو سفند است که او را  
 سه روز ندوشیده باشند کم نشود و عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه  
 میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر کو سفند  
 نیز می رود یا نه چون حدیث در کو سفند واقع شده مخصوص کو سفند است میان مجتهدین  
 خلاف است اقرب آنست که در غیر کو سفند نیز می رود و همچنین آب قنات یا آسیاب را  
 بده کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد  
 و در خیارات پس هرگاه فسخ نکند و راضی بگردد و ارزش نیگیرد و اگر در شرط بکارت هرگاه  
 شرط کرده باشد که کنیز بکارت باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت ندهد است درین صورت  
 بنا بر قول مشهور ارزش میگیرد و در فسخ حق ندارد حکم شرع و بالی شرط نیست موضوع و تمام

خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی که بشرطی میفروشد سالم نباشد بشرط در و پس با عدم آن شرط  
 با شرط آن موجب اختیار فسخ نیست چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در دو وعده یعنی در دوشنبه و چهارشنبه  
 بر فسخ بیع باشد موضوع یا در دهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که کسی بفروشد اگر  
 مخرج سازد مثل آن بختی که جهانشوان کرد از یکدیگر چه در خصوص رت مشتری اختیار فسخ و شرکت  
 هر دو در موضوع دو از دهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه با بیع متاعی را که گمان و این  
 باشد که می تواند تسلیم کردن بفروشد و بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم کردن آن چون فروختن  
 کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز با آب آید مشتری میسرست میباید فسخ و طلب مثل یا  
 قیمت آن موضوع میسرست و چهارم خیار رد کردن یعنی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً  
 بیکه فسخه بخرد آنگاه ظاهر شود که یک از آنها طلق دیگر بوده غیرست میان فسخ بیع هر دو غلام  
 یا نگاه داشتن یک غلام را بجهت او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر یا از بیع موضوع چهارم  
 خیار تعلیق و آن چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بفکس بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش  
 منع کند جهت قسمت کردن مال و بر قرض او این چه در خصوص صاحب متاع غیرست در فسخ  
 کردن بیع و گرفتن متاع و میان امضا و شریک بودن با قرض او این در مال آن مفلس موضوع  
 یا نهم در خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از  
 قبض در ملک خیار تلف شود پس از جانب بایع یا از مشتری غیرست در فسخ و همچنین اگر  
 متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری غیرست  
 در فسخ و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافت است اگر بایع تسلیم  
 تاخیر کن اجرت مدت تاخیر بر او لازمست موضوع شانزدهم خیار جهالت اجاره و آن چنانست  
 که هرگاه مشتری جاهل باشد زین را که بایع او فروخته در اجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد  
 و همچنین هرگاه جاهل باشد که نگه ای که در زمین مدفون بوده باشند از بایع است غیرست  
 در فسخ و اختلاص اقسام خیار است مذکور درین کتاب است خاتم در بیان احکام بدانکه  
 بعد از بیع کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازمست و آن بر پیرمای که قابل نقل و تحویل  
 نباشد زین و عمارت و بلوغ و درخت تعلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن



باز داشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن اگر زمین را هست رسیده باشد چیدن و در آنچه  
 قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن اگر سواست نقل کردن در غیر اینها  
 بهرست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهرست دادن مشتری است جائز است که  
 با بیع در بیع استینا کند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنای کلام پست آن کند از آنچه متین  
 آنچه قول است اول آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطلست سوم آنکه اگر آن حیوان را توان ذبح  
 نمودن صحیح است و الا باطلست چهارم آنکه در حیوانیکه بیع او توان کرد شریک است قیمت کلام و  
 پست آن آنچه آنکه مطلقا به نسبت کلام و پست در آن شریک است و اصح اقوال قول دوم است اجرت  
 کیل و وزن کننده و شمرنده و فروشنده آن بر بائع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن  
 و فروخته متاع و نقل کننده آن به مشتری است بشرط آنکه برضای خود نیامده باشد بلکه بائع و مشتری  
 ایشان را آورند و دلال این است اگر متاع در دست او بیفتد و تقصیر فروخته و ضمانت نیست  
 و اگر میان مالک دلال اختلاف واقع شود و در تقصیر نه کردن و قیمت متاع یا تقصیر قول اول است  
 باقیم طلب و هم در بیان برین خود یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است فصل اول در شروط  
 گرو کردن بدانکه گرو گرفتن کسی که بر ذمه او دینی باشد حیث اعتماد شروع است خواه در سفر  
 خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده است که در سفر جائز است بنا بر غالب چه بیشتر  
 اوقات در سفر کسی به غیر سکه تسک نبویسد و اکتفا بگرومی کنند و این برین عقد نیست لازم  
 از طرف کسی که گرومی کند باین معنی که دیگر نمیتوان تصرف در آن گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده  
 گرفت تا وقتیکه دین او را ادا کند و در آن نه شرط است اول آنکه گرو کننده بائع و عاقل باشد  
 و جائز التصرّف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را با گمراه بران دارد و بلایان  
 اگر اذن بدو مست و بهوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد  
 صحیح نیست آنرا و لی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که او بطلب  
 طفل کرده باشد یا جهت مال او گرو گیرد و دوم آنجا است چون *هَذَا مَا أَتَىكَ الْخَلَاءُ*  
*الْخَلَاءُ* یعنی گرو کردن این عین و پیش از بیعت فلان باین سوم قبول چون *قَبُولُ*  
 و آنچه دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد از آنجا بی فاصله واقع شود و بی فاصله

و قبول را بلفظ بگویند باقی برت و با عاجز بودن با شارت و کتابت نیز جائز است و بغير عرفی و غیره  
صیغه ماضی نیز جائز است بجز قبض کردن گرو و در قبض کردن گرو اذن گرو کنند شرط است  
پس اگر پیش از قبض گرو کنند بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل میشود  
و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استداamt قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو  
کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت  
او گرو کنند تا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض کن صحیح نیست ششم گرو عینی باشد که  
ممكن باشد قبض آن صحیح باشد مالک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و  
منفعت هر خون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بیه اذن صاحب و گرو کردن  
شراب و خوک و اگر چه جود باشد و نزد مسلمان گرو کنند و او در دست جود دیگر گیرد و صحیح  
نیست اما شیر و انگور را اگر گرو کنند صحیح است و در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و  
چون سرکه شود باز گرو می شود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب آتما بر نهد و شخصه که  
بنزد او گروست آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان مالک کسی است که  
گرو کرده درین مسئله مجتهدین اذوقول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد  
مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک آن نمی شود و همچنین صحیح نیست  
گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آنرا جائز داشته اند و گفته اند که واجبست  
درین صورت بمسلمان بسیارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهود و کفار و مجتهدین  
میکروه است گرو کردن کنیز خوش روی نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میان مجتهدین خلافتست  
در آنکه گرو کردن چیزه که قبض آن نتواند کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا  
جائزست یا نه و همچنین خلافت میان مجتهدین در گرو کردن کنیزه که از و فرزند داشته  
باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد آنرا بجهت قیمت آن کنیز و گرو کردن کنیز بکاتب و مدبر  
صحیح است و گرو کردن زمین و قف و زمین خراج جائز نیست ششم آنکه گرو جهت دینی باشد  
که در ذمت ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن جهت دینی که در ذمه ثابت نباشد  
چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و جهت خطای که شخصی بکند و با جرت کسی که گرفته

باشد که نذر کرده و آن را از شهر بر سر برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام حرامست مال  
 آن است میان مجتهدین خلافت اقلی آنست که باینست قسم آنکه گرو حرامست و شی باشد که  
 استیضای آن درین از و ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت  
 آن صحیح نیست چه اگر او بگیرد نمی تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را حرامست آن عمل جاری کند  
 اما اگر آن شخص اجابت عمل معین چون خیاطی کردن جامه اجاره گرفته باشد جائز نیست چه هرگاه  
 او بگیرد نمی تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را حرامست آن عمل جاری کند **فصل دوم**  
 در احکام گرو کردن بد آنکه قیدین قابل شرط است پس هر شرطیکه منافعی آن نباشد چون شرط  
 کردن آنکه گرو در دست عادل باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده  
 و درین صورت گرو کند و او را نمی تواند از وکالت عزل کرد اما اگر وکند و اگر بمیرد گرو باطل  
 میشود و اگر گیرنده بمیرد گرو باطل نمی شود بلکه او را نه او منتقل می شود و اگر در گرو شرط کند  
 که جائز نباشد چون شرط آنکه نفع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافعی  
 فعل گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه وکند و گیرنده را انقضای آنست که  
 منافعی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و به بنوعی آن و دخول کردن بآن گرو باز  
 گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را انقضای آنست که صحیح نیست مگر باذن گرو وکند و دیگر وعده در  
 گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط لازم است و اگر بعد از وعده گرو وکند از دادن دین متناع  
 نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود را بر او در دوزیادتی را باز دهد و  
 اگر وکیل نباشد به شخصت او بفروشد و اگر غائب باشد یا شخصت نداده کم شرط آنرا بفروشد  
 و دین آنرا بدهد و اگر گرو کند و گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد  
 جائز نیست و اگر انقضای آنست که قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیز را که  
 بسیار نماند جائز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین گفته اند  
 که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گروست و گرو در دست گرو گیرنده امانت است  
 پس اگر به تقصیر و تلف شود ضمانت نیست و قول قول وست در عدم تقصیر یا قسماً و قول  
 قولی گرو وکند است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو وکند چیز را

و دیگر به حدیثی است که اگر دو متاعی جهت دو دین گرو کنند هرگاه یکی از آنها را بدین  
هر دو را جهت یک دین نمی تواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری با گرو  
هرگاه دین با گرو را ادا نمایند نمی تواند گرو را جهت از دین دیگر نگاه داشت و هرگاه گرو کنند  
دین را و با گرو گیرنده را نمی رسد که گرو را بفروشد و نمی رسد که گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو  
کننده که دین را از غیر گرویده و اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده را امر کرد تا بدهد این گرو را  
نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساغق گرو شود  
بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد و بگوید و خرج او بگویند  
تعلق دارد و نفقه او بر او مستحق و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل آن باشد  
که بر او سوار شوند و شیر داشته باشد که خوردند جائز است که سوار شوند و شیر آنرا بخورند و نفقه  
بدهند و قول اصح آنست که نفرت در آن بیه اذن گرو کنند جائز نیست نفقه بر اوست  
و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند طلب موم در شفعه گرفتن آن چنانست  
که دو شخص ملکه متلع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه یکی  
از آن دو شخص حقه خود را بفروشد شریک سابق آن حقه مستحق میشود و آنچه دیگر  
قیمت می دهد همان قیمت را میباید بابتی ده شرط اول آن چیزی را که شریک فروخته باشد  
باید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بقیه  
در تدریس گفته اند که شفعه بر حیوان نیز مستحقست و هرگاه از هر یکی از آنها یا فانیاد و لایب  
تیه بیند در آن شفعه میرو و دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون جامه کوچک  
و دکاخی های کوچک نه و راه تنگ شفعه ندارد و سوم آنکه آن چیز را قسمت کرده باشند چه هرگاه  
قسمت کرده باشند شفعه ندارد و اگر آنکه در هر دو شریک باشد و درین صورت  
با قسمت نیز شفعه دارد و هرگاه هر دو را با هم بفروشد تا اگر زمین را بگوید نه و راه بگوید نه  
درین صورت شفعه ندارد چهارم آنکه زیاد از دو شریک نباشد و بعضی از شفعه گیرندگان  
که در غیر حیوان زیاد از دو شریک را شفعه میسر است و از حیوان زیاد از دو شریک را شفعه  
نمی رسد پنجم آنکه حقه شریک بخربلین و فروخته نقل شود و دیگری بپا کند و غیره و فروخته شود

میراث یا بهر وجهی نقل شود شریک دیگر شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که میراث و شفعه  
شفعه در آنست که اگر کسی که شفعه میطلبد چو دیا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه  
مشتری مسلمان باشد و شریک چو دیا مرتد باشد شفعه نمی رسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که  
شفعه میطلبد مرتد باشد یا ای رسد او را یا نه میان مجتهدین خلافت و همچنین خلافت میان  
مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود و بیستم آنکه حصه شریکی که شفعه میطلبد  
وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه را تأخیر رسد و باید مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه  
آن کسی که وقف بر او باشد یکس باشد او را شفعه میرسد و چو در تنگی بیع وقف اولادی  
جائز است چنانچه در باب وقف گفته شد شریک یا شفعه نمی گیرد و بیستم آنکه یک از دو شریک  
مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو یک دفعه خریداری باشند یکی که مقدم را شفعه نمیرسد و همچنین  
در صورتی که یکی پیشتر خریداری باشد منافع شفعه می رسد و بیستم آنکه آن شفعه که شفعه میطلبد  
بیاید که عالم بهر حال باشد و نیز عالم باشد یعنی که شریک فروخته باشد آنرا چه با جهالت  
هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست و بیستم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و گرفتن پس اگر قادر  
نباشد یا قادر باشد و قیمت زده شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غائب  
ست حکم بر تابت تا حاضر سازم و بیستم آنکه اگر گوید قیمت در بلد دیگر است و بیستم آنکه  
در هند تا بهایی که حاضر سازد در آن زمان و بیستم آنکه در مدت خرید مشتری رسد  
چه درین صورت شفعه ساقط است یا در بیستم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد  
تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است و بیستم آنکه طلب شفعه فی الفور  
کنند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه کنند یا آنکه بعد از آنستن فروختن حصه  
خود را نیز بفروشد شفعه درین صورت ساقط است و اگر غائب باشد یا طفل یا دیوانه یا  
مجنون یا بیار یا بیوش باشد شفعه ایشان ساقط نیست و بلکه هرگاه عالم شوند میراث ایشانرا  
و اول طفل یا دیوانه یا صرفه و خطه ایشان شفعه میگیرد و بیستم آنکه در وقت گرفتن آن چیز گوید  
اگر قسم این بین را شفعه چه این قول بجای عقبت است و محتاج به بعد از بیع است  
و اگر مشتری در آن چیز نظر نموده باشد مثل آنکه او را فروخته باشد شریک را میراث آنرا



باطل سازد و از آن کس بگیرد و آنچه منافق بهر سه پیش از آنکه شرک یک شفعه بطلبد مال مشتری بپست  
 و ساقط نمی شود و شفعه به پیشان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن برباعی بواسطه عیب و شفعه  
 میتواند رد کرد آنرا بشریک حجت عیب یا جاهل بودن او بعیب آنرا اگر رد کنند تفاوت قیمت آنرا  
 نمی تواند گرفت از رباعی مگر آنکه مشتری آن تفاوت را برباعی گرفته باشد و اگر میانهم کسی که شفعه  
 می خواهد و مشتری نزاع شود در انتقال با و به بیع یا به میراث یا به بیع اگر گواه نداشته باشد قول  
 قول مشتری نیست بر نفی اتحقاق شفعه و قول قول مشتری نیست در قیمت با هم بقول مشهور و اگر هر دو  
 گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن در آن  
 چند فصل است **فصل اول** در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد  
 بسبب تعلق حق غیر به مال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها  
 ده قوم اند اول طفلان چنانچه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشید  
 شوند و بالغ شدن در مردان سیکه از سنه چهرست یا پانزده ساله شدن یا موی درشت  
 بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتمل شدن و در زنان بدو چیز اخیر و نه ساله شدن یا حیض  
 دیدنست و صاحب رشید وقتی میشود که ایشان را آزمائش کنند باینکه بیند که مال خود را در  
 چیز یا صحیح صرف میکنند یا نه و دوم دیوانگان ایشان از مال خود ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند  
 و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالاروند و اگر مرد و جمع شوند پدر و  
 در ولی بودن شرک یک اند و هرگاه ایشان نباشند سیکه پدر و جد او را وصی کرده باشد و هرگاه  
 او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی که حاکم او را نصب نماید ستویم سفیهان چنانچه ایشان نیز از  
 مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان بر طرف شود و اگر ایشان عاقل داشته باشند و  
 بر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیهان بالغ شده باشند و سلسله  
 ایشان حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم  
 ایشان را منع کرده باشد از مال خویش و خواه نکرده باشد تا هرگاه سفاهت بر طرف شود  
 تا حاکم شرع حکم کند منع ایشان از مال ایشان بر طرف نمیشود و بعضی از سفیهان برین رفته اند  
 که هرگاه سفیه بپست و پنج ساله شود دیگر تصرف در مال خود نمیتواند کرد اگر چه سفیه باشد و بوفیه

لایق می باشد در این مقام

هرگاه پیش از سفاقت حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط آنکه حج را حج را  
بدیگری بسیارند و حج سنت نیز میتواند در هرگاه خرج سفر و حضار برابر باشد اگر خلاف کند سوگند  
یاند خود را بگذارد آن و زده گرفتن سنت چهارم بیماری که در آن مرض فوت شوند چنانچه ایشان از  
زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند باین معنی که اگر کسی توان داشته باشد مثلاً و یکسے بخش  
دهد توان آن صحیح است و باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند و آنرا تسلیم ششم  
نگرفته باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا آنکه آن متاع را تسلیم ششمی نمایند  
هفتم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ممنوع اند از تصرف در آن  
متاع تا قیمت آن متاع را بدین نفقه غلامان که آقا یا ای ایشانی قرار داده باشند  
که سابق معین بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیداکند سوای نفقه ممنوع اند تا آنچه آقا یا ایشانی قرار  
داد بدین نفقه ششم جماعتی که از دین اسلام برگزیده باشند و پدر یا ای ایشانی کافر بوده باشند  
چه ایشانی نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه مسلمان شوند هفتم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده  
باشند جهت دینی چه ایشانی از تصرف در آن مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند و هشتم  
مفسدان که مالهای ایشانی از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشانی از تصرف در مال خود  
سوای نفقه و بماند خود و اهل و عیال واجب نفقه خود ممنوع اند بچهار شرط اول آنکه قرض  
قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه وعده قرضهای ایشانی رسیده باشد و سوم  
آنکه مالهای ایشانی از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را  
را منع کند از مالشان چه بعد ازین چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانی را قیمت بخاید و بر قرضخواهان  
فراخورد قرض ایشانی قسمت ببناید باین طریق که مفسدان قرضخواهان را حاضر بیازد و قرضخواهان  
که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و بآنها بدهد و قرضخواهان دیگر را در آن نفیست صاحبان  
متاعی را که متاعشان موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان ترکیب  
باشند نگاه جماعتی که مفسس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشانی را بدینهم حیوانان است  
که محتاج بنفقہ باشند اول بفروشد آنگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد آنگاه زمین  
را بفروشد و دستگا و مفسس خانه و منی توان فروخت هرگاه محتاج باینها باشد و آیه از قرضخواهان

چیزهای فلسفی بقدر خوان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج است بحکم حاکم  
 میانه مجتهدین خلافت اقربا گشت که بجز قسمت منع بر طرف میشود و نمیرسد قرض خوان را که  
 بعد از آنکه آنچه داشته باشد از او گرفته باشند و او را تکلیف نمایند که جهت ایشان کار کند و اگر چه  
 صاحب کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیز را با او بخشه تکلیف نمایند که قبول کند یا قرض کند جهت  
 ایشان و تکلیف نمیتوان کرد از زمان را بشوهر کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن  
 بعد از قسمت اموال جائز نیست بلکه مملکت او واجب است تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را  
 مستغنی گرداند فصل دوم در ضامن شدن و آن بر سه قسم است اول متعهد الی شدن که بر  
 ذمت شخصی باشد و شروط آن سه قسم است اول بجا بی چون و چنان یعنی ضامن شدن من از  
 فلان شخص یا چه بر ذمت او است و آنچه صریحا دلالت کند بر آن و با قدرت کتابت و اشارت  
 کافی نیست و اشاره اخس کافی است دوم قبول کسیکه او را ضامن بیسازد و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که رضای او کافی است اگر چه بلفظ گوید یا نارضای کسیکه از جانب او ضامن شود دخل  
 ندارد ولیکن اگر بے رضای او ضامن میشود مالمیکه میباید رجوع باو نمی تواند کرد اما اگر برضا  
 او ضامن شود رجوع می کند و اگر کسی که بواسطه مال او ضامن شده چیزی را بختش بضمین  
 ضامن نمی تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست  
 سوم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جاننازالتهم و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و  
 سقیه و غمی علیهم و مست و بهوش و خفته و مجبور صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد چه ضامن  
 بنده یا اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صحیح است و بعد از آزادی میباید  
 و یا اذن مولی صحیح است و تعلق می گیرد بنده بنده نه مال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که تعلق میگیرد به مال مولی و آنچه ضامن مالدار باشد یا آنکه لسی از جهت مال او ضامن میشود  
 عالم باشد بفلسفی و در هر گام ضامن شدن و اما استمرار مال داری ضامن شرط نیست پس اگر  
 در اتنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان بر معلق بشرط سازد  
 چه اگر معلق بر شرط سازد صحیح نیست اما اگر معلق سازد بشرط اما دادن مال را معلق بر شرط سازد  
 صحیح است هفتم آنکه مالمیکه ضامن متعهد آن شود میباید که ثابت باشد در ذمت آن کسیکه از او ضمان

اعلان نمود علیها  
 جهت تهنیت قرض  
 بقوله تعالی و ان كان  
 ذو مروة فطرة ابا  
 حنیفه ۱۲  
 مضمون بقدر خوان ۱۲  
 مضمون غنی ۱۲  
 مضمون غنی ۱۲

میشود پس اگر ثابت در ذمت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال حواله پیش از فعل ضمان مال  
 کتابت ضمان مانع است و و دلیلت و مال شرکت و مضاربیت و بعد از آنکه شرطهای ضامن بهر سه  
 منتقل میشود مال از ذمت آن شخصیکه از جانب ضامن شده بدو ضمان حال و مؤجل جائز است  
 و در مؤجل اگر ضامن بهر ضمان مؤجل حال می شود و جائز است که شخصی از ضامن ضمان شود  
 و همچنین قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمتی بدیگری و شرط آن شش است  
 اول ایجاب چون *أَخْلَيْتُكَ بِمَا لَدَيْنِي أَنَا لَكَ فِي عَيْنِي حَالَهُ* که درم تفرغ  
 تو بفلان کس دوم قبول چون *قَبِلْتُ* و قبول حواله واجب نیست بر مال دار و بعضی از محققین  
 گفته اند که قبول بر مال واجب است و اما دلیلی که وارد شده بدین معنی آن محمول بر انتخاب  
 است شوم و ضامن آنکس که حواله میکند و کسیکه او را حواله کرده و کسیکه بر او حواله کرده باشد  
 چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمت کسی که حواله میکند پس حواله کردن چه نیست که بقدری توان  
 گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معاق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر بین مال  
 بهر که ام از حواله کننده و کسی را که حواله می کند و بر کسیکه حواله می کنند و هرگاه شرط  
 حواله تحقق شود منتقل میشود مال از ذمت کسیکه حواله میکند بدو کسیکه حواله می کند و  
 و حواله کردن آن کسیکه حواله کرده شده بر او و بر کس دیگر جائز است و همچنین بر کس دیگر  
 حواله بغیر جنس ترا حواله است چنانچه بر ذمت او در اهرم باشد و بدین نیز حواله کند قسم  
 سوم کفاله و آن ضامن شدن بدو شخصی است که بروقی غیره ثابت باشد و شرط آن  
 پنج است اول ایجاب چون *كَمْ أَتَيْتُكَ* یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسی که  
 از براسه او ضامن میشود و بعضی از محققین در ضامن کسیکه ضامن بدان او می شود شرط  
 کرده اند شوم تعیین آن کسی که ضامن بدن او می شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکم از دو  
 شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدت ضمان جائز است چهارم آنکه ضمان را معقل بشرط  
 نسازد چه اگر معقل بشرط سازد باطل است پنجم آنکه آنچه بر او باشد حد نباشد چه کفیل شدن  
 کسیکه بر او حد لازم شده باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرطها بهر سه کفیل شدن صحیح  
 است و کفیل شدن حال جائز است و بعهده نیز هرگاه و عده مشخص باشد و هرگاه عده

کفاله مطلق واقع شود و منصرف الحال میشود و تسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل  
بری الذمه میشود و بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را با کفیل چه درین وقت  
تسلیم کردن بری الذمه میشود و بری الذمه نمی شود و تلف شدن آن چیزیکه بر ذمه او باشد و  
اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید فاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه بر ذمه اوست  
از عهده ببرد و آنچه را که در وقت آنچه بر ذمه اوست ضامن رجوع می کند بر آن کسیکه ضامن بن  
او شده اگر چه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگیرد یا غائب شود و غائب شدن  
که خراج منقطع شده باشد یا ضامن را لازم است که آنچه بر ذمه اوست بدو بیاورد و مجتهدین  
درین مسئله خلاف است است اقرب آنست که می باید داد و اگر غائب شدن او بطریق نباشد که  
شیر او منقطع شود یا ضامن را محلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است  
برای کردن قرض را کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت بر او لازم است که  
او را رد کند یا آنچه بر اوست بدو باطل میشود و کفاله ببردن کسی که ضامن بدن او شده باشد  
در نتیجه و در دادن مال که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مردۀ او نیز بر او  
لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مردۀ جهت گواهی دادن بر او باشد چه درین صورت حاضر  
ساختن مردۀ او لازم است و اگر چه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد یا بر ورشته او لازم است  
که آن شخص حاضر سازد مجتهدین را درین مسئله دو قول است صح آنست که حاضر سازند فصل  
سوم در بیان صلح کردن و آنچه است که شایع وضع کرده آنرا حجت قطع نزاع و آن بر  
قسم است اول میان مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میان  
زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سوم میان دو خصم در اموال و صلح عقد می است  
لازم و شرط آن شش است اول ایجاب چون یسکتک هکذا ایضا یعنی مصالحه کردم فلان  
دعوی را بمصلحتی معین مثل دادم قبول چون قیلت و هر چه دلالت کند بر رضای ایجاب سوم  
آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید متناهی باشد و از اطفال و ابله و دیوانه و  
نفیه و کسی که او را با کراه بران دارد یا مست باشد یا بیوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع  
سبب فلاس زماش منع کرده باشد بواسطه قرضخواهان صح نیست چهارم آنکه صلح بر چیز

و این  
است





آنکه آنچه اجاره میکنند چیزیست باشد که او را توان دید یا حس آن توان کرد و شوی که از وجهالت  
بر طرف شود پس در اجاره دادن تمام مثلاً ناچار است از دیدن خانه های آن بزرگ و کوچک و  
نوع و جائیکه ناکسیر بریزند و او بخانه معرفت آن را و صفت کردن آن تمام بخوبی که جهالت از او  
بر طرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا و صفت کردن زمین و منفعت و نفع آن را  
و غیر آن و تعیین مدت و قیمت آنکه آنچه اجاره میدهد چیزی باشد که اصل و باقی ماند و از نفع گیرند  
پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و بهر جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن گوشت  
جهت خوردن شیر و هیچ نیست اما در اجاره گاوین و این جهت شیر دادن لطیف است  
مجتهدین خلافت اقربا آنست که جائز است و آیا جائز است که گوشت را اجاره کنند و بهر  
شیر دادن پره درین مسئله میان مجتهدین خلافت اقربا آنست که جائز است و همچنین اجاره  
کردن بویهای خوش جائز است اگر چه بوییدن کم شود و همچنین اجاره تمام جهت نشستن در آن  
جائز است و بختن آب تلخ آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جائز است یا نه  
میان مجتهدین درین مسئله خلافت ششم آنکه آن چیزیست که اجاره می کنند منفعت آن  
مستقل باشد و در اجاره کردن سبب جهت بوییدن درخت جهت نشستن و رسانیدن آن بیانه  
و بهرین خلافت اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت یا آن هیچ ششم آنکه منفعت تلخ  
باشد پس اگر خانه را جهت بختن شراب اجاره کنند هیچ نیست ششم آنکه منفعت ملوک باشد  
پس اجاره دادن کسی ملک را که از دیگر کسی غصب کرده باشد هیچ نیست ششم آنکه نفع گرفتن  
از آن چیزی که اجاره میکنند ممکن باشد پس اجاره زمین به آب جهت زراعت کردن در آن  
هیچ نیست و همچنین هیچ نیست اجاره کردن گوشت جهت زراعت و زراعت کردن بدان  
بعوض گاوی جهت بار برداشتن عوض شتر چنانکه متفلس درین دو وجه است ممکن نیست ششم آنکه  
قادر باشد تسلیم آن پس اجاره بنده که نخیده در مدتی که نخیده باشد هیچ نیست یا زوجه آنکه  
منفعت چیزیست نباشد که بجهت شرع و عرف منوع باشد از آن پس اجاره شخصی جهت کنان  
وندانی که در نمیکند یا جنب و مانع جهت جارب کردن هیچ نیست اما اگر اجاره کنند  
جهت کنان دندانی که در کنند هیچ است و کافر را اجاره کردن محض جهت نظر کردن مسلمان

علامه در  
قواعد الاحکام  
در اجاره درخت  
جهت خشک کردن  
داشتن خلافت  
کرده فرموده  
که بوییدن درخت  
هیچ نیست  
باشد ملک  
یا است قائل  
نقطه ششم  
در اجاره

جهت خوبست صحیح نیست و از دم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن  
 کسی که حج بر او واجب باشد چنانچه حج کردن از غیر صحیح نیست پس از دم آنکه منفعت معلوم باشد  
 چون خیاطی کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهارم آنکه عوض منفعت معلوم  
 باشد بمشابه آن یا بعضی که همانست را بطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد پس وزن  
 در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر  
 عیب داشته باشد غیر مست میانۀ فسخ و امضا یا ارزش عیب و هرگاه این شروط تحقق نشود اجاره  
 لازمست و فسخ نمیشود مگر باطل عیبی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه و غرق شدن  
 زمین در آب و گرتختن کسی که او را با اجاره گرفته اند خواه تلفش پیش از قبض باشد و خواه بعد  
 از قبض و چون ساکن شدن در دندان در حال آیدن دلاک و باطل نمی شود و بمنع کردن  
 مستاجر را از تصرف در عین و غصب کردن عین پیش از قبض و مفسد بودن مستاجر  
 و خلاف است سیانۀ مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر مستاجر باطل می شود یا نه و  
 بعضی از مجتهدین میگویند که باطل می شود و بعضی میگویند که باطل نمیشود و خواه پیش از سیدفا  
 منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی بر آنند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و  
 استاد فقیه یعنی شیخ الطائفة بهاء الملة والدين محمد آملی طالب تراه درین مسئله توقف بود  
 جهت تفاوت دل و اگر موجر موقوف نماید باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میباشد  
 مجتهدین درین مسئله اختلاف است بعضی برین گفته اند که اقرب آنست که باطل است و  
 مستاجر رجوع میکند بقیة اجرت بر وجه موجر باطل نمی شود اجاره بغیر فتن عین آتا  
 اگر مشتری جاهل با جاره باشد غیر مست در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیار شود اجاره باطل  
 میشود و اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمی شود و الزام میکند او را  
 و اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار بجز در عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک  
 منفعت می شود آتا تسلیم اجرت موقوف است بر تسلیم عین اگر اجرت بعمل باشد و بعد از  
 انقضای عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و گرفتن مستاجر  
 و هرگاه مدتی بگذرد که با متفایع از عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود



آن ابطال شود اجاره حرامست کننده بشرط اجرت چهارم اجاره چیست پاک کردن از نجاست  
 پنجم اجاره چیست جمد کردن باطل است اجرت نوحه حق جائز است ششم اجاره دادن نفس خود را  
 چیست زایانیدن زنان بشرط اجرت هفتم اجاره چیست نقشه کردن ششم اجاره دادن کتیز بغیر  
 امین و آما پانزده موضع که جائز است اول اجاره مصحف چیست حفظ و نظر کردن و همچنین  
 اجاره کتیب فقه و حدیث و آداب دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط  
 سوم اجاره کردن کسی جهت برعل مباحی که خواهند چهارم اجاره چیست حج از برای سیرت پنجم  
 اجاره کردن جهت ساختن مسجد و پیش ششم اجاره کردن جهت نماز نیست هفتم اجاره فناس  
 چیست زراعت کردن بآب آن ششم اجاره تقارن اجاره زراعت و زراعت نیست دهم اجاره  
 دریم و دینار جهت نظر کردن و زراعت یا زراعت دهم اجاره زراعت جهت شنگ کردن رخت بر او و جهت  
 سایه آدن دوازدهم اجاره چارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجاره خانه  
 نسج کردن و رخت جهت نماز کردن در آن چهاردهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن  
 از آن و بعضی از مجتهدین این را جائز نمیدانند پانزدهم اجاره سنگ شکاری و بازو چرخ و  
 پارس جهت شکار فصل سوم در احکام اجاره کردن بلکه مستاجر این است پس تلف کردن  
 عین ضامن نیست و اگر شرط ضامن کند در عقد فاسد میشود و در بجهده موضع ضامن است  
 اول باتندی و تقصیر و خلافت بیانه و مجتهدین که ضامن قیمت است روز تقصیر یا روز تلف  
 اصح آنست که ضامن قیمت است روز تلف دوم کار اگر جامد یا پاره کند ضامن است اگر  
 جامد یکی را بسبب اشتباه دیگری بدهد ضامن است سوم اگر حال چیزی را بشکند چیست ارم  
 ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند چه بطرح اگر بقتل کشتی تقصیر کند ضامن است ششم  
 طبیب تقصیر کمال ششم بطلان سیم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاه دارد جهت گرفتن اجرت و تلف شود  
 ضامن است دهم معلم اطفال اگر جهت نادیده اطفال را بزند بحد یک نخ یا نیت برسد یا زخم  
 کسیکه ختنه میکند اگر قطع ختنه کند یا بی اذن و اطفال را زخم کند و سرایت کند طفل ضامن  
 است دوازدهم اگر کسی جهت دندان دندان که در دکن اجاره کند و او دندان صحیح را بکشد  
 ضامن است سیزدهم خیاط آنچه ضامن کند چهاردهم طباح آنچه ضامن کند پانزدهم جواهرا آنچه

بسیار است  
 با از نوشت  
 کدون ۱۲



ضلع که نشان از قلم خباز اگران بود از ضامن است و قلم جو یا ن گوسفند اگر خواب کند و غافل شود  
و تقصیر کن ضامن است و قلم جو یا ن چیزی که با و سپارند و تقصیر کند و حفظ آن و تلفش نشود  
است و اگر بسیار موج و مستجاب نرود شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است و قلم جو یا ن  
در کور و قول قول مالک است با هم و در مالک شدن متاع قول قول مستاجر و مستاجر و در  
کیفیت دادن و فعل قول مالک است و در قلم جو یا ن قول قول مستاجر و مستاجر و در  
اجاره قول قول مستاجر و در قلم جو یا ن قول قول مستاجر و مستاجر و در  
وامانت نیز کسی سپردن و دران و فصل است و فصل اول در بیان عاریت دادن و قلم جو یا ن  
و هر یک از ایشان را میسر و جوع الا در قلم جو یا ن و دران و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
چون که گفتن و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
در جوع کردن ضرر و سبکی که عاریت که ده اند آنرا چه را بپایان چه سبکی که در آن است که هر دو اند  
گرفته اند که در و دیار جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
و الا که کند بر عاریت گرفتن چیزی را که کسی اشاره و عاریت گرفتن است و دوم قول قول مالک  
است خواه قولی مثل آنکه گوید قبول دارم و خواه قولی چون آنکه گفتن عاریت دارم و آنکه کسی که عاریت  
میگیرد و میدهد بالغ و عاقل و جائز التمسک باشد پس عاریت گرفتن و قبول و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
ایشان و سفید و بنده بی اذن مولی و کسی که او را اگر اد بران دانند هیچ نیست و بنابر آنکه کسی که  
عاریت میدهد مالک باشد پس عاریت گرفتن و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
را که عاریت میدهد باید که عاریت باشد که اصل آن باقی باشد و الا آن قبیح خوانند و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
گرفتن ملک و یا در حق شکا و اگر چه جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
داد و عاریت گرفتن و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
کنند و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع و جوع  
اگر کسی که عاریت گرفتن است که عاریت بگیرد و میدارد که امانت داشته باشد که با و توان داد پس  
آنکه کسی که عاریت گرفتن است که عاریت بگیرد که عاریت گرفتن است که عاریت بگیرد که عاریت گرفتن است که عاریت بگیرد  
جهت نفی حرام باشد پس عاریت گرفتن خانه جهت نخین شراب دران خانه و آنرا نیست عاریت گرفتن



رد کردیم بوارث او قول قول و اراث است با هم مطلق بودیم در احکام غصب کردن و اراث آله و  
 در این چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بنا بر آنکه غصب گرفتن مال غیر است از روی  
 تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرف نشوند و از غاصب غلبه گویند و تصرف  
 در آنچه قابل نقل باشد نقل است و در چار و اسوار شدن رسته بر آن و در فروش شستن بر آن  
 و در خانه دخول در آن بیرون کردن صاحب کافی است و غصب کردن حرام است بکسب عقل و  
 کتافیه حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال حرام است بخدای رد کردن بجا حبس  
 رد آن واجب است و اگر چه تعدی باشد چون چوب عمارت و لوح کشتی و اگر چه متعلق بپیران کردن  
 باشد یا اگر در دریای باشد و لوح در پانین کشتی باشد رد آن بجا اخراج بیاعل واجب است و اگر رد کردن  
 عین مفسود باشد واجب است رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلی  
 بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از  
 دادن مثل آن تا آنکه مثل آن مفقود تا وقت دادن گردد و در شیخ قول است اول قیمت اعلی از  
 روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن و قیمت اعلی از روز غصب  
 تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز تا قبل از اگر  
 پیش غاصب زیاده بجز منفصل چون فرزند یا متعلق چون فریبی واجب است بر غاصب که بجا  
 رد کند مالک اگر غاصب آن عین اندوهد و بدل آنرا بدهد مالک صاحب بدل میشود و غاصب مالک  
 آن عین نمیشود و گندم و جو یا هرگاه غاصب زراعت کند همان مالک است و اگر غاصب  
 در آن تصرف کند بجز آنکه قیمت آن زیاده شود چون آرد نمودن گندم و تعلیم کار غلام را  
 غاصب مالک نمیشود بلکه لازم است که رد کند آن عین را و اگر تصرف کند بجزی که قیمت آن کم شود  
 لازم است که رد کند آن عین را با ارزش نقصان و اگر غاصب مخروج سازد آنرا بمساوی آن  
 یا بهتر از آن شرک است با مالک او و در خصوص اگر حق مالک از اعلی بدهد واجب است بر او  
 که قبول کند و اگر کمتر از آن در قیمت مخروج سازد مخیر است مالک در گرفتن آن عین یا ارزش  
 یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از غاصب خواهد واجب است بر غاصب که بدهد و اگر زیاده  
 از حق خود خواهد حرام است و اگر مخروج سازد بغير علم او دارد که آن چیز را تلف کرده پس

در غیر صورت مناسبت است و مزوج ساختن گندم بچواتا مناسبت بکاه او را تکلیف میکنند بکاه  
 کردن آن را بکاه دیگر و اگر چه بیرون دشوار باشد و اگر لسیان را غصب کنند و قبای را بآن دو زنند و آب  
 است تکافوت و بیرون آوردن آن لسیان مگر آنکه تیرسد که بسبب بیرون آوردن از قباضه خارج  
 شود چه در صورت قیمت آنرا بدینند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن لسیان جراحت حیوانی را  
 و در صورتی باشد که آنکه از غصب شدن و ناقص شدن این باشد چه در بیرون آوردن می توان شکاف  
 و بیرون آوردن و اما اگر آن حیوان بمیرد یا لسیان را بقتل و شکاف و بیرون آوردن و میباید  
 مجتهدین درین مسأله خلافت است و اگر کسی بکثیر رسد که غصب کرده دخول کند و کثیر بکاه باشد و  
 بکاه است و میباید کثیر را یا مهر المثلش یا ده یک قیمت آن کثیر را و اگر بکاه باشد است و یک قیمت  
 کثیر را بکثیر رد کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازم است غاصب را که رد کثیر کند به صاحب کثیر یا  
 اکثر او بپردازد و ده یک قیمت آن کثیر در صورت اولی و اگر بکارت کثیر را باگشت ببرد  
 و بکارت کثیر را بکثیر رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را باگشت برده باشد دخول کند و بکارت  
 بکارت او آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت کثیر یا کثیر یا اجرة المثل یا میگوید کثیر را داشته  
 میدهد و اگر جاهل باشد و فرزند در بیرون آوردن از غاصب است و قیمت فرزند او در روزی که وضع حمل  
 کثیر میشود و صاحب کثیر میدهد یا تلفا و تسکیم در قیمت کثیر بمیرسد باشد و اگر وقتی که کثیر از غاصب  
 عالم باشد شخصی چیزی بشکم آن کثیر نزد طفل و بیفتد غاصب از آن کس در بیست جنین آنرا میگیرد و  
 صاحب کثیر از غاصب دینش چنین بده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کثیر و هم غاصب  
 عالم باشند پس اگر بکاه دخول کرده باشد صاحب کثیر مهر و فرزند وارش و اجرت ایا میگوید  
 پیش غاصب بوده یا کثیر نمی گیرد و بر غاصب مد لازم است و اگر کثیر در دخول طاعت کرده باشد  
 بیرون واحد بزنند و در مهر خلافت میان مجتهدین اگر غاصب کثیر را بفروشد و مشتری با علم  
 بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گو سفند نرد و غصب کنند و بگو سفند داده  
 کشند نتاج آن از صاحب گو سفند داده است و اگر چه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت  
 وارش نقصان را به صاحب گو سفند نمیدهد و اگر زمین کسی را غصب کنند و زراعت کنند  
 مالک آن زمین را از آن زمین زراعت می رسد و اگر چه نزد یک چیدن باشد و اگر غاصب آنچه

اینجا و مال بکارت او  
 نباشد و اگر چه  
 رد کند و صاحب کثیر  
 مالک آن است و نیست  
 که در صورت طاعت  
 زانیه است و زانیه را  
 نیست و در حالت طاعت  
 آنکه از غاصب ببرد  
 غاصب اگر چه داده از  
 بکاه که حاصل شود مال  
 غاصب است هر چند  
 که غاصب را با بکاه  
 باشد اول آن صورت  
 او را معاف است از

غصب کرده بفروشد و قوف با جائز مالک است و مشتری ضامن عین و منفعت آنست اگر عالم  
 بآن بوده باشد و حبست که آنرا داند کند به صاحب و رجوع بر غاصب درین صورت غاصب و  
 مالک درین صورت خیر است در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب  
 غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده و اگر چه مشتری بر یکس فروخته باشد و چون  
 اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن اند و مالک خیر است که آنرا هر کدام از ایشان که خواهد برگرد  
 و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را بر داند غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت آنرا از غاصب  
 میگیرد و اگر شراب را خصب بکند و پیش غاصب ببرد غاصب بکند و صاحب ضامن است باینکه میانه  
 مجتهدین درین مسئله خلاف است فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است  
 بدانکه غاصب ضامن است عین و منفعت را در دوازده موضع اول غصب کردن غلامی که  
 صاحب منفعتی باشد چه ضامن است او را با منفعت او و اگر صاحب چند منفعت باشد  
 اجرت منفعت اعلی را ضامن است و دوم غصب کردن کنیز و عینی کردن او چه ضامن است کنیز را به  
 مهر المثل و با داده یک قیمت اگر بکشد و حبست و یک قیمت اگر بکشد و سوم غصب کردن  
 سگ شکاری و سگ گله و سگ که محافظت زراعت کند و سگ که محافظت باغ یا خانه کند چه  
 غاصب باین سگ با او منفعت آنها را ضامن است چهارم غصب کردن در سه بار با او منفعت  
 کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه درین صورت غاصب عین و منفعت آنها  
 را ضامن است پنجم غصب کردن زمین و بوشانین آن بختی که که شود چه غاصب ضامن  
 است آنرا و آنچه که شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است آن  
 میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب کرده باشد ششم غصب کردن غلام  
 را و خشی کردن آنچه قیمت بپوشین غلام را با غلام ضامن است ششم غصب کردن طلا و نقره  
 و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن است آنهاست بقدر بله و اگر مثل متعذر باشد ضامن  
 آنهاست بقدر بله و او حبست که زرگری کرده به صاحب بدهد و اگر بکشد و به صاحب قیمت  
 زرگری آنها را ضامن است ششم غصب کردن شیر و انگور و شراب شدن در دست غاصب  
 قیمت آنها شیر را ضامن است و آیا لازم است که شراب را هم بدهد به صاحب یا درین مسئله

نه رجوع کردن بر غاصب به صورت نیکنند و اگر عالم بآن بوده باشد رجوع بر غاصب می کند و مالک درین صورت خیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری







بفسخ و باطل نشود و برون هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزاعقه مطلق واقع شود نیز اگرچه غیر سنت  
 در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی یا آن نوع متعین میشود و در تصویب اگر خلاصه  
 قول مالک کند بجز آنکه ضرر با مالک باشد مالک غیر مست در میان فسخ و استعنا و یا فسخ اجرة المثل  
 بگیرد و یا استعنا تفاوت را و اخراجات زمین و مخارج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط  
 کرده باشد که بزرگوار بود و اگر مالک شرط کند که از زمین باشد و از دیگری تخم نکند و عمل جائز است  
 و بعضی از محققین گفته اند که هرگاه عقد مزاعقه مطلق واقع شود تخم نیز اگر بایده داد و بعضی از محققین  
 بیگویند که مزاعقه درین صورت باطل است و جائز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد  
 خواه در قسم موافق باشد و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه  
 مزاعقه فاسد شود در زراعت از کسی است که تخم داده و بیاورد و اجرت زمین زراعت لازم است و  
 جائز است که مالک تخم بزرگ را بجز تخمین از و بجزی قبول کند و قبول بزرگ درین صورت  
 لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک ایستاید که آنچه قرار کرده بدید که بیلاست ماند زراعت  
 از آفت سماوی چه اگر آفت سماوی نقصان واقع شود بجزی بر مالک نیست و اگر زیاده  
 شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میان بزرگ و مالک در رعایت زمین  
 یعنی بزرگ گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید بجهت یا اجرت  
 است قول مالک است در عدم عاریت و در او راست اجرة المثل با قسم بزرگ و او باید که  
 آنچه دعوی میکند از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید بخصب کرده این زمین را از من تصویب  
 قسم بخورد و اجرت و ارزش میگیرد با نقصان و از الله زراعت می تواند کرد فصل  
 دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه حصه در عوض کار کردن داشته باشد  
 و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون ساقی شلای علی اشجار می بیند  
 باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل آن ببری دوم  
 قبول و آن هر لفظی است که دلالت بر رضای ایجاب کند سوم آنکه باغ و عاقل باشد چهارم  
 آنکه جائز انصرف باشد پنجم آنکه مدت معین باشد و در آن مدت وجود میوه ممکن باشد  
 پس اگر مدتی باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان در مصیبت چنینست از آن میوه



با ایشان رسد چون خواست جراحتی که یکسوی بر نهد بر دوش باشد چنان هم شرکت و جوه دان چنانست  
که دو فلس متاعی را به نسب بخزند و با هم شرک باشد در نفع یا آنکه فلسی متاع را بدو آید و بفروشد  
بزیاده آنکه او را نفع باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت بشیعه معتبر نیست و شروط آن  
دو چیز است اول آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد دوم آنکه جائز التصرف باشد و سوم  
ایجاب چون استثنای شرک یعنی شرک شدیم چنان هم قبول و آن هر فعلی است که دلالت  
کند بر رضای ایجاب ششم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجموع  
باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه مخزج سازند متصرف شوند از یک یک سهم  
آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد یا دین صحیح نیست ششم آنکه نفع میانه ایشان باشد  
باشد بقدر مال ایشان و بعضی از محققین گفته اند که اگر شرط تقاضا است کنند جائز است  
و بعضی گفته اند که اگر زیادتی را کار کننده بردارد با شرط صحیح است نعم آنکه مدت قرار دهند  
چنان عقد نیست جائز هر وقت خواهند قسمت می توانند کرد و ششم آنکه یکی از ایشان دیگری  
را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف بیکبارم بدون اذن دیگری  
در مال مخزج صحیح نیست و در اذن اقتصاد بر آن کنند که شرک گفته پس اگر تقاضای کند  
از آن ضمانت و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شرکاء به شریک  
که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سوم مردن هر یک از ایشان و شرک  
امین است پس اگر تلف شود بی تقصیر و ضامن نیست و قول و مقبول است در تلف اگر دعوی سبب  
ظاهری کند چون غرق شدن و تخمین قول و مقبول است در عدم ضمانت و عدم تقصیر تخمین قول و  
مقبول است و آنچه خرید و جهت نفس خود خرید یا بشریک خرید فصل چهارم در مضاربه کردن و  
آنچنانست که شخصی مال خود را بیکدیگر دهد که تجارت کند بآن حصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده  
است اول ایجاب چون ضمانت است یعنی مضاربه کردم با تو این مال را آنکه تجارت کنی بآن و نفع آن  
میان من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر فعلی است که دلالت کند بر رضای ایجاب  
شوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چنان هم آنکه جائز التصرف باشد ششم آنکه یکبار  
را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه سرمایه نقد



باش چه اگر متاع باشد صحیح نیست مگر آنکه سرمایه معلوم المقدر باشد و آيا مشا بده او کافی است یا نه  
 خلافت آنکه سرمایه نقد و طلا و سکه دار را بخرد باشد چه اگر سکه باشد یا فلوس یا مغشوش  
 یا نارا بخرد باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست مگر آنکه سرمایه در دست کسی باشد که  
 مضاربه بآن میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد  
 آیا صحیح است یا نه خلافت یازدهم کار کردن چه حق نفع در برابر کار کردن است و آن  
 هر چیز نیست که مالک متولی آن میتواند است شد چون باز کردن متاع و خریدن آن خرید و فروختن  
 آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بیان ما در آن است که عمل تجارت باشد پس مضاربه به غیر  
 تجارت کردن صحیح نیست نیز دهم آنکه فائده مخصوص عامل مالک باشد پس اگر شرط کند که فائده  
 را با جزی دهد صحیح نیست اما اگر مالک جزی غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فائده  
 مشترک باشد میان ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست  
 پانزدهم آنکه حق معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع آنگاه اگر گوید فائده صد یا از تو  
 باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقد بیعت جائز که هرگاه که خواهی فروخت میتوانی که خواهی مال نقد شده  
 باشد و خواهی نقد شده باشد هرگاه فروختی فسخ کنند متاع نقد شده باشد و فائده ظاهر باشد عامل فروخته  
 و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم آنرا بر فروختن مجبور میکند و مضاربه به بیعت هر یک  
 از ایشان و دیوانه شدن هر یک بر شرط مشروطی که مالک کند و عقد صحیح است بخیل آنکه فروخته  
 مال او یا از شخص معین بخرد متاع را آنگاه اگر شرط کند که عامل ضامن باشد اگر چه بیعت از بیعت باشد  
 میان نقصان شود بر عامل باشد یا شرط کند که صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کمال نفقه  
 از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او هم صحیح است یا غبطه و عالم  
 بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظاهر فائده کار کننده مالک صد خود  
 میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقل شود مالک شود و عامل این است و قوش مقبول  
 است در مقابل رای و تلف و تقصیر کردن نقصان شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبول است  
 و در کردن متاع و آنکه اذن در نسبه فروختن متاع نداده و مقدار حق عامل از فائده نقل  
 چه ششم در وکیل کردن کسی جهت تصرف بالذات در چیزی و در آن چند وقت است

موقوفه اول در شروط وکالت و آنهاده چیزی از اول ایجاب و آن شرطی است که  
درالت کند بر نائب گردانیدن شخصی دیگری را در تقف کردن و مال و دهم قبول و آن شرطی  
ست که دلالت کند برضا یا ایجاب خواه قوسه چون قبضه و خواه فعلی چون خرید و فرو  
و مقارنت قبول مرابح یا شرط نیست چه کسی که نائب است وکیل میتواند کرد و دهم  
آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جاهل و انتصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه  
و سفیه صحیح نیست اما اولی ایشان وکیل حجت ایشان یعنی میتواند کرد و وکیل کردن کسی که  
باکره بران دارند مست و خفته صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که مالک شرع او را از مالش منع کرده  
باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را  
در چیزی که اذن مولی در آن شرط است صحیح نیست اما در آنچه اذن مولی شرط نیست چون طلاق  
زوجه صحیح است اما غلامی که کاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چه اگر آنکه احرام بسته باشد وکیل  
شدن او در نکاح و خریدن و بیعت صحیح نیست آنچه مشکاف نباشد چه اگر در مسجدها احکام کرده  
باشد وکیل نتواند شد که خرید و فروخت کند در بیست و ششم آنکه وکالت معلق بر شرط است و بی  
چند اگر موقوف بر شرط توقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت  
شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جائز نیست و بیست و هفتم آنکه آنچه نیست را که حجت آن وکیل تعیین  
میکند بیاید که ملک او باشد پس وکیل کردن حجت فروختن مال غیر را باینکه خواه خرید یا طلاق  
زوجه که خواه نکاح کردن صحیح نیست و بیست و هشتم آنکه آنچه نیست را که وکیل حجت آن تعیین میکند بیاید که  
چیزی باشد که مسلمان با کسان شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست  
پس وکیل کردن حجت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست و بیست و نهم آنکه آنچه نیست را که حجت  
او تعیین میکند بیاید که عین او باشد پس اگر غیر عین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست اما آنکه  
ذکر و صفت آن کنند و هرگاه این شروط تحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست باین  
و در دوازده موضع منع میشود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گویند و اگر  
فروختن گردد و عده چهارم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود و دهم انکار وکالت وکیل  
سوم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان اگر چه ورنی باشد

بنجر میوه شش در هر یک از ایشان شش منع حاکم شرع موکل اجبت سفاهت یا افلاس هرگاه  
 وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس کسی را وکیل کرده باشد و طلاق زوجیه مثلا منع حاکم  
 وکالت آن باطل نمیشود و شش آنکه موکل بنده شود و شش آنکه موکل کافر عربی باشد و مسلمانان را بگیرد  
 بنده کند چه وکالت او در صورت باطل میشود شش آنکه آنچیز را که وکیل حجت آن تعیین کرده باشد  
 موکل خود آنرا بفعل آورد و شش خائن شدن وکیل شش آنکه خائن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد  
 یا از شش تلف شدن غلامی که حجت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد و از شش فعل موکل  
 منافعی وکالت را چون آزاد کردن غلامی که حجت فروختن او وکیل تعیین کرده بود و می باید  
 که وکیل اقتضا کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود  
 و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن  
 شهر شش آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آید در صورتی که با جائز است تسلیم متاع به آنکه  
 قیمت را مشتری حاضر کند خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که جائز نیست و  
 اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن در خیال خریدن وکیل حجت نفس خود حرام است و اگر  
 وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل حجت او نمیتواند خواست وکیل به اذن  
 موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد و اگر آن وکیل صاحب باده باشد یا آنکه آن چیز بجایست محتاج باشد  
 اما باذن جائز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند حجت وکیل پس وکیل ثانی موکل است  
 و میگردن وکیل اول و عزل وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اما اگر گفته باشد که وکیل بنجر وکیل  
 کند بگردن او عزل باطل میشود وکیل این است ضامن نمیشود در آنچه بتعدی و تقصیر او  
 تلف شود و اگر چه او را با جرت گرفته باشد و بالتقصیر و تعدی وکالت باطل نمیشود و قبول  
 او مقبول است در دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل خود یا تقریر کرده و تعدی از اذن موکل  
 نکرده و در تلف مال قول و مقبول است و توقف دوم در چیزی را نیکیه قابل نیابت نیست  
 و آن سجد چیز اندا اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جائز است نائب  
 گرفتن حجت استعانت در آنها و دوم ناز و اجبه حال حیات سوای دو رکعت نماز و واجب  
 باتقوی چه در آن نائب میتواند گرفت سوم روزه و اجبه حال حیات چهارم اتکات و آب

سه چهارم  
 می آید تا  
 موجب قائل  
 است  
 اذن وکیل  
 داده باشد  
 علی شایسته  
 معذور  
 در ملک استجاب  
 در مطلق توان  
 وجبه است

و



اول وکالت حرام چون کالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان ذمی و وکیل شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزی یا ای حرام چون شراب گوشت خوک اگر چه وکیل وجود باشد دوم وکالت مکره چون وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از محدثین این قسم را نیز حرام میدانند سوم وکالت جائز و آن بر سه قسم است اول وکالت از جانب حاضر در طلاق از وجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیه یا بادن اگر چه سوم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی جهت تزویج دختر یا پسرخود یا بکجاب و قبول بیع و کالت بادن آقا ششم وکالت کافر به قسم وکالت فلسفی منتهی است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارت باشد یعنی که آن بیگانه میکنند و واجب است بر وکیل کردن آنچه در دست اوست با طلبیدن وکیل بشیر طاکه تسلیم نمیکند و اگر حال اگر تسلیم کنند و تلف شود ضمانت است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین و وکیل و تسلیم متاع چه به گواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ردایت واجبست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن و فروختن در فروختن آن جهت خودی اذن موکل حرام است بر وکیل کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح از وجه جهت موکل و منت است بر صاحب جاه و ثروت را که بنفس خود دخترک دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت یکی از دو چیز میشود یا قدر موکل مشی حاکم شرع و یا گواهی دادن دو گواه عادل پیش حاکم شرع و عزاع وکیل ثابت میشود و بگویند اگر چه خبر دهند یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم در اسباب و ایندین و تیر انداختن و شروط آن بقده است اول بکجاب قبول از باغ و عاقل جائز الکفر و بعضی از مجتهدین گفته اند که این مثل حقاله است و بکجاب کافی است دوم حیوانی که بران پیشدستی توان کرد چون اسب شتر و آستر و خر و قیل پس غیر اینها جائز نیست چون کیوت و شاطر و گشتی گرفتن و برداشتن سنگ آیا اگر آنها بیعوض باشد حرام است خلاف است بعضی از مجتهدین گشتی گرفتن بیعوض را جائز داشته اند سوم تعیین عوض یعنی آنچه را که قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهد یا وصف و جائز است که در



باشد خواه حال و خواه موحل و جائز است که عوض او مال قسایقان باشد یا یکی از ایشان یا از جنسی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آنی که پیشستی میکنند بسبب آن چون دوا سبب باد و تیر سبب کانداز باشد یا آما تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو سبب مثلاً در احتمال پیشستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر هیچ نیست آما اگر در شخصیت و وصفیت مختلف باشند چون عربی و یا یو صحیح است ششم آنکه هر دو یکبار بدو اندک اگر پیش و پس بدو اند هیچ نیست آما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست ششم گردانیدن عوض جهت سابق در استوار شدن یا محلل پس اگر از ایشان هیچ نیست ششم علم بعد و تیر انداختن و در محاطه و در مبادرت طلاق است دهم تقدیر زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گویند هر کج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زدن عوض از او باشد یا دهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه گیرند یا بر نشانه خود یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد بهر طریق که باشد و با طلاق منصرف باخیری شود دوازدهم آنکه هر دو در عدد تیر زدن و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشد بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف می باشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد هیچ نیست پانزدهم پیشستی گردان تیر زدن بر نشانه نه بر دوازدهم طعن پس اگر گویند عوض کسی باشد که دورترین از هیچ نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن شخص باشد پس اگر محمول باشد هیچ نیست هجدهم آنکه زدن نشانه ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع هیچ نیست فصل هفتم در اقسام غلبه تیر انداختن و آن بر سه قسم است اول آنکه مبادرت مثل آنکه گویند هر کس پنج تیر از جمله بیست پیشتر زند او سابق است و عوض مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر براند و دیگری چهار تیر براند از ده تیر اول سابق است و اکمال در صورت لازم نیست دو قسم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند مثل آنکه گویند هر کج پنج تیر از بیست براند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر زنند می اندازه تا بیست تیر کامل شود سووم مقاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر از از بیست تیر یکی باد و یا سکه او سابق است و سبق در این باطل میشود و بعد از اندازه زدن و یا بعد از اسب و داند باطل

میشود یا وارث او اسپ می دواند خلافت **فصل ششم** در جتناله و آن مالیت است که شخصی جهت  
 آوردن غلام که بخیت یا چاروای باغی شده یا علی تعیین میکنند و شروط آن پنج است اول آنجا  
 و آن هر فطری است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد و دوم قبول فعلی چه فطری در جتناله لازم نیست و سوم  
 آنکه بالغ و عاقل و مأثر انصرفت باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه  
 عمل چیزی باشد که صحیح باشد جاریه که فتن بهت آن تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید  
 هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف آن یا عوض از او باشد جائز است اما اگر عوض را مشخص  
 سازد ذکر در آن شرط است و با جهالت منصرف با جرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که آن گریخته را از شهری که مالک در آنست بیاورد یا در یکشقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر  
 برگرداند چهارشقال طلا و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور است و اصرار  
 آنست که منصرف با جرة المثل میشود و اگر بگوید پیش از تسلیم آن مالک را پس اگر بدخانه مالک  
 برساند و برگرداند حق اجرت نمی شود و اگر بگوید پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین گفته اند که سنی اجرت  
 میشود و اگر کسی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمی شود  
 و لازم است بر و رسانیدن آن مالک آن و اگر با صیغه زیاده از یک کس بیاورد ندم در  
 اجرت شریک اند برابر اگر آن مالک شرط تفاوت میان ایشان کرده باشد و اگر در مقلد آنچه  
 مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند بخورند و ثابت می شود آنچه کمتر باشد از  
 اجرت و آنچه دعوی میکنند بگوید که مالک دعوی کند زیاده از اجرة المثل را چه درین صورت  
 زیاده تعیین است و اگر در اصل جتناله نزاع کنند قول مالک است **فصل نهم** در لفظه  
 و آن برداشتن چیزی است که اگر بزند یا ضایع شود و آن بر سه قسم است اول انسان و آنرا  
 نقیطه نموده و موقوفه گویند و آن هر طفلی ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و  
 محافظت آن نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که خبرش تواند کرد حاکم شرع بر نفقه او چون پدر  
 و جد و یا آقا در غلام خبر کردن و لازم است و برداشتن آن واجب کفایست هر گاه که نرسد  
 از تکلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا استنبه می مانند و اگر دو کس یا زیاده بر سه برده  
 طفلی نزاع کنند سابق اولی است و اگر یکدفعه بردارد آنکس که از شهر باشد و اولی است

بجای آنکه از آنکه درده باشد و آنکس که درده باشد و لیست از کسی که در صحرا منزل او باشد و  
مالدار او لیست از فطرس و ظاهر العداالت اولی است از محمول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد  
مساوی باشند قریه نهند نام هر کسی که بیرون آید از آن کس است و شرط آن کسی که بر می دارد  
سعی چیز است اول آنکه بالغ باشد و عاقل دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن لا صحیح  
نیست مگر در وقتی که از تلف شدن بر طفلی برسد و کسی نباشد سواست بنده چه در غیر آن  
واجب است برداشتن بنده او را شویم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی در  
دارالاسلام افتاده باشد یا در دار حرب یا آنکه در آن مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام  
را شرط نمیدانند عرض محافظت است و آن در کافریز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عداالت  
در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد مال و ست و اگر مال نداشته باشد  
استعانت جویند اسلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه و اگر ایشان نباشند  
یا ندانند آن کسی که بر داشته آن طفل را اگر مال خود دهد و قصد کند که رجوع کند جائز است  
و بعضی از مجتهدین این رجوع را جایز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام باشد  
جهت نفقه که داده باشد او را با احتیاج می توان فروخت باذن حاکم شرع و اگر نکلی باشد  
استعانت از غیر و مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را برداشته مال طفل  
نمی تواند بلبه اذن حاکم شرع نفقه خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول بردارنده  
است با قسم و در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول و ست در اصل نفقه و  
تفقیه بگردن و ضامن نیست اگر طفل تلف شود اگر بالقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی  
نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد ملحق میشود با او و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود و کار  
کند کار او اعتبار ندارد و عاقله او بر امام است هرگاه کسی میراث خوار و ضامن جریده آن باشد  
پس دین خطای او بر امام است و کلم کرده میشود با ندی اگر کسی دعوی بندگی او نکند  
چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت اما اگر  
آزادی او را بکشد نمیتواند کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی فرزند  
میرسد او را که بعد از بالغ شدن زخمی بر او زنیادیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند

و آن هر حیوانی است ضایع که در دست کسی نباشد و اگر بزندار و ضایع شود و برداشتن او مکروه است و آنچه در احادیث وارد شده از بی از برداشتن آن محمول بر آنکه بردارنده بقصد تملک بردارد چه اگر آن قصد بردارد حرام است و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع ساخت و سنت است برداشتن حیوانیکه اگر بزندار تلف شود و غیر آبادانی جهت نگاهداشتن آن اما اگر در آبادانی بردارد حرام است و ضامن است در نضورت و اگر نفقه بدهد بجمع نمیرسد و برابر مالک سوای گوشتند که او را میتوان برداشت و غیر است در نضورت میان نگاهداشتن جهت مالک و دادن بکام شرع و ضامن نیست در نضورت اگر تلف شود و اگر گوشتند را در صحرائی که آب نباشد بگیرند خوردن آن فی الحال حلال است باجماع مجتهدین و ضامن است قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمی توان گرفت اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر در نضورت بگیرد ضامن میشود و بری از نضورت میشود بدادن آنها بکام یا بصاحب آن و اگر بکند بری از نضورت میشود و خوردن و می تواند گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و جائز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگ که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از تعریف کردن یکسال و انتفاع گرفتن از آنها جائز است و ضامن است مرد بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا نشود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بردارد ولی ایشان یکسال تعریف میکند بعد از آن ضامن است با صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان و مالک شدن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان بر بردارنده است هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهر سبب از نضورت بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بجمع نمیتواند کرد زیرا که حفظ آن واجب است بر بردارنده و اتفاق مقدمه واجب است قسم شوم لفظ اموال و آن برداشتن مالی است ضایع جهت نگاهداشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسد که تلف شود چه در نضورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در بردارنده لفظ حرم مگر عیالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و عادل

خیر است میان حکام داشتن و بجا آمدن و اگر فاسقی لفظه را بردارد حاکم از آن می گیرد و یا کسی را  
همراه او می سازد تا یک سال آن گاه آن فاسق اگر قصد تملک کند حاکم از وی گیرد و بعد از  
یک سال باو می رسد بدلی آنکه ضامن از وی بگیرد و آنچه در غیر حرم که از طلا و نقره و جواهر یافته  
باشد و در مأموره نباشد و سکه اسلام داشته باشد یعنی شهادت یا اسم پادشاه سلطان و  
نقش نگارده باشد از کسی است که یافته باشد او را و اگر اثر اسلام در آنها باشد یا مأموره باشد  
و صاحب داشته باشد مشهور میان مجتهدین آنست که اگر زیاده از یکدم باشد یک سال تعریف  
آن لازم است آن گاه اگر قصد تملک کند مالک میشود و اگر صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه  
در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبردار کند پس اگر دعوی کند که از او است  
با و دهد و گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید که از من نیست اگر اثر اسلام بر او نباشد آن  
کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر او باشد حکم لفظه بر او جاری می شود و آنچه مذکور  
شد از حکم طلا و نقره مخصوص بلاد اسلام است اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که  
بیایا بخواهد مأموره باشد و خواه در غیر مأموره و خواه اثر اسلام داشته و خواه نداشته باشد و  
آنچه در شکم چادر و یا یافته شود از طلا و نقره و جواهر از صاحب چادر است و اگر کسی خریده  
باشد او را و اوقف سازد اگر آن کس گوید که از من نیست از آن کس است که یافته اثر هرگاه  
اثر اسلام در او نباشد چه اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال واجب است اما آنچه  
در حرم که بیابند ب تعریف یک سال مالک نمیشوند و اگر چه کمتر از یک در هم باشد و بعضی از  
مجتهدین گفته اند که اگر در حرم که نیز در هم مطلق بیابند ب تعریف از بیابنده است و اگر نبند  
لفظه حیوان و مال بر دارد و بعد از تعریف یک سال تلف کند ضمان تعلق بر قبضه او میگیرد  
که بعد از آن از او شدن بدو تملک حکام لفظه چنانچه است اول واجب و آن تعریف است  
یعنی شناساندن کسی که آنرا برداشته باشد یا نائب و یا آنکه فریاد کند آنرا و تا شش ماه و  
هر روز یک مرتبه یاد و مرتبه آن گاه هر غنچه آن گاه هر ماهی بختی که فراموش نشود تا یک سال واقع  
گرداند در مکانهای که مردم آنجا جمع میشوند چون بازارها و درهای مسجد و صباها و شامها و  
روزهای عید و چهار وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن و کنس کین چون طلا و نقره



و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود بنشیند و بدو سال او بشهر خود تمام کرده اگر در محضر یافته باشد با و در شهر حاکم خواهد تعریف کند و آنچه باقی ماند بر نفس خود قیمت نماید و بدیگر بفرستد و قیمت آنرا نگاه دارد و ضامن نیست با آنکه تنفع شود و ضامن است اگر دو سال تعریف فوت شود و ضامن نیست اگر زیاده ای بخرسد خواه منفصل چون فرزندی و خواه متصل چون فری درین یک سال از مالک است و بعد از یک سال از منقطع است بعد از نیست ملک دوم ضامن با ملک و تقفیر در حفظ و بدون ملک و تقضی ضامن است سوم مالک شدن و آن بعد از تعریف یک سال است با قصد مالک شدن چهارم دبالک و آن واجب است هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که مالک است و یک گواه ثابت نشود و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چنان صدق او داشته باشد بلکه در نیویورت رد کردن جائز است و اگر در نیویورت از رد کردن اشتهار نماید حاکم حیرش نمی کند و اگر در صورت وصف رد کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر اشتهار عین میکنند و با تلفد رجوع کند بر هر کدام که خواهد و اگر بدان کس رجوع کند که بوصف کننده او را رجوع می رسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بکلیت او نکرده باشد چه در نیویورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگزیند بعد از آنکه با قول داده باشند و گواهان ایشان را بدیگر سه ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند با سم هر یک از ایشان که بیرون آید با و دهند پس اگر سوم بیرون آید اشتهار میکند از اول اگر تلف شود ضامن نیست کسیکه با قول داده اگر حکم حاکم شرع داده و اگر بگوید آن حاکم داده ضامن است تکلیف انتقاط بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن برداشتن لطف است که اگر بردارد ضائع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی که بر میدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد و لطف حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن بلیست که اگر بردارد ضائع شود قسم چهارم کرده و آن برداشتن قسم است اول مطلق برداشتن و دوم برداشتن فاسق غیر لطف حرم را سوم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و قیچ و نظیرین مطهره و زانیه و بعضی از مجتهدین برداشتن نظیرین

[illegible]

و مظهره و تازیانه را حرام میدانند پنجم کمتر از یک روم در حرم برداشتن ششم نقطه مباح و آن کمتر از یک روم است در غیر حرم که و آنچه بر باینده بقطه واجب است و چیز است اول نگاه داشتن دوم گواه گرفتن در طفل و آنچه بر او نیز سنت است و چیز است اول گواه گرفتن در طفل و حیوان دوم بشناساند گواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فائده گواهی حاصل شود و آنچه بر او مکروه است تعریف کردن در سبب است و آنچه بر صاحب مکرم شده واجب است آنست که هرگاه یا بنده آنچه یافته باشد رد کند بر او قبول کند و اگر در صورتی که باینده قصه فلان آن کرده باشد و عینا که شود آنرا با ازش نقصان آن رد کند قبول کند فصل در احیای اموات و آن زمینهای است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطه منقطع شدن زمین از زمینهای اجرت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها مالک امام است پس اگر مسلمانان تصرف کنند در آنها تجارت کردن مالک بهفت شریعت میشود اول آنکه اگر امام ظالم باشد باذن او عمارت کند و با غیبت او هر کس که عمارت آنها کند اولی است در تصرف آنها از دیگران تا عمارت آن باقی باشد دوم آنکه ملوک مسلمان باشند یا کسیکه امام با صلح کرده باشد پس اگر زمین اموات ملک کسی باشد عمارت کردن آن ببدون مالک آن صحیح نیست اگر مالک غائب باشد و کسی از عمارت کند تا آمدن او اولی است از دیگران تا آنکه عمارت او قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری آنرا عمارت کند ثانی اولی است تصرف در آن زمین سوم آنکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر مجرب باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را درین دو قول است چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین اموات را در دیدن یا بدی که کاری کند که آن زمین را در عت و عادت گویند که احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین با چند سنگ و مهر را برداشتن کافی نیست چه اینها فائده ملکیت است اولی نمی کند بلکه فائده اولویت او میکند و اگر آن زمین منتقل شود از او بدیگر کسی آن دیگران اولی است از او و اگر فرو شد آن زمین را آن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برین گفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن مرزها بستر فائده ملکیت میکنند پنجم آنکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه بیگانه نباشد

ملک زمین و زمین  
و کسیکه عمارت کند  
کردن غائب  
جهت استیفاء  
گردد اگر از زمین  
جهت احیای  
شماره

که حضرت رسالت پناه صلعم آنرا جهت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته  
 بود تقییر که خلستانهای مهاجران بود جهت خریدن چارواهای زکوة و تصدقات و غیره و همچنین  
 است حکم زمینها نیکو آنحضرت تقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه تحقیق بابا ابدال بن الحارث قطع کرده  
 بود چیزی از وی از صحابه در آن تصرف نکرده بوده از آن غفلت عمر و امین که دمال از آن مقتسم  
 آنکه حریم خانه عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است اول حریم خانه  
 و آن بمقدار خاک زیر و برت انداز است و جای که آب باران از ناز و دان بر و ریزد و محمد دال  
 شدن آن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب  
 شود و قوم حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب و اماندن  
 و خاکریز و محلی چوپان چار و بایان اهل آن شهر چهارم حریم نهرو آن بمقدار ریختن خاک آن نهرو است  
 و آن مقدار که بر دو جانب آن نهرو راه رود و پنجم حریم چاهی که شتران را از آنجا آب میبندند چهل  
 ذرع است تا این که کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند  
 کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حریم چاه در آنجا  
 پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع ششم حریم چاهی که شتر آب می کشند جهت  
 تراست کردن آب آن چاه و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است  
 و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه  
 چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار واقع شده ششم  
 حریم راه و آن در زمین اموات هفت ذرع است و این حریمها همه در زمین اموات است و حریم  
 در زمین مهوره نیست فیصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسم است اول در اهلها  
 و فائده آن رفعت است در آن و شستن در آن که ضرر نرساند بجماعتی که در راه روند و اگر در راه  
 نشینند جهت خور و فروخت اگر راه وسیع باشد که بتدریج ضرر نرساند جائز است اما با ضرر  
 جائز نیست و اگر خواهد خود را از آنجا بر نیز دو متاع او آنجا باشد دیگری آنجا نمی تواند نشست  
 اما اگر متاع خود را بر دارد و قصد داشته باشد که باز همان مکان خود نماید خلافت میباید  
 معتدین در آن اقرب است که حق او از آن مکان باطل نشود بفرستادن از آن مکان بنای

فیصل یازدهم  
 در بیان مشترکات  
 در زمین مهوره  
 نیست

و گفته یعنی ذکاوت خود در راه جان نیست اگر در راه سایه بکشد چیزی چون پودر یا بشیر لیکه ضرر نرساند  
بمتر دین جان است و اگر دو کس یک دفعه در مکانی که خواهند بنشینت را قرب آنست که قریه بزنند  
بنام هر که ام که بیرون آید اولی است از دیگرے و عالی را هما که نزد دینتایند در آن حکم  
از بین اموات دارد پس هر کسی که خواهد با حدیث چیزی می تواند کرد بشرطیکه ضرر بمتر دین  
نرساند آنرا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث نمی تواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم  
مسجد یا وفایده آن معلوم است و هر کس بقصد کند گرفتن محله اولی است از دیگرے بآن  
مکان و هرگاه بر خیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است اگر چه بقصد وضو ساختن برخاسته باشد  
آنکه رخت خود را انداخته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسا و باطها و فائده آنها نزد  
طلبه علم و قوافل در آنها پس هر کس که ساکن حجه شود از آنها ازان جماعت که امانت سکنی  
آنجا داشته باشد اولی است از دیگرے نادرا آنجا است و بیرون کردن او جائز نیست و اگر  
بسیار در آنجا باشد بشرط آنکه واقف شرطی معین نکرده باشد چه درین صورت با نقضای آن  
بدست بیرون میتوان کرد و همچنین بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم  
مشغول باشد و آن کس مشغول نباشد و بآن است که ساکن حجه کسی را با خود شریک نکند  
و ادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد هرگاه از حجه بیرون رود حق او ازان  
مکان باطل میشود و آیا اگر رخت او را از آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه میان مجتهدین خلافت  
قسم چهارم معدنها و کانهها و آن بر دو قسم است قسم اول کانههای ظاهری که محتاج بخرج نیست چون  
نمک لفظ و کبریت و قیر و مو میرانی و سمره و یا قوت چنانچه مشترک است میان مسلمانیان  
و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص مالام میدانند و اگر کسی چیزے از اینها بردارد منع او  
نمی تواند کرد و اما حاجت او تمام نشود دیگرے نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاد بوقت  
کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قریه بزنند و احتمال نیست و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر  
در جانب نمک از پایی در زمین اموات بکنند و آب بد آنجا آرد و نمک بکنند مالک آن  
می شوند و غیرے با او در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرج  
و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن مس و رصاص و قیر و زنج و آن نیز مشترک است

یعنی نیست با هر  
توان کرد و حال  
قسم چهارم  
معدن و کانهها  
قسم اول  
کانههای ظاهری  
قسم دوم  
کانههای باطنی

میان مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد با حیا مالک آن می شود و اگر ظاهر باشد پس اگر شخصی آن را ظاهر کند و اجابت او در کار او باشد مالک می شود و همچنین اگر در زمین اموات باشد با حیا کردن مالک آن می شود و اگر در این در زمین پیدا شود که بالغ اجابت کرده مالک او است خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و متعلق با حیا کننده و از آنجا که پیش از اجابت ظاهر باشد مالک او نمی شود و اگر چنانچه بکند و بعد از آن بماند همان مشترک است میان مسلمانان و مالک نیست و قسری پنجم آنها و آن بر شتر است اول آن که در زیر قفسه کرده باشند یا حوضی و آن مالک کسی است که ظرفیت و حوض از دست او اگر چه از حیا گرفته باشند و جائز است فروختن آب آنها و دم آب چاهی که در ملک خود بگذارد و بماند و هر چه در چاه درین صورت مالک می شود و کسی که آب از آن بقرصت یا ترشیت و فروختن آن کیلا و وزنا جائز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جائز نیست تسلیم آن است و اگر است و چاه قدیم هرگاه پیر از خاک شود و کسی آنرا پاک کند مالک آن می شود و اگر کسی چاه را در زمین مباح کند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن و ادوی است آن او تنگ آنجا باشد و هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در آنجا اولی است با انتفاع از آن چاه و مخفی و صلی نیست و هرگاه کسی پاسبان در ملک خود بگذرد منع همسایه خود نمی تواند کرد از چاه کند و اگر عینی تر از چاه او و اگر چه آب چاه او بان چاه سرایت کند شوم آب چشمه و باران و آب آنها در زمین مباح نه از روی مالک شدن شترک است میان مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس هر چه بردارد مالک می شود و چهارم آب نه برای بزرگ چون آب فرات و آب دجله که میان مسلمانان مشترک است پنجم نه برای کوچک که کسی نباشد آن میان مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بجهت نکند ابتدا اول کسی بکند که نزدیک باشد باشد اگر جهت رعایت باشد تا بنفیلین آب بدو دهند و اگر جهت درخت غیر باشد تا قدم حرجت درخت خرمات سابق بعد از آن سردمند آنجا است آب را کسانیکه در پیلوی ایشان باشند و سردادن پیش از آن قدر است که نذر شود و اجبه نیست و اگر چه بمقتضای فرسند پس اگر از اول چیزیست باقی نماند باقی راجع نیست شتر آب نه برای کسی که بدارد اگر ده باشند



از مباح تا آنکه کسی نرسد از فراتر مثلاً بریده باشد مالک آن آب می شود و هر کس که  
 در آن شریک کرده شریک است در آن بقدر نفقه و عمل پس اگر همه وفا کنند و الا بقدر  
 حصه و نصیب خود قسمت کنند

### باب یازدهم

در بیان نکاح کردن به دوام و متعه و تحلیل و نکاح بکین و در آن متعه و متعه طلب و تقاضا  
 است و متعه و در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن با آنکه احادیث بسیار از فضیلت  
 نکاح کردن وارد شده و چون این مختصر بنویشتیم ذکر جمیع آنها نداشتیم لهذا به حدیث  
 اقتصاد میرود و از آنجمله در حدیث آمده است که هر کس که با یک زن از راهی از  
 اسلام حاصل شده باشد بهتر از آنست که با ده زن از راهی از اسلام حاصل شود و گوییم  
 از و غائب شود حفظ ناموس و مال او کند و هر دو حدیث از حدیث معتبرین علیهم السلام واقع  
 شده که در کتب نماز یک صاحب زن بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت نماز که هرگز  
 گزارد و هر دو حدیث آمده که بدترین مرد با سه مسلمانان آن کسانی اند که غیب کرده باشند  
 و اقسام نکاح کردن نظر بر نکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتی است که نفس او  
 مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در روز آنوقت دوم سنت و آن وقتی است که خوف زن نباشد  
 و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده از چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد  
 آزاد و زیاده بر دوزن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان  
 و شیعه را چنانچه مکرر کرده و آن وقتی است که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد  
 از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین حکم مباح و آن ماعذی چهار قسم ذکر است و اقسام نکاح  
 نظر بر منکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیز که بمایشان تمسکند از  
 او فساد نرساند دوم مستحب چون نکاح خویشان حجت صله رحم و تمام حرام چون نکاح زنانی  
 که سبب رضاع و غیر آن حرام اند و زن کافر غیر یهودیه و اهل کتاب را بقدر دوام خواستن  
 و نکاح جماعه از زنان که در میان ایشان از محرمات چون مادر و خواهر و خواهر  
 کننده باشد چون نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکرر و چون نکاح زنان غیبه و زنی که

در حدیث  
 قیامی

عقیم باشد یعنی از و فرزند بهم نرسد و نکاح و تزویجی که نکاح کرده باشند به ما و را و پنج قسم می باشد  
 و آن اعم است چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن متقسم می شود به قسم اول نکاح  
 کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم نکاح را ادائیگی گویند  
 قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر نشود و آنرا نکاح متعه  
 گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز به سه وجه است اول کنیز غیر را به عقد خود است و دوم  
 کنیز غیر را به تحلیل خود است و چنانچه مذکور خواهد شد و سوم خریدن کنیز چه بخریدن و طی آن حلال  
 می شود و مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فسرقة  
 اثنا عشره اجماعی است و مشروعیت آن به نص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت است  
 است خلافت مدعیان فقهی را که ایشان دعوی میکنند که مشروع بود اما نسخ شده و احادیثی  
 که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنی نقل کرده اند همه معارض یکدیگر اند و قول عمر که دو چیز که  
 در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نمی بینم دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود  
 و بواسطه قول عمر آیه صریحه قرآنی را نسخ کردن مقول نیست زیرا که اگر عمر با جهل خود حرام  
 کرده اجتهاد در مقابل نص قرآنی خطا است و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت  
 پناه معلوم بوده چگونه بر جمیع صحابه از زمان خلافت او چنین حکم مجبول بوده باشد و در  
 صحاح ترمذی هر وی که از علمای عتاقین است مذکور است که شخصی از اهل شام از  
 عبداللہ بن عمر پرسید که پدر تو متعه را نمی برد عبد اللہ بن عمر در جواب شامی گفت  
 که اگر چه پدر من نمی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده  
 باشد بهت قول پدرم ترک نمی توان کرد و متعه کردن به سه وجه است اول سمیت چون  
 متعه کردن مؤمنه عقیقه دوم حرام چون متعه کردن زن برتبه برست و دشمن با طبیعت  
 و سنی را متعه کردن زن مسلمان شیعه حرام است سوم مکروه چون متعه کردن فاحشه و غیره  
 که بر بی رغبت پدر او و شرطهای نکاح متعه اش است اول یکا سب چون آنکه نکاح او  
 متفق است یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند و اگر  
 وکیل ایشان لفظ گوید وکیل زن چنین گوید متعت متعتی من متعتک یعنی متعه کردم

وکیل کننده خود را هست وکیل کننده تو دوم قبول چون قبالت در صورت اول قبالت  
 لم و کلی در صورت دوم ستوم ذکر بدت که احتمال زیادتی وکی نداشته باشد پس اگر بدت  
 را در عقد منع ذکر نکند میان مجتهدین خلافت است بعضی گفته اند که عقد باطل می شود و بعضی گفته  
 اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر هر پس اگر ذکر نکند باطل است بخلاف نکاح دائم که اگر  
 ذکر نکند صحیح است وکی و زیادتی او را اعتباری نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که بکثر  
 از دوم نباید عقد کردن پنجم آنکه زن سلطان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکال است  
 ششم آنکه زن اهل کتاب را اگر منع کنند منع نمایند ایشا ترا از خوردن شراب و گوشت  
 خوک استکمال حرمان و عقد منع قابل شرط شروع است چون شهب یار و پیش و آمدن و  
 یک مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان شخص باشد چه اگر زمان آن قبول باشد صحیح نیست  
 و منع محتاج بطلان نیست بلکه هرگاه بدت تمام شود جدا میشود از شوهر و منع انقضای  
 لازم نیست و میراث نمی برد و اگر در عقد منع شرط میراث بردن کند یا میراث می برد یا نکلا  
 و لغای و ایلا در منع نیست چنانچه در دائمی هست بطریقیکه مذکور خواهد شد و لایا متوعه را  
 ظاهر میتوان کرد یعنی با او میتوان گفت که پشت تو همچون پشت مادر من است چنانچه  
 تفصیل او خواهد آمد خلافت است و گواه گرفتن در عقد و منع نیست چنانچه در نکاح دائم  
 سنت است اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت  
 است که منع را از مالش سوال کنند هرگاه با و بدگان باشند و خلافت میان مجتهدین  
 که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جائز است یا مثل نکاح دائم زیاده از چهار حرام است  
 اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع کنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن  
 بر سه قسم است قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافت است میان مجتهدین  
 که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز است بدو شرط  
 یکم ترسیدن و قوع در زنا و دوم فلسی که قدرت نداشته باشد برخواستن زن آزاد و  
 فرزندان کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی  
 که بهم رسانیده باشد آیا آن شرط فرزند او نبوده میشود یا نه میان مجتهدین خلافت است



است و خلافت است میان مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل در قسم ثانی و  
 سید مرتضی آن را داخل قسم اول میدانند و شرطهای این قسم شش است اول ایجاب  
 چون آنکه لک و طی امتیق هذیه یعنی طلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را  
 و آیا بلقاء اباحت جائز است خلافت است دوم قبول چون قبلیست دوم آنکه کسیکه تحلیل  
 میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جائز نیست چنانکه مالک کنیز دیوانه نباشد  
 و طفاقت و بیهوش و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد چنانکه  
 فرقه خوانان میگویند و طای کنیز را بر و طلال میکند میباید که شخصی نباشد که و طای او حرام باشد  
 و آنکه کنیز سبیل است نه رایکافر و تحلیل کنیز کنیز شیعه است و طای تحلیل کند چه دخول کردن اینها  
 جائز نیست ششم آنکه کنیز شوهر نداشته باشد و همگانه این شرطها بدرست و طای کردن کنیز  
 بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط  
 نیست و اقتضای قول صاحب کنیز باید که پس اگر بگوید سه کردن آن کنیز را با من باشد که  
 او را حلال کند جائز نیست اما اگر دخول کردن حلال کند یا سه حلال راست است اما خدمت  
 کردن حلال نیست و فرزند است که ازین کنیز بهر سبب اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز  
 بشتر و نکرده باشد که فرزند او نبوده باشد آزاد است مطلب سوم در بیان  
 نکاح دائمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است فصل اول مقدمات  
 نکاح بد آنکه شخصان و نه امر نکاح متعلق است یک امر واجب و سهی و چهار  
 امر مقتضی و نه شش امر حرام و نه شش و ششش امر مکروه اما یک امر واجب اجابت کردن  
 خواستگاری کردن مؤمنی که قادر باشد بر نفقه دادن اگر چه در شعبه موافق نباشد  
 درین صورت ولی اذن اگر نداند گناه دارد اما کسی و چهار امر شش اول خواستگاری  
 کردن پیش از عقد دوم پیش از عقد و رکعت نماز گزاردن بموتم استخاره کردن چهارم  
 بعد از نماز و استخاره دعای مقبول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعای  
 برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر ششم اختیار کردن زنسنه که از نشان  
 او زائیدن باشد یعنی خوششان او زائیده باشند ششم اختیار کردن صاحب اصل کردن

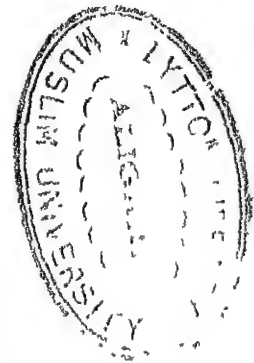


یعنی زن را بخوابد که پدر و مادر او مؤمن و صالح باشند و هم اختیار زن صاحب جمال کردن که مهر او کم باشد و قصد جمال و نکاح یا نزد هم اختیار کردن نانی که از خویش قوم باشد جهت ازالۀ رجم خلاف مرستیان را که ایشان نکاح خویشان کرده و میدهند و از دهم اختیار کردن مؤمنه زیرا که نکاح زن عتی نیز جائز است نیز دهم عقد را ظاهر کردن درین نکاح چهارم رسم گواه گرفتن بر عقد یا نزد هم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی مرستیان خطبه خواندن را واجب میدانند و نیز دهم در شب عقد کردن خلاصه مرستیان را که ایشان در روز جمعه سنت می دانند و عقد هم دیدن در شب و دستپان زن را که مرادۀ نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او و هجدهم طعام دادن جماعتی از فقراء و مسکین یک یا دو روز و بعضی از مرستیان این طعام دادن واجب میدانند و سنت است که این طعام در روز نذر باشد و دهم اجابت کردن و رفتن مجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس اگر چه روز هفتگی داشته باشد خصوصاً اگر داند که اگر افطار نکند صاحب طعام آزاده می شود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر کردن چیز با سه حرام رفتن با نجوا حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد یا آنکه بواسطه خاطر او فعلها حرام را بر طریقت کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند اگر قدرت داشته باشد واجب است که از آن مجلس بر خیزد و بروند و اگر رفتن از آنجا دشوار باشد نیز مستحب آنگاه ندارند و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آن صورتهای در قالبین و فرش باشد جائز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر باشد نیز رفتن بآن مجلس جائز است و اگر دو کس یک دفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانه آن کس و دو که خانه او نزدیک تر باشد ششم رخصت گرفتن دختر که در عقد کردن از پدر بست و یکم وکیل کردن پسر بپدر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بست دوم اختیار کردن عقد بپدر بزرگ اگر هر یک از برادران جهت شخصی عقد کرده باشد او را بست و سوم دو رکعت نماز کردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول

کردن بستر و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بستر و پنجم امر کردن  
 مردی را که در آنجا حاضر باشد در وقت دعا خواندن بآنکه آیین گویند بستر و ششم دست بپیشانی  
 زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند  
 صالح تمام اعضا و موزه های زن را از پای او کنند و پاهای او را با بستر من و آن آب  
 را در دو زمانه نخست بستر و هفتم دخول کردن در شب بستر و هشتم در وقت دخول کردن و بعد  
 از دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بستر و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر بر تنی که  
 غلام خود را بخت نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه که نرسد  
 را حائله دیده باشد و بعد از چهار ماه خواهند که با و دخول کنند سی و دوم شخص کردن هرگاه در حال  
 عقد کردن مشخص کرده باشند پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد خواستنی سی و چهارم  
 چشم خود را در وقت جمل پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول خواستگاری کردن بعد از آنکه  
 کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین  
 این را مکروه میدانند و دوم خواستگاری کردن زنی که در عده اجنبیه باشد خواه بصیر خواه  
 بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جائز است  
 سوم عقد کردن وکیل زن و راجعت خود چهارم نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم  
 نکاح کردن زن مسلمانی را بجا فرستادن ششم تزویج زن مؤمنه بجهت عینی و بعضی از مجتهدین این را  
 مکروه میدانند هفتم غارت کردن چیزی را که در عروسی نثار کنند هرگاه دانستند که صاحب رهنی  
 نیست ششم تزویج کردن مسلمان زن کافره را و اما آن بستر و ششم مثل امر مکروه اول ترک  
 نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در  
 حدیث آمده است و من علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند  
 محروم میشود از او و اگر بقصد بستر پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه تعالی مال و ثواب را  
 افزون کند سوم عقد کردن هرگاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر  
 ماه پنجیم ترک بسم الله کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طه نام دادن  
 هفتم در حال جماع کردن بفرج زن نگاه کردن و باز درون فرج زن نگاه کردن که اجماع است در و

سخت تر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این  
 حال حاصل شود که زوجه بود و چشم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً شوهر را بگوید که خدایتعالی  
 چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند و فرزندی حاصل شود گناک خواهد بود و چشم  
 مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی با مادران اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند  
 جائز است در چشم رفتن مجلس عروسی کافر یا زده هم غارت کردن آنچه در عروسی متارکند بهرگاه  
 نمیدانند که صاحب راضی است یا نه و از زده هم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً  
 شرابخوار و مستی و مستضعف نیز در نکاح کردن گردان زن است که سیاه باشد و اس  
 زنان فوئی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق باشند یا زده هم نکاح کردن زنان فاحشه  
 و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند بهرگاه توبه ظاهر نگردد باشد شانزدهم نکاح کردن  
 زنان دیوانه و سلیطه و مسوده و بدخلق و عقیم هفدهم زنیکه اراده نکاح داشته باشد صریح  
 گفتن که جماع کردی که تراراضی کند و نزدن است یا بکنایه گوید که ای بسا جماعی که ترا  
 راضی کند چنانچه عقد کردن زن که او را زایانیده باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین  
 این را حرام میدانند و زده هم نکاح کردن دختر زنیکه او را زایانیده و تربیت کرده باشد  
 بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده باشد  
 و شوهر کرده باشد بهر سبب و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یک شوهر کرده باشد غلیظ پدر  
 او بیست و دوم نکاح کردن دختر زنیکه بپدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر زنیکه  
 او با طلاق بائن داده باشند فی الحال بقول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن  
 از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم رختن موی در غیر فرج زن آزاد که بعقد دوم او را  
 خواسته باشند بی اذن آن زن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و بهر تقدیر بهرگاه  
 این عمل کنند واجب است که ده شقال طلا در دست نطفه بان زن دهند اما در متعه و شیر  
 و همده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائز است بیست و ششم خواهریدن  
 در میان دو زن آزاد اما در میان دو کنیز میتوان خواست فصل دوم در بیان شرطهای  
 عقد نکاح دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون  $\text{ذو جنتك}$  یعنی زن گوید بجز که تزویج

لے فوئی یون  
 دیاس لوده  
 خانی نام فوسا  
 از مجلس که طلال  
 موزن حضرت  
 رسول خدا صلی  
 از انست  
 طالع زن  
 در از زبان صراح



کردم ترا و تو قبول چون قیلک الیکاح یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قیلک گفتن  
بے آنکه نکاح را آن ضم کنند نیز کافی است و اگر دو لفظ ایجاب و قبول بر او متعلق نباشد چنانچه  
نذکر شد جائز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر  
شخص دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید که ذققت مؤکلتی من مؤکلت الیکاح یعنی نکاح کردم  
وکیل کننده خود را جسته وکیل کننده تو وکیل مرد گوید قیلک الیکاح یعنی قبول کردم  
نکاح را جسته وکیل کننده خود دستور آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند  
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین  
آنرا جایز داشته اند چنانچه اگر در صیغه قصد انشاء کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند  
صحیح نیست چنانکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته  
باشند اما اگر قادر نباشند بر آن بر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول  
را بلفظ بگویند پس اگر با قدرت اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشد  
اشاره کافی است ششم آنکه عقد را معلق بر شرط سازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح  
نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است ششم آنکه ایجاب و قبول در یک  
مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد  
صحیح نیست اما اگر فاصله سوال باشد صحیح است ششم آنکه هر یک از شوهر و زن بالغ باشند  
پس اگر طفل باشند عقد ایشان بے اذن ولی صحیح نیست ششم آنکه هر یک از ایشان عاقل  
باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بے اذن ولی صحیح نیست یا زدهم آنکه قصد کنند عقد را  
پس اگر مست یا سیهوش یا خفته باشند صحیح نیست و اگر چه بعد از آنکه بخود آید اذن و بعد از دهم  
آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یک کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر مشرکی  
صحیح نیست یازدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بده بے اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه  
زن یکے از آنها نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس  
اگر ولی یکے از دو دختر خود را عقد کند بے آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در  
عقد وکیل مخالفت قول مؤکل نکند چنانچه اگر زن شخصی را وکیل کند که او را بپایان دهد دهم

نقده عقد کنند پس آن شخص بدو نیست و در هم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا  
 قدرت داشتن شوهر بر نفقه و غیر شرط است خلافت میان مجتهدین اقرب آنست که شرط  
 نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل سوم  
 در جماعتی که ولی عقد اند و آنهاست قوم اند اول پدرو جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه  
 و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شود و با وجود ایشان کسی ولی نیست و خلافت میان مجتهدین  
 که پدر در حالت فوریت پسر ولی است یا آنکه در ولی بودن و زندگی پدر شرط است اقرب  
 آنست که ولی است اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و کسی را وصی طفل سازند آیا وصی را  
 ولایت نکاح طفل هست یا نه میان مجتهدین نیز درین مسئله خلافت اقوی آنست که  
 او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد یا وصی با احتیاج او نکاح  
 میتواند جهت نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ  
 و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را هم منسی نگردیده باشد دوم آنکه بکسی  
 تمویج کرده باشد که آنست مردی نداشته باشد سوم آنکه زنیکه جهت او نکاح کرده باشد صاحب  
 عیب باشد چهارم آنکه جهت طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر مرده و انلامی داده باشد چه بر قول  
 بعضی از مجتهدین ایشان اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً در هر جماعتی از مجتهدین  
 که در حال بودن حجر کنیز فسخ حق خود در زمان افتادن را شرط میدانند چه بین مذرب طفل را  
 بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر و جد هر یک جهت دیگری عقد کنند عقد  
 کسیکه پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو یک عقد کرده باشند عقد جدید صحیح است و  
 بیکه از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط می شود اول آنکه نیده باشند چه ولایت بنده  
 از آن قاصح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشند سوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر  
 را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه احرام بسته  
 باشد جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه بیکه ازین  
 چهار امر حادث شود ولایت چه پدر ساقط میشود و طفل با نام میشود و قوم دوم آقای  
 بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست اگر چه ایشان نکاح را رضی نباشد تبعی





و اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول  
 کردن و آیا دخول کردن بشبهه یا زنا همین حکم دارد میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اما زنا  
 کردن بعد از دخول کلا حرام است و مادر را حرام نمی سازد و قوم سوم زن پدر و هر چند بالا رود و اگر چه  
 پدر رضاعی باشد بر سر حرام مؤبد است و اگر چه پدر دخول کرده باشد و همچنین است کنیز  
 که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد است زنان که پدر کسی یا پسر او یا ایشان ناکرده باشد  
 قوم چهارم زن فرزند و هر چند پائین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه  
 پسر دخول کرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر  
 زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام می شود درین مسئله میان مجتهدین خلاف  
 است اصح آنست که حرام نمی شود و همچنین خلاف است میان مجتهدین در اینکه کنیز را که  
 پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجای که غیر از آقا کس دست نتواند  
 مالیده و نگاه کرد آیا مجرد دست مالیدن و نگاه کردن حرام مؤبد می شود بر دیگری اقرب  
 آنست که حرام نمی شود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده  
 باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی شود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد  
 بر پسر حرام می شود و قوم پنجم چاعتی از زنان اند که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفل از  
 از ایشان حرام می شوند و شرطهای شیر خوردن ذوات است اول آنکه شیر دهند زن باشد  
 پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمی رسد دوم آنکه هر یک از شیرخوار زن و مرد  
 زن باشد پس اگر مرد باشد رضاع نیست سوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد  
 پس اگر زن بے آنکه حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمی رسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از  
 پستان آن زن بکشد پس اگر چنانچه در دهن آن طفل باشد که بشیر مزوج شود و بخورد و در  
 عورت آنرا بشیر گویند رضاع بهم نمی رسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آن زن بکشد پس اگر آن  
 زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمی رسد ششم آنکه شیر آن  
 زن از کلاخ صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمی رسد و در  
 شیر که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم می رسد یا نه میان مجتهدین درین مسئله

چند در این  
 آیه الهام  
 بر سر  
 دست

خلافت است اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست  
 پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بهر خدایت شوهر یا آقا طفل را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین  
 زاییدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفل را شیر  
 دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعنه شخصی که از او آبستن  
 باشد یا زن حامله را که شوهر بطلاق داده باشد شیر دهد طفل را رضاع بهم میرسد و مقتضی آنکه طفل  
 آن مقدار شیر بخورد که آن او سخت شود و گوشت بر وی یا آنکه یک شبانه روز شیر نخورد  
 یا پانزده مرتبه شیر نخورد آن مقدار که سیر شود و خود پستان را بگزارد و در بعضی حدیث صحیح وارد شده که  
 ده مرتبه کافیست آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد و پنجم آنکه شیر خوردن  
 طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر خورده میباید که دو ساله  
 نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر خورد رضاع بهم نمیرسد و پنجم آنکه صاحب شیر یکس  
 باشد پس اگر زن طفل را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر شوهر  
 دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین گفته که اینها به یکدیگر حرام می شوند  
 و هرگاه این شرطها بهم رسند زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر  
 باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان را خورده باشند  
 برادر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن بهفت زن حرام مؤبد میشوند و اول زن شیر دهنده  
 و مادر او هر چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورده و همچنین بر زنیکه پدر و مادر و اجداد  
 طفل را شیر دهد حرام مؤبد اند جهت اینکه اینها همه بمنزله مادرانند در نسب و دوم هر دختری را  
 که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بمنزله دختر است در نسب سوم فرزندان دختر است که زن  
 او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزندان است در نسب چهارم هر دختر است که از شوهر  
 دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده و دختر است که آن زن شیر دهنده زاییده باشد  
 بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهرانند در نسب پنجم فرزندان فرزندان شوهر زن شیر  
 دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزندان شیر دهنده چه اینها بمنزله دختران خود  
 و برادرانند در نسب ششم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب هفتم خواهر شوهر

زن شیر دهنده چه او بمهرله عمیره است و نسب او همچنین بهشت کس از مردان بر زنان حرام است و بدان  
 بسبب شیر خوردن او قول شود پس زن شیر دهنده چه او بر دختر است که شیر او را خورده باشد بر او حرام می شود  
 است چه او بمهرله یا پدر او است. دوم پس کسی که شیر شیر دهنده را خورده باشد بر او حرام می شود بدانست  
 چه او بمهرله یا پدر او است و نسب او همچو نسب پدر او از آن طفل شیر خورده بهر مرتبه چه او بمهرله یا بمهرله فرزند داده  
 اند و نسب او همچو نسب پدر او است و رضاعی شود هر شیر دهنده و فرزند شیر دهنده بر دختر شیر خورده و به  
 بهر مرتبه چه او بمهرله یا پدر او است و نسب او همچو نسب پدر او از آن فرزند رضاعی نسبی شود هر شیر دهنده و نسبی  
 شیر دهنده چه او بمهرله یا پدر او است و نسب او همچو نسب پدر او از آن فرزند رضاعی نسبی شود هر شیر دهنده و نسبی  
 که این بمهرله هم است و نسب او همچو نسب پدر او از آن شیر دهنده چه او بمهرله یا پدر او است و نسب او همچو نسب  
 مادر رضاعی شیر دهنده و فرزند رضاعی او که از غیر آن شیر خورده باشد و نسبی و رضاعی  
 او و فرزند او و دختر او و فرزند او و رضاعی او و بر شیر خورده حرام نمی شوند و در حرام شدن  
 او و فرزند او و دختر او و فرزند او و رضاعی او و بر شیر خورده حرام نمی شوند و در حرام شدن  
 می شوند و خواهران آن طفل که از آن شیر خورده باشد بر او حرام می شود هر شیر دهنده حرام نمی شود و  
 برادران آن طفل که از آن شیر خورده باشد می تواند که دختر آن شیر دهنده شود و هر او را  
 نکاح کرد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در رضاع حرام میسازد و رضاع لاحق  
 نکاح سابق را محلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام مؤبد می شود بر آن  
 شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام می شوند هرگاه  
 زن بزرگ که دخول کرده باشد اگر دخول کرده باشد زن بزرگ حرام می شود و قوم و قویم  
 زن ناست که شوهر داشته باشد یا در عده رجعت باشد و جماعتی بایشان زن نکند  
 چه درین صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند حرام مؤبد می شوند و کبیر  
 که آقا باو دخول کرده باشد اگر شفیع باو دخول کند آیا بر آن شخص آن کثیر حرام مؤبد میشود  
 یا نه و بعضی از مجتهدین درین مسئله خلاف است قوم و قویم زن ناست که ایشانشوهرهای  
 ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشانرا دانسته  
 عقد کنند درین صورت آن زنان مجبر عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند و اگر جماعتی

دخول بآنها کرده باشند و اگر نادر است از آن زنان عقد کنند حرام میشوند تا آنکه دخول کنند پس اگر  
 دخول کرده باشند حرام میشوند تا اگر کسی در مدت استبای کنیز نادر است آن کنیز را عقد کند آیا  
 بر آن کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زن که در عده باشد میان مجتهدین درین مسئله  
 خلافت و اگر کسی زن شوهر دار یا متبعه کسی را نادر است عقد کند آیا بجز عقد بر و حرام مؤبد  
 میشود درین مسئله خلافت قوم مشتمل بر آنست که مردان در حالتی که حرام بسته باشند  
 ایشان را نادر است نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادر است عقد کرده  
 باشند و دخول کرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد میشوند تا اگر دخول کرده باشند آیا  
 آن زنان حرام مؤبد میشوند بر ایشان درین مسئله میان مجتهدین خلافت قوم نیز نادر است  
 ایشان با ایشان لعان کرده باشند و تعان آنست که شخصی بر زن گوید که فلان با تو زنا کرده  
 و گواه نداشته باشد حاکم شرع ایشان را امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت می کنند بطریق که زود  
 باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد می شوند  
 قوم دهم زنان که گونگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده  
 چه دخیور است بجز گفتن آن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران  
 و خاله بر گاه بجه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند  
 حرام مؤبد می شوند تا اگر بجه و خاله بشبیه دخول کنند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا  
 با ایشان باشد حرام نمی شوند قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردان که  
 با ایشان لواط کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در دبر ایشان نمائش شده باشد چه  
 مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواط کننده حرام مؤبد میشوند بگاه عقد ایشان پیش از  
 لواط کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پس بجز دخول کردن با و حرام می شوند  
 یا نه خلافت و همچنین غلات است در حرام بودن مادر مادر و دختر و دختر و اما دختر  
 خواهر و حرام نمی شود قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان بترتبه طلاق عدی  
 دهند ایشان را چه بعد آن حرام مؤبد می شوند بر شوهران ایشان قوم چهاردهم کنیزان که  
 شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه بعد از آن شوهران ایشان



حرام می‌باشد و قوم پانزدهم دختر یکم سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و منحصراً  
 بول و یا خج بول و غلط او یک شود حرام می‌باشد و پیشوند شوهر یعنی از مجتهدین گفته اند که اگر  
 بعد از آنکه هر دو خرج یک شود نیک شود حلال می‌شود و آیا اگر دختری بالغ را نکاح کرده باشد و  
 دخول کند و این حال را بر سر آیه حرام می‌باشد و بدین سلسله میانه مجتهدین خلافت و همچنین  
 خلافت در اینکه اگر دختری را با نکشت بکارت بر نهد یا حرام می‌شود یا نه و همچنین خلاف است  
 در اینکه اگر کنیزی را چنین کند یا حرام می‌شود یا نه اقربا نیست که حرام نیست و قسم دوم جماعتی از  
 زنان که حرام می‌شوند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان  
 یا غیر آن و آن هفتده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بیشتر طریقه دخول بعد از آنکه باشد  
 چه هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را می‌توان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرام است  
 و دوم جمع کردن میانه دو خواهر و اگر چه بقدر متعه باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد  
 آن دیگر را نیتواند خواست تا آن خواهر مطلقه از عدت بیرون آید اگر طلاق رجعی باشد که شوهر تواند  
 در عدت رجوع کرد و در طلاق باین خلاف است میانه مجتهدین اصح آنست که با نیت  
 سوم جمع کردن میانه عمه و خاله هر چند بالا رود و دختر برادر و دختر خواهر بر بیاورد و عمه و خاله  
 در عقد اگر چه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن  
 عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشد خلافت میانه مجتهدین او را ندیده  
 یعنی افضل المتأخرین بهاء الملة و الله بن محمد آملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بودند زیرا که  
 درین باب خورشیدی نظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد به اذن زن آزاد  
 حرام است و آیا باذن او جائز است خلافت مجتهدین در این مسئله نیز جمع کردن  
 مرد آزاد میانه زن آزاد از چهار زن دائمی و متعه بقول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد  
 آزاد میانه زن آزاد و کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمی‌دانند هفتم  
 جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد جائز نیست  
 هشتم جمع کردن بنده میانه کنیز یا زن آزاد چه بنده را زن آزاد یا کنیز حرام است  
 نهم نکاح زن بخت پرست چه کفر مانع است از طلال بودن و مسلمان دهم نکاح زن مسلمان

که مرتد نشده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن او یا از هم زن بودن و در تیسار البعد و انی  
خواستن تا مانع کردن جائز است بر قول بعضی از مجتهدین و در دهم زن آزاد که مرتبه  
شوشه را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد دخول نکند و طلاق ندهد  
آنگاه حلال شود و اگر چه طلاق دهنده باشد یا نباشد و دهم زن آزاد که شش مرتبه شوهر او را  
طلاق گوید بر شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد آورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود  
و اگر چه طلاق دهنده نباشد چه تا دهم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه طلاق گوید حرام  
میشود تا آنکه چنانچه دیگری او را بعقد در آورد و دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده او  
آزاد باشد یا نه دهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهنده حرام میشود و شوهر تا آنکه دیگری او را  
بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده او آزاد باشد تا دهم هرگاه هر یک از این  
دو دختر خود را بیدگی کند بدینکه هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شمار میکنند  
و این نکاح باطل است بحدیثی که هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد یکی از ایشان  
از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتمله باشد نکاح کردن آن جماعت با تمام حرام است  
فصل پنجم در اقسام دخول کردن و این بر پنج وجه است و وجه اول واجب است  
و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه و آن سه وجه واجب اول  
دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و زن خود کسی دخول نکند واجب است که دخول  
کند و دوم هرگاه قسم بخورد کسیکه باز خود دخول نکند آن زن بجا که شرع معاضه خود را رجوع  
میکند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت میدهد و مخیر می سازد میان دخول کردن  
یا تقاره و طلاق دادن و بعد از چهار ماه مرد واجب است دخول کردن یا تقاره یا طلاق  
دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد و سوم هرگاه کسی باز خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر  
من است آن زن حال خود را بجا که شرع عرض میکند و حاکم تا سه ماه او را مهلت میدهد  
آنگاه واجب است بر او دخول یا تقاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد تا آنکه از زوجه  
وجه حرام اول دخول در حالت حیض داشتن باز آن دو هم در حالتیکه زنان انقاس داشته  
باشند و دوم در حالتیکه هر یک از زن یا شوهر حرام پنج واجب یا عمره بسته باشند

چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزه واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشند و در نذر معین خلالت است چنانچه در حالتیکه وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد ششم در حالتیکه یکی از ایشان در مسجد باشد ششم هرگاه کسی بدن خود گفته باشد که پشت تو بچراغ پشت مادر من است پیش از آنکه گفته باشد بدخول کردن حرام است ششم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن آن زن حرام است تا آنکه از عذر آن دخول کننده بیرون رود و ششم هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر باطنی خرج بول و غائط یا خرج بول و حیض یکے شود دخول با و حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یا زدهم دخول کردن بیکه از زنان در شهری که نوبت زن نرسد دیگر باشد بے اذن زن نرسد که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین و از دهم در وقتیکه زن نکر از ده که شوهر با او دخول کند چست گرفتن مهر خود اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتیکه زنان را طلاق گفته باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عذر بیرون رود دخول کردن غیر شوهر یا ایشان حرام است چهاردهم دخول کردن بیکه حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از ایستنی او بگذرد حرام است پانزدهم دخول کردن بزنیکه عاجز باشد از دخول کردن ~~بیکه بیمار می باشد یا بزرگی~~ است شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرید پیش از آنکه یک حیض بیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول کردن آن کنیز حرام است و آیا درین مدت چنانچه دخول کردن حرام است بوسیله آن کنیز و دست مالیدن با و حرام است یا نه میان مجتهدین و برین مسئله خلالت است و اما آن پنج وجه مذکور اول مطلق دخول کردن با زن خودی آنکه ضروری باشد و قدرت بر آن داشته باشد سنت است و دوم در شب اول ماه رمضان دخول کردن شوم در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول کردن چهارم در پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن و اما بست و هفت وجه امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتمل شده باشد پیش از آنکه وضو بپوشد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتمل شده باشد

دخول کند بازن خود و وضو نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد  
دوم برهنه دخول کردن ششم در کشتی و در جائیکه تقصیر نداشته باشد و در زیر دخترای میوه دارد  
دخول کردن چهارم در وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول کردن  
در وقت غروب آفتاب هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت ظهر اگر در وقت پیشین  
که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن  
بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول براسه مگر در اول رمضان  
که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکرره است دخول کردن در اول ساعت  
شب دهم دخول کردن در میان سراهی خصوصاً ماه شعبان یا دهم دخول کردن را آخر سراهی  
چهارم حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد  
و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود و از دهم دخول کردن در وقتیکه آفتاب ماه گرفته باشد یا با دهم  
سیاه و زرد که ترساک بود و یا زمین بجنبید و دهم دخول کردن در جائیکه طفلی ایستاده بنشیند  
در حدیث آمده که اگر فرزندی بجهت رسیدن حالت اگر سپر باشند ناکند و باشد و اگر دختر باشد  
از نیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل میز باشد مکرره است و در حدیث مطلق  
واقع شده و همچنین مکرره است دخول کردن باز هرگاه زن دیگر نگاه کند چهارم در  
قبله و پشت قبله و ایستاده و رو بافتاب دخول کردن پنجم دخول کردن در سفر  
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضرات نباشد دخول مکرره است یا در میان مجتهدین خلاف  
شانزدهم دخول کردن با دختریکه هرگاه او را منع کرده باشد چه سنت است و در حدیث  
که بکارت او نبردند هفتم دخول کردن در پس نان و مالک که نیز یکی از علما استیان است  
برین رفته و بعضی از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند و دهم دخول کردن که نیز  
بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن نیز کسی که از زنا بهم رسیده  
باشد خواه بعقد باشد و خواه بخیرین نهم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از ان  
بست است و یکم دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش  
از آنکه مشخص کند ربه است و دهم دخول کردن بزنی که از حیض نفاس پاک شده باشد





کردن بفرج چنانچه مذکور شد فیصل ششم در آنچه بعد از دخول زن و نگین دادن زن شوهر را بر  
 دخول کردن و آنچه با و مترتب میشود و آن که صد و هفتاد است و یکی از آن واجب  
 و بیست و دو امر است و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصایص اندامی و یکی از واجب  
 اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تنجیم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد وضو  
 قضا کردن روزه واجب هرگاه در آن حال دخول کنند چهارم قضای اعتکات واجب یک گاه  
 در آشنای او دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکات واجب یا زیاده هرگاه شرط تنجیم  
 کرده باشد و دخول کردن در آشنای دو اعتکات واقع شود ششم قضای رج و عذر واجب  
 هرگاه پیش از آنکه وقوت عرفه و مشعر کرده باشند ششم کفاره دخول کنند هفتم تمام کردن  
 افعال آن حج که بسبب دخول باطل کرده باشند ششم کفاره دخول کردن در روزه واجب اعتکات  
 و حج واجب و آنچه در بحث روزه و اعتکات واقع مذکور شد ششم نفقه دادن زن که دخول با و  
 کرده باشد راجعه او بر دخول کنند و واجبست در سال دوم که حج کنند هرگاه فاسد گردانیدن  
 حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد یا در ششم نفقه کردن در میان زن و  
 شوهر در سال دوم هرگاه بآن موضوع که در سال اول دخول کرده باشند برسد باین طریق  
 که شخصی ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگین از او که با یک دیگر خلوت کنند و او را در  
 هر دخول در حالتی که زن حیض دارد باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه  
 در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفاره را سبقت میدهند سیزدهم عقد است  
 داشتن هرگاه بشبه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنا نباشد که حیض بیند و همچنین  
 عقد لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول با و کرده باشد چهارم هرگاه مرد  
 زنی را عقد کرده باشد و زن ناکند و واجبست که مالک شرع سنگسار کند زن ناکند را و اگر آن  
 زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مردی زن نکاحی  
 نداشته باشد و زن ناکند موجب صد تا زنا نه است و موی مراد را باید تراشید و آن مرد را  
 از شهر یک سال بیرون باید کرد چنانچه زود باشد که تفصیل مذکور شود و آنچه در ششم هرگاه زن  
 آزادی را سه طلاق گوید شوهر او را واجبست که حبس کند که شخصی دیگر او را نکاح کند

و دخول کند و طلاق دهد تا بران شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج کسی است  
 که دخول کند تا حلال شود و همچنین هرگاه طلاق غیر عدی محتاج مجمل است اما اگر طلاق عدی باشد  
 در مرتبه سوم حرام میشود و پنجاهم مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج نیست بکسی که  
 دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود شش از دم تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند  
 واجب است بقتل هم هرگاه کنیزی را بجز بشرط آنکه بکسر است و دخول کند آنگاه حلال میشود  
 که بکسر نبوده ده یک قیمت آن کنیز را واجب است که بفروشد و هر چند هم هرگاه کنیز بخرد  
 باشد آنگاه حلال میشود که آستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیک قیمت آن کنیز را  
 یا کنیز بفروشد و بعد از آن هم هرگاه شخصی مرده شود و بعد از آنکه مرده شده باشد دخول کند بزن  
 خود مگر لازم است که بعد از شش هرگاه کنیز که آقایی او را دخول کرده باشد شخصی بخرد واجب  
 است که بکس از آن یک قیمت بپردازد آنگاه دخول کند اگر حیض نبیند و اگر حیض نبیند و در سن زنی  
 باشد که حیض نبیند چهل روز و بعد از آنکه دخول کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد  
 همان ساعت دخول تواند کرد بیک زن که اگر عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق  
 دهد نصف مهر واجب است بر شوهر که آن زن بدو اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید  
 داد بیکت و دوم اگر در وقت عقد کردن مهر را شخص نکرده باشد مهر مثل واجب است که  
 بدو شوهر آن زن بیکت و سوم هرگاه آن زن عقد ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده  
 باشد واجب است بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را شخص سازد بیکت و چهارم  
 مهر مثل واجب است بر شوهر در هر موضوعی که مهرش فاسد باشد و همچنین مهر مثل واجب است  
 در هر طلی شبهه و بتعدی بزنی که نکاح بیکت و پنجم نفقه دادن بزنی که او را عقد دائمی کرده  
 باشد و اگر چه آن زن را طلاق داده باشد تا از عقد بیرون نرفته باشد و همچنین  
 زنی که طلاق گرفته باشد و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن آن  
 زن واجب است و همچنین واجب است خانه که در آن نشیند و خادمی که او را خدمت کند  
 هرگاه از جامه باشد که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجب است فرستادن آن  
 زن و آلت های که بدن آن پاکیزه کند و از آله بوی بد آن بدن کند و آلت های که بدن را طعم

باز در اجرت تمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل بر قول بعضی از مجتهدین بیست و ششم شب  
 خوابیدن هر چهار شب یک شب پیش زن چه خوابیدن یک شب یا چهار شب پیش زن واجب  
 است و اگر شوهرش ظلم کرده باشد بران زن پیش او خوابیده باشد قضای آن واجب است  
 بیست و هفتم اگر زنی را بیرون فرزند دایمی بریزد سه اذن آن زن واجب است که ده  
 شغال طلا بآن زن دهد بیست و هشتم هر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است که بعد فوت  
 او تا چهار ماه و ده روز ترک نکند بیست و نهم و اجبت بر زن تهیه آنچه دخول کردن  
 و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن سی ام هرگاه زنی نفس خود را بشوهر و اگر از دنیا  
 نبرد شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول کردن شخص یا فسخ  
 واجب است بران شوهر اگر امار باشد که بآن زن جامه اعلی که قیمت او ده شغال طلا  
 باشد یا چیزی که قیمت او ده شغال طلا باشد یا ده شغال طلا بدهد و اگر مفلس باشد یا نه انگشت  
 طلا یا نقره و اگر میان باشد یا سیاهی که پنج شغال قیمت از او باشد یا پنج شغال طلا  
 بدهد و فرقی نیست در بین در میان نهاده و آزادی و یک گشتن حیوانیکه ماکول اللحم باشد  
 دخول کند یا و واجب است و همچنین اجبت قیمت از او دادن با کاس و همچنین سوزانیدن  
 آن و بیست و نهم است اگر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل و دوم طواف کعبه  
 ایشان و سوم روز دوشنبه ایشان چهارم حجه تلاوت و حجه سهو کردن ایشان پنجم خواندن  
 چهار سوره های عزیمه که در خواندن آنها حجه واجب است و بعضی از آنها چون خواندن بسم الله  
 الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان در مسجد که و مدینه ششم در نماز  
 نمودن ایشان در مسجد یا سوای آن و هفتم مادر زنی را که عقد کرده باشد حرام است  
 دوم زن و هم دختر زنی را که باو دخول کرده باشد حرام است و دختر دوم پسر و فرزند آن شوهر آن بران  
 حرام است یا زنی که خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشد در مالیکه آن زن بر نکاح او باقی باشد  
 یا در عقد رجعی باشد حرام است و از دوم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد  
 باذن ایشان حرام است نیز هم معقوده هر یک از پسر و پسر دیگری حرام است چهارم و هم از آن  
 چهار زن نکاحی داشته باشد یا زنی که خواستن حرام است و همچنین حرام است یا زنی که خواستن

پانزدهم زن زاده از زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است شائسته که شخصی که زن آزاد می باشد یا کنیز خواستن از زن آزاد حرام است هرگاه آن زن آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را به اذن زن آزاد میتوان خواست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقربا نیست که نمیتواند بعضی از سنیان این را جایز میدانند بحدی که فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد در کردن و گفتن که از من نیست حرام است بحدی که معنی را در غیر فرج زن آزاد که بعد دوام او را خواسته باشد بی اذن او بخت حرام است اما در تنه و کنیز جایز است و نیز در هر مردی که زنیکه عقد کرده باشد چه بر غیر شوهر بخت حرام می شود بحدی که استماع نمودن زن از دخول کردن شوهر با وجهت صحر اگر فتن بعد از دخول کردن و غیر آن حرام است اما در امر سنت اول و وضو ساختن کسی که دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه غسل نکرده خواهد شد سنت است و این وضو نیست که مجتهدین گفته اند که او را بول و غائط نمی شکند و هرگاه در آن حال آب نباشد میسبب سنت است جهت خواب کردن دوم برابر داشتن زنان در کشاده روست و قسمت روزها میان ایشان و اما بخواه و چهار امر باقی از خصائص اند اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه اگرچه دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود روزه در کفاره رمضان و غیر آن هرگاه دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعره دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسیکه در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند هشتم غیر بیک شدن دختر بیکر بسبب دخول کردن با و پس احکامیکه مخصوص بیکر است از وسائط است مثل آنکه در بیکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بیکر باید که حرف نزنند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عین بودن بسبب دخول کردن دهم طهر شدن فرزند ی که بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بدخول کننده و اگر چه دخول او بشبهه باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یا دهم در عدت رجعت رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم همان که در





و شوهر سبب دخول گریه می ببرد پس بدین دخول گردید و انگلی در مرد که باطل نمیشود و چنانچه زود باشد  
که بیاید و یکم تغییر مهر سبب روزها و سه هفته و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح یا بدخول کردن  
چهار تا اگر زن را نکاح کند آن نکاح قرار نمی گیرد مگر یا آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد  
نکاح باطل میشود و سوم ثبوت تعیین هر یک از ایشان بسبب دخول خواهد بود بعد دوم  
و خواه بپاک می و چهارم شر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد شر حرمت نمی کشد و پنجم  
مهر و ششیم سبب دخول با در و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم افتناع  
نسخ کردن نکاح خود را بعین شدن شوهر بعد از دخول نمی و هفتم تحقق شدن جوع در ایام  
و نظر از بدخول کردن سی و هشتم منع کردن از چیزی بای که بوی بد داشته باشد چون پیاز و شیرازاله  
بروی بد و امر کردن بپاک کردن آنچه طبیعت از آن تنفر باشد چه داون مهر تقاضا  
آن می کند که شوهر اینها تواند کرد سی و نهم التزام نمودن زن جودیه یعنی قبول  
بعضی از محبت بدین در نکاح مستعونه نمی کردن از مجاورت نکاح است و شرا بچهل و نهم بدخول  
از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت و سفر غیر واجب چهل و یکم و فاکردن کسیکه قسم نخورده  
باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعد کردن چه وفا به نذر خود کرده و همچنین غلامان نذر و  
سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بحد عقد غلامان نذر و سوگند  
کردن چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از زن بسبب کردن عقد چهل و سوم تنوع گرفتن  
از زن و نگاه کردن بکعبه بدن او و نظر کردن زن نیز بجمع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم  
ناکاست شدن طلاق و طهار و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت نسخ هر یک  
باجب چهل و ششم جو از سفر کردن و دور شدن زن که او را خواسته باشد چهل و هفتم  
ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول از صدق چه پیش از دخول عفو میتواند کرد و هجدهم ثبوت  
میراث بودن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد و بیع و دخول در بیار چهل و نهم چهل و نهم  
فصل دادن و گرفتن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دائمی باشد  
پنجاهم اگر یکشان نصف صدق را بجز عقد هرگاه طلاق یا هندی یا جاه و یکم بر او حاکم  
شود در وقتی که میان زن و شوهر نزاع باشد و کسل از خویشان هر دو را که میان ایشان

اصلاح کنه خواه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه احتمالات کننده در قدر و مهر و قول زن در  
 اگر قتن بخواه و سوم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر تعیین مهر یا احتمالات بستان بخواه و چهارم  
 منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن شیر دادن هرگاه مستلزم منع حق از حقوق شوهر  
 باشد متمم بدانکه جمیع احکام سیکه مذکور شد قبل و بعد از آنها شرکاء اند و این پنج موضع که مخصوص قبل  
 است اول حلال شدن زن از او که سه طلاق او را داده باشد یا کنیزه که او را داد و طلاق  
 داده باشد چه موقوف است حلال شدن از زن بر شوهر با دخول شخص دیگر در قبل آن زن  
 دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند و قتی که دخول در  
 قبل آن زن کند حکم ایلا بر طرف میشود و سوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن  
 به دخول در قبل ثابت میشود و چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن و قتی لازمست که  
 دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول  
 بعضی از مجتهدین آنا از در منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن  
 مرتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعضی آن غائب شود و آیا احکام این نسبت  
 کسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه غائب شود مترتب میشود یا نه میباید مجتهدین  
 در این مسئله خلاف است ظاهر آنست که احکام در آن جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر  
 و دختر کسی که با او دخول کند و حکم از خواص بکارت است اول ولایت پدر و  
 جد در نکاح بکردار و تمسک با اختیار کردن بکرهت تزویج کردن و سوم وصیت نمودن بکارت  
 بکرهت اگر بغير بکرهت بیهنا از عهده بیرون نمی توانند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکرهت وکیل  
 اگر بغير بکرهت و صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکردار نکاح بخلاف غیر بکرهت بیهنا سخن گوید  
 ششم مخصوص بودن بکردار و وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او و بخلات غیر بکرهت که  
 پیش او سه شب باید خوابید و تجارت همچنانکه بسبب و طی بر طرف میشود بغير و طی نیز بر طرف  
 می شود چون حیض دختر از جای بجائے یا بسبب زدن جنسه با او یا بیکارے یا بسبب  
 بیماری حیض آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود از غیر بکرهت که بغير جماع  
 بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن بسبب

خواهید در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر نیست که بکارت و کجاست رفته باشد درین مسئله  
 میان مجتهدین خلافت و بعضی از شیعیان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکرست نه داخل  
 غیر بکرست عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناه ص  
 ذکر کنند و اگر چه بعضی از آنها داخل نکاح ندارد بنا بر این بنده دعا گوئی تا اقتضای ایشان برین کتاب  
 کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و یکم چیز از خواص آنحضرت است اول حرام بودن نکاح  
 کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جائز است بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن ازاد خواستن  
 و ترسیدن افتادن در زنا دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری بعقد چه غیر  
 او را جائز است بر قول بعضی از مجتهدین سی و دوم حرام شدن زنا نیکه آنحضرت نکاح با ایشان  
 میکرده و میخواستند بر شوهران ایشان و این حکم بر طرف شده و واجب بودن طلاق دادن  
 شوهران ایشان را چنانکه حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده  
 بر چهار زن جائز نبود و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن آن  
 هر یک از نه زن بدگری و این حکم نیز نسبت با آنحضرت بر طرف شد چنانچه غیر بودن آنحضرت  
 میان بودن نزد او و مفارقت از وی بغير لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمیتوانند مفارقت  
 کرد و ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ همه و و علی کردن بی هر چه غیر آنحضرت را جائز نیست  
 هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب  
 یک شب پیش زن بخوابد ششم حرام بودن زنان آنحضرت بغير او نهم واجب بودن مسواک کردن  
 بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن شب بختن  
 و نماز شب بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع  
 کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه دانند که دیگر بر او انکار کرده باشند  
 سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات و اعی بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات  
 سنتی نیز بر او حرام است چهاردهم حرام بودن شپک زدن بر خلافت ظاهر از زدن  
 یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در عمل حرامی یا نزد هم حرام بودن چیز سه  
 نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شکر گفتن هفدهم حرام بودن کندن زره

از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن ببیند پنجم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت  
 آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرد چون کین از خوش شکل چار واهای نیکو و جامه خوب  
 غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن آن چنانست  
 که یکروز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چنان روزه بر غیر آن حضرت حرامست  
 بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آن حضرت را حرام است  
 بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت خریدن چار واهای آن حضرت چه غیر  
 او را حرام است بیست و دوم حلال بودن غنیمت بران حضرت و بر امت او چه پیغمبران بگیرد  
 حلال نموده بلکه جمع میکرد و آنست که هر ساله آنها را می سوزانید و آنست که سوم حلال بودن  
 داخل شدن ولی احرام بکعبه چه غیر او را حرامست مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون همیشه  
 و غیر او بیست و چهارم بر آنست که غنیمت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن قیام  
 قیامت بیست و ششم گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن آن حضرت  
 تیرسیدن دشمنان از او در جنگ از یکماه راه بیست و هشتم نگاه داشتن اوست او از منشدن و فرو  
 رفتن زمین بیست و نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاعت عامه شیعیان مخصوص بودن  
 آن حضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میاید باین معنی که آنچه در پشت او کند میداند نسبت  
 سی و یکم مخصوص بودن آن حضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل و باین معنی که آن حضرت  
 اگر در خواب باشد کسی چیزی میگردد بیدار میگردد و اگر کسی بود و مضاعف شدن خوابان  
 او و خواب آنها سی و سوم جائز بودن سجد کردن زمین و بچشم کردن بجای چه پیغمبران سابقا  
 جائز نموده و سجد کردن بجای غیر از وضو و غسل جائز نموده و فصل سقیم در بیان صدق  
 بدانکه ذکر صدق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صدق نکنند آن  
 عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر بقبض کردن مهر ماضی نشود لیکن سنت است که  
 دخول کنند تا مهر را شخص نکند اما اگر در عقد شرط کنند که مهرنداشته باشند آیا آن نکاح صحیح است  
 یا نه مجتهدین را درین مسأله و قول سنت و سنت است که صدق بخانه شغال طلا یا کمتر باشد و  
 کم و است زیاد از پنجاه شقال صدق گفته و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه شقال طلا

عقد کردن را جائز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول میزدن یا ولی او مهر را بخواهد  
 کند و کرده است که خوشایان زن بعد مردن و طلب صدق زن کنند هرگاه زن در حالت زنی که  
 طلب نکرده باشد و شروط صدق هرگاه در حال عقد کردن شود و شش است اول آنکه چیزی که  
 صدق میکنند باید چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود خواه همین باشد و خواه غفلت چون  
 تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و  
 گوشت و خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که کاح در صورتی باطل میشود و بر تقدیر  
 که عقد صحیح باشد آیا مهر مثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میان مجتهدین درین مسئله خلاف  
 است اقربا آنست که مهر مثل میدهد یا اگر چه بود آن شراب را صدق کند صحیح است و  
 هرگاه مسلمان میشوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهد و دوم آنکه صدق معلوم باشد  
 بدین و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرس گندم یا آنکه وصف کنند  
 آنرا که بهالت ازان بظن شود پس اگر چیزی نبول را صدق کنند صحیح نیست و مهر مثل میدهد  
 سوم آنکه در صدق شرط نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده دهند بجهت دادن  
 صدق و شرط کنند که اگر در آن وعده دهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا شرط صحیح نیست  
 یا صدق میان مجتهدین درین مسئله خلاف است چهارم آنکه صدق چیزی نباشد که وجود او  
 عدم لازم داشته باشد پس اگر صدق شش چیز باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام است آن  
 غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعضی او آزاد باشد و آن غلام را صدق او کند چه در صورت  
 صدق باطل میشود و مهر مثل میباید داد و پنجم آنکه صدق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد  
 پس اگر مقداری باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکتر از  
 مهر مثل صدق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر مثل صدق نکند چه اگر کمتر یا زیاده از  
 مهر مثل صدق کند صحیح نیست و آیا در صورتی که صدق باطل است یا نکاح میان مجتهدین  
 درین مسئله خلاف است و صحیح است که آنکه غیر خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز مهر آن کنیز  
 کند و آیا درین صورت ایند آزادی وی می کند یا به نکاح میان مجتهدین خلاف  
 است اقرب آن است که هر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است

فصل بیستم در بیان صدق  
 باطل می شود  
 و جهات آن  
 است و بطلان  
 نکاح موجب  
 بطلان آنست





دخول کردن او را طلاق دهد چه در صورت مهر مسمی و مهر مثل بان زن میدهد و اگر در ثانی الحال عقد کنند و مهر مسمی بدهند فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع فسخ نکاح میشود بدانکه در سبب و پشت موضع نکاح بر طرف میشود اول آنکه طلاق دهند دوم آنکه بیایه زن شود و در بخش بهر سبب زن پیش از دیدن عرض و این را اخلی مبارات گویند سبب سوم آنکه ولی او در حالت طفولیت او را بغیر شل خود نکاح کرده باشد چه در صورت بعد از بالغ شدن او میتواند فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را بیاوانه یا غشی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن او اختیار فسخ دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول هر وقت است بر انقضای عدت پس اگر عده منقضی شود و شوهر مسلمان نشود فسخ میکند ششم آنکه زن جوید یا از دین خود بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عدت منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم شکم که مرد میشود و بپدر او کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت نکاح زوجه او باطل میشود و فسخ موقوف بر انقضای عدت است پس اگر در عدت آن شخص رجوع باسلام کند فسخ نمیکند و اگر کسیکه پدر او مسلمان باشد مرد شود و بعد از انقضای عدت و قات نکاح زوجه او فسخ میشود ششم آنکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا آنکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه در صورت فسخ نکاح زن میشود ششم آنکه آقای غلام کنیز میان ایشان جدائی اندازد و بعد از آنکه نکاح کرده باشد یکدیگر نهم هر یک از زن و شوهر را بمقتی نکاح شود با دعای آنکه دیگری از طائفه مشخص باشد آنگاه ظاهر شود که از آن طائفه نبوده باشد چه آن دیگر را در صورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین دهم آنکه عده هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان قانس میشود زیرا که شیر خوردن اگر پس باشد هم زن خود میشود باطل و اگر دختر باشد عمت یا خاله یا زحم آنکه با مادر زن که دخول کند نکاح دختر او باطل می شود و از دهم خریدن زن شوهر خود را چه در صورت نکاح بر طرف می شود سیزدهم فروختن آنکه نیز غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم نیز میشود در رضا نکاح اول و فسخ

آن پیش از دخول و بعد از دخول خواهی از ایشان برده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک  
و امده باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که برده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او  
نمی تواند کرد چهارم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی  
باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از  
عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی تواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست یا نه در  
آنکه مرد خصی باشد یعنی خواهی سر پیش از عقد چه زن فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد  
حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسی که خصیه او را کوفته باشد یا بریده باشد  
پیش از دخول اگر بعد از دخول باشد و خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی بریده  
باشد و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم اگر مرد عین باشد بختی که از دخول  
کردن مطلقا عاجز باشد چه درین صورت زن بجا که شرع حال خود عرض میکند و حاکم او را  
یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه درین یک سال دخول توانست کرد و الا بعد از آن زن  
را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمی رسد هفدهم  
هر یک از زن یا شوهر حرام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین قید حرام را در  
زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد حرام داشته باشد فسخ نکاح او نمی تواند کرد بیست و یکم  
آنکه هر یک از زن و شوهر برهنه داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برهنه  
را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که حرام را در مرد عیب میدانند و میگویند  
در عیوب مردان ذکر کرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در حرام هر دو چیز است یکی است و در  
برهنه نیز مذکور است و در آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین فسخ  
نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن ننگ و زهرین کبر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین برهنه  
نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن یعنی قاصد و سکون است  
مهریه نیز نیست چنانچه استخوان که در فرج زن بزرگ باشد مانع دخول میشود و آن چه درین صورت  
مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و دوم آنکه زن عیقل باشد و عیقل نیز است که در فرج  
زن بزرگ باشد مانع دخول میشود و آن چه درین صورت بر قول بعضی از مجتهدین



چون منع و لعان آنچه مذکور شد از منعه دادن است و بعضی از مجتهدین منعه دادن را در صورت  
نیرو واجب میدانند و فرقی نیست در منعه گرفتن میان زن آزاد و کنیز و هم آنکه در عقد گفته  
باشد که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد شخص کنند مهر آن باشد آنگاه آن کس بپذیرد  
پیش از آنکه شخص سازد مهر را و دخول کرده باشد چه در صورت مهر المثل بگیرد آن زن و هم  
آنکه صدق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب و خوک هرگاه سبکی از  
زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید داد چهارم آنکه صدق چیزی  
جهول باشد چه در صورت مهر المثل بگیرد و پنجم آنکه صدق مشتعل عیب باشد چه در آن  
صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی که عیب باید داد  
ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه درین صورت  
مهر المثل زن بگیرد و هفتم آنکه شخصی بزیاده از چهار زن یا دخول با ایشان مسلمان شود چه درین  
صورت مهر المثل میدهد و بعضی از مجتهدین هم میسرت را درین صورت واجب میدانند  
هشتم آنکه صدق پیش از قبض تلف شود و سق را آنرا ندانند چه در صورت مهر المثل میباید  
داد و نهم آنکه صدق مفسوب باشد یا آنکه عالم باشند بفسوب چه در صورت مهر المثل باید  
داد و اگر جاهل بفسوب باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین درین صورت  
نیز مهر المثل گفته اند و نهم آنکه در صدق شرط نامشروعی کرده باشند چه درین صورت نیز  
مهر المثل باید داد و دهم آنکه صدق چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صدق  
کردن آقای غلام جهت زنی شوهر او را که غلام او باشد چه درین صورت مهر المثل میدهد  
و آن دهم آنکه ولی طفل کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صدق کند چه درین صورت  
منصرف بمهر المثل میگردد و نیز دهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد  
چه درین صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه سفیه یا ذلیل  
بنیاده از مهر المثل صدق کند و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل میشود یا نهم آنکه  
هرگاه شخصی بدگره گوید که تزویج کردم تو کنیز خود را بشرطیکه تزویج کنی من دختر خود را  
و آن کنیز را صدق کند چه درین صورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه بانده



دخول کرده باشد چه در حضورت مهر المثل میدهد و چه بعد از آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گزیده  
 باشد آنکس دخول کند آن گمان آنکه جائز است مهر المثل بیداد دخول کردن بجهت هم هرگاه کنیزی  
 بی رخصت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد و نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده  
 باشند و دخول کنند مهر المثل باید داد و بیستم هرگاه زنی را باکره دخول کنند مهر المثل باید داد  
 بیست و یکم هرگاه زن بزرگ بدخول شخصی زن کوچک و را شیر دهد مهر المثل زن کوچک باید  
 هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را  
 طلاق داده و آن زن بشوهر رود و بعد از دخول کذب گواهی دهد ظاهر شود مهر المثل میدهد  
 بآن زن و رجوع میکند بر گواهی و همچنین است حکم در صورتی که گواهی دهند که میانه  
 زن و شوهر ارضاع واقع شده و آن زن بران شوهر حرام است و حاکم شرع میانه ایشان  
 تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهی دروغ گفته اند چه درین صورت  
 شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اول است بیست و سوم هرگاه دو کس  
 دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن می باید که قسم بخورد  
 بجهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم نخورد  
 مهر المثل باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن بشوهر  
 رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی کند و  
 غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم آنکه زن دعوی نماید که من مقدار معینی است و شوهر  
 گوید که من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که مرا فراموش  
 شده شوهر سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال  
 زن است بجهت شرف و جمال بشرطیکه از پناه مشقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پناه  
 مشقال طلا را باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه در چهارده  
 موضع زن مهر نگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد و دوم مسلمان شدن  
 کافر که زیاده از چهار زن مذکور داشته باشد چه زیاده از چهار زن مسلمان  
 ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول سوم مردن یکی از زن

و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر عقد کرده باشد چه در نیت صورت زن مهر ندارد و چهارم  
 شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخول و بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه  
 در خواب باشد یا بهوش باشد چه درین صورت زن کوچک مهر ندارد و پنجم شوهر کردن زن  
 آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او دانسته چه در نیت صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن  
 کنیز آزادی را بی رخصت آقا دانسته چه در نیت صورت مهر ندارد و هفتم فسخ کردن شوهر  
 نکاح را بسبب یکی از عیوبی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب فسخ  
 نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد و هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام بودن آن  
 زن بر مرد چه در نیت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر ندارد  
 و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که  
 اگر چیزی گرفته همان چیز گرفته مهر است و دیگر چیزی دادن لازم نیست ششم فسخ کردن  
 شوهر نکاح زن را که با دعای آزادی بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود  
 که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او  
 بنده باشد و هم فسخ کردن زن نکاح مردی که با دعای آزادی بودن آن مرد نکاح کرده باشد  
 آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بود چه با فسخ کردن در نیت صورت مهر ندارد و یازدهم  
 فسخ کردن مرد نکاح زن را که با دعای آنکه دختر زن بنده بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد  
 آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد و از دهم فسخ  
 کردن کنیز که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در نیت صورت با فسخ مهر ندارد  
 سیزدهم فسخ کردن زن از پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی بی اذن  
 چه درین صورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عتقه و خاله پیش از دخول نکاح خود  
 را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بے رخصت ایشان چه در نیت صورت  
 پیش از دخول فسخ مهر ندارد و فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع  
 نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر بگیرد اول طلاق دادن  
 زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بآن زن بخشند نصف آنچه با او قرار داده باشد

و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی آنجا پیش از دخول آنرا طلاق دهد نصف مهر می را  
از شوهر زن بگیرد و نه نصف آن چیزی را که بان صلح کرده است و دوم فسخ کردن نکاح زن  
بیکه از چیز یا نیکه در زن عیب است پیش از دخول و موجب نصف مهر است ششم عینین  
بودن شوهر پیش از عقد چنان در صورت نصف مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین در صورت تمام  
مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه در صورت  
نصف مهر بگیرد و چه در تمام مهر باشد بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بقول بعضی از مجتهدین زن  
نصف مهر بگیرد و ششم مرتد شدن شوهر درین صورت پیش از دخول زن نصف مهر بگیرد  
و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند و ششم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بقول بعضی  
از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد و ششم طلاق دادن با تفسید یعنی در میان  
ان زن معنی رختن چه باین محل زن نصف مهر بگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب این محل منی  
بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر بگیرد درین مسئله خلاف است اقربا آنست که  
نصف مهر بگیرد و ششم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن بزرگ  
نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت داشته اند  
فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر  
در عینین بودن یا نیکه زن ادعای آن کند که شوهر او عینین است و شوهر منکر باشد و گواه  
عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که  
شوهر او عینین است قبول نمیکند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه  
اختلال دارد بعد از آنکه دیوانگی او بر طرف شود و دعوی کند که دخول کرده بودم شوم آنکه زن  
کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند صحیح بودن نکاح کنیز رسیدن از زنا را  
زیرا که اگر قول کنیز درین صورت سموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل شود و اگر اختلاف  
شود میان زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول اوست با قسم  
هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر  
اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه



قسمت کردن میان زن و مرد رضای ایشان جائز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک  
سه شب بخوابد میان مجتهدین درین مسئله خلافت آما کمتر از یک شب قسمت کردن جائز نیست  
و فرقی نیست درین شب خوابیدن در شوهر میانه بنده و آزاد و خصی و عینی و غیر اینها و در  
زن میان بیچاره و حائض و نفسه و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن حجت است  
و غرض دخول کردن نیست و تمتعه و کنیز که عقد نکرده باشند و زن کوچک دیوانه که تمام وقت دیوانه  
باشد و زنیکه کسرشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن  
با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میان زنان آزاد و آزاد خواستگار  
دختر بکر در وقت آوردن او بخانه شوهر هفت شب پیش او خوابیدن شوهر لازم است و اگر بکر  
نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میان کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب  
پیش ایشان تفاوت است چه کنیز نصف زن آزاد ازین قسمت می برد پس اگر کسی بکین  
آزاد و کنیزی داشته باشد و شب پیشین آن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب بیکر  
بخوابد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیشین آن ساقط میشود و آیا قضا  
شب خوابیدن نسبت برزیکه در سفر واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج  
سنت برضای شوهر بر شوهر واجبست میان مجتهدین درین مسئله خلافت و زنیکه شب نوبت  
نخوابیدن پیش او باشد نمیتواند که شب خود را بدگری بنخشد مگر برضای شوهر و اگر بنخشد جمیع  
میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب جائز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد  
پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر نمیتواند  
دید مگر بواسطه عیادت زن بیمار اما اگر تمام شب بخوابد حجت زن صاحب نوبت قضا  
کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست  
مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیشین آن ظلم کند واجب است که قضا  
کند حجت ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان خوابیده باشد و غیر مست شوهر در خوابیدن  
شب پیش زن که بخانه ایشان رود یا ایشان را بخانه خود طلبد و کسیکه شب نتواند خوابد  
پیش زن چون پاسبانان روز بجای شب او سنت قضا و هم در بیان بخشی که میان

فصل اول بیان  
اول که در وقت نوبت  
دوم که در وقت نوبت  
ثالث که در وقت نوبت  
رابع که در وقت نوبت  
الحاق و الزام  
و قال الشیخ  
فی حلاله  
فی حلاله  
فی حلاله  
فی حلاله  
فی حلاله



شوهر و زن بهر سه بد آنکه اگر در میان زن شوهر کرد و زن بهر سه بد آنکه اگر زن را اطاعت شوهر و زن  
 رفتند باشد با آنکه هرگاه شوهر را بیند روی در هم کشد یا عادت خود را نسبت با او ننهد و بیاید که شوهر  
 نصیحت کند او را و اگر نصیحت نکردن فائده ندارد در شرب و خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و  
 اگر نیز فائده نکند کناره کن از او در جامه خواب بگریزد و اگر او نیز فائده نکند بزند او را با نعل یا  
 از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد و میباید که زن چنان نباشد که حقوی از اعضائی که  
 مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضائی را و بسبب زدن تلفت شود و ضامن است و اگر کشتی زن  
 جانب شوهر باشد با آنکه منع کند بعضی از حقوق زن اما حکم شرع با قناع شوهر از دادن آن حقوق  
 جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر بگناه زن را بزند حکم شرع او را منع کند و  
 اگر زن در صورت زخمش مرد از بعضی حقوق خود را بشوهر بخش که شوهر با وسایل میدهد کند  
 حلال است شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسد که میانه ایشان  
 بجائی رسد حکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن امر کند که  
 میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو با صلاح متفق شوند صحیح است آنچه حکم کنند و اگر  
 متفق شوند بر جدائی میانه زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن  
 زن در بخشیدن صدق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر قلع باشد فصل سوم در  
 بیان لایق گردانیدن اولاد و بد آنکه هرگاه از دخول کردن بین شش ماه یا بیشتر بگذرد  
 و فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطیکه از انقضای مدت استبتنی نگردد و میباید  
 مجتهدین را انقضای مدت استبتنی خلافت بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است و بعضی  
 از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یک سال و یک ماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل شکستنی است  
 حکم باشد لایق گردانیدن او به پدر و بپدر بگوید که این فرزند من است و آنکه زن فاحشه باشد  
 شوهر نمی تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزند زن است  
 فرزند بر طرف نمی شود اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانه زن و شوهر بر لعان و اقرار شوهر در بیگانه  
 زود باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اگر آن زن معتد باشد یا کنیز بجز در گفتن شوهر  
 فرزندی آن فرزند بر طرف می شود و محتاج بر لعان کردن نیست و همچنین چنانچه نیست

نفی کردن فرزند بجز آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی را نفی  
نکینه باشد فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند آنکه سی مرتبه ولادت فرزند تعلق از  
دوام واجب است و دو امر است و شش امر کرده اما دو امر واجب اول مدد دادن نان  
یا شوهر در وقت زاییدن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم  
متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند و دوم غننه کردن فرزند بعد از باغ شدن و آن  
بست و دو امر است اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن  
و اقامت در گوش چپ او و پدر حضرت امام حق ناطق جعفر صادق متقول است که گناهی بعد از آن  
بطفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان بر او دست ندارد و قوم خاک که بلا  
بکام طفل میاید اگر خاک که بلا نباشد آفتاب و جلالت فرات بکام او میاید اگر آن نیز نباشد آب شیرین  
بکام او میاید اگر آب شیرین نیز نباشد خرمایا غسل در آب بختن تا شیرین شود و همچنین نیست است  
که خرمایا بکام طفل مالند چنانچه تراشیدن موی طفل در روز هفتم از ولادت بجم تصدق  
کردن برای موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر آن طفل و نه هفتم و بهترینها اینها است

و اما در بیان احکام ولادت فرزند آنکه سی مرتبه ولادت فرزند تعلق از  
دوام واجب است و دو امر است و شش امر کرده اما دو امر واجب اول مدد دادن نان  
یا شوهر در وقت زاییدن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم  
متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند و دوم غننه کردن فرزند بعد از باغ شدن و آن  
بست و دو امر است اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن  
و اقامت در گوش چپ او و پدر حضرت امام حق ناطق جعفر صادق متقول است که گناهی بعد از آن  
بطفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان بر او دست ندارد و قوم خاک که بلا  
بکام طفل میاید اگر خاک که بلا نباشد آفتاب و جلالت فرات بکام او میاید اگر آن نیز نباشد آب شیرین  
بکام او میاید اگر آب شیرین نیز نباشد خرمایا غسل در آب بختن تا شیرین شود و همچنین نیست است  
که خرمایا بکام طفل مالند چنانچه تراشیدن موی طفل در روز هفتم از ولادت بجم تصدق  
کردن برای موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر آن طفل و نه هفتم و بهترینها اینها است





و حی فطرت کردن و خوردن و ادویه تعلیق دارد و او را واجب شش مرتبه شش مرتبه و شش مرتبه اما در او واجب  
اول آنکه مادر اول شیری که از ایشان او بعد از زاییدن طفل بیرون می آید بخورد طفل بهر چه اگر آن  
طفل آن شیر را نخورد زنده نمی ماند و دوم اجرت آن شیر به پدر یا زمال خود واجب است که مادر  
و اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید و اگر طفل مال نداشته باشد به پدر  
واجب است و اما شش مرتبه اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهتر و شیر یا شیر مادر است  
و اگر مادر در شیر دادن اجرت نخواهد لازم است به پدر که بهر چه اگر زن بیگانه بی اجرت شیر بدهد و اجرت  
مادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت بطلبد و اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاد از اجرت  
زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر و حوی نماید که زن بیگانه است که بی اجرت شیر دهد و مادر  
شکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند چه کمتر از دو سال بدو  
سه ماه جائز است اما ظلم است بر طفل و زیاد از دو سال جائز نیست اما زیاده بی اجرت  
ندارد و سوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عقیقه باشد ششم آنکه  
خوش شکل باشد و اما شش مرتبه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطرب شود  
زن جوهریه میتواند شیر دادن اما او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک و دوم  
آنکه شیر دهنده زن جوهریه باشد با قدرت بر غیر او و اگر است در زن مجوسیه سخت تر است  
و سوم دادن طفل زن جوهریه که خانه خود بدو و شیر بدهد چهارم آنکه شیر دهنده ولد الزام باشد  
پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهر سبب باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیز  
زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال می شود و ششم  
آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بدخاق و آحق باشد و بجا فطرت کردن طفل در دو سال که  
شیر بخورد مادر اولی است از پدر اگر چه طفل پس باشد و بعد از دو سال باید فطرت طفل  
پس پدر اولی است از مادر و اگر شیر نخورده دختر باشد تا هفت سال مادر بجا فطرت او اولی  
است از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر  
شود هر یک که اولی است از پدر و قول اولی است و اگر دختر پدر نداشته باشد  
تا وقت بالغ شدن مادر بجا فطرت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود



دارد و آنرا سفت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محظوظ  
 او تا بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محظوظ از ایشان بقول بعضی از  
 مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محظوظ از تعلق بجد ایشان دارد و بعضی از مجتهدین  
 محظوظ از تعلق بجد را رد و مادر را منع کرده اند و در شریعت موضوع محظوظات مادر ساقط میشود و متعلق  
 به پدر میشود و اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان و دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد و سوم  
 آنکه مادر مأمونه نباشد و پدر مأمون باشد یعنی نکاح و تقوی پدر زیاد باشد چهارم آنکه مادر  
 از محظوظات و اقتناع نماید حاکم شرع حکم بجهت بیک پدر را بر محظوظات طفل حاکم آنکه مادر شوهر کند  
 ششم آنکه پدر بخواهد سفر کند چه در بیرون است بعضی از مجتهدین گفته اند که محظوظات مادر ساقط  
 میشود و پدر را برادر همراه می برد و ششم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد و ششم در بیان نفقه و کسوت  
 در بیرون است اولی است از مادر ششم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت  
 دادن بدانکه سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود اول خواهشی چه نفقه پدر  
 و مادر هر چند بالاروند و نفقه فرزندان هر چند پائین و ند و واجب است هرگاه قادر بر نفقه  
 و کسوت نباشد و آزاد باشد و سواي پدر و مادر را چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان  
 و عم و خال و عمو و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موعده است و بعضی از مجتهدین نفقه  
 آنها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عاقل باشند پس اگر کافرو  
 فاسق نیز باشند نفقه ایشان با آنکه مفلس باشند واجب است و نفقه پدر و مادر قوی واجب  
 است که زیاد از قوت یک روز و یک شب جست خود و عیال خود داشته باشد و اگر اند  
 دادن نفقه با قدرت بر آن اقتناع نماید حاکم شرع بجهت بیک پدر را بر نفقه دادن و آن مقدار  
 نفقه یا ایشان باید داد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را می پوشد و خانه که در آن  
 باشند لازم است که با ایشان ده آمانکاح کردن جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه  
 است و نفقه ایشان لازم نیست و خدمتگاه جهت ایشان بهر ساندن با احتیاج و نفقه  
 خدمتگاه ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدته نداده باشد قضای آن  
 واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت آنکه خویشان

آنکه مادر و پدر و شوهر نباشند و پدر و شوهر نباشند

غائب باشد دادن آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و فلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است و هر چند بالارود و اگر جد نیز موجود نباشد یا فلس باشد بر اجداد مادری واجب است که با سویه نفقه دهند و هر خویش که نزدیکیتر باشد مقدم است در نفقه از آن خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان نفقه گرفتن برابرند بجهت تمام زن و چه نفقه زن بر شوهر واجب شود بجهت شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقه مستعجله و اجنبیت و نفقه زنی را که طلاق رجعی داده باشد و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است آیا در عده و قات نفقه زن واجب است مجتهدین را در این مسئله دو قول است دوم آنکه زن قدرت کامل بدو شود و هر خود را بر دخول کردن پس اگر تکلیف کامل نکند بر دخول نفقه او واجب نیست و همچنین نفقه زن کسرش اجنبیت است شوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه غیر بالغ را نیز واجب میدانند چنانچه اگر زن فرزند نباشد چه نفقه فرزند ساقط است و اگر حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه از بدنت غیر حمل لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بجمع شد چیزی بر شوهر واجب است اول آنکه شام او را از نان بگیرد دوم آنکه نان خویش باو بدهد و اگر مدتی نان و نان خویش بر زن نباشد فقهای آن لازم است و اگر بعضی از مدت باشد و هر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و نمی تواند شوهر را تکلیف کند زن را که با من چیزی بخورد و هر چه بارج زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق دهد او را طلاق بائن نفقه آن روز را باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز کسری کند یا در بعضی نفقه رجوع می کند یا در این مسئله میان مجتهدین خلافت و زن زیاده از یک روز نفقه نمی تواند طلبید و اگر شوهر فلس باشد مدت دهند او را تا خدا تعالی وسعتی باو دهد و زن در نتیجه مدت قسری نکاح خود نمی تواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را میباید از او طلبید و اگر فلسی بقدر استطاعت از او نگرفته باشد شوم آنکه جامه باو بدهد که او را بپوشاند و آن پیراهنی و زیر جامه و مقنعه است و اگر از اهل تحمل و اشرافت باشد چنانچه بخت غیر خانه او لازم است مانند چادر و برقع و در زستان زمستانی جامه جنت و رفع سرما لازم است

و اگر در شهری باشد که زنان امتعارف باشند که پوشیدن بر پوشند حجت ایشان پوشیدن لازم است و اگر در جامه دادن مدتی بقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان و نان خورش و جامه رجوع بر نانیکه مثل آن زن باشند در آن شهر میکنند چنانچه در حدیث است که حجت آن زن اگر از اهل خدمتگاه باشد و لازم نیست که حجت او کنیز بخرد بلکه با حجت خدمتگاه را بپذیرد است و زیاده از یک خدمتگاه را دادن لازم نیست اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتگاه باشد و نفقه خدمتگاه زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتگاهی داشته باشد و شوهر بخواهد آن را بشوهر خوب است و الا شوهر را میتواند بیرون کردن و دیگری را بجای او آوردن و اگر آن زن بشوهر گوید که اجرت خدمتگاه مرا بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست و اگر آن زن زیاده از یک خدمتگاه داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتگاه میتواند کرد و منع میتواند کرد شوهر را در و پدر آن زن را از داخل شدن با او و آیین منع میتواند کرد و از خوردن چیزهای بد بود درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقربا نیست که او را منع می رسد و همچنین منع میرسد و از خوردن چیزهایی که سبب بیماری آن شود و از بر خوردن منع میتواند کرد و از آنچه خانه که زن در آنجا ساکن گردد و غیر شوهر آن تردد نکند ششم فرشی که بالای آن نشینند در روز و لحاف و بالشت حجت خواب و لحاف و بالشت حجت خدمتگاه آن لازم نیست به غیر قریه که زن طبع کند در و و طریقه که در آن طعام بخورد و کوفه که در و آب بپاشد و کافی است که از چوب یا گل باشد ششم آلتها نیکه بآن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و پوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سر با باشد چه در حیض و است اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دو اجرت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سوم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف گرم آب شیم و در شوهر غسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسب داشته باشد جائز است که آقا نفقه او را از کسب او بدهد اگر کسب او و فایده او کند و اگر نکند بقیه آنرا لازم است که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع میکند به بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را مجبری کند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن



مرد و آنگاه عقد را کنند و این را طلاق سنت یعنی اخص گویند و طلاق سنت یعنی اجماع بر دو قسم  
 است قسم اول طلاق باین معنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغه طلاق رجوع نمیرسد و آن  
 بر هفت قسم است اول طلاق دادنی که با او دخول نگردد باشد دوم طلاق دادنی که زنیکه از  
 دیدن خون حیض یا یوس شده باشد سوم طلاق دادنی که زنیکه بالغ نشده باشد چهارم طلاق دادنی  
 که زنیکه چیزی شوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه در صورت مادامیکه آن زن  
 رجوع در آن چیزی که داده باشد نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادنی که آزاد مرتبه  
 سوم و کنیز را مرتبه دوم در صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند  
 و دخول کند و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادنی که زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه  
 چهارم چه در صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند و بعد از آن  
 طلاق گوید ششم طلاق دادنی که زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه ششم چه در صورت شوهر  
 رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدلی باشد حرام موبدیشود و اگر غیر عدلی باشد محتاج  
 بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه عقربها مذکور می شود قسم دوم رجوع  
 و آن بر دو قسم است اول طلاق که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و  
 آن با سوای اقسام طلاق باین است دوم طلاق عدلی و آن چنانست که زن را  
 بشرائط طلاق دهند و در عده آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگزینند که حیض یا یوس  
 دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه این چنین طلاق  
 دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمی رسد و دخول  
 حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را دخول کند بیکاح دائمی و در مرتبه ششم در زن آزاد و  
 چهارم در کنیز حرام میشود تا دیگری دخول کند بیکاح دائمی و در مرتبه ششم در زن آزاد و ششم در کنیز  
 بر شوهر حرام موبدیشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگزینند که عده بیزان  
 رود و عقد کنند در مرتبه ششم در آزاد و ششم در کنیز حرام موبدیشود بلکه هرگاه شخصی محتاج  
 دائمی بآن زن دخول کند و سرده حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص درین مراتب  
 میان زن و شوهر بیکاح دائمی درمی یابد یا نه باشد یا آزاد و یا اگر این شخص در حالت حیض



و نفاس بان زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که  
آن زن از حیض پاک شده دخول کند یا آنکه حلال شود و مجتهدین را در این مسئله و قول است  
و شرط است که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر متنی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود  
و همچنین حلال نمی شود اگر در غیر قبل دخول کند فصل دوم در بیان شرطهای طلاق یا آنکه شرط  
طلاق پانزده هست اول صیغه مثل آنکه شوهر زن خود گوید یا أنت طالق یعنی تو طالق یا آنکه شاره  
بزن خود کند و گوید یا أنت طالق یعنی این زن طالق است یا آنکه گوید ذوقی طالق یعنی  
زن من طالق است و سواي این سه طریق پیش شیعه طریقه دیگری صحیح نیست پس اگر زن خود گوید  
أنت طالق یعنی تو طالق یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق  
نیست اگر زن خود گوید تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارد  
و اگر چه قصد طلاق کند بان دوم آنکه صیغه طلاق را بعربی گوید هرگاه قدرت بعربی داشته باشد و اگر  
قدرت بعربی نداشته باشد بر طریق دیگر قدرت بران داشته باشد صحیح است سوم آنکه صیغه را بلفظ  
گوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر در صورت بلفظ نگوید بلکه بوسیله طلاق صحیح نیست خواه شوهر  
حاضر باشد خواه غائب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غائب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر  
بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد شاره کافی است و در حدیث آمده که در صورت مقنعه  
بر سر آن زن انداختن دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این روپوشانها از و  
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مجبور سازد زن را میان طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق  
کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق بسازد صیغه را بشرط یا صفتی چون  
آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بشرط یا صفتی صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق  
چیزی ذکر کند که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید یا أنت طالق بگوید نصف طلقه ششم آنکه  
در صیغه طلاق قصد انشاء کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد بکند صحیح  
نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی او اذن  
داده و اگر چه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند  
هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه که تمام وقت دیوانه

باشد زن و او طلاق میخواند و او آنگاه که یوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست مگر آنکه طلاق  
 دهند با اختیار طلاق ده پس اگر او را با کراه بران دارند صحیح نیست مگر آنکه طلاق دهند قصد  
 طلاق کنند پس طلاق مست و غفقه و بهوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام فی الطلاق  
 باشد و در وقت صیغه نفق قصد آن نام زن کند یا در دم آن زن که طلاقش میگزیند زن  
 دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیز که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن و زنی که  
 بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست و اگر در دم آنکه آن زن در وقت طلاق دادن پاک باشد  
 از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشند با او و حیض ببیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد  
 پس اگر شوهر او بآن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که زپاکی برپاکی دیگر انتقال کرده  
 یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد صحیح  
 نیست بجز در دم آنکه آن زنی را که طلاق میدهند ببیند که معین باشد در غلط یا در قصد پس اگر  
 مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق  
 و رجوع صحیح است و تعیین آن بقصره میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهارم آنکه در وقت طلاق  
 دادن دو عادل حاضر باشند و بشنوند یکبار پس اگر حاضر نباشد یا آنکه هر دو یکبار نشنوند یا  
 آنکه یک عادل بشنود و یا عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری  
 را در طلاق کافی میدانند یا نزدیم آنکه و عادل مرد باشد چه شنیدن زنان عادل در طلاق  
 معتبر نیست نه تنها و نه بامردان فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بیانکه  
 بانراست رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی و این بردو قسم است اول قولی مثل آنکه  
 شوهر بزن گوید *ما جعتک و ما فجعک* یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار  
 طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه از سر زن که از رجوع فهمیده شود  
 بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول کردن بآن زن یا بوسیدن یا دست بپوشیدن  
 بر او مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته در عده عقد کند آیا عقد کردن رجوع است  
 یا نه درین مسئله دو قول است و همچنین خلافت در میان مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن  
 رجوع بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن شوهر دانستن رجوع شوهر را پس اگر زن غایب را

طلاق ده و در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سبب نیست و  
 حرام بودن دخول کردن زن بدون آن زن را نه رجوع کردن نیست پس اگر  
 در حال تنگی حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر طلاق واقع شود  
 میان زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با هم و اگر زن  
 دعوی کند شوهر که عدت تمام شده در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه است و  
 شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول و ست با قسم و ظاهر بر بعضی از احادیث  
 دلالت میکند که قول زن را قبول نمیکند در چیزهایی که معتاد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادل  
 که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن  
 ایشان مدتی تعیین که شارع هست ایشان قرار داده که تا آن مدت قضا نشود شوهر نکند و آن  
 برده هم است قسم اول جماعتی که از زنان که عده ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است  
 و ایشان جماعتی که از زنان اند که عادی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با  
 ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غائب شده باشد و اگر چه منی نیامده باشد  
 و طلاق در بین ایشان را چه میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر پس از آن  
 زنان را ذکر بریده باشد و خیمتین و باقی باشد یا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میان  
 مجتهدین درین مسئله خلافت و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده  
 زمانیکه ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانیکه زنان سه مرتبه  
 بینند و پاک شوند است و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق یک لحظه حیض  
 دیده باشد و عادت سه روز باشد و در بیانده حیض ده روز پاک باشد و خلافت میان  
 مجتهدین که آیا لحظه اخیر داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشان است از عده  
 اصح آنست که لحظه اخیر داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از  
 عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشان است و ایشان چهار قوم اند اول زمانیکه  
 در عادی در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکبار مرتبه حیض بینند و در سن زنانه باشند  
 که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است که در وقت دیدن ماه



زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را نیز بچ کنند یا زیاد بر چهار زن بعد از طلاق یکی  
 بر سفر خود چند نیز بچ کنند ماه صبر کنند چه احتمال مالله بودن ایشان برست قسم قسم چنانچه است از  
 زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهر با سه  
 ایشان مرده باشند اگر شوهر با یکی ایشان بنده باشد چه برای ایشان لازم است که چهار ماه و  
 ده روز عده نگاه دارند و ترک زینت کنند و در آن چهار ماه و ده روز یعنی جامه نیکو نپوشند و  
 بوی خوش بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا شود شب سرمه کشند و روز پاک کنند  
 و خزانة بندگان و سفید آسپ بر روی نهالند و هر چه در عرف و عادت آنرا زینت دانسته حرام است بر آن  
 زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها و عادات مختلف میشود  
 پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا زینت گویند نپوشند اما موی سر خود را نشانه کردن و پاک  
 گردانیدن بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانه های عالی بودن و بر فرشها و عیو  
 نشستن حرام نیست همچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانیکه شوهر با یکی  
 ایشان مرده باشند در آنچه مذکور شد فراق نیست میان زنانه و غیر مذکر و کوچک و بزرگ  
 و خواه در حق دیدن عادت داشته باشند و خواه نداشته باشند همچنین کنیزانی که با ایشان دخول  
 کرده باشند و حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند و قسم قسم نیکو  
 شوهر با یکی ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهر با آزاد باشند چه عت ایشان بعد از مردن شوهر آن  
 ایشان شخصت و پیچ و ز است نصف عده زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده اند  
 ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد از  
 مردن شوهر آن ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عده او عده آزاد  
 است اما اگر عده بائن باشد همان عده را بعبیه کنیزان را تمام میکنند قسم قسم چنانچه است از زنان که  
 حامله باشند و شوهر با یکی ایشان مرده باشند چه عده ایشان دو و تریست است از چهار  
 ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام از این دو مدت که دور تر باشد آن عده ایشانست پس اگر  
 در کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بنماید عده او چهار ماه و ده روز است و اگر زائیدن او  
 زیاد از چهار ماه و ده روز باشد عده او زائیدن و است قسم قسم دهم زنانی اند که شوهر با یکی ایشان

عده زنان  
 حاکم شوهری  
 ایشان مرده  
 باشند و تریست  
 یک است است  
 از چهار ماه و  
 ده روز زائیدن



گفته باشد و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان نداشته باشند که نفقه زن را بایشان دهند  
و اگر نفقه ندهند و آن زنان صبر نکنند و بجا کم شرع حال خود را عرض کنند عاقل شرع چهار سال آن  
زنان را انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در آن چهار سال در آن چنانکه  
شوهرهای ایشان گم شده اند ایشان را طلب میکند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شده  
ایشان را طلاق میدهد و عده ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد  
حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او ولی است بر آن خود و اگر بعد از  
تمام شدن عده پیدا شود زن و نیست خواه شوهر کرده باشد خواه نکرده باشد حقه واجبست  
بر کسیکه میخواهد خود را میفروشد یا کنیز مالک شود بخردن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد  
و حیض بیند که انتظار یکش که کنیز یک حیض بیند اگر حیض بیند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض  
نبیند و در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار یکش و اگر کنیز عاقل  
باشد انتظار یکش که بناید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذارد آنگاه دخول کند و آید در دست استبرأ  
غیر دخول کردن نیز از بوسه و غیر آن حرام است درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست  
که جائز است و اگر در ایام استبرأ دخول کند یا استبرأ مسقط میشود یا نه درین مسئله مجتهدین دو قول  
اقوی آنست که استبرأ لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرأ کرده یا آنکه  
در حالتیکه حیض او باشد متعلق شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد آنرا  
درین صورتها واجب نیست و در مدت عدت رجوع نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح  
مذکور شد و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را در آن خانه بغير عذر رفتن  
شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را  
جهت حد زدن میتوان بیرون کرد مگر آنکه او را آزاد کند چه در صورت جائز است که او را از خانه بیرون  
کند و بجای دیگر فرستد و همچنین نفقه کنیز در عده رجوعیه لازم است و در عده بان نفقه لازم نیست مگر آنکه  
حاله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن آن چنان است که میان زن و شوهر هر یک  
بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر بخشد که در عوض آن زن اطلاق گوید و فرق میان خلع  
و مبارات آنست که خلع بخش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اتمام خلع سه است



در مقدمه عرض یا جنس آن قول زن مقدم است با قسم مطلب سوم در بیان زنا و ایلا  
 کردن باین خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام زنا کردن و شرطهای او و بدانکه  
 زنا بر دو قسم است قسم اول آنکه کفار و او پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزنا  
 خود بگوید که تو بچوشت مادری چه در صورت حرامست دخول کردن بآن زن تا کفار مذکور  
 در بحث کفار مذکور شد و دوم آنکه کفار و او پس از دخول باشد و آن چنانست که شخصی بزنا  
 بگوید که تو بچوشت مادری اگر با تو دخول کنم پس در صورت اگر دخول کند بآن زن زنا  
 بهم میرسد و کفار بر و لازم میشود و شرطهای زنا کردن آنست که اول صیغه مثل آنکه آنست که  
 آنکه طهرانی یعنی تو بر من بچوشت مادری و آیا درین حکم غیره یا در چون خواهر و دختر از زنان محرمه  
 خواه نسبی و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص در است و درین مسئله بیانه مجتهدین  
 خلافت اقرب آنست که همه درین مسئله مساوی اند و اگر گویند شخصی بزنا خود که بچوشت تو بچوشت  
 زن فلان کس است زنا واقع نمیشود و دوم آنکه زنا کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست  
 شوم آنکه زنا کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه زنا کننده قصد  
 زنا کند و مختار باشد پس اگر مست یا غفلت یا بهوش یا کسی باشد که او را با کراه بران دارند  
 صحیح نیست پنجم آنکه دخول بران زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد زنا بران زن صحیح  
 نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از امام حق ناطق جعفر صادق و در مشهوره و بعضی  
 از معتبرین این را شرط نمیدانند و اول صحیح است و کافی است در دخول کردن دخول در بر  
 ششم آنکه متعلق سازد زنا را بر صفتی پس اگر متعلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلاً  
 صحیح نیست و اگر زنا را بر متعلق بر شرط سازد آفتاب مستقیم یا نه میان مجتهدین درین مسئله اختلاف  
 اقرب آنست که صحیح است ششم آنکه صیغه زنا را در و مرد و عاقل کبار نشنود بطریقیکه در طلاق مذکور شد  
 پس اگر مرد و عاقل یکبار نشنود آنرا صحیح نیست ششم آنکه زن را نیتیکه شوهر صیغه زنا را می گوید  
 یا یا که پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن  
 پاکی دخول بآن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر زنا کند در حالتی که آن زن  
 حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست

نهم آنکه ظاهر اطلاق ظاهری نیست واقع گردان پس اگر بگوید بن خود که دست تو چون دست مادر  
 نیست ظاهر نیست و آیا اسلام شرط است در ظاهر یا نه میان مجتهدین مسئله خلافت و آیا  
 نکاح دائمی شرط است در زن پس متعه اطلاق می تواند کرد درین مسئله نیز میان مجتهدین خلافت  
 و آیا صحیح است که ظاهر را معلق بدانند بعد از تعیین مجتهدین یا درین مسئله دو قول است اقرب آنست  
 که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قول است در نیکه آیا می شود حکم ظاهر بیکر کردن ظاهر  
 یا آنکه همه در حکم یک مرتبه ظاهر کردند نسبت اقرب آنست که می شود و کفاره ظاهر وقتی واجب شود  
 در تم اول که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب است و جائز نیست  
 دخول کردن پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم و کفاره واجب می شود  
 و اگر بگوید دخول کند کفاره دخول کردن می شود و نه کفاره ظاهر و اما اگر دخول نکند و طلاق  
 دهد و بگوید که از عده بیرون رود و آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد  
 اگر با کسیری ظاهر کند آنگاه کسیر را بخور و بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زن نیکه  
 با او ظاهر کرده اختلاف نماید زن حال خود را بجا کم شرع عرض میکند حاکم او را سه ماه مهلت  
 میدهد یا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند او را یکی از اینها یا این  
 طریق که طعام و آب را بر او تنگ میگردانند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند فصل دوم در بیان کردن  
 و آن چنانست که شخصی بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر  
 رسانیدن بآن زن و شرطهای اطلاق کردن مهلت است اول آنکه آن شخص که سوگند می خورد و بان باشد  
 چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه قصد  
 کند و ختم باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را با کراهت بدان دارند  
 صحیح نیست چهارم آنکه آن زن را که سوگند می خورد که دخول با او نکند زن عاقلی او باشد چه اگر  
 کسیر او باشد و بلاکیت دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد چه اگر  
 دخول بآن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را با اسم خداست یا بخود یا به خداوندی که در دنیا و آخرت  
 سوگند نکند و شایسته اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعضی گفتن لازم نیست  
 پس اگر باز آن خود اطلاق گوید که والله یا تو دیگر دخول نکنم اطلاق میشود و سوگند خوردن

بطلاق زن ازادی بنده صحیح نیست خلافت مسنیدان را که ایشان میگویند صحیح است نه هم آنکه  
صیر میگوید که والله من فرج خود را در فرج تو غائب نکنم پس اگر کتبی بگوید مثل آنکه والله با تو هرگز یک  
باین نکرارم یا آنکه گوید والله با تو در هر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر چه باینها قصد  
ایلا کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطنی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است نه هم آنکه مجرد سازد  
سوگند خوردن را از شرط و صفتی پس اگر محلی بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین  
این را شرط نمیدانند و هرگاه این شرط را بر سر زن ریختن یا خود را بکام شرع عرض میکنند و بکام شرع  
او را چهار ماه مهلت میدهند و غیره سازد او را مهلت دخول کردن و کفاره دادن و طلاق گفتن  
و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید چیزش میباید بر اینها و اگر طلاق باین در حکم ایلا باطل میشود  
و اگر در اثرشای چهار ماه شوهر مرتد شود یا ام مرتد بودن او داخل چهار ماه نمیشود و اگر مجبور  
یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا و نبی و ائمه و علی داشته باشد و ایلا کند  
صحیح است و اگر کسی سوگند بخورد تبرک دخول مدتی معین آن درش نقضی شود آنگاه دخول  
کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند بآنکه و آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقده کند حکم ایلا باطل میشود  
و آیا حکم ایلا بحد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت است و اگر  
چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد میان مجتهدین درین مسئله خلافت  
است اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید و الله که  
شاه با تو دخول نکنم و بعد از شاه گوید و الله که شش ماه دیگر دخول نکنم و کفاره با دخول  
کردن در ایلا وقفه واجب میشود که عذر دخول واقع شود پس اگر سهوا دخول کند یا بشبهه یا بجنون  
واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل می شود یا نه میان مجتهدین  
درین مسئله خلافت است و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی  
مقدم است که دعوی باقی بودن آن کند و اگر اختلاف در زمان واقع گردانیدن ایلا  
واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی مؤخر بودن ایلا کند و اگر میان جهود و  
نصاری ایلا واقع شود و بکام شرع حال خود را عرض نمایند حاکم متیر است که میان ایشان  
بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملکت ایشان رجوع نماید و محلهای چهارم در بیان

صحیح است که بگوید  
دخول قدر است  
مانده باشد و اگر  
چیز باشد و اگر  
نزدیک باشد و اگر  
واقع میشود و اگر  
شوم یا آنکه و طلاق  
روایات و طلاق  
فهمیده که آنست  
آنست که واقع  
نمی شود و طلاق  
نمیست و  
نمیست و  
اینست که  
است که  
نمیست که و الله  
توکل و الله



یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقیکه مذکور میشود و در آن فصل اول در چیزهایی که  
سبب لعان میشود و آنکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول انقضای شوهر و زن خود را بر نادرین  
به پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و  
دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده  
صحیح است و ثانی از مجتهدین اینها را شرط میدانند و هم آنکه آن زنیکه شوهر او دعوی بیناید  
که زنا کرده بعقد دائمی نواسته باشد و اگر چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود مگر آنکه آن زن  
عقیده باشد چنانکه شوهر زنا باشد لعان صحیح نیست چنانکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی  
آنکه کسی را دیدم که شغلی با او زنا میکرد بطریق میل در سر مه دامن پس اگر گمان کرده باشد با جاسختی  
که با او گفته باشد و اگر چه بی شماع برسد لعان صحیح نیست چنانکه آن زن که با انگب نباشد چه اگر  
که با انگب باشد لعان کردن بر آن شوهر حرام نمیشود و هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا  
کردن بآن زن کند آیا دخول کردن شوهر بآن زن شرط است مجتهدین را درین مسئله سه  
قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته  
اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار و ولد باشد دخول  
شرط است سبب دوم انکار فرزند خود کردن چه در نفی و سبب نیز چهار شرط لعان لازم است  
اول آنکه زن بعقد دائم باشد چنانکه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که بشهر با او دخول کرده  
باشد سبب لعان نمی شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه باشد که حجت  
بر طرد شدن جدا انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع میشود  
مجتهدین را درین مسئله چند قول است بعضی میگویند که مطلقاً موجب لعان نمی شود و بعضی  
گفته اند که مطلقاً موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که سبب انقضای شوهر و زن لعان واقع  
می شود و اما در انکار فرزند او لعان واقع نمی شود و قول قرب آنست که در کنیز که  
بناک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود و دوم  
آنکه بآن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان  
نمی شود مگر آنکه از دخول کردن بآن زن مشاهده یا زیاد گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه



کرده بود نیز میراث میسر و اگر زن قرار بزننا کند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زن را نسبت با وثاقت می شود و اگر محاله باشد حد نیز زن را تا آنکه بزیاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت می شود نسبت با و و اگر بعد از تمام شدن اعتراف از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین برین مسئله خلافت و اگر شوهر بنوع خود گفته باشد که من دیدم که فلان مرد با تو زنا می کرد و در بر تو لازم میگردید و یکجهت زن یکجهت آن مرد سرد و هرگاه لعان واقع شود در یکجهت زن بر او لازم بود ساقط میگردید اما در یکجهت آن مرد بر او لازم نشود ساقط نمیشود به لعان کردن دوّم زائل شدن علاقه زن و شوهری میان ایشان میوم حرام نمیشود آن زن بران شوهر بسبب لعان چهارم بر طرقت شدن فرزند بودن فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب نکاح فرزندی فرزندان زن باشد فصل سوم در بیان آنچه تعلق بلعان کردن دارد و نیست امر است و از ده امر واجب هشت امر است اما از ده امر واجب اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسیکه امام نصب کرده باشد و راجحت حکم کردن میانه خلافی یا جهت لعان بخصوص اگر شوهر وزن بیکه از مجتهدین راضی شوند در احان کردن جائز است اگر چه امام یا نائب امام موجود باشد دوّم آنکه شهادت را بطریقیکه مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهدا اذکلت یا اقصیه یا شهیدت یا الله بگویند لعان واقع نمیشود سوّم آنکه لفظ الله را بگویند اگر آنرا بر جن یا بر حیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگویند و بعضی را ذکر نکنند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظ که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکنند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده چشم آنکه در هر مرتبه که در شهادت را ذکر می کند می باید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیکه مذکور شد بگویند که اینست صادق یا کاذب یا مانند آنها و لازم تاکید بر آن داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعان و غضب بلفظ عربی بگویند یا قدرت و اگر عاجز باشد غیر عربی نیز جائز است و درین صورت حاکم شرع را دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را

و اندر یک عادل کافی نیست بستم نیز ترتیب بطریقیکه مذکور شد بان شوهر اول بنده ایشاد کند  
چهار مرتبه آنگاه لعن کند بعد از آن بان بنده ایشاد کند چهار مرتبه آنگاه بغضش تمام آنکه شوهر  
اول در وقت ذکر شهادت و لعن غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که  
شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده باشد و اگر چه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت  
ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و اگر چه مرد نشسته باشد و ان حال هم شخص ساقط  
نماید آنکه نام او را ذکر کند تا هم پیدا و یا جمع کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت  
کند با دست اگر زن شخص نباشد لعان واقع نشده یا زنی آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را  
در بی گونید و از دم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم  
شرع ایشان را مقبول آن نماید پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند  
بیچ نیست اما شهادت امر منتهی اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان و هم آنکه شوهر  
بر دست راست حاکم بنشیند و زن بر دست چپ و سوّم آنکه جماعتی از مردان را ن مجلس حاضر باشند  
بهت شده بدن لعان و کثر از چهار کس نباشد چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن و غضب  
بگوید و بگوید و بترساند و از عذاب خدا تعالی در آخرت و این نیز از ادو بخواند بآیات  
که است مؤمن یعلم ان الله و آیه ما فیهم ثمنا قلینا لکم انکم حاکم شرع زن پیش از ذکر  
غضب و غضب بگوید و نصیحت کند بطریقیکه در شوهر گفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریفه  
چون میانه کن تجرالا سود و مقام ابراهیم علیه الصلوة و التسلیات واقع گرداند اگر در مکان نباشد  
و در میان منبر حضرت رسالت نهاده صلعم و قرآن واقع گرداند اگر در مدینه باشد و در غیر آن  
واقع گرداند اگر در بیت المقدس باشد و در سایر حضرات ائمه معصومین علیه السلام  
واقع گرداند در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع گرداند بجز آنکه در زمانهای شریفه چون  
روز جمعه بعد از عصر واقع گرداند ششم آنکه در آن را بر ایشان جمع کند

باب سیزدهم

در شکار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن  
بر پنج نوع است یک وجه واجب یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه آنرا

ایک وجه واجب و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار میکند و نفقه خیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه در صورت شکار کردن واجبست و اما یک وجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در شکار کردن چه در صورت سنت است شکار کردن اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بعدی و قهر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام یا نه چه در صورت شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بجا میآورد و واجبست که بپندارد و شکار کردن بآن آلتی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند شوم شکار کردن در خانه غیر به اذن و چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن بازو باشد و چرخ و پارس و پلنگ و بکبان و کوه و کندن سر شکار و کوفتن سر او و بتفنگ کشتن آن و سید مرتضی رحمه الله نقل باجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکار بیکه بغیر سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درندها چون پارس و پلنگ آبکش حلال است و در حدیث صحیح بر نعلی از حضرت امارضا واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر پارس شکاری را بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سواي سگ شکاری به شکار کنند حرام است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن کمان کوه و کوه و مکروه میدانند ششم شکار کردن با فرو دشمن ابلهیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها بکشد حرام است خوردن او ششم شکار کردن محرم در جائی که احرام بسته باشد چه در صورت اگر شکار کند تکم مرده دارد و حرام است خوردن او ششم شکار کردن در حرم مکه و اما شش امر مکروه اول شکار کردن بسگ که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد و دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری که آنرا سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امیر بکشتن سگ سیاه کرده و شوم شکار کردن در شب و یک جا نواران را از خانه های ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در حرم مدینه ششم شکار کردن شکار بیکه متوجه باشد بجزم فصل دوم در شکارها



شکار کردن بنا که ده امر در شکار کردن شرط است اول آنکه سگی را که با او شکار میکنند بیاورد که  
تعلیم کرده باشد شنبه شستی که هرگاه سردهند او را برود و هرگاه منع کنند او را باز بایستد پس اگر  
تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام میشود و دوم آنکه سگ آن شکار را بخورد دیگر نادر  
عادت آن سگ باشد که شکار را بخورد آن شکار را که آن سگ کشته باشد طلال نیست  
آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا نیزه و شمشیر میزند بیاورد که مسلمان باشد  
مسلمان باشد چنانچه فعل میخورد و یا شکار او را از دست بگیرد اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا  
دو اینه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود  
باشد یا حلال است میانة مجتهدین درین مسئله خلافت است اقرب آنست که حلال نیست و  
باشد یا حلال است درین مسئله نیز میانة مجتهدین خلافت است بعضی از مجتهدین گفته اند  
سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرام است و گفته حلال است و بعضی از مجتهدین گفته  
شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان بود یا حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند و اگر  
کوری باشد که تواند قصه شکار کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد  
سگ بکشد آن شکار را حلال نیست چنانچه آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا  
میزند بیاورد که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هر چه ذکر خدا باشد در آن وقت بگوید و گفتن او  
کافی نیست پس اگر عداوت ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست اگر  
که سر میدهد بسم الله بگوید و همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سردا  
ازینها بسم الله گفته باشد و در وقت سردا بی گیری عدا بسم الله گفته اما اگر بسم الله را فراموش  
کرده باشند آن شکار حرام میشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سردا  
را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سردا  
بسم الله را فراموش کرده باشد پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر یا آن شکار را برسد بسم الله  
حلال شود اما اگر عدا باشد یا حلال میشود اگر پیش از رسیدن شکار بسم الله گویند میانة مجتهدین  
مسئله خلافت و اگر جاهل حکم باشد یا حکم کسی دارد که عدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی  
فراموش کرده درین مسئله نیز میانة مجتهدین خلافت است و آیا نام خدا را بی بصری گفتن لا

یا هر زبانی که گویند جائز است میانه مجتهدین درین مسئله نیز خلافت و بجای سبب الله اگر الله اعلم  
یا الله اعلم حتی علی محمد و آلی محمد گویند یا شکار حلال میشود یا نه درین مسئله نیز میان مجتهدین  
خلافت است تا آنکه بقصد شکار کردن میفرسند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ بدهد و اند  
و یا تیر از کمان بجهت شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اشتیاق رفتن سگ و در بطلبند و نگاه دارند  
آنگاه قصد کرده میفرسند حلال میشود ششم آنکه قصدش شکار کنند اگر در وقت سردادن سگ  
و انداختن تیر و نیزه قصدش شکار نکند و شکاری را بکشد حلال نیست ششم آنکه شکار بسبب  
جراحات دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر ببرد و جراحات موضع ذبح لازم نیست بلکه هر  
عضوی از اعضای او را که جراحات کرده باشد و بان ببرد حلال است و اگر آن جراحات نمیدارد بلکه  
بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گوی او را بگیرد و بی آنکه  
جراحات کند ببرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحات سگ و را بکشد حلال نیست مگر آنکه در حیض است  
جراحات سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری را که مجروح شده باشد و  
در آب ببرد اگر سر او را آب بیرون آمده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب او را بکشد چون  
قاز و آردک حلال نیست ششم آنکه شکار مجروح از نظر غائب نشود و در وجهیات مستقره باشد و  
ممکن باشد که بماند و اگر چه نصف یک روز باشد پس اگر چنان شود و درین صورت از نظر  
او را مرده بیا بد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غائب شود سگ بر سر او باشد و  
خواه سگ بر سر او حاضر باشد ششم آنکه آنکس که سگ را سرداده و تیر انداخته و نیزه زده  
پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازم  
است که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی  
نباشد که شکار را بان تواند کشت درین مسئله میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که حرام  
است و بعضی گفته اند که در این صورت بگذارد که سگ آن شکار را پاره پاره کند و ششم آنکه  
آن شکار را بیاید چنان باشد که تواند گرفت خواه و ششی باشد خواه اهل پس اگر کوچک باشد  
یا قدرت گرفتن نداشته باشد حلال نیست فصل سوم در احکام شکار کردن بد آنکه واجب  
است که مو ضعی را که سگ بندگان گرفته باشد از شکار آب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن

او را واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه در آن شکار شریکند و همچنین شرط نیست که دیگر مذکذ که چه اگر مذکذ را و را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جستجو شکار خورد و بکشد و اگر شخصی شکار را با شمشیر بزند و دو نصف شود و بیشترهای که مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نمانند بلکه نصفی که سر باو باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه در تصدیق و در کشتن و در بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند که دو نصف کنند و یک حرکت کنند از نصف که حرکت میکند حلال است و شکار را که کسی بدست یابد اگر مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آنرا بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود اول را به وقت بیرون رفتن از دست خود و قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کسیکه ثانی را حلال آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس که بکشتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رغبت و بکانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقتل شکار کردن ساخته باشد آیا اگر شکاری یا مرغی بآن خانه یا کشتی در آید مالک میشود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلافت و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت طلبت شخص دیگر آن باشد چون مفروض کردن بال کبوتر مالک آن نمی شود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که بصاحب دهند

### باب چهارم در ذبح

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دو اقسام است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و خارجی و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافت است که حرام است دوم ذبح کردن

دیوانه شود ذبح کردن چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن کسی است  
 هرگاه موافق نباشد و محتاج باشد و او را یک قسم حسنت و آن ذبح کردن مؤمن است اما شش  
 قسم ذبح مباح اول ذبح کردن بصلاح چون تیر و نیزه و شمشیر و دو قسم بیگ شکاری بشرط اینکه  
 در باب شکار کردن مذکور نشود و دوم ذبح کردن بجه که در حکم حیوانی باشد که قابل ذبح کردن باشد  
 چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر او است هرگاه غلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روییده  
 باشد خواه روح داشته باشد خواه نداشته باشد اما اگر از شکم بیرون آید ذبح کردن او  
 لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آن قدر وقت نباشد که او را  
 بکشتن حلال است اگر ببرد و درین قول اشکال است و اگر غلقت او تمام نشده باشد  
 حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن او است زنده از آب و در بیرون  
 آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت پس اگر  
 کافر ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمان بیند که زنده او را بیرون آورد  
 و اگر مسلمان بیند آنرا حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر شسته  
 شود ماهی مرده بغیر آن احتیاط آنست که ابتدا با زهر که کندی ذبح نمودن و آن گفتن  
 او است بدست زنده یا با آلتی چون دانه و غیر آن و در گفتن بسم الله گفتن مسلمان  
 بودن شرط نیست چنانچه در گفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گفتن بسم الله او را بکش  
 سوختن حلال نیست خوردن آن و لکن اینکه نتواند برید حلال نیست خوردن آنها هرگاه  
 بگیرند آنها را ششم ذبح نمودن حیوانیکه در چاه افتاده باشد یا در صخرای گیریز و حکم  
 نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شکار کشتن آنها بطریق که مکن باشد مشروع است فصل  
 دوم در بیان آنچه ذبح نمودن تعاق دارد بدانکه نیست و آنچه امر بذبح کردن متعلق است  
 سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح  
 میکند بیاید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست و دوم آنکه عاقل باشد  
 چه اگر دیوانه باشد حلال نیست و سوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و بهوش  
 حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر

یا در حیثیت یا خارجی باشد طلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن  
 یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافت است اصح آنست که حرام است چنانچه گفته شد چنانکه آن  
 حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح کردن نباشد  
 چون سگ و خوک بجز کردن پاک نمیشود و حیوانیکه قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بجز  
 کردن پوست و پاک نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان تا باخی نکنند پاک نمیشود  
 و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خر و غیر اینها آیا بکشتن پوست ایشان پاک  
 میشود یا نه میانه مجتهدین خلافت است چنانکه چهار عنوان حیوان را برینند هائیکه آب و طعام میبرد و  
 راه نفس در گ کردن چه اگر این چهار را از حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم  
 کافی است بقتل آنکه اعضای آن حیوان را که میخواهند که ذبح میکنند با آن چون کار و شمشیر و غیره  
 برنگردانند مگر باشد و اگر ممکن نباشد هر چه مقدور باشد برین چون آلیکینه و سنگ ستریز و فی آیا اگر  
 بناخن و دندان برند حلال میشود یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلافت است و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که بدن آن و ناخن متصل بر بدن و انگشتان جائز است اما اگر جدا شده باشد جائز نیست چنانکه  
 در وقت کشتن بسم الله گوید در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد چنانکه در وقت کشتن و بقبوله  
 کنند اگر مقدور باشد یا نه این را که سر و گردن و سینه او را بقبوله کنند بعضی از مجتهدین محل ذبح را  
 گفته اند قبله باید کرد پس اگر عذر و بقبوله ذبح کنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در حالتی که  
 مقدور نباشد و بقبوله کردن شرط نیست چنانچه گفته شد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در  
 صورتیکه ممکن نباشد آن حیوان را در بقبوله کند آنکس که ذبح کند خود و بقبوله کند و هم آنکه اعضا  
 را بیکدفعه بریزد پس اگر بعضی را بریزد و بعضی را بگذارد که در زمان دیگر بریزد آیا حلال است مجتهدین  
 را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی اعضای آن حیوان را بریده  
 باشند حیوان حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشد حلال است یا نه هم آنکه  
 آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از بیرون آید پس اگر حرکت کند و خون  
 معتدل بیرون نیاید طلال نیست و اگر هم آنکه مردن و بسبب کشتن او باشد پس اگر حیوان باشد  
 که در حین ذبح نمودن دیگر شکم او را پاره کند حلال نیست نیز هم آنکه اگر آن حیوان



شتر باشد بخزند و از این به نیره بکشد و او را فعل بخردن گویند شتر است و اگر آن حیوان گوشت  
باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیره بکشد حلال نیست و اما بچ اینست  
اول بخردن شتر استاده در حالتی که کس پای او را بسته باشند میان فعل و سر پای او را بکزدن  
دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال زنج کردن و بر پا کردن دم او و شوم بستن هر دو  
دست و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را بکزدن چنانچه دم سر دادن بر پندار در وقت  
بریدن گاو یا بز یا شتر و کشتن و اما هفت امر کرده اول بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت  
او را در وقت زنج نمودن دوم پوست کندن پیش از سر شدن سوم جد کردن سر در وقت زنج  
نمودن از روی عی و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند  
چهارم گردانیدن کار در در وقت زنج نمودن که بالا ببرد شود و بعضی از اعا دین نهی از این  
عمل واقع شده پنجم زنج کردن حیوان در حالتیکه حیوان دیگر نگاه کند ششم شب زنج نمودن بی احتیاج  
به تقیم زنج نمودن در روز جمعه پیش از زوال فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات آن  
بر حسب قسم است شش قسم آنها حلال و بستن قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی  
از سنبلان گفته اند که نه به سبب امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چنانچه ابو الخطاب  
را نه به سبب آنست که او در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده دوم گاو ابل و وحشی شوم گوسفند قوچ  
و بز گوی و آه و چهارم گوز و خر و پنجم هر پرنده که بر بزدن بال شتر از صفت زدن و باشد یا آنکه چندین  
یا سنگین داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و  
دران و تیه و کبک و آنچه بدینها مانند حلال است ششم ماهی که فلسش را باشد پس کیفیت در تیه و  
اگر بیان و طم و طبرانی از اقسام ماهی حلال است چه البشال فلس داشته اند و اما بستن قسم حرام اول  
سگ بری و بگری دوم خوک بری و بگری شوم گربه ابل و وحشی چهارم دوزخه های تمام چون شیر و  
پلنگ و گرگ و پارس و قنار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها مانند پنجم موش ابل و صحرانی  
و سوسمار و شمشیر و سمور و خج و فک و فک شتر چون تار و عقرب و قناری و کبک و  
پشه و پشه و غیر اینها ششم آنچه مسخ شده اند چون فیل و میمون و غیر اینها شوم حیوانیکه از دست بخورد  
فصل کرده باشد چه حرام است تا آنکه او را مدتی است بکشد یعنی اگر آن حیوان شتر باشد عمل بر او

او را به بند ز و علف پاک بپزند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان نمی گویند و گفته اند و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته اند و بعضی چهارده روز و بعضی گفته اند که یک هفته اگر مرغ فاکلی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی گفته اند و بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر خرافهها باشد واجبست که آنقدر ایشان را به بند ز و علف دهند که آن هم از بطن شود و دهم حیوانیکه گوشت او را خورند چون گوسفند که شیرخوار بود آنقدر که استخوان او سخت شود حرام میشود و هر چه از آن زیاد نیز حرام است یا دهم حیوانیکه گوشت او را خورند و با او شخصی دخول کرده باشد چه آن حیوان و مسل او حرام میشود و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور خواهد شد و اگر اینچنین گوسفندی در میان گله گوسفند مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند و از دهم هر مرغ پرورده که غلبت داشته باشد چون باز و جرج و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها شیر دهم کلان و کوچک اقسام او سواي کلان کوچک که در زراعت میباشد و آنکه که برنگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است چهار دهم خفاش و طاووس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند یا نوزدهم مرغیکه او را نشانه تیر بپسازند تا آنکه غیر دو همچنین حیوانیکه جروحش سازند و بگزارند تا بمیرد شانزدهم ماهی که فلس نداشته باشد چون اجریث و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده ماهی زنده بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر دوسه افتد حلال است هفدهم سنگ پشت پنجم خار پشت نوزدهم خرچنگ بری پنجم گوشتی که در زیر پر بر بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه پیر زراشگافته باشند همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بالای ماهی حلال باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است و اگر مشتبه شود هر کدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هر کدام که متفق باشند حرام است و آنچه فاسد شده باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خرطوم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت یاد و نوبت شیرخوار

حلال  
مستحب

خورده باشد و سنت است استبراء چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان علف نخورد و اگر علف  
 خورده روز شصت حیوانی خورد که گوشت او را خوردند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام  
 نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند و حیوانیکه شیر آدمی بخورد ششم طایع که یک در حوالی زرع است  
 میباشد و زاعی که بنگ فاخته باشد هفتم بهر چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله علم نهی کرد  
 از کشتن بهر چه ششم خطای چه در حدیث آمده که خطای همیشه الحار شد رب العالمین میگوید  
 و بعضی از مجتهدین و احرام میدانند و مؤید قول اول است آنکه مال بر بهر دو بیشتر از صفت آن  
 مال و سنت ششم قهر چه در حدیث آمده که قهر را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی با او  
 کنند زیرا که همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان طبیعت میکند و ششم فاخته چه در حدیث آمده  
 که شوم است نگاه داشتن فاخته یا در دم جاری و یا در دم سرد سیزدهم صوام و آن مرغی است  
 دراز گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرمای باشد چهاردهم شقران و وجهه که است و آنچه  
 در حدیث آمده او را را میخورد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام است  
 و مکروه و آن برسی و دو قسم است و چهار قسم هم و ششم مکروه اما بست و چهارم  
 حرام اول هر چیز روانیکه مست کند چون شراب که از شیوه آنکه میگیرند و قلع که از عسل میگیرند و قلع  
 که از موی میگیرند و موز که از دانه میسازند و فسخ که از خرما میسازند و جع که از جو میگیرند و غیر اینها  
 از هر چه مست کنند باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و حکم فسخ که از موی میگیرند و فسخ که از موی میگیرند و فسخ که از موی میگیرند  
 و از دبا اجتماع مجتهدین اما هر چه بکلیه از ولوی شراب آید چون رب سبب و رب سبب و رب سبب  
 و آنچه بدینها مندرج است و در حکم شراب است شیره انگور که بچو شد و کمتر از دو حصه و ناقص  
 شود اما اگر دو حصه و ناقص شود و اگر چه بغیر آنش باشد طلال است و اگر شیره موی را بچو شد  
 آیا طلال است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت است اصح طلال است زیرا که آفتاب پاره  
 از دو حصه او را ناقص کرده و همچنین گشش و موی که در طعام کنند طلال است بر قول اصح و اگر  
 شراب سرکه شود طلال میشود خواه علاج باشد چون نمک نداشتن و خواه به علاج و خواه  
 آنچه سبب آن شراب سرکه شود و مستهک شود و رو و خواه نشود اما اگر چیزی بخش در شراب  
 اندازد یا کافری دست با او مال آنکه سرکه شود پاک میشود و اگر سرکه در شراب نیندازد آنقدر که

و آن فاخته  
 کف و بهر چه  
 دارد از وقت  
 اول قبل گویند  
 و غریب

سرکه و را مستهلک سازد و یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک کند حلال میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جائز نیست استعمال کردن آن تا آنکه آن شراب سرکه شود و گوشتی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جنده داشته باشد یا نه چون خون یک و غیر آن و در حلال بودن خون دل و میان مجتهدین خلافت سوم بول آن حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و بول شرابست شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند جائز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر آن را عین نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب و برنجی عرق ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانی که گوشت او را نخورند و در حلال بودن شیر که در پستان حیوان مرده باشد میان مجتهدین خلافت پنجم هر چیزی را که نجاست او عارضی باشد خوردن او حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن اگر حاجتی که در آیه کریمه قرآنی است استثنا واقع شده که بی اذن میتوان خورد و اگر ایشان را نیز دانند که راجعی نیستند آن نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آن چیز را قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است و همچنین نانی که آنرا آب نجس نمیکشند خوردن آن و پر و خن که سینه باشد هرگاه نجاستی بر بعضی اجزای آن رسد هانچه نجاست با و رسیده حرام است هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن و استعمال کردن آن حرام است سوای چشم و مو و تیشین و پر مرغ اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعیکه متصل است بان بایک شست و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بال اینها بر آنست کرده باشد و الفخه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جائز دانسته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند یا نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سیر حیوان دوازدهم هر پاره حیوان بجز دهم ایشان از هر حیوان یعنی هر دو عالم که درونی جمیع میشود چهاردهم شانه حیوان یعنی محل بول و پانزدهم شیمه یعنی جای که در ویچه قرار بگیرد شانزدهم دهم شخاع و آن مغز نیست مغبه که در مژه های پشت میباشد و عوام او را

خج میگویند حرام است نه میگوید و آن دو حدیث است و بعضی نیز روایت کرده اند پس سرتا بیج کشیدن حرام است  
 خود یعنی گمره یا نیکه در میان گوشت نه میباشند و در گوشت اسلماهی انگشتان که متصل به صلب است  
 دست و پا است نه شتر و آن سیاهی است که در شتر میباشند که بدان چیزی بنید و آنرا در یک  
 چشم میگویند نه شتر و گوشت خرزه داغ و آن مغز نیست که در کله سر میباشند بقدر خودی و بعضی از  
 جهتین سوای خون و سپر و سرگین و ذکر و فرج و انشال و مشانه چیزی دیگر را از حیوانات  
 حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند نه شتر و دو دم خاک گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس  
 سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بقدر خودی جهت شفا میتوان خورد و گل  
 از منی نیز جهت دو ایتوان خورد نه شتر و سوم زهرهای کشته آنها چیزهاییکه بسیار آن کشته  
 باشد و کم آن کشته نباشد بسیار خوردن حرام است چون ترباق و قهونیا و تخم خنظل و مانند  
 آنهاست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهر سبب  
 مثل آنکه در محرمی واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیز یا سه حرام و ترسد  
 که اگر نخورد ضعیف شود و نهاده تواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بکشد او را یا مال او را  
 ببرند در این صورت جائز است که آن قدر بخورد که سدر موت او شود و زیاده جائز نیست بشرطیکه  
 آن شخص بنگ امام عادل نرود و در این فرض مسلمانان نباشند چه اگر چنین شخصی باشد خوردن  
 چیزهای حرام در حالت اضطرار نیز حرام است و اگر شخصی در محرمی باشد و چیزی  
 نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعام نداده باشد و این گرسنگی آنقدر باشد  
 و اجابت بر آن کسی که بداند اگر نخورد ضعیف شود و نهاده تواند رفت و اگر در محرمی نشسته باشد و  
 ترسد که بمیرد و از مقدار شراب جامی تواند خورد که شمس در او اگر محتاج بخوردن بول باشد  
 از تشنگی میتواند خورد و در فست قنصیت میانه بول خود و غیره بعضی از جهتین گشتند که  
 بول خود را بخورند از دیگری و خوردن ترباق فاروق حرام است اگر احتیاج و تا آن جهت  
 قسم مکروه اول گوشتهای دل و جوفاتی که گوشت او را خورند و رگهای او را در گوشت  
 که گوشت او را خورند گوشت خرد اسپ و استر و پارس و شتر و اینها نه شتر است که  
 جنب و مانع و کسیکه بهر چیز از نجاست نکند دست بر آن نهاده بر طهر است خوردن آنها



مکروه است ششتم پیاز و سیر خوردن که اراده داخل شدن مسی داشته باشد و هم در شنب جمعه خوردن نهم آبهای گرم خصوصاً آبهای که بوی کبریت از او یا بقصد شفا ششم شرابیکه اورا بالعلاج سرکه کرده باشد خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن اینها را حرام میدانند

### باب پانزدهم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و خنثی پوشیدن در آن چهار مطلب است  
مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول واجب چون طعامی که سرد می شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عجز شدن از عتق ذوم حرام چون طعام مانده که در آن شراب خوردن مستحب است چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از سرچ آمدن و خنثی پیر کردن چهارم مکروه چون طعام خنثی که در آن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ماعدا طعامی است که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن آب نوشیدن و خنثی پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب چهل و چهار امر مستحب و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب آن گردانیدن چپ است از موضع طلا و نقره که در ظرف طلا کوب نقره کوب باشد اما چپ و چهار امر مستحب اول دست بختن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود و بخیل بعد از دست بختن پیش از طعام خوردن در حدیث آمده است که هر کس این را کرده که تا آن نزد دست باشد برکت در آن طعام است ششم بستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بستن انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را بپسین ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم نقره کوب یکبار خوردن ششم بسیار خوانیدن ششم بگردن نگاه نکردن در حالت طعام خوردن و هشتم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی از طعام یا هر ظرفی و اگر در این ای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم بر اول و آخر طعام کافی است و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش یاد آید و در بعضی از احادیث ابلهیت علیه السلام و السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گویند کافیه است بآنرا هم آنچه گفته گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن حالا آنچه تعارف





آمده که چیزی خوردن در حالتیکه سیر باشند باعث مرض میشود و دوم رفتن بجای جربت طعام خوردن که ورنه طلبیده باشند بعضی از مجتهدین این را اگر چه میرانند سوخته خوردن طعام در مانده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خوردن چنانچه در وقت طلا و نقره طعام خوردن اما آنست بویخ ام کرده اول شکم از طعام پر ساختن و دوم تکیه کرده طعام خوردن سوم بوی از طعام خوردن هرگاه که بوی زنده سرسوی آسمان کردن چهارم مرغ شستن در وقت طعام خوردن چه در هر بیت آمده که مرغ شستن را خداستغالی دوست نگیرد و پنجم خوردن را بر بدن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست پاسب یا قیاسا ششم طعام خوردن در حالتیکه راه برود ششم اجابت کردن طعام میک جربت خفته دختران بخته باشند ششم نان را بکار دیاره کردن و در زیر کاسه نهادن و ششم فالی کردن استخوان از گوشت چه در شش آمده که جن دارد آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت را بخورند در خانه آنچه بهتر است سیرند یا نه هر روز گوشت خوردن و در روزی دو مرتبه گوشت خوردن که است در بیشتر است و از دهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن پنجم گوشت بخته خوردن چنانچه گوشت شب اگر سینه خوابیدن هر دیر یا نزدیک فراخ دستی کردن در سحاش هرگاه طافس باشد ششازم خدمت فرمودن همان را نه دهم ترک کردن در شام چیز سیر خوردن را چه در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و یکشنبه ششام بخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانه روز باز نمی آید پنجم با و انگشت طعام خوردن از دهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن ششم خلال کردن بویخ درخت فراموشی و بویخان چه خلال بینی و بویخان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بویخ شام ششم و آس کردن کرده است بست و بویخانی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را سیر نماند بست دوم نیز بی مغز گرد و مغز گردی سیر خوردن بست سوم گوشت قاق خوردن بست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بست و پنجم خوردن از چیزی که موش از آنجا خورده باشد مطلب و هم در بیان منافع طعامها و موه با بطریقیکه از حضرات ائمه معصومین منقول است آنان جوید آنکه نان جو خوردن در حدیث آمده که

مجلس راجان  
کونستانتین

خوردن نان جو دافع امراض است و در هیچ شکم قرار نمیگیرد الا هر مرضی که در او باشد بیرون کند قوت  
 پیغمبر است تا در هیچ در حدیث آمده که جهت مبطون نافع ترین دوا است و دواخت موده میکند  
 گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت میرواند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و  
 آخرت و حضرت رسالت پناه علی الله علیه و آله و سلم گوشت هر وقت را دوست میداشت گوشت  
 قاقچه بدترین گوشتهاست چه به محل بول نزدیک است گوشت کبک سابقای پاره قوی میکند و قپ را  
 میزد گوشت مرغ از حضرت امیر المومنین منقول است که گوشت مرغ بچه بدترین گوشتهاست گوشت قطا  
 از حضرت امام محمد باقر منقول است که گوشت قطا مبارک است و صاحب یرقان را کباب  
 آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت جباری از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است  
 که گوشت جباری بوا سیر و در پشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از بدترین  
 محرم باقر منقول است که گوشت میش بنیائی و شنوائی را زیاد میکند گوشت گاو را با سلق  
 خوردن برص را بر طرف میسازد و سیریه در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه  
 میشود و تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود و غسل شغای بسیار است که سبب  
 آن بغم باشد غسل بر بیان کرده تشنگی را می نشاند و قوت معده را میدهد و شغای هفتاد مرتبه  
 و عدس دل را نازک میکند و آشک چشم را زیاد میکند و گندم بریان کرده طعام غلیظان است  
 و خوردن آن گوشت را میرواند و استخوان را سخت میکند و قوت باه میدهد پیاز مفرکه و در  
 حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مضر است شکر نافع است از همه چیزها و  
 ضرر ندارد و سیر که دزیت طعام انبیا است و منافع آن بسیار است چه دهن را روشن  
 میگرداند و عقل را زیاد میکند و صغیر را می نشاند و دل را زنده میکند و جانور را نیکو در شکم  
 آدمی میباشند می کشد و شهوت زنان را بر طرف میسازد و زخمیون با دبا را می شکنند و روغن  
 و است خصوصاً در تابستان شیر کوسفند سیاه نافع است از کوسفند سرخ و شیر گا و  
 سرخ بهتر است از گا و سیاه شیر و غسل جهت آب پشت نافع است از نده اسراف طعام  
 است برنج بهترین چیزهاست جهت قطع بوا سیر خود بریان کرده جهت در پشت  
 نافع است و هفتاد پیغمبر را دوا کرده با قلا مفرساق را زیاد میکند و فربه میسازد

در حدیث آمده  
 گوشت میش  
 بنیائی و شنوائی  
 را زیاد میکند





عقل را زیاده میکند تسکین از حضرت امام بنی ناطق معجز صادق منقول است که او رقع خدایم میکند  
و در او در شغای مرغهاست و استخوان را سخت میکند نگاه آب آن شغای در چشم است  
تربیه از حضرت جعفر صادق منقول است که در سه خصلت است و رقی و باد و آب و براند و مغز او  
بول را میراند و اصل و بلغم را بر طرف میکند جو را مانست از قوی و بلو و سیرو باه را قوی میکند  
شکم خدایم را می برد باد بخان مرغ را میبرد و طبیعت را با صلح می آورد و پیا از قوت باه میبرد  
و بلغم را می برد و پشت را سخت میکند و تب را بر طرف میکند و مرغ را بر طرف میبرد  
شکر خوردن آن پیش از طعام رطوبتها دفع میکند و طلب سوم در آداب نوشیدن بدانکه  
بست و سه مرتبه نوشیدن تلقین دارد یکا مواجب شیرده امرست و یکا مر حرام و شربت امر کرده  
اما یکا مر واجب و آن گودانیدن درین از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کو بس یا طلا کو بس  
چنانچه مذکور شد و اما آن شیرده امرست اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ وَيُخْرِجُ مِنْهُ الْحَيَاةَ كُلَّ شَيْءٍ  
سپاس مر خداست که فروم فرستد آب را از آسمان و میگرداند کار را هر قسم که می خواهد  
و از آنکه بخیر از آسمان فروم آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانِي  
بنام خدای بهترین نامها  
سپاس مر خدای را که شایسته را  
مَا مَعْنَى يَا وَكَوْنُ جَعَلَ لِي مَاءً أَجَابًا يَنْفَعُنِي اللَّهُ الَّذِي سَقَانِي فَامْنُ وَاسْتَنْ  
آب شیرین و نکر داند آنرا شور و بزمه گنایان من سپاس مر خدای را که آب داد مرا پس سیراب کرد مرا  
و اعطانی فَأَذْهَبَانِي وَعَاظَانِي وَكَفَانِي اللَّهُ عَزَّاجَعَلَنِي مِنْ تَسْقِيَةٍ فِي  
و عطا کرد مرا پس شاد کرد مرا عافیت داد مرا و کفایت کرد مرا خداوند بگردان مرا را که سیراب گردانی و داد  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانِي اللَّهُ عَلَيَّ وَالْأَمْنُ تَسْعِدُ كَأَنْ تَقْنِيهَا يَا أَدْنَمُ الْوَارِثِينَ  
قیامت از عرض محمد درود فرستد خدا بر او و او را و یاری کنی او را بر فاقته و ای غنشنده ترین بخشندگان  
شوم آنکه آب را بیک چهارم آنکه آب را بنوشد برود و دستبخت آنکه بسنه نفس بنوشد اگر آب  
و بنده غلام باشد شش آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب بنده از آداب شش آنکه آب بسیار  
نوشد چه بسیار نوشیدن آب ده جمیع مرصهاست شش آنکه از نزدیک دست کوزه و موضع شش

نوشیدن  
چند مرتبه

آب ننوشند و نم آنگاه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند  
 چه اگر آنحضرت را یاد کنند و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او  
 ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلندوار و روزی بگیرد و دهم آب  
 زمزم نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است یا از دهم آبی که از ناف او نمانده فرو آید  
 نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است و از دهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض  
 است نیز دهم بریدن آب زمزم بشهر یا و اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آلودن  
 و اما هشتام کرده اول آب نیل مصرف نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصلود را میپزند دوم  
 اگر یک نفس نوشند اگر آب دهنده غلام باشد دهم آنکه بفس آب نوشند اگر آب دهنده آزاد  
 باشد چهارم بکیار فرو بردن آب چه باعث مرضی که آدمیشود و آن مرضیست در کتف  
 ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزدیک دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب  
 نوشیدن هشتم کمک خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن انگشتی  
 در دست کردن و کفش و نعلین موزه در پا سه کردن و در آن دو فصل است فصل اول  
 در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجل بر پنج قسم است قسم اول رخت  
 پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد آنرا و رخت  
 پوشیدن الی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت  
 پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود و رخت پوشیدن  
 و الی جهت تعظیم شمع و رخت پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون  
 رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه مذکور شد قسم چهارم رخت پوشیدن  
 مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد  
 هرگاه اراده نریت نکند و اگر اراده نریت کند حرام است قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و  
 آن رخت خوب پوشیدن سنت سواى آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است  
 فصل دوم در بیان آنچه بر رخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق است  
 بر رخت پوشیدن یک امر واجب است و شش امر حرام و بیست و شش امر مند و ده امر مکروه و

اما یک مرد واجب آنکه پاک باشد در حالتیکه نماز میکند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست و اما شستن  
 او در تمام اول پوشیدن مردان حریم محض او در غیر تنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریم را در  
 حالت احرام و در نماز کردن ایشان را در حریم خلافت شوم پوشیدن پوشیده مرد چهار پوشیدن  
 زنی که غصب کرده باشند پنج رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه زن نکند با او ششم  
 انگشتی طلا با انگشت کردن مرد و اما بست و شستن امر شست اول آنکه زنی که پوشیده باشد  
 بجهت تخلی و زینت دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حریم آمده که جامه پنبه پوشیدن  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اسلام بوده شوم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه استین آن جامه  
 از انگشتان دراز تر نباشد پنجم آنکه جامه ثانی غیر جامه بیرون باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن  
 جامه نو کوزه را بر آب سازند و سوره انعام را از آن بر روی او و او بخوانند و بسم الله گفته بر او جامه  
 بپوشند چه از حضرت امام جعفر صادق منقول است که سبب فراخی نعمت شود ما و اما یک از آن جامه  
 پیزی باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه نو بخواند این دعا را که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت  
 امام محمد باقر نقل کرده که پرسیدم از آن حضرت که کسیکه جامه نو پوشد چه کار کند آن حضرت  
 فرمود که این دعا بخواند اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رُتُوبًا يَتَّقِي وَيُزَكِّي اللَّهُمَّ اسْدُدْ قِيْفِي وَفِيهِ  
 حَسَنٌ عِبَادَتِكَ وَعَمَلًا رَاحًا عَمَلًا وَأَدِّمْ لِي مَخْرَجًا مِنْكَ اللَّهُمَّ اسْدُدْ لِي كَسَائِي فِي يَوْمِ  
 الْقِيَامَةِ يَا عَفَى رَقِي وَأَجْعَلْ يَوْمِي فِي النَّاسِ شَرًّا أَنَّهُ دُرُوقَتِ عَامِي عَمِيدِي يَا دُعَاؤُهُ  
 اللَّهُمَّ سَوِّغْ لِي سِيمَاءَ الْإِيمَانِ وَتَوَجَّعْ لِي بِنَاحِ الْكَرَامَةِ وَقِلْدِي فِي جَنَّتِي أَوْ مَسْكَنِي وَلَا  
 تَخْلَعْ رِيْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عَنَقِي ثُمَّ أَنَّهُ عَامِي أَيْسَادُهُ بِنَدِجِهِ وَدَرِيشِ نِي وَارِدِشُهُ وَارِثُهُ  
 عَامِي عَمِيدِي دَهْمِ أَنَّهُ تَحْتَ الْخَنَكِ بِنَدِ يَزِيدِي دَهْمِ أَنَّهُ دُرُوقَتِ نِيرِ جَامِي پوشیدن این دعا بخواند  
 اللَّهُمَّ اسْدُدْ رَقِي وَأَمِنْ رَأَوْعِي وَأَعِزَّ قَرْنِي وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِي ذَلِكَ قَبِيلًا  
 وَلَا لَهْ إِلَى ذَلِكَ وَمَوْلَايَ خُضْرًا لَمْ يَكُنْ دُرُوقَتِي لِي فِي كَيْفِ حَادِيكَ دَوَّازِدِهِمْ أَنَّهُ  
 نِيرِ جَامِي زَارِ وَبِقِلْدِ نِيرِ دَهْمِ أَنَّهُ مَوْزُهُ وَنَعْلِيْنِ الشَّيْطَانِ پوشند چهارم آنکه در وقت  
 پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ نعلین و موزه کنند و در کردن اول  
 از پای چپ کنند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند اللَّهُمَّ اسْدُدْ رَقِي وَأَمِنْ رَأَوْعِي وَأَعِزَّ قَرْنِي وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِي ذَلِكَ قَبِيلًا وَلَا لَهْ إِلَى ذَلِكَ وَمَوْلَايَ خُضْرًا لَمْ يَكُنْ دُرُوقَتِي لِي فِي كَيْفِ حَادِيكَ دَوَّازِدِهِمْ أَنَّهُ نِيرِ جَامِي زَارِ وَبِقِلْدِ نِيرِ دَهْمِ أَنَّهُ مَوْزُهُ وَنَعْلِيْنِ الشَّيْطَانِ پوشند





و عند گفته چون من عوی کردم بهت آن قجای زرد پوشیدم ششم آنکه کفش یا یک نعل پوشید  
و راه روند مگر آنکه یکس را داده باشند که بدو زنده در حدیث آمده آن کسیکه در یک نعل راه  
راه رود و اگر ضرری باو شیطان رساند کسی را ملاست نکند الا نفس خود را انهم آنکه اکثری  
از این در دست کنند ششم آنکه حمامه را شسته پیچد

### باب شانزدهم

در قضا پر سیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا پر سیدن و صفات  
قضا و در آن سه فصل است فصل اول در اقسام قضا پر سیدن و آن بر دو قسم است قسم  
اول قضا پر سیدن عام یعنی حکم کردن میان مسلمانی و آن وظیفه امام است یا نائب او  
و بر امام واجبست که در هر قطره از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و  
هر قاضی جامع الشرائط که امام تعیین کند حجت قضا پر سیدن بر او واجبست یعنی است و بعضی  
از مجتهدین واجب یعنی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر امام تعیین نکند واجب  
کفایتست مگر آنکه منحصراً شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجبست یعنی  
است و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجبست بر آن کس که حال خود را عرض کند  
تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرائط است حکم کردن  
و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود را باو چنانچه در قاضی منصوب از جانب امام  
لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط  
قضای فقیه عادل امامی کافی است اگر چه مجتهدین نباشند و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است  
و هرگاه جماعتی اهل بیت قضا داشته باشند و بسیار باشند آیا قضا را تکفل شدن سنت است  
یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشند که  
بآن قیام نمایند سنت و بعضی گفته اند که اگر مفسد باشد سنتست که قضا را کفیل شود و از  
بیت المال رزق بگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنتست که مرتکب قضا شود تا مشهور  
بفضل شود و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشند مگر و است قضا پر سیدن جائز است  
از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه دانند که احکام شرع را بطریق حق جاری نمیتوان ساخت

و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما  
 ترافع جهت ضرورت آن قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی بگریختن مال خود  
 آن شخص را جایز است که فتن آن و جائز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در بیحدورت  
 مخیر اند مردمان در رفع کردن قضایای خود به هر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع  
 به علم میاید کرد و بالتساوی در علم یا در روح و اگر یکی اعلم باشد یکی ادرع اعلم مقدم است و اگر  
 در بیحدورت میان مدعی و مدعا علیه واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی را معنی شوند قاضی  
 که مدعی خواهد مقدم است و جائز است که امام در همه محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را  
 بنوعی از قضا مخصوص کند و اندیش آنکه یکی را جهت قضا پر سیدن بسیار مردان تعیین نماید و دیگری  
 را جهت زنان و آیا جائز است که شرط کند که هر دو شلاق و کمر و اخذ حقوق شوند میان مجتهدین  
 مسئله خلافت و کسیکه جا بل باشد با حکام شریعه و یا شرکاء قضا و در تحقق نباشد قضا پر سیدن  
 حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که قاضی بر چهار قسم است  
 قسم ایشان در دوزخ اندکی آنکه دانسته حکم کند باطل و دوم آنکه حکم کند باطل و نداند که  
 باطل است سوم آنکه حکم کند و نداند که حق است و این هر سه بدوین میروند چهارم آنکه حکم  
 بحق کند و نداند که حق است و این قاضی بهشت میرود قسم دوم قضا پر سیدن قاص و آن  
 و ضرورت است که مدعی و مدعا علیه شخصی را معنی شوند که میان ایشان حکم این شخص بر ایشان جاریست  
 و اگر چه امام با کسی از جانب امام جهت قضا پر سیدن عام موجود باشد و شرط است درین قاضی  
 در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و  
 مدعا علیه بعد از حکم این قاضی شرط است میان مجتهدین خلافت و اگر کسیکه از ایشان پیش از  
 حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی نافع نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعا علیه تعدی  
 نمی کند پس اگر حکم بدیست کند در خطا عاقله بدیست نمیدهند فصل دوم در صفات قاضی بدانکه  
 بست و هفت صفات در قاضی میباشد که باشد و از ده صفت واجب پانزده صفت سنت  
 اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد  
 که قضای دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند

که قضای زن در مواضع که گواهی و سموع باشد صحیح است زیرا که آنکه مؤمن باشد چنانچه غیر  
 مؤمن صحیح نیست چنانچه آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چنانچه مؤمن  
 صحیح نیست چنانچه آنکه حلال زاده باشد چنانچه ولد زنا صحیح نیست چنانچه آنکه قریب به پدر و  
 مادر باشد چنانچه آنکه از محبت پدر باشد چنانچه آنکه از او باشد بر قول بعضی از مجتهدین که گویا باشد  
 بعضی از مجتهدین ماناگر که باشد صحیح است چنانچه آنکه فراموشی و زیاده از یاد و نسیان و نسیان چه اگر  
 فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای وی از هر آنکه کسی باشد که گواهی و بر سرش دعا علیه  
 مسجوع باشد پس از اینها بنا بر صحیح نیست چون قضای فرزند پدر و برادر و برادر و برادر و برادر  
 عدو و از هر آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتناب کرده باشد و اجتناب او از استغنای جهت علم  
 حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیل چه اجمال کافی نیست و آن علی است که بحث میشود در آن  
 از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلویه و عدل و حکمت او و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 و ائمه علیهم السلام و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 شبهه که کرده اند و کنند واجب کفائی است دوم علم اصول فقه و آن علیست که بحث میشود  
 در و از دلیلهای حکمهای شرعی از امر و نهی و موم و خصوص و اطلاق و تفسیر و اجمال و بیان و غیر  
 اینها سوم علم خصوص و آن علی است که بحث میشود در و از احوال آخر که و کلام انجیثیت  
 اعراب و بنا آما استقصای مسائل بخلاف نیست چهارم علم صرف ضروری و آن علی است  
 که بحث میشود در و از احوال بنای کلمه از حیثیت بنا آما استقصای مسائل صرف لازم نیست  
 پنجم علم لغت عرب و تفسیر قرآن را و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه معصومین  
 علیهم السلام را و از فهمیده ششم علم منطق و آن علیست که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و از  
 علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم  
 دانستن چهار اصل اول آیات قرآنییه دوم احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام را که از آنها  
 احکام شرعیه تنبیط میشود و در دانستن آنها دانستن نسبت و بیخ لازم است و آن  
 دانستن تاریخ و مسوخی آنهاست و موم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تفسیر و حکم و تشابه  
 و اجمال و بیان و ظاهر و باطن و اول و قضیه الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر

و اما در پیش مستد و قریب و منقطع و محال روایت و تواتر عن دل و قوت استخرج آیات قرآنی  
که از آن احکام شرعی مستنبط میشود و قریب بآنست و منقطع نیست و محال بر آنست که  
یعنی آنها را انحصار آنها بر گاه محتاج آنها شود که نیست و در احادیث اعتبار بر اصل مصححی از  
چهار اصل مشهور نماید که آن کافی و منافی با کفر و الفقه و تفسیر است اعتبار است که نیست  
از اصول تا امام روایت کرده باشد که نیست و تمام احاطه مسائل جماعیه تا آنکه اعتبار بر آنست  
آن نکند اما معذرت مسائل جماعی و فقهی لازم نیست چهارم دلیل عقلی از استنباط برای  
اصحابه در جانی که محتاج بدلیل عقلی میشود که آیات قرآنی و احادیث در و نباشد و دانستن  
قیاس پیش از ما میسر نیست اما نزد سنیان جرت است و در و دانستن این علوم آنکه او را قوی باشد  
که در فرع حاصل تواند کرد و استنباط و فقه از اصل تواند کرد و تحصیل این علوم چنانچه درین زمان  
متعارفست سهل است اما آن قوت هم رسانیدن بغایت مشکل است تا آنکه توضیح آن شایسته  
خال کدام دو تمیز گردد و آیا پانزده صفت نیست اول آنکه قاضی زاهد و متوجه و امین باشد  
اعمال صاحب بسیار کند و هم آنکه شدید الفقه باشد و هوای نفس چنانچه آنکه ترس باشد و تقوی هم  
آنکه صاحب قوت باشد یعنی آنکه غنی و نقدی کند و ملائم باشد یعنی ضعیف تا آنکه طبع کند قوی  
باطل و مایوس نشود و ضعیف از عدل و ششم آنکه حلیم باشد و ششم آنکه قوی باشد و ایامی مورد ششم آنکه  
ضابط باشد ششم آنکه زود بشود و چیز را در هم آنکه قوت در بصیرت او باشد و ششم آنکه دانا  
باشد و بر بان آن شهر که در آنجا قاضی است و از دهم آنکه طبع مشروط باشد و هم آنکه صادق القول  
باشد چنانچه دهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد و ششم قاضی بود و ششم  
بسبب تعیین امام ثابت میشود و بسته طریق اول شنیدن از امام که ششمی بهینه ماضی بود  
و کتبتک فی الحکم یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن با استنباط و حکم یعنی نائب  
گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون احکم باین الناس یعنی حکم کن در میان مردمان تو  
گوای دادن و عدل بقول امام در تعیین او و شوم گوای دادن جماعتی که از گوای دادن  
ایشان ظن حاصل شود و بیشعاع رسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق  
کافی نیست و اگر چه قریب دالالت کند بر آن و آیا کافی است خط امام در قبول کردن قول

او میان مجتهدین برین مسئله خلافت و عزل قاضی از منصب قضا چهار چیز میشود اول بوانه  
شدن و یا فاسق شدن و بیووش شدن و و نسیان غالب شدن بر او و درین و زمانه اگر  
زائل شود اینها قضا عود می کند و قوام مردن اباحی که آن قاضی را نصب کرده است و قوام ساقط  
شدن ولایت کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن و یا بیووش شدن چهارم عزل  
کردن امام او را جهت مصلحت و آیینی مصلحت امام او را نمیتواند عزل کرد بانه میان مجتهدین  
مسئله خلافت اقرب آنست که میتواند در عزل علم قاضی بغزل او شرط است پس اگر پیش از علم  
بغزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم  
قبول نمیکند قول و را اگر گواه گذرانند و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش قبول است  
فصل سوم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شخصیت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن  
دارد شانزدهم امر واجب و تنبی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه و اما شانزده  
امر واجب اول حاضر ساختن مدعا علیه جهت مدعی و اگر چه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف  
غائب که تکلیف حضور نکند و اگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور و وقتی لازم است که از ولایت  
او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد یعنی از ثبوت حکم میکند و گواه بگیرد و اگر مدعا علیه فی باشد که از  
خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او کیلی تعیین نکرده باشد  
و اگر حکم قسم خوردن باشد این خود را باد و گواه بفرستد که در قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن  
پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اگر قاضی خواهد که او را نظر بکند بآنرا است و قاضی  
معزول نیز اگر مدعا علیه را بطلب لازم است رفتن اما اولی آنست که تحریر دعوی کند انگاه  
مدعا علیه را بطلب دوم بر آوردن مدعی و مدعا علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه  
کافر در نظر کردن و گوش کردن بشنیدن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن و  
تعظیم کردن و عمل کردن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از  
ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جائز است مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب  
سازند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در مجلس شریع پہلوی او نشست و جائز است که کافر ایستاد  
باشد و مسلمان نشیند اما تسویه در میل قلبی واجب نیست سوم مقدم داشتن کسی که بیشتر



بدعوی کرده باشد اگر که تا حاضر و رتی داشته باشد چون مستعمل کسیکه بسفر و دیارن باشد چه  
 اینها را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بزند نام هر کس که بیرون آید دعوی او را  
 مقدم دارد در یک دعوی چنانکه شنیدن سخن کسیکه پیشتر سخن کند از خصمین اگر هر دو ابتدا کنند  
 از کسی بشنود که در دست راست چشم بوده باشد و شیخ طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده که پس از آن  
 قرعه بزنند خلافت مرئیان را که ایشان گفته اند که هر دو چشم بخزند که کدام دعوی درست است که مدعی علیه  
 و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و تا که در وقت و در مقدم داشتن چنین استنباط نمی کردن  
 کسیکه از طریق شرع در مجلس وقتدی کند یا استگی و غری و اگر یان تنبیه کرده و در شیئی کند و اگر  
 محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی باشد بخت است عفو کند ما و امیکه بفساد انگشت چشم  
 تلقین نکردن بکه از مدعی و مدعی علیه چیزی را که ضرر دیگری در آن باشد و بایست که در آن بکشد  
 بخت او مقدم شود بخت دیگر پس اگر گرفته باشد و بایست که عاود کند بخت او بخت با وجود آن  
 بدل آنرا یا تله آن بخت اگر فاشی در میان گویند و ادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه  
 آنرا و بیاورد و گواهی خود را بآن درست سازد و بگوید که گواهی دادین خود را بآن و بگوید که  
 ترغیب کند بگوید که ادن هرگاه او در گواهی دادن متذکر باشد و بگوید که مدعی علیه نخواهد که  
 فرار کند بختی که خاکم او را بختی نگوید که باعث انکار کردن او شود و دیگر در حد و سهم حکم کردن  
 هرگاه مدعی التماس کند بگوید که موجب حکم ثابت شده باشد پیشتر و پس در بخت و در بخت بگوید که  
 حکم است یا عقیدت یا اعتقاد است و آنچه بدینها اند و بعضی از محققین گفته اند که هرگاه حق مدعی با  
 تسلیم او کند یا اگر مدعی را بگرفتند آن عین یا فروختن آن بکافیه است و کافی نیست که بگوید پیشتر  
 ثابت شد مدعی تو یا دعوی تو ثابت است که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت  
 بگرفتند عین بخت آن جائز است بخت حکم خویش را بخرید و بخت کردن هرگاه خلافت آن ظاهر  
 شود بقرآن یا بحدیث یا بجماع یا بقرآن هیچ خواه او حکم باشد و نخواهد تنفیذ آن کرد و بگوید  
 باشد جاهل بآن و نخواهد تنفیذ آن کرده باشد یا در بخت حکم و بخت بخت و بخت بخت و بخت بخت  
 تمسک بخت آنرا کند هرگاه خصم او التماس کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را بخت  
 و قیمت کاغذ تمسک التماس المال باید داد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

و آرد هم چنین کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از محله حق اگر انکار کند و اگر ادعای مغفلسی کند و اصل مال ظاهری نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد و او را بر سر دهن و اگر چنین نباشد حبس کند و او را تا آنکه مغفلس او ظاهر شود بگوید مطلع بر ظاهر و باطن و یا آنکه خصم را بر اخلاس کند و او را اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفر و ختن آن و اگر از فروختن امتناع کند بر کند و او را بر فروختن بلکه بفر و شد به نیابت و سیزدهم سوال کردن از گواه هرگاه مدعا علیه محکوم حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند و او را امر کند بجا هرگز دانیدن آن و بعد از آنکه گواه را حاضر کند سوال کند حاکم از و مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کسی که پیش او گواهی هست بگوید پس اگر بر دو گواه متفق گویند مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن مدعی حکم نمیتواند کرد و لیکن واجبست که بر حکم عرض کند و او بان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان اظہار کرد اندیس اگر خصم حجت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز مهلت میدهد و او بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میدهد و او را بر مدعا علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد و او را چهاردهم سوال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان و اگر چه مدعا علیه از آن ساکت باشد موقوف نیست و واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن و در ایشان را آساقدا میشود و وجوب تفحص حال گواهان با قرائن و مدعا علیه بعد از آنکه ایشان مجتهدین را درین مسئله دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعا علیه از قسم خود در امتناع نماید حاکم بکیر تبه با و بگوید که اگر قسم بخوری مدعی قسم بخورد و حق را باز یافتم مینماید و همچنین واجب است بر حاکم قسم دادن مدعی بر غائبیت و غیر اینهاست آنکه در سیم آنکه تا یکی از مدعی یا مدعا علیه حاضر نباشند حکم نکنند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست و اما سنی و شش امر است اول بمسبی جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و در وقت نجات مسجد کردن و سوال نمودن از خدا تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن کسی که اول پیش او آید و دوم نزول کردن در میان شهر و سوم گرفتن صورت تمسکات و محضرا و قبا اما از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج

بشناختن باشد بچشم منادی کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چنین کلام امام حجت او  
نوشته است ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنها یکدیگر و سپس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس  
اقرار کند حجت حق خصم نکند از داد و آنا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم  
اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده ام بیا کند او را و اگر محبوس گوید مرا خصمی نیست  
اما نمی شناسم نگا بدارند تا خصم پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او بمنادی کردن تحقیق نماید  
پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود سردار او را اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده  
مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقربا نیست که قولش مقبول نیست چه متضمن قبح در  
قاضی اول است بلکه تخصص حال و باید کرد و قسم باید داد ببری الزمه بودن و آنگاه سردار او را  
و آیا کفیل ضرورت لازم است یا نه خلافت است و اگر گوید خصمی دارم اما بظلم مرا حبس کرده بود درین  
مسئله نیز میان مجتهدین خلافت حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است بستم نگا بدارند در این اطفال  
و دیوانگان پس حکم کند میان ایشان بآنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشان را با ایشان  
تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول نشده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین  
نظر کند در حال وصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده  
باشند تصرف ایشان را باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند حکم کند  
با ایشان دیگری را ششم نظر کردن در امینان قاضی اول و لفظه و ضالیه پس اگر امینان حاضر شده  
باشند باز گیر از ایشان اما نه ای مسلمانان را و لفظه و ضالیه که در معرض تلف باشند یا آنکه  
نفعه ایشان بر ابر قیمت ایشان باشد بغیر و شد آنها را و عای آنها را بکار دارد یا آنکه کسی به  
آنها را که یافته باشد بچشم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان لاک کسی که گواهی آن از کیه گفتند  
و مترجمان و کسانی که قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعا علیه را بقاضی بقیما ننویسند هر که ام  
ازینها که فاسق شده باشند تبدیل کنند به دیگری و ششم شستن حجت قضا در قضاییکه صل باشد  
آمین پیش و یا در دم آنکه و بقبیله بنشینند بعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی شستن بقبیله بنشیند  
و بر خاک و بوی را نشیند بلکه حجت او فرس بیند از دم آنکه و وضو بسیار و جامه خوب  
پوشد ششم آنکه با سکینه و قار از خانه بیرون آید چنانچه در دم آنکه بسیار کشاده و روستی

نکند که مردم جرأت کنند سخن گفتن پیش او و بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشند  
 پانزدهم آنکه غالی باشد از آنچه در شغل سازد و باعث پراگندگی خاطر او گردد و چون غلبه و گرفتاری  
 و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم و شادی و بیماری و خواب و آنچه بدینها مانده باشد در هم حاضر گردانیدن  
 علماء و مجلس قضا پر سیدن تا آنکه او را آگاه گردانند بر مافذ حکم و خطائیکه کند بمقدوم حاضر گردانیدن  
 در مجلس قضا پر سیدن جماعتی از عدول و اجماعت ترتیب خصوص در دعوی و جماعتی که گواه شوند  
 بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عدل قاضی امین بیستم ترتیب کردن قضای  
 مدعی و مدعا علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح انکار نماید حکم کند و اگر آن مسئله بر او شکی باشد  
 حجت طلبند تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هرگاه در  
 قضیه ایشان شک داشته اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی اقرار بحدی کند  
 او را چنان کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت  
 بماعز کردند نسبت و یکم اگر در بیستمین مدعی و مدعا علیه برابر او و جانشین است که هر دو باشند  
 اما ایستادن یکی از ایشان جائز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و ششست مسلمان باشد بیست و یکم  
 دوم آنکه در وقت قضا پر سیدن در بان نداشتند باشد بیست و سوم آنکه قاضی خود متوجه خبر نماند  
 و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر شدن قاضی بضمیمت مدعی و مدعا علیه ضمیمه  
 نکردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعا علیه از سخن کردن ساکت باشند  
 بایشان بگوید که سخن گویند یا مدعی بشناسن گویند بیست و ششم آنکه قاضی در ساقط گردانیدن  
 حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عبادت بپار مدعی و مدعا علیه حاضر شدن  
 بجز از ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعا علیه برابر خواهد اگر ممکن باشد  
 بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چنان از تمت دور ترست و هرگاه مدعی  
 بگوید که گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً حال ایشان سوال کند و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی و ام قضا یا بیست و یکم و بیست و دو  
 و هر سال با هر یک در جای جمع کنند و تاریخ آنها را بنویسند تا آنکه از تغییر محفوظ باشند سی و یکم  
 آنکه قاضی وعظ گوید در وقت ششم دادن سی و دوم آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان

عادل بگیرد و سوم عفو کردن قاضی آنکه کسی که با او دشمنی کند بی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن  
چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب مترجم قاضی  
و معلم قرآن و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کمال گویان که گواهی دهند مگر آنکه جهت  
سفر کردن بموئنت سفر محتاج باشند چه در صورت گرفتن چیزیست جهت موئنت سفر جائز است  
شیء و غیر آنکه نسبت کسیکه قسود توجه اوست بگو یا اگر قسم بخوری قسم یکم بحق جهت دیگری قسم  
سوگند منقطع دادن در امور الیکه زیاده از ربع دیگر باشد و اما چهارم حرام اول دادن چیزی  
جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند آنکه آنکس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد  
میان مردم آن نیست است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه مشهور شود و علم فضل و کرم و ثروت گرفتن  
در قضا پس رسیدن و همچنین رشوت دادن بقاضی حرام است مگر آنکه آنکه اگر رشوت ندهد مالش  
فوت میشود چه درین صورت جائز است سوگند اجرت گرفتن قاضی باعد تعیین و احتیاج از  
مدعی و مدعا علیه و غیر ایشان اما بااحتیاط کرده است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی و مدعا علیه  
را بچیز که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما یا زده اند کرده اول در بان نگاه داشتن قاضی در وقت  
قضا پس رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناهی صلعم  
نی از آن کرده دوم قضا پس رسیدن در وقت گرنگی و غضب سوم خریدن و فروختن قاضی  
بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار رشاده روی بودن قاضی که سبب آن شود که سبب  
او از دیها ساقط شود و پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی جهت گواه  
شدن بمقتضی شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی ششم متفرق ساختن  
گواهان هرگاه فاضل باشند و وظایف ایشان تمام بایک از مدعی و مدعا علیه سخن گفتن و بعضی از  
مجتهدین این را حرام میدانند و در مسجد قضا پس رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند  
یا زده اند رزق گرفتن قاضی با احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب دوم در بیان  
تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق دعوی  
بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاصه  
اصل یا خلاص ظاهر را دعوی کند و مدعا علیه مقابل و سبب و شش چیز در مدعی شرط است

در بیان تحقیق دعوی  
که اگر در وقت رشوت  
سند او را و  
چیزی که مدعی  
اصل باشد  
بایک مدعی  
ظاهر باشد



اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر از منسوخ نیست و دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست  
 و سوم آنکه مختار باشد چه دعوی عاقل و مست و بیوش و خفته و سیکه و دیوانه که بران  
 داند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت سیکه ولی یا وصی یا وکیل او  
 باشد یا حاکم شرع یا امین باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم در آنچه دعوی کنند چیزی باشد  
 که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه  
 دعوی بر جود باشد ششم آنکه دعوی لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان  
 ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی صحیح نیست تا آنکه گوید بمن بخشیده و بصر من داده  
 چه در بخشیدن تا قبض ندهد لازم نمیشود و جواب مدعا علیه بر قسم است قسم اول آنکه اقرار کند یا آنچه  
 مدعی دعوی میکند پس در نیویورت هرگاه مدعا علیه بالغ و عاقل و مختار و جاهل از انصراف باشد  
 لازم میشود بر او ادای حق آن اگر در نیویورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعا علیه  
 چیزی نبویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی نبویسد و گواه بگیرد بشرطیکه مدعا علیه ایشا سدید و گواه  
 عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعا علیه چنانچه گذشت و اگر گواه نباشد برین  
 مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی نبویسد و در آن نوشته شکل مدعا علیه را نبویسد و  
 بمجرد قول اقرار کننده نبویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو بایکدیگر ساخته  
 باشند چنانکه لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعا علیه در صورتیکه اقرار بر مال مدعی کند دعوی  
 مفلسی نماید و گواه آنرا ثابت سازد و مملتش باید از آن چیزی بپایان کند و اگر مفلسی خود را ثابت  
 نسازد حاکم او را حبس کند تا حال معلوم شود و قسم دوم آنکه مدعا علیه نگارد دعوی مدعی کند  
 پس در نیویورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم میکند بر مدعا علیه بدادن آن حق مدعی  
 و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذارند که بر حاکم ظاهر شود حکم  
 کند و اگر گواهان نباشند بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجبول باشد و حکم طلب ظاهر ساختن عدالت  
 گواهان از مدعی بنماید و جرح و رای ایشان از مدعا علیه اگر مملت نخواهند سپهر روز ایشانرا مملت  
 و چون پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند غیر بیسازد حاکم او را بیسازد قسم دادن مدعا علیه  
 و صبر کردن تا گواهان را حاضر کند و درین صورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد

فصل در بیان تحقیق دعوی  
 مدعا علیه غیر از آنکه بالغ باشد  
 و گواه بر اقرار او لازم نیست  
 بلکه باید بر او قسم نوشت  
 اقرار او را باید نوشتن  
 التماس کرد که حاکم شرع  
 که مدعی مدعا علیه را  
 ساخته باشد بپایان  
 اقرار کند و اگر گواه  
 کافی نباشد  
 مدعا علیه  
 باشد تا آنکه  
 و بیکر ایشان  
 بیاورند و مقدم  
 از و طلب نمایند  
 بر گواه طلب  
 نباشد حاکم از و  
 بخواهد حاکم شرع  
 از و بگذرد

و صبر کردن تا گواهان را حاضر کند و درین صورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد

اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعا علیه قسمی است پس اگر طلب قسم  
 کند حاکم مدعا علیه را قسم دهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد و مدعا علیه نیز بی رضای مدعی  
 یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعا علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود و  
 بعد از آن اگر مدعی بگوید که مدعا علیه را بر حاکم قسم است که بعضی مال خود برادر دیگر آنکه مدعا علیه  
 بعد از قسم خوردن گوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بگوید از قسم گواه بگذارد حق او در خصوصیت  
 ثابت میشود یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت است اصح آنست که ثابت نمی شود و در  
 صورتیکه قسم متوجه مدعا علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید یا بجزد اقتضای حاکم را میرسد  
 که حکم کند بآن حق حجت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد حکم حجت او کند درین مسئله میان مجتهدین  
 خلافت است اقربا آنست که مدعی باید که قسم بخورد و اگر در صورت نیز مدعی از قسم خوردن امتناع  
 نماید یا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد و میان مجتهدین نیز  
 درین مسئله خلافت مشهور آنست که بالکلیه دعوی ساقط میشود مگر آنکه بر مدعی خود گواهی آن  
 عادل بگذرانند و اگر مدعی از قسم خوردن در صورت هملت طلب امتناع نماید حاکم بطلان مدعا علیه  
 که اگر هملت طلب در قسم خوردن امتناع نماید و در صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد یا میرسد و  
 که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند میان مجتهدین درین مسئله خلافت است اقربا آنست که  
 لازم نیست قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی یا بصفت  
 فخره او باشد چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که جوهر آنکه قسم بخورد  
 و بیشتر قسم نه بر سب او و دیگر آنکه مشتعل باشد بجز سب و قسم دادن بر فعل حرامی و سب است  
 که حاکم سوگند و غناطه بدهد و حقوق مگر آنکه از ربح دینار باشد که سوگند و غناطه نمیتواند داد و  
 قسم غناطه خوردن بر مدعا علیه لازم نیست و سب است که حاکم و عفا گویند خوردن را  
 پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن باید که در مجلس حکم حاکم باشد مگر کیسکه معذور باشد چون فی  
 که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیاری که نتواند مجلس حکم حاضر شود و سوگند خوردن  
 گنگ باشد از او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را باسم خدا تعالی نهند و بعضی از  
 مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیز بنویسند و بشویند و بکنند و هست که بخورد و اگر

عبارت شرع الحاق  
 نموده اند و این است  
 بخلاف آنچه در  
 فی فقه و در  
 و بعضی در  
 و این است  
 فقهی است و فی  
 شرع حاکم او را  
 مورد شهادت  
 علامه لا اله الا الله  
 بعسر الوقت علیه  
 بطلان اثباته فان  
 الوقت علیه

بخور و ساقط میشود دعوی از او و اگر بخورد آنچه مذکور شد در حکم میکنند و کافیهست منکر را سوگند کردن  
بر نفی استحقاق مدعی و اگر چه جواب مدعی را با نکر چیزی شخصی اده باشد و سوگند خوردن قطع  
باید و فصل نفر خود و در ترک آن و در فعل غیر یا بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو  
قسم است اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد و دوم اثبات و آن در پنج موضع است  
که مدعی در آنها قسم بخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بده سبب  
جماعتی از مجتهدین که لعان در قسم دانند و دوم قسم خوردن مدعی بر پشتن قسم خوردن ایشان بر او  
سوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعا علیه در  
کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر سببیت یا  
طغفل یا دیوانه یا قاضی باشد چه مدعی در نیویز و تنها بگوید یا نه و قسم بخورد جهت اثبات  
مال خود و در چهار موضع مدعی قسم بخورد اول آنکه مدعا علیه و کند که راجحه و در صورت مدعی قسم بخورد  
چنانچه مذکور شد و دوم آنکه مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در صورت مدعی قسم بخورد  
سوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در صورت مدعی قسم بخورد چهارم آنکه  
مدعی دعوی کشتن بالوش بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم درین صورت متوجه  
مدعی است و در سه موضع بر مدعی ممکن نیست اول هرگاه دعوی کند و صیقیم مالی را  
بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در صورت دو قسم بر صیقیم  
نیت دوم آنکه وصیقیم بر وارث دعوی نماید که میت بر فقر او صیت کرده بجزیری یا وصیت  
کرده خمس یا زکوٰه یا ج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در صورت خمس منکر لازم است  
تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع  
است بلکه حسب منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کند بکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوان داد  
اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن مال یا بر مال او زکوٰه و دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن  
مال او را بنصاب سوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوٰه از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص  
بودن حصص معتاد کند پنجم آنکه جودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال آنکه از دادن  
جزیه ملاحظه شود قسم سوم آنکه مدعا علیه از دادن جواب سکت باشد و سبب آن اگر از رفت گنگی

باشد حاکم او را بهر طریق که تواند گردانند آنکه جواب و از اقرار و انکار او معلوم شود و اگر سبب عباد و  
 عداوت باشد مجلس کنند و از آنجا جواب مدعی گویند تا آنکه حکم کنند بکول کردن یا برکنی قسم خوردن او بعد  
 از آنکه حاکم شرع با او اظهار کند جواب را آنکه جواب را نگویید مدعی را بکنی قسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن  
 او ممکن باشد حکم کند بجهت مدعی بحق فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام با علم خود حکم نمیتواند کرد  
 در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس با علم خود حکم نمیتواند  
 کرد و باید حقوق الله با علم خود حکم نمیتواند کرد یا نه میان مجتهدین برین مسئله خلافت است اقرب آنست  
 که حکم نمیتواند کرد اما بجز درین خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی  
 از مجتهدین حکم کردن قاضی را با علم خود در چهار موضع جائز داشته اند و در سایر چهار موضع  
 منع کرده اند اول عدالت گویان و حجب ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعد از عدالت یا مسوق ایشان  
 حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از عدالت و مسوق ایشان عالم نباشد واجبست احوال گویان سوال کند اگر چه  
 مدعی علیه از آن مسکنت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشنود و سوم حکم کردن با علم قاضی  
 بخطا کردن گویان یا کند بایشان چهارم تعزیر کردن کسیکه بی ادبی کند در مجلس قضا اگر چه غیر او  
 عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین یاده کرده اند شیخ محمد باک که با علم خود قاضی حکم نمیتواند کرد و آن مسو  
 است که در واقع یک گواه باشد و قاضی خود یک گواه دیگر باشد چه در حضورت قاضی حکم نمیتواند کرد  
 حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غائب از مجلس حکم خواهد دور باشد و خواهد نزدیک بشرط آنکه مدعی  
 قسم بخورد بر بقای حق خود و در حضورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی بجهت خود دعوی  
 نماید اما اگر از جهت مؤکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکنند یا اقبیل تا آنکه غائب  
 حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است اما اگر در شهری باشد که در آن  
 او مجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکنند یا نه درین مسئله میان مجتهدین خلافت است اقرب آنست که  
 حکم میکنند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و بگویان عادل ثابت سازد  
 مدعی حاکم بجهت او آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غائب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزیه  
 باشد که مشتعل باشد بر حق الله و بر حق الناس چون دزدی کردن غائب حکم کند بر غائب بر مال  
 اما در دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و سبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد

اگر چه هر کس که باشد یا اگر قاضی بقاضی دیگر بیکم کردن خبر و یا نفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بر دیگری لازم نیست انفاذ آن فصل سوم در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعا علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و با سوپیه آن چیز را میان ایشان قسمت میکند و همچنین حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند نخورد و دیگری نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند نخورد پس اگر سوگند نخوردن آن کس بعد از سوگند خوردن آن دیگری باشد حاکم او را اول مقرر کرده بود بقرعه سوگند میدهد حاکم آن وی را یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خود ادبیک سوگند میدهد حاکم او را و جمع میکند میان نفی و اثبات و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهت اثبات و تمام بگیرد و همچنین با سوپیه میان ایشان قسمت میکند هرگاه دو گواه داشته باشد و آنچه در دست هر یکی باشد حاکم از وی بگیرد و دیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچه بقیه را با او دارد و با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری گواه نداشته باشد قسم متوجه اوست خواه بکس که تصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچه کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعت و نصف دیگر را بقرعه بزند با کس هر که بیرون یازد و دست بعد از آنکه خوردن جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم نخورد و اگر او نیز امتناع نماید میان ایشان نصف را دو قسم سازند پس یکی کل سه در آن میبرد و مدعا علیه نصف یکس در آن و اگر ایشان گواه نداشته باشند میان ایشان با نصاب نصف قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم بدو قسم منقسم میسازد میان ایشان مدعی قسم نخورد و بر مدعا علیه قسمت و اگر در جمیع صورت هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بهی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند و چیزی درین را درین مسئله لاف نیست جهت آنکه آیا گواهان اخل معتبر اند یا خارج پس باید انحصار که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بعد از آن که بیداد و چند باب انحصار که گواهان

و اگر یکی

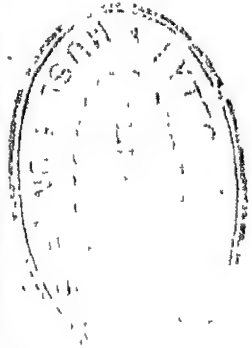


داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بعدی نصف باید داد و در صورتیکه گواهان متعرض شوند تا حکم  
عمل بقول عدل گواهان میکنند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر چه تاریخ گواهان مختلف باشد  
انچه در تاریخ مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قرعه بزنند و هرگاه گواهان  
بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم غیبتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع  
کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن آن نخواهد آن عین  
باقی باشد و نخواهد نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را بگیرد و اگر نحو  
کشتن یا زخم کردن یا بریدن اعضا یا جراحت کردن باشد رجوع کردن گواهان پیش از استیفاء  
آنها باشد استیفاء جائز نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیست میگرداند و بعضی  
اند که سابقا میشود و اگر رجوع کردن ایشان درین صورتها بعد از استیفاء آنها باشد و اخراجات  
کنند که عدا بدروع گواهی داده اند گواهان را قصاص نمینمایند و اما زیادتى دیت ایشان را باید  
داد و اگر اخراجات کنند که خطا گواهی دادند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند  
که عدا بدروع گواهی دادیم و بعضی گویند که خطا گواهی دادیم بر آنها نیکیه عدا گواهی روغ داده  
اند قصاص است و آنها نیکیه خطا کرده اند تنه دیت آنها میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد بعد  
از شوهر کردن رجوع کنند درین مسئله میان مجتهدین خلافت بعضی از ایشان گفته اند که شوهر  
اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده غرامت میکشند و بعضی از  
مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند بر آئی او بلکه شوهر  
اول اسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بر ثانی دارد چنانکه بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر  
پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر را و اگر روغ گفتن گواهان  
بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از  
حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامن آن در صورتهای مذکور تفصیلا که مذکور شد  
فصل چهارم در بیان قسمت کردن میان شرکیان و آن تمیز کردن حصه یکی از شرکیان نیست  
الاخصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که شخصی تعیین کند در هر شهری که میان شرکیان چیزی باشد شرک  
باشند قسمت نماید و رزق قسمت کنند و از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کنند

اول ۱۳  
بر اساس شوهر  
حاکم ۱۲  
شوهر ۱۳  
بینی خان  
بزرگ ضامن نصف  
نصف و دو کمان  
فان کان بود  
وان جدا بیده  
بطریق اشتراک  
شماره پنجم  
توسعه اطلاعات  
عبارت قواعده

و نخست اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم باشد جمع قسمت حساب و اگر شرکایان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیاث شخص که حاکم شرع تعیین کرده جائز است و درین شخصیکه شرکایان با و راضی شده باشند سواى آنکه کفاف باشد از شرط آنکه ندک و رشیدی نیز لازم نیست چه اگر قسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شرکایان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع مجبور قهرمیانۀ ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم است اول آنکه چیزی که میان شرکایان حاکم بجهت قسمت میکند بیاید که حصه هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرری بدیگری نرسد و مردی را نیست که در قسمت کردن عینیت واقعی آن نقصان فاش بهر ساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد به رضای شرکای حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قسمتی که سبب آن شود که شرکای از حصه خود قطع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند وقتی قسمت لازم است که شرکای بطریق کیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اول است دوم آنکه شرکی که ضرر با و رسد سبب قسمت کردن راضی بقسمت شود چه درین صورت نیز حاکم بقهر میانۀ آنها قسمت میکند قسم دوم قسمت تراصی یعنی قسمتی که بجهت حاکم نتواند کرد بلکه شرکایان تا بان راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه بقسمت کردن که ضرر شرک رسد و از آن منتفع نشود چنانچه قسمت کردن کافیه که قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضائع شود چون گسستن یا قوتی که میان دو کس مشترک باشد دوم قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری بدین حصه مساوی شود پس درین صورت حاکم شرع بایشان اگر راضی نشود بقهر میانۀ ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شرکایان طلب قسمت کردن با اجزای زمان کند جائز است اما احادیث و روایاتی لازم نیست بلکه هر یک را فسخ میبرد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصه شرک با جبر قسمت میکنند در هر دو تکیه اجزا مساوی باشد و متفق شوند یا اختصاص هر کدام بر حصه خود لازم میشود بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزنند حاکم میانۀ ایشان با بطریق که اهمای ایشان را بر رخصا

این دو صورت  
قسمت مختلف است  
چنانچه شایع است  
علیه السلام تصریح  
نموده و نه عبارت  
و اول طلب الیایه  
احد و دیگری  
و انتفاع بالاجزاء  
و الزمان بازو  
و جبر یا جبر  
و جبر یا جبر  
کام حاکم  
اجباری لازم



بنویسند و کسی دیگر مطلع بر آن نباشد و امر کند و را بپروان آوردن آن هم هر یک از خصمه با خصمه را بر  
 آن که یکی از ایشان آنچه بپروان آید بدان عمل کند و اگر بر یک ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده  
 قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگوید ثابت میتوان ساخت شرک یک دیگر را  
 قسم باید بخورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و  
 اگر خصمه بعضی از شرکایان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجر مساوی باشد قسمت باطل میشود و اما اگر  
 اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود و طلب سوم در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند  
 فصل است **فصل اول** در واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفایست  
 باجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه طلبیده باشند و اجتناب گواه شدن خواه تعللیده باشند مگر  
 با خوف ضرر غیر مستحق بنوعی از مومنین یا اجرت گرفتن بر آن تمام است مگر مومن بفرجه اداي شهادت  
 و گاه هست که واجب عینی میشود و آن در صورتیست که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطها یکی در گواه بسیار  
 یا زده است شرط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که گواهی طفل در جراحتی که مرگ بر آن کفایت قبول است بشرط آنکه ده ساله داشته باشد و متفرق  
 گواهی ندهند و بر چیز مباح مجتمع شده باشد و بعضی از مجتهدین گواهی طفل را مطلقاً قبول  
 نمیدانند شرط دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد  
 و در آن حالت که دیوانه نباشد صحیح است شرط سوم آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافی صحیح نیست و  
 اگر چه چهرت کافی گواهی دهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی یهود و مجوس و مشرکین صحیح نیست و بعضی از  
 مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جائز داشته اند اگر چه در مذمت مختلف باشند چون گواهی اهل ذمه  
 جهت ترس و گواهی دهن غیر یهود باجماع مجتهدین جائز نیست و گواهی دادن یهود و مجوس و مشرکین مسلمان  
 جائز نیست مگر در وصیت کردن بر گاه مسلمانان عادل باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در  
 وصیت مقبوض است که در فریاد باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت مقبوض است که بعد  
 از نماز و قسم بخورد و وصیت شرط چهارم آنکه مومن باشد یعنی قائل بامت دوازده امام علیهم السلام  
 باشد پس گواهی دادن غیر مومن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عادل کسیست که نفسانی که  
 باعث لزوم تقوی و مروت میشود و زائل میشود و عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار کردن گناهات

صغیره و مجتهدین در کتب خود عذوگناها را کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بستی چهر گناه کبیره  
 ذکر کرده اند اول شرک یا اثبات کردن حبهت خدا تعالی شانه دوم کشتن مؤمن بغير حق و غیر کردن  
 بغير حق سوم زنا کردن چهارم لواط کردن پنجم گریختن از جنگا هرگاه دشمن کمتر از ده و مثل باشد مگر  
 بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سر کردن هفتم خوردن هشتم زنا شوهر دار زن انداختن  
 نهم خوردن مال یتیم بغير حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم  
 گواهی دروغ دادن سیزدهم شرب و هر چه مست کننده باشد مثل بنگ خوردن چهاردهم  
 احتلال کعبه عظمی ترک کردن احرام در وقت داخل شدن با سوای چاه عتیقه استغنا کرده اند پانزدهم  
 دردی کردن شانزدهم بیعت را شکستن هجدهم کافر شدن بیاد کفار فتن بعد از اسلام شدن  
 نهمینم از رحمت خدا نا امید بودن نوزدهم از کفر خدا امین بودن در حکم این هر دو است اعتراض کردن  
 بر قضای الهی و قهر او بیعت عاق شدن یعنی از اطاعت پدر و مادر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم  
 باشد بیرون رفتن بعد از آنکه این بستی چهر گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بستی چهر  
 احادیث مذکور است صریحا که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین پادیه بر آنچه مذکور شد سجده می کردند  
 وند اول قیاده یعنی میان مردان و زنان وسیله شدن بر رسیدن ایشان بحرام بیکدیگر دوم دیو شدن  
 بودن شوم بیرون آوردن کسی را که پناه کعبه بدیده برده باشد مگر آنچه بر عتبه میل استنا کرده اند چهارم  
 غصب کردن مال مسلمانان پنجم شکنجی کردن ششم قطع صلح رحم کردن هفتم کم فروختن و زیاد کشیدن  
 هشتم نفع رسانیدن باطل ظلم ظلم ترک نماز و روزه و خمس حج درسا که واجب شده باشد  
 کردن دهم ظهار کردن با زن خود یا از دهم خوردن گوشت مروه و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان  
 کردن سیزدهم شنیدن سرودستان و خواندن بآن طریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم بچو کردن  
 مسلمانان شانزدهم مرد را بر محض طلا پوشیدن هجدهم کبر و حسد بفقیر مومنان دانستن نهمینم  
 وصیت کردن جهت ثیری بقصد ضرر رسانیدن بوار شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که عذوگناه کبیره  
 هفتاد است و در بعضی حدیث آمده که عذوگناه کبیره هفتصد نزدیکترست و مقدار بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که گناه کبیره آنست که شایع حبهت کردن آن هدی قرار داده باشد پس هر چه حد داشته باشد گناه کبیره  
 نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که گفته اند از قرآن یاد و حدیث و

داده باشد ببقای سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند گناه کبیره هر گناهی است که در کردن آن فهمیده  
 شود که گناه آن بحدربالت که اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره هر گناهی است  
 بلکه همه گناه کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بر زنان اجنبیه  
 صغیره است نسبت به رسیدن ایشان و رسیدن ایشان صغیره است نسبت به ناکردن به ایشان  
 و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که گناه بخودی گناه نکنند بلکه نگاه بیزگی کسی کنند که  
 نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و از آن بسیار در حدیث  
 ترک در وقت کردن آن هر چیزی است که سبب یکی شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و  
 سر برهنه راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن پوشیدن علما لباس لشکری را و غیر اینها  
 و عدالت گواهان بسته چیز ثابت میشود و اول علم حاکم شرع بآن بمعاشرت باطنی دوم گواهی دادن  
 دو عادل بعد از استماع او و میباید که تعریف کنند آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی مدعی علیه  
 چه حکم است که میباید شاهد مدعی شرعی باشند یا میباید او مدعی علیه مدعی او باشد و قسم شایع است  
 بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین شایع را در اثبات حرج ساختن گواه کافی میدانند اگر گواهان  
 عدالت و گواهان حرج آنهاست عارض شوند گواهان فسق مقدم است بر گناه طلاق گواهی نمیدهند و سبب  
 آن مذکور سازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان حرج مقدم است و بعضی گفته  
 اند که گواهان عدالت و آیات اثبات میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعی علیه بعد از استماع او میباید  
 خلافت و اگر بی ادب گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت حاکم را شکلی باشد سنت است که  
 میباید گواهان تعریف کنند هر گاه از فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است  
 نه در وقت گواه شدن بگذر طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنبان معتبر است نه در وقت  
 گواهی دادن شرط است شش آنکه طلاق داده باشد چه شهادت و لایزال تا مقبول نیست و بعضی از اعاظم شیخیه  
 وارد شده که شهادت فرزند نایب ادب چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا و قتی مرد و کت  
 که بحسب شرع حال او مشخص باشد پس اگر در میان مردان بخلاف آن شهور باشد گواهی او مقبول است  
 شرط است که در گواهی دادن متم نباشد چه اگر در گواهی و رسیدن نفع یا دفع ضرر متصور باشد چه  
 گواهی شریک به شریک خود و شهادت وصی در آنچه جزو وصی است و شهادت قرض و لایق مفلسی



بنامی و شهادت قاضی و شهادت عاقله و فسق گواهان گواهی دهند بر شستن شخصی بخطا و شهادت  
 قرضخواهان مفلسی و فسق گواهان قرضخواهان دیگر شرط است که میان ایشان عداوت و دشمنی نباشد  
 چه گواهی عداوت و دشمنی نیست اما جهت عدو و دشمنی است هرگاه عداوت و دشمنی نباشد و عداوت  
 و دشمنی نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل تمام صحیح است شرط آنکه گواهان بسیار  
 نکنند شرط آنکه بصره گواهی دهند در حقوق الناس تا آنکه مالک شریع از ایشان گواهی طلبد پس  
 اگر بصره گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست در آن معامله که بصره گواهی جهت آن داده  
 باشد اما در معامله دیگر مقبول است اگر بصره در آن گواهی ندهد اما اگر در گواهی دادن از ایشان بصره  
 در حقوق الله باشد سمع است شرط یا در آنکه گواهی اللفظ گویند با قدرت چه اشارت کافی  
 نیست اما در آنکه اشاره دلالت بر مقصود کند کافی نیست و شرط نیست آنکه در گواهی که یگانه  
 باشد چه گواهی خویشان مقبول است و آیا گواهی پسر بر پدر مقبول است یا نه میان مجتهدین درین  
 مسئله خلافت و اقلی است که صحیح نیست و این شرط که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی  
 دادن متصف باشد با تناسل اگر این شروط را ایشان نباشند در وقت گواه شدن و در وقت  
 گواهی دادن متصف شوند باینها گواهی ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه  
 شدن میباید که متصف باینها باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن  
 میشود و بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بر آنچه گواهی بر آن دهد و آن  
 با و خبر حاصل میشود او را بدین آنچه اگر چیزی باشد که توان دید آنرا چون غضب کردن و زور وی  
 نمودن و کشتن و شیر خوردن و زانیدن و زنا کردن و لو اطمه و گواهی دادن کسیکه کرباشد و غیرها سمع  
 است هرگاه شرط آنکه مذکور شد و باشد و جائز است دیدن گواه روی زن بهنجیه جهت گواه  
 شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه در صورت دیدن روی او جائز نیست و دوم شنیدن  
 در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن حقوق و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگر چه  
 عادل گواهی دهد و آنچه بینان نسبت کرده اند با ما میباید که ایشان قائل اند بجز آنکه شخصی جهت  
 برادر مؤمن خود گواهی دهد بدروغ غلط است زیرا که ما میباید نقل اجماع کرده اند بر آنکه این گواهی  
 دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول از سبب غیر علی شافعی نیست که در اهل غلط

بوده و موجب غلط افتادن بنیان این بوده که این مرد وقتی نزد سبب مامیه داشته و این از آن اصل  
 غلط شده و گویا آنکه نسبت شخصی و عین و دانش سبب گواهی جسته اند و این نسبت  
 او کافی نیست چه نزدیک ممکن است و اگر باین مرد برگواهی قبول باشد اگر دو عادل حال در هر شخص  
 گفته می شود فصل سوم در بیان تفصیل حقوق که گواهان عادل ثابت می شود و آنها بر قسم است  
 قسم اول آنکه گواهی چهار مرد عادل ثابت می شود و آنها سه نیز از اول و دوم و اول و دوم و اول و دوم  
 آنکه گواهی چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت می شود و آن زن است که در هر یک قسم است و این گواهی  
 سه مرد و دو زن نیز ثابت می شود قسم سوم آنکه گواهی دو مرد عادل و چهار زن ثابت می شود و آن  
 زن است که موجب بله است چنان گواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می شود قسم چهارم آنکه گواهی  
 دو مرد عادل ثابت می شود و آن است و دو چیز است اول مرد شدن و دوم زنانه افتادن زنان  
 شود و مردان هر چه که است گفته شده باشد چهارم که کسی که زدی کرده باشد پنج که گفته شده  
 ششم زنانه افتادن که گفته شده است که مردان شدن یا زن شدن یا زدی کردن یا زدی کردن یا زدی کردن  
 پنج نیز در عقد کردن از قصاص چهارم طلاق یا نزد هم عدّه زنان شش نیز در عقد منع هم و گواهی  
 چهارم وصیت کردن شخصی یا بی مال نو و هم نسبت به شش دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد  
 نسبت و یکم دخول کردن یا حیوان بست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عذاب  
 قسم پنجم آنکه گواهی دو مرد عادل و یک مرد و دو زن یک مرد یا قسم ثابت می شود و آن هر چیز است  
 که مال باشد یا عرض از مال باشد و آن هر چه چیز است اول برین و فرض دوم غصب و سوم  
 فراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره ششم مضارعه ششم ساقا ششم شتر کشتن پنجم زدن  
 و عدّه کردن در بیع و عدّه کردن در وصیت مال شش نیز در خیارات چهارم شفعه یا نزد هم شتر کردن  
 عقد شش نیز در گرفتن مال کتابت هفتم هر چه به موجب شتر کشتن که موجب بیت باشد و در بیت  
 جراحات و نیز کشتن پدر یا برادر یا کشتن مسلمان کافر یا آزاد بنده را به درجه و زنا و نیز ثابت  
 میشود و فلاغت میانه مجتهدین در آنکه آزادی و کجای و قصاص باین قسم از گواهان ثابت  
 میشود و اقرب آنست که یک مرد و دو زن ثابت می شود و قسم ششم گواهی مردان تنها و زنان تنها  
 و باجماع هر دو ثابت می شود و قاعده در آن آنست که در هر دو موقوفی که اطلاع مردان بر آن

و شوهر باشد غالباً گواهی زنان در آن کافست و آن نسبت نیز مستأول بکارت دوم و این سوم  
از ادا کردن طفل در وقت زاییدن چهارم حبس باطنی زنان بچرخ و ضلع بر قول قوی و ششم وصیت  
بمال گواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه گواهی یک زن یک ربع و وصیت ثابت میشود و گواهی دو  
زن نصف و وصیت ثابت میشود و گواهی سه زن سه ربع و وصیت ثابت میشود و گواهی یک  
مرد نصف و وصیت ثابت میشود و یا نه میانة مجتهدین خلافت درین مسئله اشکال و غشی اقوی  
است و اگر زن داند که شوهری حریف شخصی وصیت مال کرده آیا جائز است که او وصیت را در گواهی  
دادن زیاد کند تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافت میانة مجتهدین درین مسئله  
مختلف است و بعضی معتقدند که حقیقتاً ربع او موافق اصل وصیت باشد و چون درین راه  
سیر کند آنرا آسان است بر بنای بعضی از مجتهدین آنرا تا آنکه گواهی یک زن ثابت میشود و چون  
از او کمال چه هرگاه وکیل را گواهی یک مرد عادل نفسی حاصل شود عزل میشود و چنانچه در بحث نکاح  
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول مسلم که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم ششم  
بقسمتها ثابت میشود و چون کشتن چمدی و خوشیشان او هرگاه گواه نداشته باشد بچهار قسم بخورد  
و کشتن ثابت میشود و فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که ایشان ثابت میشود و بجز حاجاتی  
از مجتهدین که ایشان را کافی میداند و شیاع انساب حاجتی نیست که ماکم شرع را نظر غالب مال  
شود و در ذکر تفصیل حقوق که ایشان ثابت میشود و میانة مجتهدین خلافت و بعضی از ایشان حضرت  
جیز ذکر کرده اند اول نسبت به پدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و  
صدقات پنجم کار ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل بادم و بعضی از مجتهدین زیاده  
بر بعضی چیز مذکور یا نزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میداند اول عزل دوم ولای عشق سوم  
رضاع چهارم ضرر رسانیدن زن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن ششم  
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم جاهل بودن دوازدهم زانی بودن سیزدهم و سایر  
پنجاه و دوم از ادوین یا نوزدهم نکاح بر کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین نسبت دو  
چیز دیگر ذکر کرده اند اول خصم بکردن و دوم دین سوم آزادی کردن بنده چهارم مفلس  
بودن پنجم دیدن ماه فسخ و ششم در تفصیل حقوق فیکر ثابت می شود گواهی دادن گواهان عادل

بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی دادن زنان  
بر گواهی دادن مردان مقبولست میان مجتهدین خلافست اقربا نیست که مسموع نیست  
اگر چه در مکانهای باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی باز چه ثابت میشود  
اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و پیش حق و حقوق و سبب زانیان  
ششم زانیان هفتم فریاد زدن طفل در وقت زاییدن و کاستن یا زدن و صیانت کردن  
بمال و غیر آن و قاعده کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین  
گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون ناحق الناس باین قسم  
ثابت نمیشود اما حق الله ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار  
چیز است اول آنکه هر یک از گواهان اصل و گواه فرعی گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل  
و گواه فرعی گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر باشند یا مرده باشند یا در غیبت باشند  
یا بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند  
گواهی گواهان فرعی مسموع نیست سوم آنکه شرطی که در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرعی نیز باشد  
پس اگر آن شرط نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل معین باشند و وقت  
گواهی دادن با آنکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر ایشان را ندانند که زنده اند گواهی ایشان مقبول نیست  
و اگر گواهان فرعی بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میان مجتهدین درین مسئله خلافست  
و اصح آنست که گواهی گواهان فرعی در صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان  
فرعی عادل تر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی  
گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و در تبااین قسم گواهی دادن قسم است اول  
اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند که گواهان فرعی که گواه باشند که گواهی بر فلان شخص که نزد فلان  
شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرعی قول او در حضور کلمه شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه  
گواهان فرعی بشنوند این قول از گواهان اصل در مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میان مجتهدین خلافست  
اقربا نیست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گفتند یا فلان  
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانین گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانین چنین گفتند

و شوهر باشد غالباً گواهی زن در آن کافیست و آن شصت و نهم است اول بکارت دوم زانیه سوم  
 از اد کردن طفل در وقت زایش چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت  
 بمال گواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه گواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود و گواهی دو  
 زن نصف وصیت ثابت میشود و گواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود آیا گواهی یک  
 مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میان مجتهدین خلافت درین سئوال اشکال و غشی اقوی  
 است و اگر زن داند که شخصی چهل و شصت و نهم است بکارت کرده آیا جائز است که او وصیت بدارد گواهی  
 دادن زیادتر گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافت میان مجتهدین درین سئوال  
 بمقتضای ائمه و بعضی از علما حقیق و نقیص است آنکه گواهی پنج گاه کس ثابت میشود و چون بدین گاه  
 هر گاه با آسان بر نیاید بکارت بعضی از مجتهدین آنکه شصت و نهم است گواهی یک کس ثابت میشود و چون  
 عذر وکیل چهره گاه وکیل اگر گواهی یک مرد عادل ثنی حاصل شود عزل میشود و چنانچه در کتب مذکوره است  
 مذکور شد و چون دیدن ماه قبول سالار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میدانند قسم ششم  
 بقسم نهادن ثابت میشود چون کشتن چندی و خوشیشان او هر گاه گواه نداشته باشند چنانچه قسم ششم  
 و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که بیش از شصت و نهم است جماعتی  
 از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع انسان جماعتی است که حاکم شرع را ملحق بکمال  
 شود و در ذکر تفصیل حقوق که بیش از شصت و نهم است میان مجتهدین خلافت و بعضی از ایشان بیعت  
 چیز ذکر کرده اند اول نسبت به پدر و مادر دوم مردن شخصی شوم ملک مطلق چهارم وقف و  
 صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل یا بعد بعضی از مجتهدین زیادتر  
 بر بیعت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتیق شوم  
 رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم حرج کردن گواه هفتم مسلمان بودن شوم  
 کافر بودن هفتم رسیدن به دهم سفید بودن یازدهم جاهل بودن و قاندهم زایشیدن سیزدهم و سایر  
 چهاردهم آزاد بودن پانزدهم کثرت کشتن شخصی بگیری را و بعضی از مجتهدین زیادتر بر بیعت و دو  
 چیز دیگر ذکر کرده اند اول خصم کردن و دوم دین شوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس  
 بودن پنجم دیدن او فصل پنجم در تفصیل حقوق که ثابت می شود گواهی دادن گواهان عادل



بر گواهان عادل و این قسم را گواهی میگویند و آیا درین گواهی دادن زنان  
بر گواهی دادن مردان مقبول است، میانند مجتهدین خلافت افریبا نیست که سموع نیست  
اگر چه در مکانهای باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یا زده چیز ثابت میشود  
اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و این قسم مقصور بر زنان  
مستثنی از اینند پنجم فریاد زدن طفل در وقت زاییدن و کسارت یا زده و وصیت کردن  
مال و غیر آن وقایع کلی درین قسم است که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین  
گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون ناسخ الناس یا قسم  
ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار  
چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل و گواه فرج گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل  
و گواه فرج گواهی ندهند سموع نیست و دوم آنکه گواهان اصل حاضر باشند یا مرده باشند یا در غیبت باشند  
بجای باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند که چه اگر گمان باشد که ایشان حاضر شوند  
گواهی گواهان فرج سموع نیست و سوم آنکه شرط آنکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرج نیز  
پس اگر آن شرط نباشد گواهی ایشان سموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل بر همین سازند و در وقت  
گواهی دادن با آنکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر ایشان را ندانند که در زمان گواهی ایشان مقبول نیست  
و اگر گواهان فرج بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانند مجتهدین درین که خلافت  
واصح است که گواهی گواهان فرج در صورت سموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان  
فرج عادل تر باشند قول ایشان سموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان سموع نیست و بعضی  
گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان سموع است و در امتداد این قسم گواهی دادن قسم است اول  
اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند که گواهان فرج که گواهانیم بر فلان شخص که نزد فلان  
شخص مباحی دارد و دوم آنکه گواهان فرج این قول را در حضور دایم شریع بشنوند از گواهان اصل و سوم آنکه  
گواهان فرج بشنوند این قول از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانند مجتهدین خلافت  
افریبا نیست که سموع است و گواهان در قسم اول چنین دای شهادت گفتند که گواهان گواه گفتند یا فلان  
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانین گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانین چنین گفتند

باب هفتم

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در ان دو مطلب است مطلب اول در اقرار و ان حق  
 است اقرار بحق نمودن و اقرار بخلاف نمودن و در ان نیز فصل است فصل اول در اقرار بحق  
 کردن و شرطهای آن چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما  
 اقرار بالغ با اختیار یا مکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اقرار اگر بالغ کند بسال در صورت  
 بگواه ثابت نسازد و قید نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او  
 دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه عاقل نسازد اقرار را بچیزی بوجهی  
 از بیعت زنا و غیره که معتاد سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن ببیعتی و فارسی و غیر آن  
 چنانچه آنکه قصد اقرار کند و اقرار کسیکه قصد نداشته باشد صحیح نیست و غنیه و مهر و غنای او  
 صحیح نیست و بعضی از محققین گفته اند که اگر کسی بجهت سبب خود در غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است  
 و اقرار خود را خواست است و آنکه اقرار کننده از ادب باشد چه اقرار بنده یا بنده بعلی بر او اقرارش او  
 و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار مال او واقع شود بر و لازم است که بعد از آن اقرارش از عهده آن  
 بیرون آید اما اگر بنده مازون آقای خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بد او پس اگر اقراری  
 از او واقع شود بچیزیکه متعلق تجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که غیر مال باشد چون  
 طلاق زوجه بشمار آنکه شمار باشد پس اقرار کسیکه او را با کراه بران دارد صحیح نیست و آنکه با ائمه  
 ائمه و با شیعیان اقرار سفیه و غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار  
 سفیه که عام شرع او را حجت و قریحه ایان از مالش منع کرده باشد و عین صحیح نیست اما درین  
 صحیح است و اقرار بیهوده از سر یک مالش حجت یعنی با حمت بر و صحیح نیست اما اگر  
 قصد بیهوده است و اقرار بی باطل باشد اصل بیرون میرود و ششم آنکه کسیکه اقرار بحبت او میکند باید  
 که اطمینان آن داشته باشد که چیزی جنبه اقرار کننده چه اگر اقرار کند بحبت ملک یا دیوار و غیرین  
 صحیح نیست و اگر اقرار کننده بحبت چاره وای در ان خلافت بعضی از محققین گفته اند که احتمال  
 بطلاق دارد و بعضی گفته اند احتمال استفسار دارد و اگر گوید که بسبب آن چه بعضی گفته اند که  
 با آن متعلق است و اقرار با استفسار است پس اگر گفتن کند با شریعت متعلق قبول میکند

ماده و اقرار  
 المانی می انگشت  
 مع التمس است  
 ظن الزامی است  
 اقرار به بلا اقرار  
 صحیح نیست  
 با اقرار و انست  
 نفس را از اقرار  
 رنج

آنرا و اگر تعیین کند بر قول قریب و طلب تعیین از و میکنند و احتمال بطلان در صورت بیرون  
 و اگر اقرار کنند جهت بنده منصرف بمولای و میشود و اگر اقرار کنند جهت جدی یا مدبره و ذکر  
 سبب ممکن آن کنند چون وصیت یا هفت یا طلق گویند صحیح است و اگر سببی محال ذکر کنند سبب  
 لغو است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را در صورت باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهت حل  
 همچنین است و اگر مرده بقیه باطل است اگر منصوب او وصیت کرده باشد و از باقی ورثه است  
 اگر نسبت باریش داده باشد و اگر حل شده باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد  
 چه در وصیت با عدم تمییز زیاد و نقصان مساوی باشند هم آنکه سبب اقرار جهت او میکنند و  
 اقرار کنند چنانکه سبب او بکند و مستحق چیزی نباشد مگر آنکه بعد از آنکه سبب جوع نماید یا اقرار بعد  
 جهت غیر از آزادی غلام را لازم داشته اند چه بر قول شیخ اگر شخص اقرار کند بنده را جهت محض او  
 منکر شود آزاد شود و نیز آنکه کسی باشد که مالک شود چیزی را که جهت او اقرار کند پس اقرار جهت  
 مسلمانی بخاک یا شراب یا جهت کافری صحیح و بنده مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار  
 را در دو صورت آخر جائز دانسته اند و گفته اند که مالک شرع جبریکین یا ایشان را بفروختن آنها یا زدن  
 آنکه آنچه آن اقرار میکنند باید کمی چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند آزادی  
 جهت کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت  
 طحال نمانده مرده اقرار کند چه در صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بجهت گندم یا پوست خوی  
 لازم است که آن کس بدیند که چه او را مال گویند و از دهم آنکه آنچه مالک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید  
 که مالک من از فلانست صحیح نیست نیز دهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس  
 اگر کسیکه سبب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشد اقرار کند بخرید جهت  
 غیر صحیح نیست چنانچه دهم آنکه چیزی که اقرار میکند آن چیز درست است و او باشد پس اگر اقرار بحال  
 غیر کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخوشی بودن بدانکه شرطی اقرار کردن  
 زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد بحال مقرب پس اگر اقرار کند بینهت معفو  
 به نفسی یا موت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بر آن جاری نباشد باطل است  
 و همچنین باطل است اقرار به سبب کسی که شرعاً ممنوع باشد چون لذت زنا و ولد لعان اگر چه در حدود



گوید که من در اینجا اقرار کردم که اقل جمع منطوق است خلاف است اقرار است که قبول میکنند و اقرار صغیر  
 می خواند و در تفسیر تعلق بمقتضای اقرار و اگر چه بجهت آنکه در ششم ایهام در جمله چون که تعلق است  
 و احید الی آخره یعنی فلان را است برین از یک تاده چه احتمال مثبت دارد و احتمال دارد  
 و احتمال نه دارد و احتمال نیا و در ششم ایهام در وصف چون که تعلق است در ششم ایهام در وصف چون که تعلق است  
 اگر گوید که آنکه علی قال یحلیم ذلک لیس فی ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف  
 آنچه متحمل باشد و اگر اقرار کنند به بعضی و بعضی از جهت این میگویند که نصف را جمع بدست می شود  
 ششم ایهام بگوید پس اگر گوید که آنکه علی گفت آنکه ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف  
 در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 باضافه و در جزو بعضی در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 سفر یک نیز شش منسوب میباشد است و در جزو احتمال صد و ششم در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 باضافه صد است و اگر کند آنکه در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 یا زده و اگر باصرف محلف باشد در حال نصب است و یک است در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 چون که علی در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 ثانی است صحیح است و اگر گوید بر ادبالت تاکید است صحیح نیست یا در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 چون که در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 نیست و بعضی از جهت این گفته اند که هر چه در این ظاهر میباشد اقرار را اقرار و نظر و است اقرار و اقرار و اقرار و اقرار  
 اوست اما اقرار ببنده که تمامه و جامه در سورتی اقرار بر جامه و تمامه نیست و در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 اعیان چون که هذا التوب و هذا العبد مطالب تعیین میکنند پس تعیین اگر چه در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 سوگندش میدهد و اینرا میکنند حال که میگوید باید در دست میگیرند پس اگر چه در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است  
 کند بعد از آنکه قبول میکنند پس در ششم ایهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر نصف است و نصف پذیر و در  
 باشد آن عبادت پس اگر عاصی را تعیین کند حکم مترتب نمیشود بر آن مثلاً بطریق حبر و مقابله اگر گوید  
 نگیرد از بر من بی است و نصف مال عمرو و بر من نیست و نصف مال بی بی مال هر یک ایهام است  
 بطریق حبر و مقابله هر یک از ایشان شش نباید و در تفسیر شش جوع باقرار کنند باید کرد چنانکه



ایهام مکن الا استخراج بحساب و رجوع بمقرحون که علی همین الفطریة یقوتون لهذا التفتیر آقا  
 یقوتون یعنی عینا که در بیان ایهام در حقیقت عموم چنانچه گوید زید است جمیع آنچه در دست  
 منست و اگر گوید فلان شخص بر من باده مال فلاست بقدر مال و زیاده باید و اگر در خصوص  
 دعوی کند که بر من مال و مالکم چند شتم سوگندش میدهد و اقرار بعین دین صحیح است پس اگر گوید  
 که دینی که بر من است بکسرست تعلق نگیرد و نام من در تسک عاریت است صحیح است و اگر گوید  
 بر منست هزار و در جواب گوید یا کنه یا آخیل یا صبح مرقم یا منت و غیره و در صورت هزار و اگر گوید  
 در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مرقم و گوید آن در تصویر است لازم نیست چه در عرف  
 در دو صورت اول احتمال ستم دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مرقم بآن حق چیست  
 تو یاد گیر فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول  
 آنکه بعد از اقرار کردن چیزی استثنای زیاده بر آن چیزی یا مساوی آن نکند بلکه کمتر از آن استثنای کند  
 مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درم طلا و درم چه در تصویر است قرار نیست درم که ده درم  
 آنکه استثنای متصل باشد چه اگر عینا صلبه گوید الا سه درم در مثال مذکور صحیح است اما اگر بگوید زید است  
 استثنای آن صحیح نیست و استثنای از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مراد حذیفه  
 که بر آن رفته که استثنای از نفی اثبات نیست و اگر استثنای متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنای  
 دوم زیاده از اول باشد بر دو استثنای اول بیرون میروند مثل آنکه گوید فلان است بر من درم  
 الا سه درم و الا سه درم یا فلانی راست بر من ده درم کرد و درم که چهار درم پس بر من دو  
 صورت چهارم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنای از جنس باشد صحیح است بشرط  
 آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنای نیز باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درم الا سه درم  
 یا چهار درم صحیح است و درین دو احتمال است احتمال شش در دو احتمال هفت نیز دارد و اگر  
 گوید که فلانی راست بر من برمی بلکه در همی میانم مجتهدین درین قول خلافت اقوی آنست  
 که اقرار کرده بیک درم مگر آنکه گوید مراد من و درم است و اگر بعد از دو جمله استثنای واقع شده باشد  
 مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درم و جامه طلا در همی میانم مجتهدین درین خلافت بعضی گفته  
 اند که عاید بر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که عاید جمله اخیر است قسم دوم در دو قول آنکه

فصل چهارم در اقرار  
 استثنای اول  
 استثنای اول بی  
 آید مثلاً و است  
 در ده درم که  
 سه درم که  
 استثنای دوم  
 استثنای اول  
 راجع به شش  
 درم است  
 و اگر در ده درم  
 پنج درم درم  
 بر جامه  
 عینا باشد

نکته

فلانی را هست بر من هزار دینار وصیت شراب و یا گوشت و خوک یا منافی که قبض نکند و تمام یا قمار کند  
 جنت سلطانی بشرای یا خوک چه درین همه رتبه منافی از وصیت است و شرط است که در  
 وصیت نمودن و در آن سه فصل است فصل اول در وصیت نمودن بکمال در آن شرط است  
 بدانکه وصیت مالک گردانیدن عین یا منفعت است در آن شرط است که شخصی یا شخصی از عین یا منفعت بگوید  
 که وصیت سلطه ساختن شخصی است بر تصرف در چیزیکه بعد از مردن بماند و شرط است که آن و نه ده باشد  
 اول بجا چون اَوْضَعْتُ لِفُلَانٍ مَالًا اَوْ مَعْلُوكًا اَوْ مَقْتَدِرًا اَوْ مَقَاتِلًا یعنی وصیت کردم جنت  
 فلان شخص بفلان چیز یا آنکه گوید فلان مبالغه تصدیق کند و بفلان مبلغ حج ابدان کثیر بفلان و نه ده  
 من و آنچه بدین ماند و صیغه عربی در وصیت لازم نیست اگر چه قادر بر بیان باشد و وصیت مالک  
 کسیکه عاجز باشد از نطق یا شارت و کنایت یا نام اگر قادر بر نطق باشد و هویدا باشد یا شارت کند و عمل  
 بآن واجب نیست اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشد و قبول کسیکه وصیت است و وصیت او میکند خود و نه ده  
 باشد چون قبضت و خواه فعل چون تصرف کردن در آن این در جای شرط است که موصی باشد یا  
 در غیر موصی چون فقرای نبی یا شمشیر یا شمشیر یا قنطریه قبول شرع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که  
 قبول صحیح نیست اگر چه از وفات و در قبول انتقال با بجا است شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات  
 واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی یا بعد از وفات او صحیح میتوان  
 کرد قبول کردن فلاحت و مشهور است که باطل است اما اگر بعد از وفات او قبول کرد  
 باطل است و اگر پیش از قبول قبض نکند نفوس با اجماع و اگر بعد از قبول قبض نکند و گفته اند  
 و اگر پیش از قبول موصی را بپذیرد و ارث را قبول بپذیرد و در پیش از موصی باشد و نخواهد بود  
 موصی و بعضی از مجتهدین گفته اند که در نفقه و رتبه وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض از  
 نفع است وصیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی بعد از موصی  
 بپذیرد و نفع او بگیرد و اگر پیش باشد باطل است و در قبول و رد و رتبه موصی که او دارد  
 و اگر موصی له و ارث داشته باشد راجع میشود و او رتبه موصی و بعضی گفته اند که با نام میراث و موصی  
 موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل میراث و کسیکه ده ساله باشد فلاحت  
 بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ده ساله داشته باشد و عینش در او اسیر صحیح است و بعضی گفته اند

بجای موصی  
 منت است  
 و در غیر موصی  
 قبول از موصی  
 باطل است

اگر در وصیت و وصیت بهشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد و بصیرت  
و دیوانه صحیح نیست و آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابوابیه و معروف و نزدیکی  
از غیر بدین بعضی مطلقا صحیح نیست از غیر بدین کسی که خود را از رحم زده باشد و در آن رحم خود مردن باشد  
چهار و غیر حکم سفیه را در ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و غفله و بهوش صحیح نیست ششم آنکه  
موصی له وجود داشته در حال وصیت پس اگر وصیت کند در حال وجود او در حال وصیت معتبر است  
و اگر مشکوک باشد در وجود و وصیت او صحیح نیست ششم آنکه صحیح باشد بجز آنکه مالک شود چه  
وصیت بهت ملک چهار و او را به صحیح نیست مگر آنکه در دایه قصد علف او کند نه آنکه موسی و  
موسی له آزاد باشد چه وصیت بنده بهت بنده صحیح نیست اگر چه قائل شویم باینکه بنده مالک  
چیزی میشود و آیا بعد از آزادی وصیت که در حال رقیت کرده نافذ است خلافت اولی نفوذ است  
هرگاه علق ساخته باشد و وصیت را بر آزادی خود و اگر موسی له بنده موسی باشد صحیح است و معتبر  
میشود یا آزادی هرگاه ثلث مال موسی و فاکند بآن دهم آنکه موسی له را با نر باشد که وصیت بر او  
کنند پس وصیت بر ظالمات و نوشتن کتب ضلال کافر حرمی صحیح نیست اگر چه ذی رحم باشد و بعضی  
از مجتهدین در ذی رحم جائز دانسته اند و وصیت بر جودان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین مطلقا  
وصیت بر جودان را جائز نمیدانند و در کسیکه وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر  
بهت مسلمان صحیح است بجز آنکه مالک آن شود پس اگر شراب باشد بهت مسلمان صحیح نیست یا دهم  
آنکه موسی حرمی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بمراد او وقف و اموال و گشت وصیت  
و گشتین خیر فضیلت و شرافت صحیح نیست و شراب و خوک و وصیت مسلمانان را اگر مرد وجود  
باشد صحیح است و فاکند دهم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد و فاکند پس اگر زیاده از ثلث  
مال باشد آن زیاده باطل است مگر آنکه وراثت اجازت دهد و اجازت وراثت معتبر است بعد از  
وفات با جماع و قبل از آن بنا بر قول اکثر مجتهدین اجازت پیش از وفات منع نموده  
اند و خلافت میان مجتهدین که آیا اجازت وراثت در حضور تنفیذ آن حیرت که موسی وصیت  
کرده یا این ای عطیه است فصل دوم در اقسام وصیت کردن احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت  
بر چهار قسم است اول وصیت واجب چون وصیت بهت دای حقوق واجب خواهد حق الله باشد و خواهد

خاتمه

حق انسان در وصیت و وصیت متخیر چون وصیت ببال کم کردن چون وصیت بخس مال کم کردن بهتر است  
از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از محققین وصیت ثلث را با ثلث  
وارث بهتر میدانند و اگر حال رفته متوسط باشد وصیت ربع را میدانند و سزا با فقیرتر میدانند  
و چون وصیت بشما و غیره و اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و بیع آنچه خبر داده میسر  
بآن شود و وصیت حرام چون وصیت کردن بشارب گوشت خوک و غیر آن چه اگر وصیت مکروه  
چون وصیت کردن ببال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود لکن نامی تسویه  
میکند گریز کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیح آمده که در عذر خالی بطریق میراث  
و وصیت جهت خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریق است که در بحث وقف مذکور شد  
وصیت بجهول غیر موجود صحیح است و تعیین آن بوارث متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت  
بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث متعلق است هرگاه ندانند از مورت قدس  
او را و مراد بجز و شریک چه باشد در وصیت حسن بن ابان بن تغلب ز امام حسن ناطق جعفر صادق  
وارد شده است و در بعضی از روایات صحیح وارد شده که مراد بجز و شریک است و بعضی دیگر  
است و در روایات صحیح وارد شده که مراد بجز و شریک است و در بعضی روایات ضعیف وارد شده  
و حق سید و اگر وصیت کند ببال بسیار پیش بعضی از مجتهدین بشمار در هر یک است چنانچه در بعضی  
احادیث وارد شده در نزد چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی بشیر  
در احادیث وارد شده که خلاف و زبورهای آن شمشیر داخل است و در وصیت بصندوق  
آنچه در و باشد از اموال داخل است و در شتی آنچه در و باشد از طعام داخل است فصل  
سوم در بیان وصی ساختن کسی و اقل لایست است بر اخرج حقی یا اشتیفاء حقی بطفل و  
مجنون پدر و ج طفل یا اسالت مالک و لایست است و وصی که پدر و جدین کند جهت طفل  
و اگر از آن دهند وصی را در وصی گرفتن جایز است و اگر نمی کند و وصی را از وصی گرفته نمیتوانند  
گرفت و با اطلاق خلافت و مکاتبه صفا و از امام حسن مسکری منوی جواز است و شرط وصی  
بهشت است اول آنکه مقل باشد پس وصی گردانیدن یا اشتیفاء نیست و اگر دیوانگی هم رسد و  
وصی بودن او باطل میشود اگر چه طاعت شود آیا خود میکند میانه مجتهدین خلافت است اگر دیوانگی

دوری باشد نیز خلافت است اقرب آنست که در وقت خیر دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هرگاه  
 باشد بر وصی گردانیدن طفل منفرد آنکه ضم کند با و بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ نیست تا بالغ  
 طفل آنگاه هر دو شرکاء اند و دوم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت  
 بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بقول مشهور بر وصیت فاسق باطلست آنچه  
 فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته اند که در وصیت باطل نیشوخم اذن مولی اگر نباشد شخصی را  
 وصی کند و آینه خود را وصی میتواند کرد خلافت ششم آنکه کسی نباشد که او را وصی باشد  
 چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی گرداند خیر پدر را صحیح نیست مگر آنکه وصی تواند که از عهده  
 بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد یا باطل است  
 یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با و خلافت میان مجتهدین درین مسئله و اگر عجز درین اثنا برسد  
 حاکم ضم میکند یا او شخصی دیگر را ششم آنکه سفیه گوید چون او صبی است الا انک یعنی وصایت را  
 بقدر رجوع کردم یا نفوذ یعنی اطفال طفل خود را تبوک کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت  
 معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین شروط را وصایت باطلست و بعضی گفته اند  
 که حال وصیت کافیست و بعضی گفته اند تا حین وفات باید و شرط نیست ذکر وصیت پس  
 زن و خنثی با اجتماع شرائط میتواند وصی گردد و شیخ طوسی اجماع شنیده را بر آن نقل کرده بصرف شرط  
 نیست و آنچه در روایت سکوتی واقع شده از منع محمولست بر گراست و یا تفتیه و اتحادی  
 شرط نیست و باطلاق هر دو با هم تصرف کنند و بر میکنند حاکم با امتناع ایشانرا پس اجتماع  
 و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه میتواند کرد در حیات موصی بشرط آنکه برسد  
 این خبر بر موصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را قیام با امور و وصایت  
 مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد و میتواند  
 کرد و وصی این است و ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جائی که عادت جاریست  
 تبوکیل باشد جائزست که وکیل گیرد و در غیر آنچه جاری نباشد عادت بان خلافت است  
 اقوی آنست که جائزست که وکیل گیرد و نیز جائزست وصی را استیفای دین خود را از آنچه در  
 دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه قرضخواه را بگوید









میگرد و قول اول قوی است قسم سوم نیز و قول اند اول هم و همه هر چند بالا رود و در قول خال  
و خاله هر چند بالا رود و این دو قسم با هم در مرتبه تالیفات میراث میزنند و هرگاه شخصی میراث  
بگیرد از میراث با و تعلق دارد و همچنین در مرتبه و اگر جمع شوند یک جمع میگرد و قول دوم  
آنکه هم و همه پدر مادری یا پدری باشند اما اگر با داری باشند با هم جمع میگرد و اگر جمع شوند  
هم و همه پدر مادری هم و همه مادری ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه زیاد از واحد است  
و سدر اگر واحد باشد و همه خویشان پدری متعلق است و اگر چند باشد انشائی و اگر شخصی میراث و از  
خال بماند تمام مال و تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد خواه مادری و فرقی  
نیست میان خال و خاله و میراث چه میراث میراث میزنند و اگر خال و خاله پدر مادری یا  
خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری سدر میزنند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند  
ثلث بالسو میزنند و باقی از خویشان پدری و مادری یا پدری از جهت اعدام خویشان پدر  
و مادری و آیا ذکر ایشان در صورت ذوات است میزنند میان خویشین درین کمال خلافت  
و اصل آنست که همه با هم میزنند و اگر هم و همه و خال و خاله جمع شوند احوال در ثلث میزنند  
اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکر و اثبات ایشان را میزنند بالسو و همه و همه متعلق  
دارد و اولاد هم و همه و خال و خاله با وجود ایشان میراث میزنند و هرگاه ایشان موجود باشند  
میراث می زنند و اعمام و احوال میت اولی است میراث از اعمام و احوال پدر و مادر و  
اگر هم و همه و خال و خاله پدر میت با هم همه و خال و خاله مادر جمع شوند ثلث ترک منقوسی بالسو  
بخویشان مادری متعلق است بقول مشهور و و ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد و این  
مطابق کثرت و ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسو و و ثلث دیگر هم و همه متعلق  
و ذکر و مثل انشائی بر دین فریضه ایشان از ثلث و ثلث تقسیم میگردد و بعضی گفته اند که  
خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسو میزنند و و ثلث ثلث از هم و همه مادر است پس درین  
صورت فریضه از پنجاه و چهار قسم تقسیم میگردد و بعضی گفته اند که احوال بر ثلث را بالسو  
میزنند و ثلث ثلثان را عسره و همه مادری میزنند بالسو و و ثلث ثلثان را عسره و همه  
پدری میزنند و ذکر و ثلث انشائی و از ثلث و ثلث تقسیم میگردد و ثلثه قریب بمیت از

اول در صورت  
اول دو ثلث  
و در صورت دوم  
نیم ثلث

بعضی







اتفاق افتد چه اگر کسی پیش از پدر خود را و طی کند و دختر خود را بدو بخرد و هم مادر خود را به پسر بی فرزندی  
خود بخرد و پدر خود را بدو هم که پسر میراث بردن بشود و آن زن شوهری است که بقصد  
دوام باشد و زن نیز آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زن را  
عقد کرده باشد چه در صورتی که دخول نکرده باشد و بمیراث میراث نمیرسد و هر یک از زن و شوهر  
با صاحب مال ترتیب نکند سبب میراث می برد هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد  
و ایشان را دو شیب است اول اولی و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک اگر چه  
زنان متعده باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد دوم ادنی و شوهر چهار یک است و در زن  
اگر چه متعده باشند هرگاه میت را فرزندی باشد و بنده و ولای آزادی چه هرگاه کسی بنده خود را  
آزاد کند از او میراث می برد بجز شرط اول آنکه او را به صدا و غیبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او  
واجب نباشد چون گفته که در صورت میراث نمی برد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بسبب  
آن آزاد شود چون بیدن گوش و بینی چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث  
نمی برد از آن بنده و بنده آزاد کردن از آقا میراث نمی برد بولا اگر در ولا شیخ ابن بابویه فرموده  
که در ولای عتق بنده آزاد کرده آقا میراث می برد و سوم آنکه از گناهان و از جنایاتی که از بنده  
صادق شود در وقت آزاد کردن بری نساخته باشد خود را چه در صورت میراث نمی برد چهارم  
آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی برد  
و هرگاه باین شرط نامردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیراث آزاد کننده ازان بنده میراث  
می برد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق با ولاد آزاد کننده دارد و خواه مذکور  
و خواه اناث و اگر او را بنده میراث او میراث امان خواهد بود و او را دو جه است  
و اتمام و احوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری در صورت میراث نمیرسد و اگر  
آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسبیکه آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از او میرسد  
و همچنین هر چند از او بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می برد و با عدم او خویشان  
پدری میراث می برند اما فرزندان آن زن از آن بنده میراث نمی برد مگر آنکه فرزندان او  
خویشان پدری آن زن باشند پس در این صورت بسبب خویشی پدر آن زن میراث نمیرسد

این شرط است  
که مال متعلق  
را از او گرفته  
از او غلام  
نکند و از آن مال  
آن مال متعلق  
در آن صورت  
آگاهست خود  
اولای بر او



باشد و برادر آزادی داشته باشد مال و میانه برادر و پسر شود و قسم میشود و اگر برادر نصف آزاد  
 باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان هم آزادی باشد چهار یک سهم را  
 او میبرد و اگر نصف آزاد باشد شش یک را میبرد و اگر شخصی میبرد میراث خوانده داشته باشد  
 سوای بنده حاکم شرع آن بنده را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و سهم مال را با او میدهد و خواه  
 آن بنده پدر و مادر و فرزندان داشته باشد و خواه غیر آنها باشد از خویشان و غایبی از میت بداند  
 که سوای پدر و مادر و فرزندان کسی دیگر از میت بخرد و دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث میبرد اگر چه  
 نزدیک باشد تا آنکه ضامن جریحه مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد  
 از منعی که در ورثه کفار را اگر چه نزدیک باشد اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشد ورثه کافر میراث  
 میبرد و فرقی نیست میان کافر عربی و ذمی و خارجی و ناهبی و غالی در میراث بودن از یک یک و بعضی از  
 غیرند این گفته اند که ناهبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست مابقیه از  
 مسلمانان بر این اشیان اهل حق توارث با نرست و بعضی از مجتهدین گفته اند که کفر اهل بیت  
 میراث میبرد و اما در عکس میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترک مسلمان شود و شرک کند اگر  
 سادی باشد و تمام مال و میزند اگر اولی باشد خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه مسلمان  
 بالغ پدر و مادر اند در سلام و کفر بحسب اسلام میراث میبرند و سوم کشته شدن بودن چه کشته را از  
 مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع اند اگر عده اولی کشته باشند  
 و هرگاه بمظالم کشته باشند خلافتی است مشهور آنست که از ویت او ممنوع اند و اگر شش بهر حال باشد  
 نیز در آن خلافت بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شش پسر خود را بحت ادب بزنند که میبرد میراث  
 از و میبرد و اگر بحت کسی از خویشان خود را بزند و یا بدوزد و میبرد میراث نمی برد و اگر  
 چارواستی که می کشیده باشد لکه بزند و بکشد و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد میراث می برد  
 و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد و کفر و صورتیکه آقا از او کفر غلام  
 آنگاه بکشد او آقا یا پسر باشد چه در حج و در غیر بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر  
 سوای میراث نمیبرد چه استقلال و لایست پسر بعد از فوت پدر برسد و پدر پیش از وفات او ایست  
 او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در خصوص میراث پسر زنی که لا استقلال

میشود از اقربا بعد از او درین حال متفق در حکم عدم است و همچنین خلافت است اگر متفق گردند و اگر  
 باشد بهادر و پسر او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندش داشته باشد آنگاه غلامی که متفق از او کرده  
 بود و بعضی از محبتین گفته اند که در صورت ولایت از میراث نمیرسد بلکه تعلق میراث مال  
 او را و بعضی گفته اند که میراث میرسد و متفق درین صورت و اگر هم مست و دیت مقبول کسی  
 بمیرد که وراثت مال اوست و بعضی منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهر  
 پداری کرده اند اما چنانکه لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیرسد و فرزند  
 مسبب انکار از لعان واقع شود از پدر و پسر از میراث نمیرسد اما آن مادر و مادر از میراث  
 میرسد و فرزندان او از میراث میرسد و خویشان مادری و زوجه و زوج و پسر از میراث میرسد و  
 بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیرد و خال از میراث میرسد و اقرب  
 آنست که میراث میرسد و اگر پدر بعد از لعان از لعان آنست که اولاد از میراث میرسد و اما پدر  
 از میراث نمیرسد و آیا در صورت خویشان پدر از میراث میرسد یا نه خلافت میراث نمیرسد  
 چنانکه از آنکه در چه فرزندان از آن زن و زن از آن میراث نمیرسد و او هم از ایشان میراث  
 نمیرسد و اما پسر او و زوجه و متفق و مناسن جریه و امام از میراث میرسد و بعضی از روایات  
 وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از میراث میرسد و شش بری شش  
 پدر نزد حاکم از آنکه آن پسر چه مانع میراث پدر از اوست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین  
 اکثر بر آن رفته اند که منع نمی کنند و تقیم بری ساقمتن پسر خود از میراث چه درین  
 صورت پسر از ثلث تر که محروم است و شش شکوک بودن نسبت ثلث آنکه زنی را شوهر خود کند  
 و اجنبی نیز دخول کرده باشد در طهر واحد چه در صورت فرزندیکه حاصل شود شکوک فی نفسه  
 بود چه پدر از پسر و پسر از پدر در صورت میراث نمیرسد و میراث پسر از فرزندان اوست و پدر  
 را سنت است که بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم  
 کرده اند و هم غیبت منقطع یک از میراث خواهر چه آن مانع است از میراث پدر او تا آنکه  
 دانسته شود زنده گی او بلکه او یا بگذشتن بگذشتن زنده تواند بود و کسی که بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که در صورت چهار سال مال و انکار او از او درین چهار سال او را غلب کنند

شایسته شخص میرسد  
 و اگر از او مانع  
 پسر نصف از او  
 نصف و در بدلی  
 پسر از او  
 بخش از او  
 نصف و در بدلی  
 پسر از او



اگر یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند و هم قرض که تمام نموده را اگر گرفته باشد باز در سهم کس  
 بیک دفعه مرد یا آنکه مشتبیه باشد تقدیم و تاخیر نیز یک بغیر سبب غرق یا حرق یا درمچه در خصوصیت  
 چنانچه زود باشد یا دیر باشد از یکدیگر تمیز شود مال هر یک از ورثه اعم از است و از دادم  
 در شکم بودن طفل تا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیرد پس اگر در شکم مرده باشد یا نطفه سفت  
 میراث نمیرد و نیز در هم بعد درجه با وجود اقربا در کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چنانچه در هم  
 میراثی بودن در عقد زوجه و دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور میراث نیست  
 یا نزد هم منع طایفه که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه جمعی که گواهی ایشان ثابت نمی شود کل میراث  
 اگر ای در عهد چون یک زن که او از او جدا چه درین صورت طفل میراث نمیرد و اگر چنانچه یک مال  
 شان در هم مشتبیه شدن و از دست افتاد بیهوده و در بعضی روایات وارد شده که بقریه آزاد را  
 بیرون آرند و میراث با و دهند و هم قدر کفن و خرج دفن کردن نیست چه در ورثه از آن میراث  
 نمیرد و نیز در وصیت کردن میراث به کس که مال خود چه در خصوصیت و ورثه از آن یک  
 مال نیست میراث نمیرد و در هم مالی را که میراث وقف کرده باشد چنانچه از آن میراث نمیرد و ورثه  
 بشتر خدایت کردن بنده از روی عهد به کسی چه در خصوصیت اگر او اکتساب و ارث از غیر او محروم  
 است اما اگر خدایت بنده خلا باشد محروم نیست چه در خصوصیت و میراث میان آن غلام  
 و دیت جنایتی که در شرع حجت آن جنایت مقرب باشد نسبت و یکم فرزندان شستن زن چه آن  
 زن از زمین میراث نمیرد نسبت و دوم حرام موی شدن زن مدخوله بشوهر بواسطه شیران  
 زن کوچک در خصوصیت میراث نمیرد و در عیب اگر از طرن مرد باشد خلافت و ایرج و امر را  
 جنابین در میان ارث در کتاب میراث نقل نکرده اند و از خواص این رساله است نسبت و سوم  
 قدر جوده که تعلق به پسر بزرگتر دارد و دیگران از آن محروم اند و جوده در لفظ عرب معنی عطیه  
 است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتین و شمشیر و معصفت و زنتها سه بدن او  
 تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و اسلحه  
 و سلاح او نیز از پسر بزرگ است و آیا آن اجناس اگر متعلق باشد از پسر بزرگتر است یا نه  
 میان آنچه درین رساله خلاصه است اقرب آنست که جامع با چون بلفظ جمع در هر پیش

و اگر در شده تمام از دست و اجناس دیگر المفظ واحد و ار شده یک فرد از ان تعلق به پسر بزرگ  
 دارد و بوضوح این عطیه به پسر بزرگ لازم است که قضا کند تا روز ۱۰ که از میت فوت شده  
 باشد به سبب بیجاری یا سفر و قهورات بقضای آن داشته باشد و اجمال کرده باشد و این باشد  
 نه سبب بامیه است و در نه سبب سنیان سنت نیست و شروط حیوة شش است اول آنکه پسر  
 بزرگ در حیوة باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حیوة نیست و اگر پسران بزرگ متعدد باشند  
 میان آن بزرگان خلافت اقربا نیست که حیوة میان ایشان مقسم میشود و دوم آنکه پسر بزرگ  
 قادر به عقل نباشد و سفیه بر قول بعضی از مجتهدین سوم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین  
 چهارم آنکه غیر از حیوة چیزی دیگر داشته باشد و اگر غیر از حیوة چیزی دیگر نداشته باشد حیوة  
 است و آنکه میت قرض نداشته باشد که تمام مال و راسته فرق باشد چه اگر چنین قرض داشته  
 باشد حیوة نیست اما اگر بعضی از ورثه قرضیت را از مال خود بدینند یا حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد  
 خلافت درین سلسله میان مجتهدین اقربا نیست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی  
 که قرض مستغرق ترک داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حیوة را منتزعت شود  
 اقربا نیز نیست خلافت اقربا نیست که با نداشت ششم آنکه قضای نماز و روزه پدر که بر قول  
 بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای آنها کند حیوة تعلق با او دارد و خلافت  
 میان مجتهدین که آیا حیوة به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر برین گفته اند که واجبست  
 و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافت میان مجتهدین که  
 آیا قیمت حیوة را از حقه میراث پسر بزرگ کم میکنند یا نه اکثر برین گفته اند که قیمت آنرا از حقه  
 میراث او کم نمیکنند و اگر میت بحدو وصیت کرده باشد حجت دیگرست یا حجت صرفت مصلحتی از  
 مصالح مسلمانیان میان مجتهدین خلافت و اقربا نیست که اگر ثلث ترک باشد صرفت آنچه  
 تعیین کرده باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست آن زیاده بر اذن پسر بزرگ  
 و اگر نصیب هر وارثه از حیوة کمتر باشد میان مجتهدین خلافت و بعضی گفته اند ممنوع نیست  
 پسر بزرگ از حیوة و بعضی گفته اند که ممنوعست مطالب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض  
 و قرائت و سهام ایشان و در ان دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض

قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید و او شده از نصیحتی بجهت هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان  
گویند و آنچه بموجب قرآن بتبایط کرده اند از قصه ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین ترتیب ارث  
منقسم میشود و نسبت قسم اول جماعتی که بغرض تمام میراث میسرند چون مادر و شوهر در صورتیکه فرضیه  
منقسم بدی نباشد بر زوج و بر قول اصح بر ورثه میشود قسم دوم جائیکه گاهی بغرض گاهی  
بقرابت میراث میسرند چون پدر و یک دختر یا زیاده و یک خواهر یا زیاده و کلاً لام قسم سوم جائیکه  
بقرابت تمام میراث میسرند و آنها سوای جماعتی مانند مذکور شد چون جد و جدّه و عم و عمّه و نیا و نیا  
اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فروع را بدوای پدر با عدم فرزند و پسر بر گاه با او  
دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالث بقرابت میراث میسرند و سوای  
خویشان باری چنانچه اصحاب فروع را ندانند و آنچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد  
و اگر تعدد باشد هر یک حصّه خود را میبرند و آنچه زیاده میماند میشود باز صاحبان فرض چنانچه مذکور  
خواهد شد و در بدو شوهر هر گاه میراث خواری سوای او نباشد خلافت اصح آنست که بر ورثه میشود و  
در در بر زن نیز خلافت اصح آنست که بر ورثه میشود چنانچه مذکور شد خواه در نسب تام و خواه در خونی تام  
هر گاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در واری چند امتری یا نسبی که با او میراث میسرند جمع شوند  
بهمه میراث میبرد و هر گاه یکی از آن مانع دیگری باشد همه میراث میبرد و آن بر پشت و جهت اول  
در شخصی دو امتری جمع شوند که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد و دوم آنکه شخصی زیاده اند و  
امتری جمع شوند که همه میراث میبرد چون پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد که هم پسر دختر عم  
باشد و سوم آنکه شخصی دو امتری جمع شوند که یکی از آنها مانع دیگری کند بیک امیر میراث میبرد  
چون برادر یک پسر عم باشد برادری میراث میبرد چنانکه نسبی و نسبی در یک شخص جمع شود که  
یکی مانع دیگری نباشد اما غیر اینها یکی از آنها مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن برادری  
یا پسر است و از دی باشد چه در خصوصیت برادر یا پسر برادر پسر عم مانع اند از میراث بردن  
پس نصفت میراث پسر عم از شوهر است و نصفت از برادر یا پسر عم آنکه در شخصی دو نسب جمع شوند  
و یک نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی ازین دو بهر دو نسب  
میبرد و آن دیگری یک نسب است و آنکه در یک شخص دو نسب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد

فصل اول در تفصیل مباحات فروع و قرابت  
صورت اول آنست  
نویسند و اگر از این طریق صحیح و نام  
نسبت کنند و در این باب از این باب  
بهمه شوهر و زن و پسر و دختر  
شد و اینست آن و در این باب  
کردن از ایشان طاعتی و در این باب  
و اینست آن و در این باب  
صورت ثانی آنست  
سوای پسر و دختر و زن و مرد  
تزوج و یا نکاح و یا  
خالد و یا  
و اینست آن و در این باب  
نویسند و اگر از این طریق صحیح و نام  
نسبت کنند و در این باب از این باب  
بهمه شوهر و زن و پسر و دختر  
شد و اینست آن و در این باب  
کردن از ایشان طاعتی و در این باب  
و اینست آن و در این باب  
صورت ثالث آنست  
سوای پسر و دختر و زن و مرد  
تزوج و یا نکاح و یا  
خالد و یا  
و اینست آن و در این باب  
نویسند و اگر از این طریق صحیح و نام  
نسبت کنند و در این باب از این باب  
بهمه شوهر و زن و پسر و دختر  
شد و اینست آن و در این باب  
کردن از ایشان طاعتی و در این باب  
و اینست آن و در این باب

هر دو میراث میبرد چون شوهری که معتق باشد یا خاص جریه باشد یا غم آنکه در سبب یک شخص باشد  
و در شخص دیگری که منع کنیکی از آنها را چون شوهری که معتق باشد و زن را پسری یا برادری  
باشد چه در صورت شوهر شوهری میراث میبرد و اما معتق بودن میراث میبرد آنکه در سبب  
جمع شوند در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون نام هرگاه غلامیکه را داده باشد  
بمیر و چه ولای عتق میراث از آن غلام میبرد و ولای امارت فصل دوم در بیان تفصیل سهام  
مغیره و صاحبان فروض آنکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است اول نصف و آن نصیب  
سنة دوم سنت اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند و فرزند زاده نداشته باشد و دوم نصیب یک دختر  
هرگاه با او پسری نباشد و سوم نصیب یک خواهر پدري و مادري یا پدری با عدم خواهر پدري و مادري  
هرگاه برادر نباشد و سوم ربع و آن نصیب دو قوم سنت اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزند زاده  
باشد و دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزند زاده نباشد و سوم شش و آن نصیب یک زن  
یا چند زن سنت هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد و چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است  
اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد و دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان  
مادري خواه ذکر باشد یا انشی قسم چهار نفر و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا  
بیشتر هرگاه پسری نباشد یا ایشان دو قوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه برادر نباشد یا ایشان  
قسم ششم ربع و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزند زاده  
موجود باشد و دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر و دو خواهر یا پسر یا پدری و مادري  
یا پدری داشته باشد و سوم نصیب یکی از خویشان مادري باشد و ترکیبات فروض شده هر یک با  
دیگری بعد از سقوط مکرر مای آنها بر است و یکجا است چهارده ترکیب آن گون است اول  
جمع شدن نصف با نصف مثل آنکه زن شوهری و خواهر پدري یا پدری و مادري داشته  
باشد و دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زن شوهری و خواهر پدري داشته باشد و مردی  
و نه فی و خواهر پدري یا پدری داشته باشد و سوم جمع شدن نصف با شش مثل آنکه شخص میبرد  
و زن شوهری داشته باشد و چهارم جمع شدن نصف با ثلث مثل آنکه شخص میبرد و زن شوهری داشته باشد  
و پنجم جمع شدن نصف با ثلث مثل آنکه شخص میبرد و خواهر پدري و مادري یا پدری داشته باشد

کتاب الفقه العباسی  
در بیان مصلحت و تمیز سهام  
و مصلحت میان مرد و زن  
و در بیان تفصیل سهام  
مغیره و صاحبان فروض  
آنکه فروض در قرآن مجید  
بر شش قسم است  
اول نصف و آن نصیب  
سنة دوم سنت اول  
نصیب شوهر هرگاه میت  
فرزند و فرزند زاده  
نداشته باشد و دوم  
نصیب یک دختر هرگاه  
با او پسری نباشد و سوم  
نصیب یک خواهر پدري و  
مادري یا پدری با عدم  
خواهر پدري و مادري  
هرگاه برادر نباشد و سوم  
ربع و آن نصیب دو قوم  
سنت اول نصیب شوهر  
هرگاه فرزند یا فرزند  
زاده باشد و دوم  
نصیب زن هرگاه فرزند  
و فرزند زاده نباشد و  
سوم شش و آن نصیب  
یک زن یا چند زن سنت  
هرگاه فرزند یا فرزند  
زاده موجود باشد و  
چهارم ثلث و آن نصیب  
دو قوم است اول نصیب  
مادر هرگاه میت  
فرزند یا برادران  
نداشته باشد و دوم  
نصیب دو کس یا بیشتر  
از خویشان مادري خواه  
ذکر باشد یا انشی  
قسم چهار نفر و آن  
نصیب دو قوم است  
اول نصیب دو دختر یا  
بیشتر هرگاه پسری  
نباشد یا ایشان دو  
قوم نصیب دو خواهر یا  
بیشتر هرگاه برادر  
نباشد یا ایشان  
قسم ششم ربع و آن  
نصیب سه قوم است  
اول نصیب پدر و مادر  
هرگاه فرزند یا  
فرزند زاده موجود  
باشد و دوم نصیب  
مادر هرگاه میت  
دو برادر و دو خواهر  
یا پسر یا پدری و  
مادري یا پدری  
داشته باشد و سوم  
نصیب یکی از  
خویشان مادري  
باشد و ترکیبات  
فروض شده هر یک  
با دیگری بعد از  
سقوط مکرر مای  
آنها بر است و یکجا  
است چهارده ترکیب  
آن گون است  
اول جمع شدن  
نصف با نصف  
مثل آنکه زن  
شوهری و خواهر  
پدري یا پدری و  
مادري داشته  
باشد و دوم  
جمع شدن نصف  
با ربع مثل  
آنکه زن شوهری  
و خواهر پدري  
داشته باشد و  
مردی و نه فی  
و خواهر پدري  
یا پدری داشته  
باشد و سوم  
جمع شدن نصف  
با شش مثل  
آنکه شخص  
میبرد و زن  
شوهری داشته  
باشد و چهارم  
جمع شدن نصف  
با ثلث مثل  
آنکه شخص  
میبرد و خواهر  
پدري و مادري  
یا پدری داشته  
باشد و پنجم  
جمع شدن نصف  
با ثلث مثل  
آنکه شخص  
میبرد و زن  
شوهری و خواهر  
پدري و مادري  
یا پدری داشته  
باشد

[illegible]

۲  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 وصلى الله على سيدنا محمد  
 وآله وسلم  
 اللهم اني اعوذ بك  
 من الهم والحزن  
 ومن الغم والضيق  
 ومن الخوف والقلق  
 ومن الجبن والبخل  
 ومن الغفلة والنسيان  
 ومن الفقر والفاقة  
 ومن العجز والضعف  
 ومن الكبر والغرور  
 ومن السفاهة والجهل  
 ومن البخل وال悭吝  
 ومن الغفلة والنسيان  
 ومن الفقر والفاقة  
 ومن العجز والضعف  
 ومن الكبر والغرور  
 ومن السفاهة والجهل  
 ومن البخل وال悭吝



میسازد و این حد ثالث خرج کسی باشد که آن هر دو عدد در آن موافق باشد چون چهار و شش که هر دو  
 شریک اند و عدد دو که خرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاهی هست که فقها جهت کمی  
 عدد و فیه متداخلان را متداخقان یعنی اتم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسر سه موافق  
 هستند و این را میان رؤس سهام اعتبار میکنند چنانچه هر دو باشد که در مسائل الکسار مذکور شود  
 قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد در وجهی باشند که اقل اکثر فانی نسازد و عدد سه  
 ثالث غیر از و آن نیز ایشان را فانی کنند چون سه و پنج فصل دوم در بیان کسرها و فیه باشد  
 و مخارج مشترک آنها بدانکه اگر کسری که واحدی را با جزای معینه قسمت میکنند و تمام آن جزا  
 را خرج گویند و بعضی از آن با جزا کسر نیز پنج قسم است اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر  
 مرکب چون ثلثان شود کسرهاست تخمین نصف ثلث چهارم کسرهاست متفرد چون نصف  
 سدس پنج کسرهاست معطوف چون ثلث و ربع و پنج کسر مفرد اقل عددی است که آن کسر از و صحیح بیرون  
 آید پس خرج نصف دو است و خرج ثلث و ثلثان سه است و خرج ربع چهار است و خرج ثمن هشت  
 است و خرج سدس شش است و مخارج فروض سه پنج است و خرج کسرهاست حاصل ضرب  
 مخارج معانات است و خرج معانات الیه مثلاً خرج ثلث ثمن بست و چهار است و خرج نصف سدس  
 ربع و شش است و خرج کسرهاست ثبانی حاصل ضرب خرج کسرهاست و در خرج کسر  
 معطوف الیه اگر میان ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که خرج ایشان بست و چهار است  
 و اگر توافق باشد حاصل ضرب خرج کسرهاست در جز و فوق خرج کسرهاست علیچون ربع  
 و سدس که خرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا با کسر از و خرج مفرد آنها باید کرد  
 چون ربع و ثمن که خرج ایشان هشت است و قاعده خرج کسرهاست تلاشی یا بیشتر آنست  
 که نظر کنی در نسبت میان خرج کسرهاست ثبانی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل  
 ضرب خرج هر سه است و اگر توافق باشد در جز و فوق ضرب کنی حاصل ضرب خرج است و اگر تداخل  
 باشد اکتفا کنی با کسر بزرگتر از و شش پنج یا جز و من سه بست و چهار است زیرا که میان خرج  
 نصف که دو است و خرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دورا در سه نظر کردیم  
 میان شش و چهار چون توافق نصف در نصف حد چهار دیگر ضرب کردیم دوازده شد

شکل  
 ربع و شش  
 جامع عباسی  
 ۲۷۸

و نظر کردیم میان دو از دهن و شش نیز توافق برع بود و ربع احد چهار در دیگری ضرب کردیم بست  
و چهار شد چون میان بست و چهار و شش تداخل بود که تقابله بست و چهار کردیم مطلب محکم در بیان  
و شش نه سبب بر وراثتی از ترک علم حساب آن بر پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه  
صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند و عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود  
و اگر دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل یک حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند و اگر  
در میان ورثه صاحب فرضی باشد طلب عدوی باید کرد که سهام مغرور و غنی صاحبان فروخته شود  
باشد و قسمت باید کرد بر ایشان و ترک نسبت نسبت به سهام ورثه بر سه قسم است قسم اول آنکه ترک  
بقدر سهام ورثه باشد آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشند بر سه بی آنکه کسری واقع شود  
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل و در یک سهم و در شش است  
سه سال و که دو است پدر و مادر متعلق است و چهار باقی چهار دختر و هم آنکه منقسم باشد چنان  
از آن نیست که بر یک فرق منقسم است پس در صورتی که میان رؤس سهام ایشان تباین باشد و نسبت  
باید کرد عدد رؤس در اصل فرضیه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد مثل فرضیه  
شش است و دو از پدر و مادر است و چهار سهام از سه دختر است چون بر ایشان منقسم است میان  
سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش نتیجه میشود پس پدر و مادر است  
شش سهم بمیرد و هر دو دختر و هر یک سهم و اگر میان عدد رؤس سهام توافق باشد جزو و فوق عدد رؤس  
را نه جزو و فوق سهام را در اصل فرضیه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر داشته  
باشد حصه پدر و مادر و سهم شش دختر چهار سهم و میان چهار و شش توافق نباشد  
است نصبت عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فرضیه ضرب باید کرد و نتیجه میشود شش  
سهام از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر زیاد از یک فرق منقسم باشند  
پس غالی از آن نیست و آنکه مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی و بعضی است بر سه فرق  
اگر میان رؤس هر فرق منقسم و سهام ایشان توافق باشد و باید که در رؤس ایشان را نیز و دختر  
و اگر میان رؤس و سهام ایشان توافق نیست غالی خود باید که است و اگر میان رؤس و  
سهام بعضی از فرق توافق باشد و میان رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد و کند

رؤس متوافقین ایشان را بجز و فوق و آنچه میان ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد و نگاه نظر کنند میان  
عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میان ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فرقیه اگر  
داخل باشد اتفاقا با اکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو و فوق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب  
باید کرد و حاصل را در فوق فرقه نالته و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباين باشد ضرب باید کرد  
عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر حاصل را در عدد فرقه نالته و همچنین هر فرقه که باشد و  
بعد از اتمام نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انگسار سهم برور شده اند اگر باشد است و چهار  
ست دوازده صورت آنها که انگسار متفرق جمیع فرق است و اوقات مسائل انگسار است در این  
رساله مذکور میگردد و اول آنکه میان سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میان رؤس  
جمیع فرق تماثل باشد و رؤس هر فرقه را بجز و فوقی را باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل  
فرقیه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد  
اصل فرقیه ایشان از ده سهم است سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج  
سهم نصیب خواهران پدری و میان سهام زوجات و رؤس ایشان توافق نباشد یعنی اعم بود  
در ذکر دیگر رؤس ایشان را بشدت که دو بود و میان سهام خواهران مادری و رؤس ایشان توافق  
برای معنی اعم بود رؤس ایشان را بر پنج که دو بود در ذکر دیگر و میان رؤس خواهران پدری و رؤس  
ایشان توافق پنج بود یعنی اعم در ذکر دیگر رؤس ایشان را بر پنج که دو بود چون در رؤس جمیع فرق  
بعد از رد آنها بجز و فوق تماثل باشد یک از آنها را که در اصل فرقیه ضرب کردیم نسبت و چهار شد  
حصه هر یک از زنان یک سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم  
شد و دوم آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میان رؤس ایشان تماثل باشد همچنان  
رؤس یک فرقه را در اصل فرقیه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هشت زن و هشت خواهر پدری  
و هشت خواهر مادری داشته باشد چه اصل فرقیه ایشان دوازده سهم است بر رؤس ایشان انگسار و  
میان آنها تباين است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر رؤس ایشان انگسار میان آنها تباين  
و حصه خواهران پدری پنج سهم بر رؤس ایشان انگسار و میان ایشان تباين است و چون فسخ جمیع  
متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فرقیه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصه هر یک از زنان

اصل فرقیه  
در پنج سهم خواهر پدری  
در پنج سهم خواهر مادری  
در پنج سهم  
نسبت خواهر مادری  
شده است

چون عدد از واج را بسمت  
در پنج ۱۸۸۳ از واج صبیحه  
بر یک سهم سهم

اگر سهم شده و حصه هر یک از خواهران مادری چهار سهم و حصه هر یک از خواهران پدری پنج سهم شود  
 آنکه میانۀ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانۀ رؤس سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانۀ  
 رؤس جمیع فرق تامل باشد رؤس آن بعضی آنکه میانۀ سهام و رؤس آنها توافق باشد بجز و فوق  
 رد باید کرد همان رؤس یک فرق را در اصل فرقیه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد سه زن داشته باشد و خواهر پدری  
 داشته باشد اصل فرقیه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم است و حصه خواهران سه سهم است  
 و چون میانۀ سه زن توافق نباشد بود معنی آنکه رد کردیم ایشان را البته سهم و سه را در اصل فرقیه ضرب  
 زدیم و از ده شده سه سهم حصه زنان شد و هر یک از خواهران پدری را یک سهم رسد چنانکه میانۀ  
 رؤس سهام جمیع فرق توافق باشد و میانۀ رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرق را بجز و فوق رد  
 باید کرد و اکثر را در اصل فرقیه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن داشته باشد و خواهر مادری و ده خواهر  
 پدری داشته باشد اصل فرقیه ایشان دو از ده سهم است حصه زنان سه سهم است با رؤس  
 ایشان چون توافق نباشد بود معنی آنکه رد کردیم رؤس ایشان را و کثرت شش سهم است و حصه خواهران  
 مادری چهار سهم است با رؤس ایشان چون متوافق بود معنی آنکه رد کردیم رؤس ایشان را بر پنج که  
 چهار سهم است و حصه خواهران پدری پنج سهم است با رؤس ایشان متوافق بود و رد کردیم رؤس ایشان را  
 بنحس که دو است و چون میانۀ رؤس جمیع فرق تداخل بود اکثر را بجز و فوق رد باید کرد و در اصل فرقیه  
 زدیم چهل و شش شده حصه هر یک از زنان دو سهم و حصه هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصه  
 هر یک از خواهران پدری دو سهم شد چنانکه میانۀ رؤس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانۀ  
 رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یک فرق را در اصل فرقیه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد  
 و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فرقیه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان میانۀ  
 آن و رؤس ایشان تامل است و هشت سهم پسران میانۀ آنها تامل است و چون میانۀ هر دو  
 فرق تداخل بود اکثر را بجز و فوق رد باید کرد و شش را در اصل فرقیه زدیم چهل و شش شده حصه هر یک از  
 زنان دو سهم و حصه هر یک از پسران هشت سهم شد چنانکه میانۀ رؤس سهام بعضی از فرق توافق  
 باشد و میانۀ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق نباشد و میانۀ رؤس تداخل باشد رؤس  
 آن بعضی را که با سهام ایشان متوافق اند بجز و فوق رد باید کرد و اکثر را در اصل فرقیه ضرب

اصل فرقیه  
سه زن و ده خواهر پدری

اصل فرقیه  
شش زن و ده خواهر پدری  
کثرت

فرقیه  
سه زن و شش پسر

باید در مثل آنکه شخصی بمیرد چهار زن و شش برادر پدري داشته باشد اصل فرقیه ایشان چهار سهم است  
حصه زنان یک سهم شود و حصه برادران سه سهم شود و چون میان ایشان توافق نباشد بود معنی آن  
در کرده اند رؤس ایشان را بشمار که دو است و چون میان دو و چهار توافق بود چهار برادر اصل  
فرقیه ضرب کردیم شانزده شده حصه زنان چهار سهم است و حصه هر یک از برادران پدري دو سهم است آنکه  
میان جمع رؤس و سهم ایشان توافق بمعنی آنم باشد و میان رؤس ایشان توافق باشد  
رؤس ایشان را بجز و فوق رد باید کرد و جز و فوق رؤس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل در وقت  
فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فرقیه ضرب باید کرد و مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار برادر  
مادري و پنجاد خواهر پدري داشته باشد اصل فرقیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است  
چون میان رؤس سهام ایشان توافق بمعنی آنم بود برادر دیگر رؤس ایشان را بشمار یعنی چهار حصه  
خواهران مادري چهار سهم بود میان رؤس سهام ایشان توافق بود و در دیگر رؤس ایشان را بجز  
یعنی شش حصه خواهران پدري شش بود میان رؤس سهام توافق نباشد بود در دیگر رؤس ایشان را بجز  
یعنی ده و چون میان رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق نباشد بود ضرب کردیم در وادش و دوازده شد  
و میان حاصل رؤس فرقه ثالثه توافق بود نصف ضرب کردیم حاصل را در شش قسمت حاصل شد آنگاه  
شصت را در اصل فرقیه که دوازده بود ضرب کردیم بقصد و بیست و شش شده حصه زنان صد و شصت و  
سه سهم شد و حصه خواهران مادري و بیست و چهل سهم شد و حصه خواهران پدري شصت و سه سهم باشد  
آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میان رؤس ایشان توافق باشد جز و فوق فرقه  
اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد حاصل را در اصل فرقیه مثل آنکه شخصی بمیرد چهار زن و ده برادر پدري  
داشته باشد اصل فرقیه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم و حصه برادران پدري سه سهم  
و چون میان رؤس ایشان توافق نباشد بود در دیگر رؤس ایشان را نصف و در واد ده ضرب  
کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم شصت و شش شده حصه زنان بیست و شش سهم است  
شد نیم آنکه میان رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میان سهام و رؤس بعضی توافق  
نباشد و رؤس ایشان توافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است میان سهام و رؤس  
ایشان رد باید کرد و جز و فوق و ضرب باید کرد جز و فرقه اولی را در ثانیه و حاصل را در

فرقیه  
چهار زن و ده  
برادر پدري  
شش  
۴  
۱۰  
۶۰

فرقیه  
دوازده زن و پنجاد  
خواهر پدري  
شش  
۱۲  
۶۰  
۷۲۰

خواهران پدري  
شش  
۶  
۶۰  
۳۶  
۶۰  
۶۰



اصل فرقیه ایشان مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پداری داشته باشد اصل فرقیه  
ایشان چهار است حصه زنان یک سهم و حصه خواهران پداری سه سهم است میان سهام و رؤس توافق  
باشد بمعنی آنکه در دیم رؤس ایشان را که چهار است و چون میان رؤس هر دو فرق توافق  
بخصه بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار اصل فرقیه زدیم چهل و شش  
سهم شد حصه زنان دوازده سهم شد و حصه خواهران پداری شش سهم شد و آنکه میان سهام و رؤس  
توافق باشد و میان رؤس آنها بتاین باشد و رؤس آنها را جزو و فوق بر باید کرد و ضرب باید  
کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرق گذاشته و حاصل را در اصل فرقیه مثل آنکه  
شش زن و دوازده خواهر پداری و بیست و پنج خواهر پداری داشته باشد اصل فرقیه ایشان  
دوازده سهم است سه سهم حصه زنان چون میان رؤس سهام ایشان توافق باشد بمعنی آنکه در دیم  
رؤس ایشان را که چهار است و حصه خواهران پداری که چهار است و چون میان رؤس سهام  
ایشان توافق بود در دیم رؤس ایشان را بجمع یعنی سه و حصه خواهران پداری بیست و پنج  
چون میان رؤس سهام ایشان توافق نباشد در دیم رؤس ایشان را به پنج انگار دوازده ضرب  
کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم حاصل را در دوازده که اصل فرقیه است زدیم سهم شد و هشت  
حاصل شد حصه زنان نو سهم شد و حصه خواهران پداری بیست و پنج و حصه خواهران پداری  
صد و پنجاه شد یا زدیم آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میان رؤس جمیع فرق  
تباين باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقه گذاشته و حاصل را  
در اصل فرقیه مثل آنکه شخصی بمیرد و زن و پنج خواهر پداری و بیست و پنج خواهر پداری داشته باشد اصل  
فرقیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران پداری چهار سهم است و حصه  
خواهران پداری پنج سهم است و میان سهام و رؤس و جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم  
دوازده پنج و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فرقیه هشت صد و چهل سهم شد و حصه زنان  
دو بیست و نه سهم شد و حصه خواهران پداری دو بیست و هشت سهم شد و حصه خواهران پداری  
صد و پنجاه سهم شد و دوازده سهم آنکه میان رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد  
و میان رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میان رؤس جمیع فرق تباين باشد رؤس

منو القین بجز و فوق رد باید کرد و در رأس فروع اول از ثانی ضرب باید کرد و حاصل را در فروع ثانیه و  
 حاصل را در اصل فروع ثانیه شش انگشتی میبرد و چهار زن و شش خواهر مادر و هفت خواهر پدری داشته  
 باشد اصل فروع ایشان دوازده است حصه زنان تسهیم و حصه خواهران مادر و چهار سهم و حصه  
 خواهران پدری پنج سهم چون میان رأس خواهران مادر و سهام ایشان توافق میفصل بود  
 و اگر در رأس ایشان انصاف که سه باشد و چون میان رأس جمیع فرق تنه این بود ضرب کردیم  
 چهار را در سه و حاصل در هفت و حاصل را حاصل فروع یکبار و هشت سهم حاصل شد حصه زنان تسهیم  
 و پنج سهم و سهم شد و حصه خواهران مادر تسهیم و شش سهم و حصه خواهران پدری چهار سهم و  
 است سهم میشود و سهم دوم آنکه اگر که زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروع پس باید فروعی  
 باید کرد و صاحبان فروع سوای زوجه که اصح آنست که برود و نیش و مطابقا در فروع خلاص  
 اصح آنست که در پیش و چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بکلات نهیست بنیان که ایشان بگویند  
 که آنچه از حصه صاحبان فروع نماند از خویشان پدر است و این را تقصیب بگویند و تقصیب  
 پیش شیعیه باطل است و از عادت فقهای امامیه نیست که هرگاه ترک زیاده از فروع صاحبان  
 فروع باشد اول قسمت فروع ایشان میکنند آنگاه سهم را نیز بر ایشان رد میکنند و حضرت  
 سلطان المحققین بر بان المحققین نصیر المله و الدین محمد طوسی قدس سره در رساله میراث  
 خویش بیک فروع قسمت میکنند بر صاحبان فروع و طریقه سلطان المحققین با وجود آنکه تصریح  
 و احادیث ائمه معصومین نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر  
 وارد شده که گفت حضرت امام محمد باقر صحیفه میراثی که بخط مبارک حضرت امیر المومنین بود و امای  
 حضرت رسالت پناه بن نمود و میخواند نوشته بود که شخصی مرده بود و او دختری مادر و شش حصه  
 دختر نصف است و حصه مادر سه قسمت باید کرد و بر چهار سهم تسهیم حصه تعلق بدختر دارد و یک  
 حصه با تعلق دارد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المومنین  
 و امای حضرت رسالت پناه صلعم نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادر  
 داشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر و یک سهم قسمت باید کرد مال او بر  
 پنج سهم حصه آن تعلق بدختر دارد و دو حصه آن تعلق بدختر و مادر و حاصل جمیع مسائل که مستظهر

در صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه در را  
 جان می دانند یا زوجه سهم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختر و یکی از پدر و مادر داشته باشد  
 بطریق سلطان المقتدین و فرزند او از چهار سهم منقسم میشود و دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری  
 و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و سوم آنکه شخصی میر و سه  
 دختر داشته باشد یا بیشتر و یکی از پدر و مادر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و چهارم  
 آنکه زنی مرده باشد و دختری از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان از شش سهم  
 میشود و پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از  
 شش سهم منقسم میشود و ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادر و زنی داشته باشد  
 اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر  
 و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و هشتم آنکه شخصی میر و یک  
 خواهر باری و یک خواهر پیری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود و نهم  
 آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر باری و دو خواهر پیری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه  
 ایشان پنج سهم است و دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر باری یا بیشتر و یک خواهر پیری داشته  
 باشد اصل فریضه ایشان نیز پنج سهم است یا دهم آنکه شخصی میر و یک خواهر باری و یک پیری  
 و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است و اگر درین یازده صورت اصل فریضه  
 برای ایشان صحیح منقسم نمیشود رعایت نسبتها نیکه در سابق مذکور شد باید کرد تا منقسم شود و برای ایشان  
 و در غیر بر دو قسم است اول آنهایی که از فروض صاحبان فروض زیاده میشود بر پنج قسم  
 منقسم می گردد مثل آنکه شخصی میر و دختری و پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش  
 سهم است و دوم تعالیق پدر و مادر و دو سه سهم تعالیق دختر دارد و سهم برای ایشان رد می شود  
 بر پنج سهم دوم مرد اربعی و آن چنانست که سهم چهارم منقسم میشود مثل آنکه شخصی میر و جماعت  
 مذکوره و دو برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پیری و مادری یا پدری داشته باشد چه در صورت  
 بر مادر ردنی شود بلکه سهم میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم می شود و بعضی از مجتهدین درین  
 صورت نیز بر پنج حصه منقسم می کنند و حصه مادر را پدر و پسر پیش ایشان بر یک

و در این باب  
 از آنکه بعضی  
 از مجتهدین  
 در این باب  
 گفته اند که

قسم است سهم سوم آنکه تركه ناقص باشد از سهام صاحبان فروض و سبب آن دو امر است اول دخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدیری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دو آرد است چهار سهم حصه پدر و مادر است و سهم سهم شوهر است و پنج سهم باقی مانده و سهام فروض دخترش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص شود و نقص بر او واقع شده و هرگاه که در تركه نقص واقع شود پدر و دختران و خواهران پدر مادری یا پدیری است خلاف فرزندان آنکه ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این اصول میگویند و عول زن به حصه اما میباید باطل دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو دختر و پدیری و یک پسر پدیری یا پدیری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دو آرد است آنکه چهار سهم است و پسران مادری و برنج آن که سهم حصه است حصه زن است و باقی پنج حصه شوهر پدر و مادر و پدیری است و سهام فروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود و طریق دو قسم آنکه نسبت دهند سهام بر واری را بر فریضه پسران نسبت از تركه بگیرند و این نزدیک است بقیم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و پدیری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه او دو آرد و سهم شش می شود و زن را شش تركه که سهم است میبرد و مادر شش تركه میبرد که چهار سهم است و باقی که پنج سهم است و سهم تركه است متعلق است و گاه هست که نسبت واضح است و آسان نمیشود مگر بضرر مثل آنکه تركه پنج دینار باشد و ورثه جماعت اند که بر باشند چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام فروض تا شدت حال شود پس هر دیناری را دو آرد جزو باید کرد تا تقسیم شود پس از وجه را یا آرد جزو میرسد که دینار و پنج دینار باشد و مادر را سهم جزو میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدیرا سهم جزو میرسد که دو دینار و نصف سهم دینار باشد بطریق سوم آنکه قسمت کنند تركه را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهر سهم نصیب هر یک باشد و این نزدیک بقیم است چه قسمت در محض و در سهل است چون فریضه ناکوره و تركه شش دینار باشد و بعد از قسمت بر دو آرد سهم هر یک سهم نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام جزو چه که سهم است یک دینار و نصف سهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار سهم است ضرب کنند دو دینار شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج سهم است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود و طریق چهارم آنکه متعلق

سهم یعنی باقی ماند  
نصف و او در قول  
شوهر یک از آن که  
است  
دو آرد سهم  
باقیمانده از پنج  
و آن سهم و آرد  
است

در برادران و فرقیه باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترک که سرباشد چون دوازده دینار چه سهام  
 هر و از بی از فرقیه باید گرفت و ضرب باید کرد در ترک که آنچه حاصل شود قسمت کنند بر اصل و فرقیه خارج  
 نصیب آن ارث است مثل سهم زن پدر و مادر و دود و پدر و یک فرقیه ایشان است چهارم شش  
 میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فرقیه صد و بیست حاصل میشود پس سهام  
 هر یک از و هاست پنج و پنج و ضرب کن اولاد و دوازده که مقدار ترک است شصت آنگاه قسمت باید کرد  
 بر صد و بیست و نصف دینار خارج قسمت نصیب هر یک از و هاست و سهام هر یک از پدر و مادر  
 سهم است چون ضرب کنند دوازده و بیست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت  
 دوازده و بیست و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر یکی بیست و شش است چون ضرب کنند  
 با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دوازده و بیست و شش دینار میشود نصیب هر یک از و هاست  
 و شش دینار میشود و دوم آنکه در ترک که سرباشد پس بسط باید کرد تا از جنس هر یک گردد و زیاده کنند بر و سه  
 عمل کنند آنچه در و دو که در شش بیست و شش آنکه هر گاه ترک دوازده دینار نصیب باشد چه آنرا است و پنج  
 باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هر گاه ممکن باشد قسمت بقیراط و اجات و از با بیضی  
 عمل کنند و دینار است قیراط و قیراط سه و چهار از و بعد از اسم های بیست طرفی نیم مناسبت  
 و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد و یک از و شش او بمیرد چه درین  
 صورت قسمت بر دو فرقیه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است اول آنکه و ارث و اتفاق  
 و احد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت تو که  
 یکی از برادران بمیرد و بی از آن یک خواهر و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرد تا آنکه خواهر و  
 برادر بماند ال میت میان ایشان اُلّا ناصبه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و  
 با سویی بر نیاگر برادران و خواهران مادری باشند و هم آنکه مختلف باشند و ارث و اتفاق  
 با یکدیگر از اینها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر و شش ایشان بر دو مسئله از مسئله اولی  
 منقسم میگردد مثل آنکه زن بمیرد و شوهر و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر  
 بمیرد و شوهر و دود و دختر بگزارد و فرقیه اولی بیست و شش است و چهار خواهر بیست و بر و شش  
 او منقسم می شود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میان نصیب میت ثانی و سهام و شش او

و فرقیه بیست و شش  
 و سهام هر یک از و هاست  
 و شش دینار میشود  
 و نصیب هر یک از و هاست  
 و سهام هر یک از پدر و مادر  
 سهم است چون ضرب کنند  
 دوازده و بیست و چهل  
 میشود و بعد از قسمت  
 بر صد و بیست خارج  
 قسمت دوازده و بیست  
 و شش دینار میشود  
 و دوم آنکه در ترک  
 که سرباشد پس بسط  
 باید کرد تا از جنس  
 هر یک گردد و زیاده  
 کنند بر و سه عمل  
 کنند آنچه در و دو  
 که در شش بیست و  
 شش آنکه هر گاه  
 ترک دوازده دینار  
 نصیب باشد چه آنرا  
 است و پنج باید کرد  
 و اگر ثلث باشد سی  
 و هفت و همچنین  
 هر گاه ممکن باشد  
 قسمت بقیراط و اجات  
 و از با بیضی عمل  
 کنند و دینار است  
 قیراط و قیراط سه  
 و چهار از و بعد از  
 اسم های بیست طرفی  
 نیم مناسبت و آن  
 چنانست که شخصی  
 بمیرد و قسمت میراث  
 او نشده باشد و یک  
 از و شش او بمیرد  
 چه درین صورت  
 قسمت بر دو فرقیه  
 را از یک اصل باید  
 کرد و آن بر دو  
 قسم است اول آنکه  
 و ارث و اتفاق و  
 احد باشد چون  
 شش برادر و شش  
 خواهر از شخصی  
 بعد از فوت او  
 بماند و پیش از  
 قسمت تو که یکی  
 از برادران بمیرد  
 و بی از آن یک  
 خواهر و همچنین  
 یک برادر و یک  
 خواهر بمیرد تا  
 آنکه خواهر و  
 برادر بماند ال  
 میت میان ایشان  
 اُلّا ناصبه میشود  
 اگر برادران و  
 خواهران پدری  
 باشند و با سویی  
 بر نیاگر برادران  
 و خواهران  
 مادری باشند و  
 هم آنکه مختلف  
 باشند و ارث و  
 اتفاق با یکدیگر  
 از اینها پس اگر  
 منقسم شود نصیب  
 میت ثانی بر و  
 شش ایشان بر دو  
 مسئله از مسئله  
 اولی منقسم  
 میگردد مثل آنکه  
 زن بمیرد و شوهر  
 و چهار خواهر  
 پدری داشته  
 باشد آنگاه شوهر  
 بمیرد و شوهر و  
 دود و دختر  
 بگزارد و فرقیه  
 اولی بیست و  
 شش است و چهار  
 خواهر بیست و  
 بر و شش او  
 منقسم می شود  
 و اگر منقسم  
 نشود پس اگر  
 نسبت میان نصیب  
 میت ثانی و  
 سهام و شش او







بست و دومی برزجست حصه ایشان بر تقدیر ذکریت بست و بر تقدیر انوئیت بست و چهارم خنثی  
سی و هشت می برنچه بر تقدیر ذکریت بست و بر تقدیر انوئیت بست و شش و اگر با پدر و مادر و خنثی  
جمع شود از تقاضایش باید کردین هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر یا خنثی جمع شود فرقیست ذکریت  
شش بست و فرقیست انوئیت چهار و میان ایشان توافق است ضرب کردیم نصف هر یک را در  
دیگری دو از ده شده در دو ضرب کردیم بست و چهار پنج حصه یکی از پدر و مادر و حصه خنثی نوزده شده  
اگر و خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فرقیست ایشان نیز مثل فرقیست پدر و مادر یا و خنثی است که  
نزدک شد از شصت را در دو ضرب کردیم صد و شصت میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج  
مسئله انوئیت را در هر چه مسئله ذکریت ضرب کردیم نو میشود و در دو ضرب کردیم صد و شصت میشود  
حصه هر یکی از پدر و مادر سی و سه میشود و بر تقدیر ذکریت سی می بر دو بر تقدیر انوئیت سی و شش و  
حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی شصت و شش پس در صورت از حصه پدر نصف دو افتاد  
از آنکه حصه بر تقدیر فرض کردن انوئیت هر دو شش بست که فضل بست بر تقدیر ذکریت و اگر  
جمع شود با پدر و مادر یا خنثی یا خنثی ذکریت یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فرقیست زیاد شود  
و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری و مادری و یا پدری خنثی باشند چون او را پدر  
اند اما برادران مادری مساوی اند و اعوام چون برادران پدری اند و خواهران برادران مادری  
فصل سوم در بیان میراث کسیکه فرزند نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث  
کسیکه در شکم باشد و میراث فرزندی که با مادر او پدر او و اهلان کرده باشد و میراث ولد الزنا و میراث  
کسیکه فرج ذکر و انش نداشته باشد یا خرج دیر نداشته باشد یا خرج بول نداشته باشد یا خجور  
کند یا بول غائط او هر دو از یک موضع بیرون آید میراث اینها همه بقعه بیرون می آید یا بطریق که  
بر کاغذی بنویسد که عباد الله و بر دیگری بنویسد امته الله و بگردانند در سهام سهم و این خوانند  
اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیکما  
کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولد کیف کونک ما قوضت له فی التکلیف  
و بعد از آن سهام را مشوس سازند و بیرون آورند پس اگر عباد الله بیرون می آید میراث پسر میرد  
و اگر امته الله بیرون آید میراث دختری بر داتا میراث کسیکه دو سر را و بدن بر یک کرده باشد

و اگر از خنثی نوزده  
بدر و خنثی انوئیت را در دو ضرب کردیم بست و چهار پنج حصه یکی از پدر و مادر و حصه خنثی نوزده شده  
اگر و خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فرقیست ایشان نیز مثل فرقیست پدر و مادر یا و خنثی است که  
نزدک شد از شصت را در دو ضرب کردیم صد و شصت میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج  
مسئله انوئیت را در هر چه مسئله ذکریت ضرب کردیم نو میشود و در دو ضرب کردیم صد و شصت میشود  
حصه هر یکی از پدر و مادر سی و سه میشود و بر تقدیر ذکریت سی می بر دو بر تقدیر انوئیت سی و شش و  
حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی شصت و شش پس در صورت از حصه پدر نصف دو افتاد  
از آنکه حصه بر تقدیر فرض کردن انوئیت هر دو شش بست که فضل بست بر تقدیر ذکریت و اگر  
جمع شود با پدر و مادر یا خنثی یا خنثی ذکریت یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فرقیست زیاد شود  
و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری و مادری و یا پدری خنثی باشند چون او را پدر  
اند اما برادران مادری مساوی اند و اعوام چون برادران پدری اند و خواهران برادران مادری  
فصل سوم در بیان میراث کسیکه فرزند نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث  
کسیکه در شکم باشد و میراث فرزندی که با مادر او پدر او و اهلان کرده باشد و میراث ولد الزنا و میراث  
کسیکه فرج ذکر و انش نداشته باشد یا خرج دیر نداشته باشد یا خرج بول نداشته باشد یا خجور  
کند یا بول غائط او هر دو از یک موضع بیرون آید میراث اینها همه بقعه بیرون می آید یا بطریق که  
بر کاغذی بنویسد که عباد الله و بر دیگری بنویسد امته الله و بگردانند در سهام سهم و این خوانند  
اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیکما  
کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولد کیف کونک ما قوضت له فی التکلیف  
و بعد از آن سهام را مشوس سازند و بیرون آورند پس اگر عباد الله بیرون می آید میراث پسر میرد  
و اگر امته الله بیرون آید میراث دختری بر داتا میراث کسیکه دو سر را و بدن بر یک کرده باشد

باین طریق است که یکی از ایشان ایدار میکنند اگر هر دو یکدیگر معیبه باشند میراث یک یک میرود و اگر یکی  
 میراث شده دیگری نشد میراث دو کس میزند و میراث کسیکه از شک باشد وقتی ثابت میشود که زنده باشد اگر کسی  
 نمی آید و حرکت کند حرکت اجبا اما احتیاطا حصه او پس میاید که پشت پس اگر ده نذاید پرورش میراث  
 کنند اما میراثش و له طاعنه از مادر و فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان مادری است  
 با سوتیه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث و له الزنا از طفیل از فرزند و زوجه است  
 و پدر و مادر از میراث میبرند و نه کسیکه با ایشان نزدیک باشد و سرگاه فرزند و زوجه فقود باشد  
 ضامن جیره میراث میبرد از او و با عدم او امام و له الزنا از یک طرف منع مخصوص آن طرف است  
 نه طرف دیگر فصل چهارم در بیان میراث محسوس بدانکه میان مجتهدین فلولان است در میراث  
 ایشان نسبت صحیح و نسب صحیح و با فاسد نمیبرند و بعضی گفته اند میرود و میبرند خواه صحیح و خواه فاسد  
 و بعضی گفته اند که نسب صحیح و فاسد میراث میبرند و نسب صحیح میبرند نه نسب فاسد و آنچه در  
 حدیث وارد شده مؤید قول دوم است چه در روایت سکونی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) آمده است  
 که جوئی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد از جهت آن که مادر است و زن است و حضرت  
 امام حق ناطق جعفر صادق (ع) میگوید که دشنام جوئی میداده که مادر خود را خواسته بود گفت  
 نمیدانی که این پیش جوئی نیک است پس اگر جوئی دختر خود را بخواهد و بخواهد و از او دختری ببرد  
 زوجه او و نسب دختری و زنی را میبرد و دختر نسب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را که  
 جد پدری او باشد بخواند یا خواهر پدری خود را که جد مادری او باشد و بخواند برود و میراث میبرد  
 و اگر یکی از آنها منع دیگری کند از شایع میبرد چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر  
 پدری باشد و عمه که دختر هم باشد و خواهری که مادر باشد و آن غیر محسوس حکم ایشان حکم مسلمانان است  
 و مسلمان نسب فاسد میراث نمی برند با جماع اما نسب فاسد چون وطنی شهر میراث میبرد

باب نوزدهم

در بیان حدودی که در شرع مقرر است جهت دزدی و زنا و قتل و طلاق و غیر آن و تعزیری  
 که جهت بعضی از گناهان از شایع مقرر است بدانکه حد در لغت عرب یعنی منع آمده است و کسب  
 عقوبت خاص است که متعلق با نادریدن کسی است که گناهی از او صادر شده باشد و شایع

فصل پنجم  
 در بیان حدودی که در شرع مقرر است جهت دزدی و زنا و قتل و طلاق و غیر آن و تعزیری  
 که جهت بعضی از گناهان از شایع مقرر است بدانکه حد در لغت عرب یعنی منع آمده است و کسب  
 عقوبت خاص است که متعلق با نادریدن کسی است که گناهی از او صادر شده باشد و شایع



جست آن مقدار بی معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن مطلب است مطلب اول  
در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در این بخش فصل است فصل اول در بیان قسم اول از  
اقسام حدود و آن بریدن دست است در مرتبه اول و پای چپ در مرتبه ثانیه و عین میگذرد  
در مرتبه سوم و کشتن در مرتبه چهارم و این دزدی کرد نیست و شرط آن چهارده است اول آنکه دزد  
بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اول دزدی  
طفل را عفو باید کرد و در مرتبه دوم او را تادیب باید کرد و در مرتبه سوم سرهای انگشتان او را باید  
تراشید آنقدر که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و در مرتبه پنجم  
دست راست او را بطریق بالغ باید برید و دم آنکه طفل باشد چه دیوانه و تادیب باید کرد و اگر  
اکبر از دزدی صادر شود و اگر چون دزدی باشد و در حالت غیر بود انگلی دزدی کند از حدود  
ساقط می شود مستقیم آنکه خنجر باشد پس اگر کسی باشد که در ابراه بران دارد و او حد نیست  
چهارم آنکه آنچه دزدیده مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حد نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزد و  
اگر چه جامهای او زیاده از یک ربع مشغال طلا بوده باشد یا نواخته باشد بر متعلق اگر بالغی را بدزد و  
جامهای او ربع مشغال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزد حد دارد و اگر غلام بزرگ  
شخصی را بدزد حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرست  
نیست میان جامه و طعام و قبیوه و آب و تنگ و تبر و خاک و گل از دزدی حیوان غیر آن تخم  
آنکه آن مال نه صاب رسیده باشد و نه صاب چهار یک مشغال طلا شرعی خالص است که مضروب  
باشد بیکه معامله یا هر چه قیمت او ربع مشغال باشد پس در دزدیدن چیزیکه قیمت آن کمتر از ربع باشد  
حد ندارد پس انگشتی که وزن آن شش یک مشغال باشد قیمت آن چهار یک مشغال باشد اگر دزد  
حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مشغال طلا باشد بدزد و گمانش آن باشد که ربع مشغال است  
حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزد که قیمت آن کمتر از ربع مشغال طلا باشد و در جیب آن جامه  
ربع مشغال طلا باشد و عالم بان نباشد و بعد از دیدن جامه بر او طلا شود آیا حد دارد یا نه میان  
مجتهدین در این مسئله خلاف است و آیا در دزدیدن اصاب بیکه فیه شرط است یا نه مجتهدین  
در این مسئله نیز خلاف است اقربا آنست که شرط است و آیا اگر دو شخص ربع یک مشغال طلا بدزدند

این علامت علی  
و حد ندارد و از حد است  
تبدیلش بیان کرده  
و کان علیه علی  
تبع نصف المهر و نصف  
یا نصف المهر و نصف  
علامت علی که در این  
فصل است و در این  
در این که در این  
ساقط است که در این  
دزدیده باشد انگشتی  
را که در این که در این  
باشد و قیمتش ربع  
مشغال طلا باشد  
خمس بر او حد  
باین طریق بیان کرده  
نظر بر این که در این  
نظر بر قیمت طلای  
ساقط است که در این  
افضل است و در این  
اختلاف را نیز در این  
کرده است و در این  
نظر بر این که در این  
نصاب دزدیده طلای









که در حدود و رت جمع میان صد تا زیاده و سنگسار باید کردن و اگر کسی از مرد و زن و شوهر یا زن داشته باشد این تعلق با او دارد و دیگری حد دیگر دارد و پناهی خواهد آمد و همچنین رت حد زنیکه شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میان صد تا زیاده و سنگسار کردن و آن حد و قوم است اول حد مرد پیر از دو بالغ و عاقل است که زن مذخوله بقصد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه را که شوهر داشته باشد زن ناکند پس در حدود رت ابتدا تا زیاده باید کرد آنگاه سنگسار باید کرد اگر کسی از ایشان بطریق دیگر باشد آن حد با تعلق آن دوم حد دیگر در میان پایهای مرد و زنی شود و اگر پیر و زن داشته باشد و در میان فرقی نیست سیانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر و محسن و غیر محسن حکم شوم صد تا زیاده است و آن حد رت قوم است اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زن ناکند دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول کرده باشد اگر چه عقد واقع شده باشد و زن ناکند شوم حد مردی است محسن که زن ناکند غیره یا دیوانه که زن چارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی با او زن ناکند برضا و رغبت او پنجم حد و زن که در یکا خوف برهنه نخواهند و در مرتبه ایشان را تغییر کنند ششم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد ششم حد زنیکه با زن دیگر ساخته کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد و حکم چهارم صد تا زیاده است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد در آزادی است که اگر با یعنی زن خواسته باشد و زن ناکند و بعضی تفسیر کرده چنین کرده اند که زن را عقد باشد و دخول نکرده و آنست که صد تا زیاده زنند با او سرور و بجا باشند و یکسال و از شهر بیرون کنند و زن تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر نیست حکم پنجم پنجه تا زیاده و آن حد بنده بانفی است که زن ناکند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته باشد و بر بنده گان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تا زیاده است که سه ربع حد است و آن حد و گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشند و نصف بنده و زن ناکند و زن پیر و زن اجنبیه حد آزاد که پنجاه تا زیاده و نصف حد بنده که سی و پنج تا زیاده است و بر بنده زن و شوهر را زنیکه در آزاده که زن نداشته باشد و دوم حد بنده که

حد و صورت  
احسان مردود  
حد و صورت  
حد و صورت  
حد و صورت  
حد و صورت  
حد و صورت  
حد و صورت





نمیکنند و او هرگاه این شرط را تحقق نشود آن کسی که دیشام داد او را اشتنا و تازیانه بایند زد و  
مشهور سازند و او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم در میان دهنده و آزادی  
مجتهدین گفته اند که اگر بنده آزادی دیشام دهد چنانچه تازیانه حد او است و اگر دیشام داد و بگوید  
باشد نسبت بجای عتی حد نیز متعذر میشود و اگر حاجتی را دیشام دهند و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد  
یک حد باید زد و اگر متفرق بطلبند حد متعذر میشود و اگر شخصی را بیکدکای سپرانی و زانیه در صورت  
دو حد برود لازم است و اگر کسی دیوش گوید اگر در عرف دیشام دهند این لفظ دیشام باشد حد نیزند  
او را و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد بیکدکای سپرانی حد برود و اگر  
اما اگر آن زن مجید حد از وساقط میشود و چهارم نیز ساقط میشود و اول تصدیق مقذور است  
دوم گواه گندانیست و سوم بعفو کردن چهارم بلعان کردن ازین حد میراث برده میشود و اگر بعضی از  
و رتبه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد نهند عفو کنند در مرتبه چهارم یکشد و هرگاه  
تقدیر کرد شود و حد زده باشد یک حد باید زد و دوم بجاقتی اندک شراب یا هر چه مست کنند  
باشد خورد و شیرین انگور که بخورد و دوشلث او نبرد و حکم شراب دارد و شرط آن چهار است  
اول آنکه شراب خوردن به بالغ باشد چه طفل احدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه احدی  
نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را با کراه شراب دهند یا آنکه بخوردن شراب مضطر باشد  
مثل آنکه در جای که آب نباشد و قهقهه در گلی و مانده باشد شراب آن مقدار توان خورد که آن قهقهه را  
فرو برد چنانکه آنکه عالم باشد مجرم بودن و نجاست او چنانچه جایان باشد حد ندارد و هرگاه این شرط  
مشقق شود حد آن نسبتا تازیانه است و فرقی نیست میان کافری که بظاہر شراب بخورد  
مسلمان و بنده و آزاد و بعضی از مجتهدین حد بنده را تا چهل تازیانه متعذر کرده اند و اگر حد مکرر بر او  
نهند و باز بخورد در مرتبه چهارم یکشد و او اکثر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سوم او را باید  
و اگر مکرر شراب بخورد و بر حد زده باشد برویک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگواه  
شراب بخوردن او ثابت میشود تو به حد از وساقط است اما بعد از ثابت شدن تبویه کردن  
حد از وساقط نمی شود و اگر ثبوت آن با قرار خود باشد امام مجتهد است در حد زدن بر او و عفو کردن  
او و اگر شراب خود را اعتقاد حلال بودن شراب داشته باشد که حدش جایی است و پدر او مسلمان



تو در جمیع کسیکه باز نماند شخصی ندانند چه شود هر گشتن او جانی نیست و درین گشتن شوهر و کفاره  
ندارد اما اگر بحسب شرع ثابت نسا از قصاص بر او لازم است و هم کسیکه پدر او مسلمان باشد  
و او کافر گردد و آن کس را هر قدر فطری گویند نیستند و یکم در دیگر پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و  
بعد از اسلام باز کافر گردد و این کس را هر قدر ملی گویند پدر او توبه باید داد و توبه روز عیدت باید  
داد و اگر مسلمان نشود و او را بایک گشت و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود و مرتبه  
پنجم را داد و بایک گشت و مرتبه ششم را بقول است چون چنین چیزی که دلالت کند بر آنکه کافر است  
یا فعل چون سجده نمائید در راه و محض را در خیاست انداختن بقتل استغفار و استغفار و توبه  
مرتبه فطری و چهار مرتبه اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود و غیره و هر یک که دوم آنکه بالغ  
باشد چه مرتد شدن و او اندر آن مرتد لازم است توبه نکند تا باز باشد چه اگر بالغ او مرتد سازند  
چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد چه اگر سبب قصاص از واقع شود چیزی بر او  
لازم نیست و هر قدر فطری را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون سبب توبه  
و توبه و صیبت صحیح نیست و زانی و فی الحال عده وفات نماید و اگر چه با و دخول نکرده باشد  
بر قول قوی میراث خود را و ترک او را میماند و خود متهم بدینا اگر چه هنوز نکشته باشد او را  
و اگر زن مرتد شود او را نمی توان گشت بلکه او را خمس محله باید کرد و در اوقات نماز او را  
باید زد و لها شش در و باید پوشانید تا آنکه توبه نکند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از  
توبه کردن امتناع نماید بکشد او را و این مرتد ملی را نکشتند و رشت او میراث او قسمت میکنند  
چون تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان نشود و زانی و عده طلاق نکند و بیاید و پس اگر در  
عده طلاق توبه کرده باشد همان زن است و اگر بعد از عده توبه نکند زن او نیست و توبه  
نکرده است که اگر نکند یا بچه اش را کرده و دو غانه کردن او کافی نیست و کردن خانه فائده اش  
نمیگردد بلکه توبه باید کرد و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود گشتن او با توبه نیست و اگر بعد از  
مرتد شدن ساقط میشود پس اگر در خود و میت و اندک جهنت دیگری عقد کند یا هست یا نیست  
خود زنی خواهد و همچنین اگر خود را بشوهر بختواند و بعضی از جهنتین گفته اند که کثیر خود را  
بشوهر بختواند و او پسندد و دوم هر یک بختواند کسی نکند و بعد از آنکه او را نکند نکند بگوید

چهارم آنکه نسبت بسوم حد اتفاقا یک علام خود را یکیش بکشتن غلامان عادت کرده باشد  
نسبت و چهارم حد مسلمانی که بکشتن وجود عادت کرده باشد نسبت و پنجم حد کسیکه مونی را از روی  
عقلانیت بکشد باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد و چنانچه در باب استنم مذکور خواهد شد مطلب و م  
در آنچه تعلق بعد دارد در آن دو فصل است فصل اول در آنچه حدود آن ثابت میشود  
بدانکه دزدی بسبب چیز ثابت میشود اول گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم گواهی  
دادن یک مرد عادل یا قسم خوردن صاحب مال بستم باقرار کردن دزد و مرتبه و محارب  
بودن و قسمی بدست آوردن و باهمی و دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن دو  
مرد عادل دوم یک مرتبه اقرار کردن و کواطه بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن  
چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحتی و قبیاده و شراب خوردن و شتام دادن  
بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و بهوی شراب کردن  
بدین شراب و اگر چه احتمال مضاعف دارد و بنا بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن چهار  
مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادل و دوم باقرار کردن چهار مرتبه شراب و طبع که در گواهان  
و کواطه و یا بدست است اول آنکه گواهان دعوی مشاوه کنند بطریق میل و سرسره و آن  
دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و بهیئت بستم اتفاق گواهان در  
وقت گواهی دادن چه اگر متفق گواهی دهند هیچ نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق مذکور  
پیش حاکم شرع اقامت حد بر آنها که بر ایشان لازم شده می کنند و متولی حد غیر از امام و  
نائب او نمیشود و میباید بجهت برین خلافت است در اقامت که دن آقا بر غلام و کنیز خود  
حد را بگذارد بینه و بینه خلافت است در میانه بجهت برین در اقامت نمودن پدر و شوهر  
حد را بگذارد بینه و بینه اما اگر پیش ایشان گواه ثابت شود حد نمی تواند اندزد  
اگر بر خست امام و امام خود بخیر است در حد زدن و حدود آن بطریق اهل اسلام و میباید  
و آن ایشان بدست اهل ثقت خود تا بطریق خود حد بر وزنند و در اقامت کردن حد در  
حد و گواهان که آن لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غائب شوند  
و بقیه آن زد و سنت است و امام را که تلقین کند هر کسی را که اقرار میکند اقرار کردن بد

چه کرده است بر نفس ساختن اقرار کننده بر اقرار به کسیکه عالم باشد بحال و فصل دوم در تعلقات  
 دارد و بدینکه شکی نیست که تعلقی که در او دارد و از او آمده امر واجب و شیخ امر حرام و شکی نیست  
 سنت و شکی نیست که در او آمده امر واجب اولی قاست حدود در حق الله و حق الناس بعد از  
 سلطان صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهت  
 اقامت حدود اقل ایشان یکی است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند و  
 کس از بعضی از ایشان غیر شکسته گفته اند و بعضی از مجتهدین این را حاضر شدن را است  
 میدانند و شوم اگر در آن کسیکه میخواهد او را سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن  
 اگر غسل نه کرده باشد واجبست که بعد از آن بر او غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن  
 و نماز گزاردن بر او بعد از کشته شدن ششم آنکه آن گواهان که بر آن کردند گواهی دهند و اول ایشان  
 سنگ بزنند هرگاه موجود باشد و ششم آنکه امام ابن ابی ابراهیم سنگ کند اگر غیر گواه پیش او  
 ثابت شده باشد ششم آنکه کسی بر جرم و جلد واجب شود اول تا زیان او را نماند و ششم آنکه  
 ششم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مردان را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از  
 مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند  
 بگریزند یا اگر شوت آن گواه شده ایشان را بگریزند و اگر با قرار خود ثابت شده اگر سنگ  
 بر او خورده بگریزند و لازم نیست ششم آنکه رأی را بر سه مرتبه بگوید بعضی و بر قول بعضی  
 باینکه زن را کرده ششم آنکه پوشیدن عورتین مرد واجبست و زنان را بارت زدن  
 یا زدن سخت زدن تا زیان و بعضی میبایست گفته اند و از دومی اجتناب کردن بر سر و سر  
 و فرج او را تا شیخ امر حرام اول احوال کردن در فتن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت  
 حد غیر قتل بر زن بیکبار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که لغاسر یا استخوانه داشته باشد  
 چه آن هر دو بیامان اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد ضمت باید زد چنانچه در کتب  
 شده شوم اقامت حد بر زنیکه حامله باشد تا آنکه برآید و طفل مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که  
 محافظت او کند و شیر دهد چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانه کعبه کسی را بجرم ملتی شده  
 باشد چنانچه گشتن کسیکه بگو کشیده باشد او را زاده از سه روز تا هفت اقامت اول آنکه



امام فرمان را بخیر کن و او را بجا نبردن ایشان است اقامت حدود دوم آنکه سنگها نیکه اندازند  
 بزرگ نباشند تا آنکه زدنکشد او را و بسیار کوچک نباشند که در یکش او را شوم آنکه در آنرا ایستاده  
 حد زنم و زنان انشسته و زنان مخدوم را در خانه حد زنم چهارم آنکه بر بدن متفرق گردانیدن  
 حد پنجم آنکه در بریدن دست و پای نهی بریزد که آسان باشد ششم آنکه داغ کنند بر و غن  
 از بیت بعد از بریدن ششم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند تا شش ماه بگذرد و اول حاضر  
 شدن کسیکه حدی بر او باشد دوم آنکه اقامت حد در سجده باشد سوم آنکه اقامت حدود  
 در سختی گره و سر باشد پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان میان روز  
 چهارم خدا من شدن کسی را که حدی بر اوست پنجم آنکه شفاعت کردن در اسقاط حد او ششم  
 هر خرد شدن حد و طلب سوم در بیان تعزیر کردن و آن در انت عرب یعنی تادیب  
 است بحسب شرع و عقوبتی سنت یا امانتی است که بجماعتی تعلق دارد که گناهی که مستوجب حد  
 نباشد کرده باشد و مقدار آن تا آنکه گناهی که سبب تعزیر کنند آنهای شود برسی و شش  
 قسم است اول کسیکه در روز رمضان با زن خود جماع کند چه سه اهر و الا لازم است اول  
 قضای آن روز دوم کفار شوم بست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن آزادی داشته باشد و نیز  
 را بی زهدت او عقیق کند و دخول کند چپا و او از ده و نیم تازیانه که هشت یک حد ناست باید  
 زد و نصف تازیانه را با بیطریق باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و نصف دیگر بزنند  
 سوم دوم بیکانه که برهنه در زیر یک کت باشد چه ایشان را از تنی تازیانه تا نو دونه تازیانه  
 باید زد چهارم مردی و زنی بیکانه که برهنه در زیر یک کت باشند چه ایشان را از ده تازیانه  
 تا نو دونه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد در بیورست لازم میدانند پنجم کسی که با گشت  
 بکارت دختر بی بر چه او را از تنی تازیانه تا هفتاد و نه تازیانه باید زد و بر قول بعضی از  
 مجتهدین و بعضی از ایشان از تنی تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از تنی تا نو دونه گفته اند  
 ششم آنکه کسیکه اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را که خود گوید که تمام شد بشرط  
 آنکه از حد تازیانه تجاوز نکند و ششم کسیکه اقرار بحدی کند یا سحر کردن یک مرتبه کند ششم کسیکه  
 پسری، البشوتن بود ششم و وزن بیکانه که برهنه در زیر یک کت باشد دهم کسی که

و شام شخصی دیگر که در وقت گوینده شام نباشد یا از دم کسی که بنا بر چیزی گوید که سبب آرد و بگوید  
 دیگری باشد مثل آنکه بنا بر شخصی گوید که من حرام زاده هستم و از دم کسی که بنی خود گوید که من نزدیکی  
 سیزدهم و شام دادن طفل یا دیوانه چهارم و دوم دیگر زن داشته باشد یک دیگر و شام  
 دهند یا نزد دم کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از دم آزاد  
 و بزرگ نگیرد و شام نزد دم کسی که فری که بکند بقیه طفل و دیوانه که شراب خورد و بگوید که کسی که شراب  
 بفروشد و حلال نداند نزد دم کسی که حرام کند و حلال نداند بستم کسی که مال کسی را بکشد و غلبه  
 بگیرد و بگوید بستم و یک کسی که خفیه مال کسی را بردارد و بگوید بستم و دوم کسی که حمله بکنند  
 و اموال سلطان سبب نزویر یا و کتابها و نوشتههای بستم و سوم کسی که تنگ بخورد  
 کسی دهد یا در وی بیوشتی بستم و چهارم کسی که منی بدست بیرون آورد که در حدیث آمده  
 که حضرت امیر المومنین از چنین شخصی را آن مقدار تازیانه بکشد دست او میزد که کفش شمرخ  
 می شد بستم و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بستم و ششم مسلمانان که جودی را به کش  
 بستم و هفتم کسی که مجلسی که شراب خورد و یا آنچه مست کند باشد با اختیار نشیند یا امام  
 بخورد بستم و هشتم کسی که مایه فلس نداشته باشد بخورد بستم و نهم کسی که حیوان دهنده و بزرگ  
 را بخورد یا ام کسی که بجز حیوانات بخورد یا و یک کسی که سر خود را بکشد یا و دوم طفلی و دیوانه که زنا  
 کند یا و سوم دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم طفلی و دیوانه که مرتد شود یا و پنجم  
 دخول کردن با چهار پایان چه در نه صورت بر پنج امر لازم است اول تعزیر آنچه بر او است  
 امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بستم و پنج تازیانه باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که صد تازیانه که حد است و بعضی کشتن گفته اند و دوم قیمت آنرا من است که آن را صاحب  
 بداند و سوم حرام شدن او و فرزند او اگر گوشتش او را خوردند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را  
 اگر گوشت او را خوردند پنجم بیرون بردن از آنجا که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را خوردند یا قیمت  
 آن را صاحب میدهد یا خود منصرف شود یا تصدق میکند مجتهدین را داران خلاف است و اگر  
 آن حیوان بچیان دیگر مشته به شود و دو قسم کنند و قرعه بزنند تا یکی بماند بستم و بقیه فرق میانه حد و تعزیر  
 و دهم می شود اول مقدار معینند داشتن تعزیر بر در طاعت کم کرد در پنج موضع که مذکور شد

دو قسم مساوی بودن آزاد و بنده و تعزیر و شوم موافق بودن تعزیر با گناهان بزرگی و کوچکی چه در حد  
مسمی فعل کافی است چنانکه آنکه تعزیر تابع مفسده است اگر معصیت باشد چون تا دیب  
طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است چنانکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است  
اگر چه فائده ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عیب است چه قلیل فائده ندهد و کثیر جان  
نمیست و ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چنانچه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها توبه ساقط  
نیست و ششم داخل شدن تخیر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که درینها تخیری نیست مگر در  
مورار و بواسطه ششم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد و  
که مختلف نمیشود و باختلاف آنها هم آنکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر نسبت به دوشهر و عاریت کنند  
در شهر شری تفاوت آن شهر بخلاف حد ششم آنکه تعزیر بوجوه قسم است حق الله چون دروغ گفتن  
و حق الناس چون دشنام دادن و خشوع حق برادر و چون دشنام دادن صلی ای که مرده باشد بخلاف حد  
که حق الله است الا حد قذف که در آن خلافت است

### باب هشتم

در بیان خونهای کشتن آدمی و خونهای اعضای او و خونهای سگ شکاری سگ گله و سگی  
که می فطنت بلغ و زراعت کند و در آن شش مطلب خاتمه است مطلب اول در بیان آنچه  
موجب کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بچند قسم  
است اول اجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جو دو ترسا و آتش پرست هرگاه الزام  
دو آزرده شرط که در بحث جهاد مذکور شد و کشتن مسلمان نشوند و کشتن بستم و پنج کس که در بحث  
حد و دزد کشته شدن مسلمانانی که کفار را سیر خود کرده باشند و جنگ و فتح ممکن نباشد مگر کشتن ایشان  
قسم دوم حرام چون کشتن مؤمنی بغير حق و کشتن جو دو ترسا و آتش پرست که الزام دو آزرده شرط  
مذکور کنند و کشتن کافران که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصطفی عقیقه و کشتن کافری  
که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی  
که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که در وقت آنها در آن باشند  
قسم شوم مگر در دو قسم کشتن کسی که جهاد می رود و پدر کافر خود را قسم چهارم کشتن کسی که

کسیکه جهت قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص نکند آنرا کشتند و او را چه در صورت ممکن است که مستحب باشد  
 قسم دوم میباح چون کشتن کسیکه سبب حد یا سبب قصاص و در هر دو حالت کشتن آدمی با عتبار سبب  
 او مقسم شود به شش قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه نباشد چون کشتن  
 واجب سوای کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در آن کفاره هست و کشتن  
 میباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناهان داشته باشد چون  
 کشتن اسیری که از راه فتنه مجراید و کشتن یهود کنند کسی را یا از آن امام یا پیش از آنکه امام  
 ایشان را دعوت بسلام کند سوم آنکه موجب قصاص و کفاره نباشد چون کشتن یهودی مثل خود را از  
 روی عجز یا غیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیت و کفاره نباشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن  
 مؤمن مثل خود را از روی خطایا شبهه عجز یا کینه که ندانند خواهش قسم پنجم آنکه موجب دیت باشد  
 و کفاره نباشد چون کشتن جود و ترسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره نباشد و  
 موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان نباشد و کشتن آدمی با هر قسم می شود  
 بقسمه قسم اول خطای محض که کشته در فعل و قصد خطا کند مثلاً آنکه قصد داشت که تیر  
 بر کسی نهد و تیری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و کشتن قسم دوم شبهه است که کشته کرده باشد آن کار را  
 اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بجهت تادیب بچری که غالباً با کشته قسم سوم عمد محض که  
 کشته بقصد کسی را بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشته را ببوض باید  
 کشتن فصل دوم در بیان احکام قتل مجروحانی که از کسی میزنند و در آن چند فصل است  
 فصل اول در بیان مواضع که در آن موضع قصاص لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید  
 که اول کشتن مؤمنی بغير اذن بر وی عمد دوم مجروحان کردن هرگاه دانند که آن مجروح را کشت  
 بکشتن اما اگر بگویند کسی بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت  
 اقرب آنست که درین صورت دیت لازم است مگر آنکه کشته اقرار کند که من را در اسیر گرفته ام  
 شوق بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چنانچه زدن آنکه کسی که بسبب آن بیمار شود و بمیرد  
 یا بجز تیری یا سنگ سرنیزی زدن که آن بمیرد ششم کشتن گلوئی کسی را اگر فتنه و ننگد اشتن تا بمیرد  
 هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و کشتن و را یا از سر بلندی انداختن هشتم کسی را

در آتش یا در دیبا انداختن بشرطیکه داند که بشنا کردن بیرون نمیتواند آنرا بگویم طعام میخورد و در آنست  
 بخورد کسی دادن که خورنده نداند که این طعام میخورد و اگر آن کسی خورنده دانسته بخورد و یا بی  
 او بخانه او آید و بخورد قصاص نیست و اگر کسی را در دیبا اندازد و یا میان و جانوران را  
 او را بخورد اگر چه قصص نگردیده باشند بر قول بعضی از مجتهدین باید که قصاص چاه کردن در راه و  
 طلبیدن جماعتی را در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بگرفتن کسی ترخیص کردن  
 تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن و اگر در پیش شیر انداختن کسی را  
 بشرطیکه در پیشش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و ببرد و چنانکه در چاه انداختن  
 کسی را و مردن او در آن چاه یا نند که گواهی داون دروغ بگشتن کسی جهت قصاص و کشتن  
 آنکس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او را دروغ گفته تا اگر داند قصاص  
 بر ولی است فصل دوم در شرطهای قصاص کردن بنا آنکه در قصاص سه شرط است  
 اول مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده نمیکشند اگر  
 آزاد بنده بسیار بکشد که در هیچ صورت او را می کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن  
 آزاد نمیکشد با آنکه روکن نصف و بیت مرد را بزنند او زن آزاد را بزنند او زن آزاد را بزنند  
 مرد آزاد می کشند و در نسبت بر قول قوی و قصاص میکند جهت آزاد و بنده از بنده و در  
 مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی کنند بلکه اگر جود را کشته باشد  
 تغیرش میکنند و دیت میدهند بپایانکه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جود و قصاص لازم  
 است چنانکه مذکور شد بعد از آنکه ریاضتی جهت مسلمانان را در کند و ذمی را جهت ذمی میکشند  
 و ذمی را جهت ذمی میکشند باز و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی را جهت ذمی میکشند  
 مسلمان میکشند و مال فرزندان کو یکس تعلق بوی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین اگر کافر  
 را بکشد مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهند اگر مقتول ذمی باشد و ذمی  
 اگر فرزندی را بکشد قصاص میکنند و تمام آنکه کشته پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پدر  
 پسر زاده نمیکشد بلکه تغیر و نقار و دیت برایشان لازم است و اگر پدر و جد و پسر و جد  
 شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه بوزنه او میدهند پسر تمام آنکه کشته بالغ



باشد چنانچه اطفال قصاص میبندند و درایت بر عاقله ایشان است چه عدا ایشان خطاست و در مقام  
حضرت شیخ شوبه قدس سره شده اشکال کرده که اصحاب گفته اند که هر اطفال در کشتن خطاست  
و تصریح کرده اند که حیوانی را که طفل میزند بکشد و شکاری را که او بزند طلال است و حال آنکه درین  
هر دو قصد شرع است پس چون قصداً آنها در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن شکار کردن  
اعتبار نکرده اند چنانکه کشته عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکند اما اگر عاقل باشد  
آنگاه دیوانه شود قصاص نمیکند شمشیر آنکه کشته را جان نزن باشد کشتن او پس اگر سباح باشد  
کشتن او بحسب شریع یا واجب شود قصاص نیست شمشیر آنکه بنفس خود یا بشراکت دیگر بکشد  
چنانکه اگر کسی کشتن قصاص نیست بلکه او را حبس فکله یا بیکه و فصل سوم در بیان آنچه قصاص  
بسبب آن ثابت میشود بدانکه یکیک از سه چیز قصاص بر او ثابت میشود اول اقرار کردن مختار و آزاد و  
عاقل خلافت میان مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود و یا در مرتبه اقرار کردن  
و اقرار بنده و صحیح نیست مگر آنکه آقای او قصد بکشد و اقرار بفسخ مجبور و یا آنچه قصاص باشد  
صحیح است اما آنچه موجب خود نمیشود صحیح نیست و اگر یکیک از دو کس اقرار کند که شخصی را بکشته  
و دیگری اقرار کند که او را بکشته ولی مقتول غیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد  
و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت  
امام حسن را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مامور ساخته اند بخواجی آنحضرت گفته قصاص از  
هر دو ساقط است و خونهای مقتول را از بیت المال بدهند و این روایت اکثر مجتهدین عمل  
کرده اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در تصدیق هر یک از  
ایشان که خواهد دو گواه کند و این در چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگر را کشته  
قصد اعمالی بر او میشود و گواهی زنان یا دوزن و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که گواهی دوزن و یک مرد خونها ثابت میشود و این قول ضعیف است و بیاید که  
گواهی دادن گواهی متفق باشد بحسب زمان و مکان آنست و خالی باشد از احتمال چنانچه مختلف باشد  
بحسب زمان و مکان آنست یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که چو رحمت کرده او را ثابت  
نمی شود شوم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که تو کس را کشته گواه

نداشته باشد باید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل نماید با جماعت مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافت اقوی است که درین نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین قتل خلافت و شیخ قسم گفته اند و این قسم خوردن و قیاس است که توان گفت که مدعی راست میگویی مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاح او خون آلوده باشد که کس را از او کشته یا در خانه افتاده باشد یا در دوی که دیگران تردد میکنند افتاده باشد یا در میان دو دود افتاده باشد که غیر مردم آن دو دود از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو دود افتاده باشد چه اگر سبکی از آن دو دود نزدیکتر باشد نزدیکتر اولست بکمان بودن با و آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فاسق گواهی دهند بشرط آنکه ظن نشود که مدعی راست میگویی یا اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی تردد میکنند در آن راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی که از دحام خلق باشد یا بر بالاسر پل یا بر سر درخت باشد و در صورتی که نسبت بلکه خونهای در آن ریخته باشد و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی خون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت و هرگاه مدعی در نیت و چنانچه کس خویشی داشته باشد هر یک قسم بخورد تا پنجاه قسم تمام میشود که فلاسفه خویش را کشته است قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس داشته باشد بر پنجاه کس قصاص میکنند که یک از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در نیت و چنانچه است میان مجتهدین قسم خوردن و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند بلکه قسم بخورد تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی خود از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعا علیه خویشان او پنجاه قسم بخورد و دعوی او ساقط میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعا علیه قسم بخورد و خویشان نداشته باشد در نیت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت گفته اند که هرگاه مدعا علیه نکول نماید و خویشان نداشته باشد و قسم بر مدعی کنند و مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و نیست است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را و خطا بگوید و یا درین قسم خوردن بپای پنجاه قسم شرط است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت و حاضر بودن مدعا علیه در وقت

قسم خوردن پیش شیعیه شرط نیست و شرط است در قسم خوردن که کردن نام کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از خود و خطا و شبهه فصل پنجم در بیان قصاص استیفا آن تنها آنکه کسی هرگاه شرائط قصاص متحقق شوند کسی را بکشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی را با بکشد بر او لازم است اما اگر طفل غیر تمیز و دیوانه را بکشد چه کسی را مورد گرداند قصاص بر او ضرورت ندارد مگر آنکه است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول همه ایشان را میتوان کشت و زیادتى خونبهاست ایشان را بوزنه ایشان میدهند و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو زن را بعوض یک مرد میکشند چه دو زن یک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آنرا بعوض میکشد و آیا نصف خونهای مرد را میگیرند خلافت ائمه است که دیگر چیزه از و نمیگیرند و اگر دو غشی مرد را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهاست مرد و زن ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مرد را بکشد هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهاست مرد را بوزنه او باید داد و اگر زن صورت مرد را بکشد زن نصف خونهای مرد را بوزنه او میدهد و اگر زن را بکشند مرد نصف خونهای مرد را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد بعوض آن زن میکشد بعد از آنکه نصف خونبها او را بوزنه او دهد و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازم است و در ضرورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند و مقتول مختار است همه را میتوان کشت و زیادتى قیمت ایشان را از خونهای کشته شده با آنها میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرط است میان مجتهدین خلافت در مسئله و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشد ولی مقتول مرد و میتوان کشت و نصف خونهای آزادی را بوزنه او میدهد و زیادتى قیمت غلام را از نصف خونبها باقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل بر وقت استیفاى قصاص و اعتبار آلت که زهر آلوده نباشد خصوصاً در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت زهر آلوده باشد مناسب است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفاى قصاص کردن را باید بریدنه جای دیگر را اگر جنایت کننده سرور را بریده باشند و آیا سرور را باید میتوان کرد اگر قاتل مقتول را جدا کرده باشد میان مجتهدین خلافت در مسئله اقربا نیست که مقتول

همانکه در جانیست گوش و بینی و اندامی که با آب غرق کردن یا آتش سوزانیدن اگرچه نیست این  
طریق واقع شده باشد بلکه ششیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی که ششیر کشت  
او را حرام است کشتن ششیر کشتن و شوالی تا چنانچه بر قصاص کشتن از نگاه لازم نیست  
و قصاص آن را عاقل یا نرسیده تا آنکه زیاد و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که در شیر دهد و اجرت  
کسی که قصاص کند از میت المال باید داد و اگر در میت المال چیزی نباشد یا باشد و در میت  
و غیره و از مال ای مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث او از مقتول باشد مگر  
از و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص کردن مخصوص پدر  
و خویشان پدر است و از و خویشان را از و نرسیده است و بعضی گفته اند نام را مطلق و نیست  
و ولی سببه اذن نام قصاص نمیتواند گرفت با اذن نام نیست است قصاص در قصاص و بعضی  
از مجتهدین و قصاص از اذن نام را واجب میدانند و اگر کسی متعذر باشد محتاج باذن جمیع آنها  
است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ما سران را قصاص نمیرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن  
طفل پدری و پداری داشته باشد یا ایشان قصاص و نمیتواند کرد بلکه میرسد تا بالغ شود آن  
طفل و بعضی گفته اند که اگر قصاص تا پیش از قصاص باشد قصاص را پدر چه ممکن است که تاخیر سبب  
فوت قصاص شود و اگر بعضی از اهل علم را رضی قصاص شود و بعضی خونهای آن بعضی را قصاص  
میرسد بشرطیکه جمیع را که خونها را رضی شده اند بدو و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در  
از اسلام قصاص کنند چه اگر در دایره مسلمانان را بکشند از روی عقوق قصاص لازم است و جانیست  
تجور و مفلس استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشد و قرضخواهان ایشان را نمیرسد که  
مال شوند از قصاص کردن و وکیل کردن و قصاص جانیست پس اگر عزل کنند وکیل را و  
پیش از آنکه عالم بعزل شود و قصاص کند چنانچه بر و لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای  
بدنی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی نیز نیست کردن آن عضو نیست یا آنچه در آن ملک کردن باشد  
چنانکه غالب تلف کند اگر چه قصاص تلف را داشته باشد یا بجز آنچه تلف کند غالب با قهر و سلب  
کردن فوت آن نیز سبب است چنانچه است که در قصاص نفس نکند و رشاد او سوگن خوردن بخت قصاص  
اعضای سبب مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند در جاییکه خونها بر وضاعت شود شش قسم باید خورد

و اگر کمتر از خونها باشد قیاس بیش قسم کند یعنی اگر نعمت خونها باشد چون یک دست شکسته باید خورد  
و اگر خونهای اعضا کمتر از شش یک خونها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و دستهای از تحت بندین  
گفته اند که در قصاص اعضا نیز شش قسم باید خورد بشرط آنکه در خونها ثابت شود و اگر کمتر باشد از  
دست بسمت و پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شرط قصاص نفس است باینکه  
یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و عدم آن پس دست صحیح را بچون  
دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح را شلی شود بعوض دست صحیح دست شل  
او برید باینکه بیشتر طریقه از سرایت ترسد چه باخوت سرایت جان نیست و اگر قصاص کنند  
و سرایت کنند ضامن است و عوض دست راست دست چپ نمیتوان برید باینکه دست راست  
نداشته باشد و اگر دست چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست و نیز و اگر  
پای راست نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم هم می آید  
چشم داشته باشد که اگر چشم او را بعوض چشم او بر نمیتوان کرد و باینکه یک چشم صحیح او را بعوض  
کوری باید کرد و بعضی گفته اند که در خونها نیز باید برید باینکه یک چشم او را بجای دو چشم است پس در  
کوری کردن آن کل خونها لازم است و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی او چشمش کس رفت باشد و  
حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص از او بطریقیکه در حدیث وارد شده است که باید برید و بکنند  
و بر پشت چشم او بگذارند و او را بر آئینه گرمی که رو بآفتاب کرده باشند آواز دهند تا اگر بینایی  
از چشمش رو و حدقه بجای خود باشد و اقوی در کیفیت قصاص در حدیث است که هر طریقی  
ممکن باشد جائز است و گوش صحیح را در عوض گوش که باید برید و بینی صحیح را در عوض بینی که  
بماند و میتوان برید و ذکر مرد و جوان را بعوض ذکر مرد و پیر باید برید و غنچه کرده بعوض غنچه  
نا کرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کشته باشد مثل آنرا باید بکند بشرطیکه  
دندان آن کس که کشته اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمی تواند کرد و رجوع  
درین باطل خبر است باید کرد و اگر اهل خبرت گویند که دندان کشته شده دیگر بیرون نمی آید  
و بعد از قصاص کردن بخلالت عادت بیرون آید برو چرخ نیست و اگر دندان  
کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کشته باشد ارزش لازم است و دندان طفل را





و بر آدمی خورد و یکشت و دو کشتن آدمی از روی تشبه به مثل آنکه شخصی ابو اسطفه ادب کردن نیز بچیز  
که عاده گذشته نباشد و اتفاقا یکشت او را شود کشتن آدمی از روی تشبه به گاه از هر دو جانب خونها  
را منی شوند زیرا که در اصل شرع در بی صورت قصاص از دست است اما اگر از هر دو جانب خونها را منی  
شوند چنانکه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول غیر مست میان قصاص خونها گرفتن  
و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه ولی مقتول خونها گرفتن را منی شود واجب است  
بر قاتل خونها را دادن چنانکه در صورتیکه کسی چوای بکند از دوان در ملک دیگری سینه اها زست  
یا در راه مسلک که مضرا بر روان باشد و دیگری سینه اند که چاه است و در چاه میفتد آنکس که چاه کند  
خونها را میدهد چنانکه هر گاه در صورتیکه جرح شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونها است مثل آنکه کسی  
سنگی برین می گذارد و دیگری سینه چوای بکند از دوان در ملک دیگری سینه اها زست  
و آنکه سینه از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کند باشد ضامن خونها را دیگری است  
مثلاً شخصی چاه را من خونها است از مال خود یا تلفت کند بعلان از نفس و عضو اگر چه احتیاط کرده  
باشد و اگر چه چاه را من و او را من باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سینه نام کرده باشد و  
موفق باشد ضامن خونها نیست و اگر بیمار را و طبیب بکن پیش از مردن آن یا خونها را ساقط  
چنینی و غیره را در برین مسئله و قول است که سینه کسی که خواب آلوده باشد کسی را بکشد یا عضو  
کسی را بکشد آنکه عاقله او ضامن خونها اند و بعضی از مال آن کس گفته اند بکشتن بر دارنده متاع  
هر گاه بکسی خود را بکشد یا عضو او را تلفت کند ضامن است از مال خود و سینه کسی که زین خود را در  
بدر گذارد یا جراح کند یا اسلحه آن زن ببرد ضامن خونهای او است از مال خود و سینه کسی که  
غافل نمراد کند یا اسلحه آن بعلی یا دیوانه یا بیمار را و یا هیچ المراسیمه ببرد ضامن است که  
خونهای او را از مال خود ببرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او ضامن اند یا در سینه کسی که  
بکند و یا زین خود را بکشد یا عضو او را تلفت کند ضامن است از مال خود و اگر خود را بکشد یا در است  
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در افتاد در خط باشد خونها بر عاقله او است و اگر بیدار اند  
کنند و در دست دو آرد و سینه هر گاه غافل را از زین بر کسی نازد و قتل بکند و غافل  
آن را افتد بر دست بکشد شدن نباشد و اتفاقاً یکشت ضامن خونها او است از مال شیر و غیره

آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جائیکه مکان ایستاده نباشد و کسی بر او خور و بکشد او را ضامن خون نباشد  
 اوست چهارم هرگاه کسی را شب یا روزانه بیرون آورد و صبح او را کشته یا زنده ضامن خون نباشد  
 اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگر کسی او را کشته و اگر مرده یا زنده یا  
 برو خونها هست یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافتست و اگر بیرون آوردن با تناس کشته  
 شده باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن  
 است و اما اگر شخصی را ببلد و دیگر کسی از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم زن شیر دهنده  
 هرگاه در خواب بر سر طفل غلطد و او را بکشد عاقله او ضامن خونهای طفل است و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که شیر دهنده اگر از جهت احتیاج قبول کرده از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده  
 خونهاست آن طفل را عاقله او میدهد اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله او میدهد شانزدهم  
 اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد در وقت رجوع نزاع شد میان ولی طفل و آن زن در آن  
 که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید که این فرزند من است آنگاه ظاهراً میشود که  
 در وقت گفته در وقت هرگاه فرزند وی را که ایشان شناسند حاضر سازد ضامن خونهاست آن  
 طفل است هفدهم هرگاه کسی بکسی سوار شود و دیگری بکسی از ایشان را بزدان کند و او نفرت کند  
 و سوار را بزد و بکشد درین مسئله قول است آنکه خونها بر آن کس است که بزدان گرفته  
 و آنرا از حضرت امیرالمؤمنین منقول است و دوم آنکه هرگاه از گزند کسی که بر او سوار بود نجات  
 خونها میدهد و ثالث دیگر ساقط است چه او خود بعیت سوار شد و سوار شد و اگر گزند بجا کرده باشد  
 آنکس را در انداختن بختی کسی اختیار نفرت کرده باشد خونها بر گزند است و اگر چنین نباشد  
 خونها بر کسی است که از آنست و این قول سوم اقوی است چهارم هرگاه زن شخصی دیگری را  
 در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهراً هر شود و آن شخص بکشد و زن شوهر را بعوض و بکشد خونها  
 آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خونهاست آن شخص بر دست  
 و زن را بعوض شوهر بکشد و در هرگاه شخصی که طفل را با زن ولی خواهد شناخت یا در پیش آن  
 طفل غرق شود ضامن خونهاست طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی  
 از مجتهدین گفته اند اگر کسی تقصیر نشود ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان را بکشد

کرده باشد یا شسته گزارد و راه تنگ شود و شخصی بسبب آن گشته شود ضامن خونهای آن شخص است  
هرگاه فی اذن امام احد اش کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست  
است و بگویم اگر از دیوار کج شده شخصی بر سر کسی افتد و بشکند و آنگس عالم باشد و ممکن باشد که اصلاح کند  
آنرا و نکند ضامن خونهای او است <sup>بیست</sup> و دوم هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان داشته  
باشد و با علم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونهاست و اگر به علم صاحب خانه نیفتد  
و بتعمداً کسی را تلف کند خلافست میان مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست <sup>بیست و سوم</sup>  
هرگاه کسی آتش در ملک خود روشن کند و غیر ذریکه باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند تباعف  
دیگر ضامن خونهاست کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روزهای باد در ملک خود آتش روشن کند  
و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند بدیگر <sup>بیست و چهارم</sup> هرگاه شخصی فقیر  
در حفظ چارواسی خود کند و آن چارواسی را بکشد ضامن نیست خونهاست آنگس را که چاروا  
تلف کرده چه واجب است بر صاحب چاروا می مست شده و درنده محافظت اینها <sup>بیست و پنجم</sup>  
هرگاه شخصی را بضیافت طلبید و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونهاست او است  
اگر چه بداند که سگ او درنده است <sup>بیست و ششم</sup> هرگاه کسی بر چارواسی سوار شود و آن چاروا  
که در دست داشته باشد و بشکند و صاحب آن چاروا همراه آن چاروا نباشد و بسر و دستهای را  
بکشد ضامن خونهاست او است اما آنچه پاپیا تلف کند ضامن نیست <sup>بیست و هفتم</sup> هرگاه سوار  
یا کسی اسپی در دست داشته باشد و اساده باشد بدست یا بسر یا پیاسه آن چارواسی را  
بکشد ضامن خونهاست او است و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند در ضامن بودن خونها  
هرگاه یک طفل یا بیمار نباشد <sup>بیست و هشتم</sup> هرگاه صاحب چاروا کارے کند که چارواسی را رم کند  
و کسی را بکشد ضامن خونهاست او است <sup>بیست و نهم</sup> هرگاه کسی کارے بکند که عقل کسی ببرد و  
شود ضامن خونهای او است و اگر بعد از گرفتن خونها عقل او بحال خود باز آید خونهارا از وضعتوان  
گرفت نمی آید هرگاه کسی کارے کند که گوشهائی کسی که رشود که چیزے نشنود و بشریکه یابوس  
شوند از شنیدن او پذیرد و خونهاست او باید داد و اگر مالپوس نباشد از شنیدن  
ماله ممکن باشد که بعد از ندسته بشنود <sup>بیست و دهم</sup> اگر کسی را بایک کشیدی و دیگر هرگاه کسی کارے کند که

هر دو چشمهای آنکس چیزه نبیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونهای او است  
سی و دوم هرگاه کسی که کسی هیچ لوی را نشنود ضامن خونهای او است و اعتبار حال او  
برویهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نباشد بقسطا عمل کنند و در بعضی از احادیث  
وارد شده که حضرت امیر المؤمنین فرموده که نیبه سوخته را پیش داغ او برند اگر چشمهاست او  
پیر آب شود و روغ میگوید سی و سوم آنکه کسی کاری نکند که ذائقه کسی بر طرب شود بر قول بستن از  
مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری نکند که در وقت جماع منی او به شواری آید شقی پنجم آنکه کسی کاری  
نکند که زن حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری نکند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول  
بعضی از مجتهدین سی و هفتم آنکه کسی کاری نکند که شفوی حرف نتواند زد و زیاده داشته باشد و اگر  
بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر سبب و ثبوت باید کرد سی و هشتم آنکه  
کسی کاری نکند که هر دو استخوانها که دندانهاست آدمی در آن نشانیده و ریش برود و دیده بشکند  
هرگاه دندانها آن نباشد سی و نهم آنکه کسی کاری نکند که گردن کسی بشکند و همچنان که بماند چنانکه  
کسی کاری نکند که بگلوئی شخصی چیزی فرو رود چنانکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا ندانند  
برو چیل و دوم آنکه کسی هر دو استخوان دست را که آنرا ذراع گویند تا مرفق از دست بر دو چیل سوم  
آنکه کسی هر دو بازوی که را بادوش جدا از دست بر دو چیل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند  
و همچنین ست حکم اگر کسی را کوز پشت کند بیشیتی که قادر بر شستن نباشد چیل و پنجم آنکه کسی زخمی زند  
بر دیگر کسی و مغفره که در هر هاسه پشت است بریده شود چیل و ششم آنکه کسی هر دو پستان مرد را  
یا زن را بر دو چیلین ست حکم در بریدن سر هاسه پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین چیل و هفتم  
آنکه کسی ذکر کسی را بر دو از پیش یا شفته کسی را بر دو اگر چه پیش نباشد چیل و هشتم آنکه حصیه کسی را بر دو  
چیل و نهم آنکه کسی هر دو طرفه فح زنی را بر دو خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دارجون رقتا  
خواه بکر و خواه غیر بکر و خواه بزرگ باشد و خواه کوچک پنجادم آنکه کسی زنی را دخول کند و موضع  
بول و غائط یا خرج بول و حیض او را بر دو و یک کند خواه شوهر باشد و خواه از بی و خواه بالغ  
باشد و خواه غیر بالغ باشد آاد بر بالغ اگر شوهر باشد و خواه با قسط مستی باشد و یکم آنکه هرگاه هر دو  
نشتنگاه کسی را بر دو که با استخوان برسد پنجادم و دوم آنکه هر دو پا شخصی بر دو تا مفصل ساق





چشم آنگاه کاری کند که شرف باشد چشم کسی برود و نوزدهم آنگاه کاری کند که کسی نزدیک سوراخ بینی بوسه  
چیز نشود چشم آنگاه در سوراخ از او یاد و پیاده در شای دیدن بر یکدیگر خورد و هر دو شسته شوند و رفته  
هر یک نصفه خونها از یکدیگر بگیرند چشم دوم آنگاه موجب خونها و دوشکست خونها است و آن در  
صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پاشل شود چشم سوم آنچه بود و دو  
خونها باید و آن پنج امر است اول شکستن هر دو و آنچه آنکه دندانها در دست یاد داند نهادن  
هرگاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بقتل رسد چشم هرگاه چیزی بر شخصی زند که قتل برود چهارم  
آنگاه هرگاه چیزی بر گوش کسی برزند و گوشش فاسد و گوشه دیار هر دو گوش کسی را بر چیز چشم هرگاه کسی  
برزند که دیگر بویها را نشود چشم چهارم آنچه موجب خونها و زبانی از شست آن و نیست که پستان  
زیاده برزند و شیار آن منقطع شود چشم پنجم آنچه موجب دوشکست خونها میشود و آن چهار امر است اول بریدن  
لب پانین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کند که هر دو لبهای شخصی شست شود  
و از خلقت طبیعی در از ترش شود چشم هرگاه یکایک بالای چشم را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین  
چهارم بریدن خصله چپ شخصی است بر قول بعضی از مجتهدین چشم ششم آنچه موجب شکست خونها  
است و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل ساختن  
یکایک پانین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سوم بر طاعت کردن عالمیکه میان دو سوراخ  
بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی گذارند که سوراخ آن بهم  
نیاید چشم هرگاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیک شود چشم آنگاه کاری کند که بول کسی منقطع شود  
آنگاه نیک شود چشم بریدن و کمر عین چشم بریدن خصله راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین چشم  
هرگاه بکارت زدن را با انگشت برزند و بول و غاظ او بند شود یا زدهم هرگاه چیزی بر کم است  
نهند که بول و غاظ او بیرون آید و از دهم بریدن انگشت بر خواه از دست خواه از پای بر قول  
بعضی از مجتهدین یازدهم هرگاه کسی زخمی بکشد که باند و نیک او برود چهاردهم آنگاه کسی  
زخمی بکشد که باند و نیک او برسد بر قول بعضی از مجتهدین چشم هفتم آنچه موجب رنج خونها میشود  
و آن سه امر است اول تراشیدن یکبار از او برود دوم بریدن هر دو سوراخ پستان بر ششم بریدن  
ساختن و سه شویکی از دو چشم چشم ششم آنگاه موجب خفس خونها میشود و آن و امر است اول هرگاه









بیانیه نخستین در این باب آنست که دوم آنکه شخصی تری نازد و هرگاه شخصی گوید که برین در با شرف آن شخص نرکند و  
 تیر بر و خورد و بکشد و دوم آنکه دینده سوار یا پیاده در آشنای دویدن بر یکدیگر خوردند و یکدیگر چارم آنکه  
 با کسی از بندگان یا بنیاد و در زیر کسی بکشد و سوم آنکه خود را کسی بر کسی نازد و خورد و بکشد و ششم آنکه کسی را  
 کسی بدزدی کردن و کشته شود و هفتم حرامی کسی را بکشد و نهم آنکه کسی بکشد و دهم آنکه کسی بکشد و یازدهم آنکه کسی بکشد  
 بکشد و ششم آنکه مقتول را فرزند یا دومی باشد که بشمار جزیره نکلند و دهم آنکه سلمانی باشد که کفار  
 اسیر کنند و او ممکن نباشد فرسخ جزیره کشتن آنها یا دهم آنکه زن شخصی دیگری را بختنه خود بر او پنهان کند  
 و شوهر او را قتل شود و بکشد آن مرد را و دهم آنکه کسی در راه و آسای بادن امام بنائی احد ائمه نماید  
 یا سنگی نصب کند و بسبب آن کسی کشته شود و دهم آنکه ناودان و چرخه شخصی که بر سر راه نصب کرد  
 بی علم او بقتل کسی را بکشد چنانچه دهم آنکه کسی روزی که با دین باشد در ملک خود بگذارد و احتیاج آتش  
 روشن کند و سرایت کند بسبب خشن کسی یا نهم آنکه چار و آسای شخصی که بر سوار باشد یا بکشد یا باشد  
 بر پایهای کسی را بکشد و ششم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونها از دیگر نازگاه  
 او را بکشد و دهم هرگاه در صورت عفو کند خونها ساقط میشود و دهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را بر دو دست  
 او را عفو آن بر بند و سرایت کند بر دین چه ولی مقتول اگر عفو کند خونها ساقط میشود و دهم آنکه شخصی هر دو  
 دست کسی را بر دو خونها بگذرد و آنگاه سرایت کند بر دین چه ولی مقتول میتواند کشتن او را تا اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونها از  
 است نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را بر آنگاه دستهای آنکس العوض آن بر بند و سرایت با و سلمانی  
 کند و ثانی سرایت کند چه در صورت ولی میتواند کشتن او را تا اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونها از  
 مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین ششم هرگاه دو دست غلامی را که خونهای او و نیز انتقال  
 طلا باشد بر آنگاه آن غلام آزاد شود و آنگاه بمیرد قصاص نمیتواند کرد و رنه غلام و اگر عفو کند خونها  
 نمیتواند گرفت زیرا که خونهای دستهای آن مال قای غلام است و دهم آنکه هرگاه کسی بکشد و دهم آنکه  
 بکشد و دهم هرگاه کسی را بکشد یا بکشد و دهم آنکه غلامی را بکشد یا بکشد و دهم آنکه غلامی را بکشد یا بکشد  
 مجتهدین آن آن دو موضع که نصف خونها ساقط میشود و اول آنکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده که  
 در دویدن بر یکدیگر خوردند و هر دو کشته شوند چه رنه هر یک نصف خونها بر رنه دیگری بیفتد  
 و دوم آنکه رنه دست مردی را بر دو موضع آن هر دو دست زن را بر آنگاه سرایت کند و مرد

بمیر و آنگاه ولی مرد را کشتن و خون نصف خونهای ساقط است و بخیان و قتل و غلبه و غیره و قتل  
و غلبه و غیره و آن بر هشت قسم است قسم اول خونهای مرد و بخیان و قتل و غلبه و غیره و قتل  
مرد و بخیان و قتل و غلبه و غیره و آن بر هشت قسم است قسم اول خونهای مرد و بخیان و قتل و غلبه و غیره و قتل  
چیز است اول صد شتر که پنج سال داشته باشد یا بیشتر که کشتند یا بیشتر که کشتند یا بیشتر که کشتند  
هر یک ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درم باشد یا صد و بیست درم باشد یا صد و بیست درم باشد  
و گویند ستم دوم بیست مثقال و هر حلقه و جامه از برنجی است و قتل است که در ستم جامه  
بر و صادق آید چهارم آنکه هزار گوسفند یا بقر یا گاو و مذکور شد ستم باید که قیمت هر بیست  
گوسفند ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درم باشد یا صد و بیست درم باشد یا صد و بیست درم باشد  
و هزار درم شری فقره و فرقی نیست درین شش چیز میان قتل و غلبه و غیره و قتل و غلبه و غیره و قتل  
اول ستم شتر یا چهار درم و ستم که خطا و شبهه کشته باشد صد شتر یا باید داد این طریق که در  
حدیث صحیح تصریح آن وارد شده است شتر یا ده کیساله و بیست شتر یا ده کیساله و بیست شتر یا ده کیساله  
و ستم شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله  
شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله و ستم شتر یا ده کیساله  
از اصل مال خود بیدار و در صورتیکه خطا کشته باشد عاقله او بیدار و در صورتیکه خطا کشته باشد  
عاقله او بیدار و در صورتیکه خطا کشته باشد عاقله او بیدار و در صورتیکه خطا کشته باشد عاقله او بیدار  
کشتن است و در آخر سال و در زیاده از یکسال دادن جائز نیست که بر رضای و رضای و رضای و رضای  
قتل خطا که در ستم سال هر سال شش خونهای از عاقله باید گرفت در آخر سال و در شبهه بعد و دو  
سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در شبهه بعد و دو سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال  
خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونهای مسلمانان است و بعضی گفته اند که مثل  
خونهای یهودان است صد و بیست درم است و ستم دوم خونهای زن مسلمانان آن نصف خونهای  
مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد مثقال طلا یا پنج هزار درم  
فقره و در خونهای اعضاء چنانچه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آنکه خونهای  
آن عضو و ثلث خونهای مرد برسد آنگاه خونهای عضو زن نصف خونهای مرد است ستم سوم

خونهای

خونهای نخی و آن سه ربع خونهای مردست قسم چهارم خونهای زنیکه طفل در شکم داشته باشد چه در و  
 خونهای زن و سه ربع خونهای مرد لازم است قسم پنجم خونهای مرد وجود و آن شش ربع در هم شش ربع است  
 قسم ششم خونهای زن وجود و آن چهار ربع در هم شش ربع است قسم هفتم خونهای غلام و آن یک ربع است و است  
 بیشتر یک ربع خونهای آزاد زیاده نباشد و خونهای اعصابی غلام بطریق است که در خونهای اعصابی  
 آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونهای آزاد میباشد در غلام نصف قیمت میشود و همچنین  
 و عضو که در آزاد بحسب شش خونها متفرق باشد قیاس بغلام باید کرد و قیمت او پس آنچه در غلام  
 قیمت کنند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بر کسی زد که خونهای آن  
 مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدی قیمت آنرا بگیرد و اگر شخصی غلام  
 شخصی را زخمی زد که خونهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام  
 را بدی قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگه دارد و چیزه نظایر مطلب ششم در بیان آنچه  
 سبب ارش تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع  
 ارش لازم است اول کسی کاری کند که سبب آن چیزه بگوید شخصی فرو رود و دم آنکه کسی  
 پشت و دیگره بشکند آنگاه نیک شود و دم آنکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بر نهد بر قول  
 بعضی از مجتهدین و بعضی در خصوص خونها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بیداری انگشتان کسی  
 را ببرد و پنجم آنکه بعد از بیدار شدن کسی از استخوان زنده چیزه ببرد و ششم آنکه دست یا دانی  
 کسی را ببرد و هفتم آنکه بر بدن سرای پستان بر قول بعضی از مجتهدین ششم بیدار کردن ركب است  
 و آن چیزه نیست و زدن که مثل پشت زدن است و در هفتم آنکه چیزه در شکم کسی زند که بول یا  
 غایب او بیرون آید و هفتم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چپیه نشود آنگاه نیک شود و یازدهم  
 آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود و دوازدهم آنکه ایستای زنده را  
 ببرد و شیر او منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در خصوص شش خونها با ارش باید داد  
 هرگاه کسی زخمی بر دیگری زد که خراطه و ناغ او بشکافد چه در خصوص شش خونها با ارش باید داد  
 چهارم سبب بی روی کسی زنده که روی او سرنخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از مجتهدین  
 بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر سرنخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش

مشتغال طلا و اگر زرد شود سه شقال طلا و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن آدمی واقع شود و بعضی  
 آنرا گفته اند باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زن است پانزدهم حیوان کسی که عینیناک کند و حیوان است  
 تفاوت عینیناک شدن و امید به شتران دهم هرگاه حیوان را بکشند و آن بر دو قسم است اول  
 آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو امر است اول آنکه گوشت او را خوردن چه در صورت تفاوت قیمت میان  
 کشته و زنده را یا باید داد و یا مالک را در صورتی که گوشت بکشد و گوشت را بر دو قیمت آنرا که خریدار  
 بمن بدهد مجتهدین در این مسئله دو قول است اگر تفاوت نداشته باشد و اگر مقروض عدم قیمت باشد  
 مثل آنکه گوشتی را در محرابی بکشد که کسی از گوشت منتفع نشود قیمت آنرا باید داد و دوم آنکه گوشت  
 آن حرام باشد چه قیمت آنرا باید داد و روزیکه کشته اند بطریقیکه قیمت آنرا از مرد قیمت دارد چون گوشت  
 و شحم و پروانه آنرا کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته اند قیمت اعلی را  
 از روز غصب تا روز تلف میباید و دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است قسم اول سنگ  
 شکاری و در آن چهل درم باید داد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که قیمت آنرا باید داد  
 و دوم سگ که گله را محافظت کند و در آن یک تیره لازم است و بعضی از مجتهدین بستم در هر گاه گفته اند  
 و بعضی گفته اند قیمت آنرا باید داد و سوم سگ که محافظت باغ میکند و در آن بستم در هر گاه لازم است  
 بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت آنرا لازم میدانند چهارم سگ که محافظت باغ و زراعت  
 می کند در آن قفیه اندکند باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی را  
 که حلال دانند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب و اگر تلف  
 کند باید داد **خاتمه** در بیان تحقیق مآقله و کفاره قتل و در آن دو بحث است  
**بحث اول** در کفاره بدانکه در کشتن مسلمان بی غیرت و آنچه در حکم مسلمان باشد چون اطفال  
 ایشان اگر چه در شک باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روسه عمد یا خطایا شبه عمد واجب  
 است که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخوبی راضی شود  
 و اگر او را بکشند یا کفاره واجب است یا نه خلاص است است اقرب آنست که واجب است از  
 مال بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجبست هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار کسی کشته  
 شود مثل آنکه سگ را بکشد و نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن و اگر جاهل است

در کشتن شخصی شریک نشود بر هر یک از ایشان کفاره علمیه واجبست و واجب است کفاره  
در کشتن مسلمان که در میان کفار باشد و نادانسته کشته شود و واجب نیست کفاره در کشتن  
یهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشر الطافه گردن بزنند و خواه نهند  
و همچنین کفاره نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفاره نیست اگر کار سه کند که زن حامله بچ  
در شکم او سست بیند از دیشتر آنکه بچه در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نباشد  
پیش از دو هم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونهای کسی را که خوش ایشان گشته  
باشند از روی خطا میبندند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است  
اول آنکه خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونها دادن واجب نیست دوم  
و آن باشد چه بر زنان و اجنبیست و سوم بالغ باشند چه بر طفل و اجنبی نیست چنانکه اگر م  
عاقل باشد چه بر دیوانه و اجنبی نیست پنجم بالدار باشد در وقت دادن خونهایش اگر مفلس  
باشد در آن وقت و اجنبیست بر ایشان اگر چه در وقت کشتن بالدار باشد ششم آنکه کشتن را  
انگواران عادل ثابت ساخته باشند پس اگر کشته اقرار کند یا صلح کند خونها بر عاقله واجب نیست  
هفتم آنکه نیکو کشته باشند پس اگر عاقل کشته باشند خونها را عاقله نمیبندند ششم آنکه کشته شده آزاد باشد  
چنانکه اگر بنده باشد عاقله چیز نمیبندند و آنکه کشته شده جو و نباشد چه جو را عاقله نیست و نه هم  
آنکه کشته شده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و مولای و خیر است در دادن خونها یا دادن غلام  
و ست و بی مقتول و هرگاه این شروط تحقق شوند خونها را در کشتن ایشان دهن اگر چه ایشان  
در حال از قاتل بیرون نباشند و هرگاه خویشان موجود نباشند عاقله او کسی است که  
او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد کام شرع گفته باشد که هر خانی  
که از سر زند من مناسب او باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و هر عاقله در کشتن و شش  
چیزی لازم نیست از خونها اگر آنکه کشته شده مرده باشد یا اگر غیبه باشد چه در حضور است بعضی از مجتهدین گفته  
اند که خویشان نزدیک او میبندند هرگاه مالی نداشته باشند و همچنین عاقله را خونها دادن لازم  
نیست هرگاه چهار یا غلام او کسی را بکشد بلکه در حضور و تنها از مال قاتل بیداد و وجود عاقله در آن  
بلکه قاتل متعهد خونهای کسی است که کشته باشد خواه عاقله او را خواستار و اگر چه داند چیزی را داشته باشد یا



عاقله ایشان است زیرا که نام جزیه از ایشان میگردد و خونها را از امام بر عاقله قسمت میکنند بحسب رای  
خویش بعضی از مجتهدین گفته اند که مال را بر ایشان نسیم مثقال طلا میدهند و فقیر ایشان چهار یک مثقال  
و قول اولی است و اقربا نیست که قسمت میکنند امام آنرا بحسب جای خویش عاقله او بطریق  
مراتب میرسانند اگر فرزندان از عسکه خونها بیرون نتوانند میا پیر می نداشتند باشند و برادران یا فرزندان  
ایشان قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر عاجز آیند اعمام و اولاد ایشان میدهند و همچنین اگر  
ایشان نیز عاجز آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آنرا دکننده و اگر نباشد ضامن هر چه  
و اگر نباشد امام میدهند و شریک انداختن ایشان حاضر و غائب پس در نه صورت حاکم شرع آن شهر مجتهد  
بنویسد بجا که شرع شهر غائب که بر ایشان قسمت کنند و حاکم شرع با خطا در حکم بابتها داند بریت الممال  
خونها میدهند و در غیر حاکم اندوی خطا عاقله او میدهند بکننده و سعی دولت قاضی نظام ساوی گوید  
که از استاد خویش یعنی فضل المتأخرین بهاء المملنه و الدین محمد علی رحمه الله استماع رت که در ذری  
نواب قدس بر اعلی شاه عباس حسینی المومنی الصفوی مجلس در ایشان حاضر شده و او در بحث  
و بیت عاقله در میان بود نواب اعلی پرسیدند که عاقله چیست یعنی دارد ایشان فرمودند عاقله جماعتی  
اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرمودند  
که حکمت در نه صورت چه باشد که شخصی کسی را بکشد و با وجود او جماعتی دیگر خونها بدین ایشان رجوع  
فرمودند که ظاهر حکمت در این آنست که چون خویشان داند که خویش ایشان هرگاه کسی را بکشد  
ایشان را خونها باید داد و اگر نراند که هرزه گردی کند و نا بهنجاری کند و ایتام در بارداشتن او  
از افعال نامعواصیه نموده باشند و همیشه محافظت کنند او را و بسبب آن شود که دیگر کسی را  
بکشد نواب اعلی فرمودند که حکمت در این نیز این خواهد بود که آن شخص همیشه منت کش و شرمند  
خویشان باشد و همچنین کاره نکند امید که الله تعالی فواتح و خواتیم این پادشاه دیرین  
جوان بخت منزه از تخت را بمیامن برکات توفیق و با نواع نصرت و ظفر و خرمی و کامرانی  
مفرون دارد و در ربع محمود رسید از زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدا سے دین دولت  
را همیشه مقهور و منکوب دارد بحق النبی و آله الامجاد علیهم الصلوٰة والسلام استیوم التتاد  
سح یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن و ختم این کتاب بردعای دولت ابد فرمودند

و بعد از آنکه نظر بر کیمیا اثر نواب بهایون را فرستاد بر آن علی گردید و سبب حصول مطالب  
 و مقام این داعی گشته و ریاضی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مملکت با دو بر  
 اعدا مظهر و بهره مند شده و در یکایک از مشاهد مشرفه بطامات و عبادات الهی و وظیفه دعا گوئی  
 دوام دولت ابد قرین شاهی ظل الهی قیام و اقام تو اند نمود و شد الحاح علیه فراصل نهائیه  
 و کوافل مبراته و حسنه و جزائل لانه و هیاته و منه التوفیق فی الید و و انعام و کمال الغرائز  
 من اتاما یوم الجمعة آخر العشر الثانی من الاسبعة الثانیة و الثمانین بعد الالف من الهجرة  
 النبویة المصطفویة علیه باجر الالف الف صلوة و تحية علیه و جمیع المذنب نظام الدین  
 بن نظام القرشی السامی عفی الله عنهما بالنبی و الوسی و آلهما الخیراء الکرام ببلدة ساوه مشیت  
 عن الافة حامدا و صلیا و سلم

خاتمة المطبع

الحمد لله رب العالمین فی السلاوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهیرین الطیّبات  
 بصیرت مخفی نماید که کتاب مستطاب جامع عباسی را بقدر پنج باب حضرت خاتم المجتهدین  
 شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالقادر الحارثی الهمدانی الجمعی الای القنیع ساخته بود که  
 داعی حق را بلیک اجابت فرموده لیکن بعد وفات آنجناب طالب شرافه و جلالت شرفه  
 مولانا نظام الدین القرشی السامی که از ارشد تلامذه جناب شیخ بود و از حکم شاه عباس فرمود  
 بتکمیل دیگر ابواب مشغول شده جامع عباسی بسبب یابی راغبتا در مدت یک سال با تمام  
 رسانیده و حمد الله کنون واضح باد که ترتیب مندرج این کتاب هدایت انتساب به این  
 منوال است باب اول در بیان طهارت نفسی و نمود و غسل و تیمم و توان آن باب دوم در بیان  
 واجبی و سنتی باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنتی باب چهارم در زکوة واجبی و سنتی  
 باب پنجم در حج گزاردن باب ششم در وقت کردن و تصدق نمودن و زکوة و زهد و استقامت  
 کردن با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسول خدا ص و حضرت امیرالمؤمنین  
 و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد  
 کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در حج کردن و زیارت نمودن و شهادت گرفتن از حج

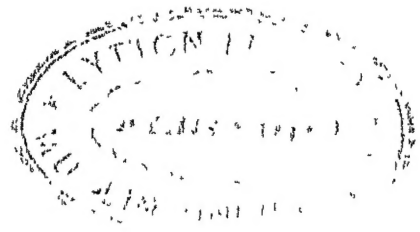
باب دهم در اجاره دادن عاریت نمودن احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در بیکان  
کردن بدوام و مشقه و تحلیف و ملک بین باب دوازدهم در طلاق و خلع و مبارات و ایلا و  
ظهار و لعان و عده داشتن زنان باب سیزدهم در شکاک کردن و شروط آن باب چهاردهم  
در زنج حیوانات و حلال و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب آشامیدن  
و زخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا و مجرای شروط آن باب هجدهم در اقرار کردن  
و وصیت نمودن باب نهم در قسمت کردن ترک باب نوزدهم در حد و دسه که در شرح  
مقرر است بخت دزدی و زنا و لواط و محرق و غیر آن باب بیستم در بیان خونهای قتل آدمی  
و خونهای قطع اعضای او و خونهای زخمی که بر آدمی زنند و خونهای سنگ شکاری و  
سنگ گله و سنگی که می افتد ببلع یا زراعت کند از آنجا که کتاب هذا تصنیف و موصفت  
است و عنوان الله علیه با نظر بر آن دهم بجهت سهولت طلبان این باب هجدهم باب علیهم و  
پانزدهم باب علیهم کرده شد و نیز چون این نسخه مستبر که جامع مسائل فقهیه و حقوقیه و  
اشنا عشری و بیست و سه طلبه داخل است لهذا چند بار در مطبع او و در اخبار طبع گردید و با وجود قیام  
کثیر طبع هر مرتبه در اندک زمان بسبب کثرت خریداران نشان از آن باقی ماند پس بحمد الله  
احسانه که در این ایام بکثرت انعام بوفور خواہش طالبان با کمال شوق و تقصیر محتاج به منفعت  
ربانوی حقیر سیاحتی در قسطنطنیه و در مطبع نامی و گرامی مشهور نزد ایک و دو و در منشوری  
نویگشور واقع لکنو بعالی بیتی جزاء بعمل القاب بنائب شی برآگ نرائن صاحب اقباله  
و زاد اجلاله مالک مطبع موصوف باه نوبت سنه ۱۲۹۰ طابق باه رمضان المبارکه ۱۲۹۰ لله بجزی  
و در مطبع علی گردید حق سبحانه تعالی کافی مؤمنین زوره مسلمین را ازین صحیفه هدایت  
بهره وانی غایت فریاد بنده و کرمه

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

فہرست کتب	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
	خلاصۃ الصواب منقول از نسخہ مطبوعہ		انارۃ البصائر و کشف السرائر - یہ کتاب	
۷۵	مطبع سلطانی شہنشاہی و منظر ثانی مولوی		عجیب رہنما کی ہر جہین اصول دین مذہب	
۷۶	سید احمد حسین رضوی -		انشاعشری کا بیان نہایت تفصیل و توضیح سے	
۷۷	نہال سید جوشن بہ فقیر - یہ ترجمہ تفسیر فیضی اردو		بدلائل و براہین بربان اردو عام فہم تحریر کیا	
۷۸	احکام الامم - از حاجی حسن علی -		گیا یہ مصنف اسکے عالم المعنی فاضل نودنی	
۷۹	منہج النجاة - مع دعا سے عسا شورا از		جناب شفاء اللہ ولد ذکاۃ الملک حکیم سید	
۸۰	سید غلام حیدر خان -		افضل علیخان بہادر - بربر جنگ بین یہ کتاب	
۸۱	تذکرۃ المصائب - جلد اول - از قلم سکر		چار جلد میں کامل واضح و مختصر یہ تصحیح مصنف	
۸۲	احوال الہدایہ - جلد اول - از قلم سید		علامہ چھپی - نہایت عمدہ کتاب ہو حسب تفصیل	
۸۳	تذکرۃ المصائب - جلد دوم - از قلم سید		ذیل - کاغذ سفید -	
۸۴	تذکرۃ المصائب - جلد سوم - از قلم سید		ایضاً جلد اول - بیان توحیدین -	
۸۵	تذکرۃ المصائب - جلد چہارم - از قلم سید		ایضاً جلد دوم - بیان نبوت میں -	
۸۶	تذکرۃ المصائب - جلد پنجم - از قلم سید		ایضاً جلد سوم - بیان امامت میں -	
۸۷	تذکرۃ المصائب - جلد ششم - از قلم سید		ایضاً جلد چہارم - بیان ثبوت امامت میں -	
۸۸	تذکرۃ المصائب - جلد ہفتم - از قلم سید		چہارہ مجلس مسیحی بنیاد پر روایات	
۸۹	تذکرۃ المصائب - جلد ہشتم - از قلم سید		مذہب انامہ از سید وزیر حسین خان صاحب	
۹۰	تذکرۃ المصائب - جلد نہم - از قلم سید		چہل مجلس شہیر - مسیحی بہ ذائقہ مآتم از سید	
۹۱	تذکرۃ المصائب - جلد دہم - از قلم سید		وزیر حسین رضوی -	
۹۲	تذکرۃ المصائب - جلد ہجدهم - از قلم سید		اسمان المفقین - عربی - فارسی - اردو - نشر	
۹۳	تذکرۃ المصائب - جلد سولہم - از قلم سید		مولف سید محمد ثنی صاحب نقوی کتبہ مطبوعہ	
۹۴	تذکرۃ المصائب - جلد سولہم - از قلم سید		مذہب انامہ سے نقل شدہ روایات مسند کاؤنٹر	
۹۵	تذکرۃ المصائب - جلد سولہم - از قلم سید		مواظف جعفری - مصنف سید غلام حیدر خان	
۹۶	تذکرۃ المصائب - جلد سولہم - از قلم سید		حلیۃ العرائس - از مولوی امراؤ علی -	

فہرست کتب


نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کلیات مرآتی - و رباعیات و سلام از مرزا		کلیات مرآتی - و رباعیات و سلام از مرزا	
و لکیر صاحب یہ کلام قدیم استاد مرثیہ گو کا ہے	۳۶	بر علی صاحب تخلص ہم آئیں کامل چار جلد ہیں -	۳۶
جو استاد و پیشل گذرا ہے تفسیر تفسیر سے یہ ذخیرہ	۱۵	(جلد اول) کاغذ خنائی و سفید -	۱۵
وستیاب ہوا جو چہ جلد و ن بین کامل ہے -	۱۱	(جلد دوم) کاغذ سفید و خنائی -	۱۱
(جلد اول) کاغذ سفید -	۱۱	(جلد سوم) کاغذ سفید و خنائی -	۱۱
(جلد دوم) کاغذ سفید و خنائی -	۱۱	(جلد چارم) کاغذ سفید -	۱۱
(جلد سوم) کاغذ سفید و خنائی -	۱۱	مجموعہ مرثیہ ضخیمہ جلد اول از سید مظفر حسین	۱۲
(جلد چارم) کاغذ سفید و خنائی -	۱۱	تخلص پیغمبر نہایت عمدگی سے یہ مجموعہ	۱۲
(جلد پنجم) کاغذ خنائی -	۱۱	نادر مرثیوں کا کوشش وافر سے فراہم ہوا	۱۲
(جلد ششم) کاغذ خنائی -	۱۱	کلیات مرآتی - و رباعیات و سلام از مرزا	۱۲
کلیات مرآتی - و رباعیات و سلام مصنفہ	۱۱	صاحب تخلص ہمونس کامل تین جلد ہیں -	۱۱
سید حسین مرزا تخلص عشق کامل دو جلد ہیں	۱۱	(جلد اول) کاغذ خنائی و سفید -	۱۱
(جلد اول) مسمیٰ بہ گلزار غم - کاغذ سفید -	۱۱	(جلد دوم) کاغذ سفید -	۱۱
(جلد دوم) مسمیٰ بہ بہار غم کاغذ خنائی و سفید	۱۱	(جلد سوم) کاغذ سفید -	۱۱
مجموعہ میلاد مصطفوی - شامل تین رسالے	۱۱	مصرع غم - جلد سوم مصنفہ محمد رضا خان بہادر	۱۱
(۱) میلاد مصطفوی (۲) وظائف المؤمنین -	۱۱	تخلص بہ رضا - کاغذ سفید -	۱۱
(۳) شکر یہ وزیر سید زبیر حسین رضوی -	۱۱	مرثیہ ہائے اولین - بلگرامی مصنفہ	۱۱
جامع جعفری - ترجمہ شریع الاسلام ہر دو	۱۱	میرزا علی صاحب یہ مجموعہ بھی نادر مرثیوں کا	۱۱
جلد ترجمہ سید عابد حسین صاحب -	۱۱	ایک تیشل ذخیرہ ہر اگر سو گواران ماتم جناب	۱۱
کتب فقہ عربی	۱۱	سید الشہداء اسکو ملاحظہ میں لائیں گے تو	۱۱
مختصر نافع - مولفہ شیخ ابوالقاسم -	۱۱	ایک مجموعہ سوز و گداز اور نوحہ و لکاپائیکہ	۱۱
ہدایہ الہدایہ - از علامہ شیخ محمد بن الحسن	۱۱	سبحان اللہ کیا بلینج کلام ہے - اس مجموعہ کے	۱۱
	۱۱	آخر میں کچھ سلام اور رباعیات بھی ہیں -	۱۱











MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES -

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES -

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due